[illegible]

امراؤ خان

[illegible]	1855
ستارا میں [illegible] عام ہوا	1856
[illegible] ہوا	1856
[illegible]	1857
[illegible]	1790
[illegible] فتح ہوا	1803
[illegible] ہوا	1790
کلکتہ [illegible]	1800
[illegible]	1857
دہلی [illegible]	1857
الٰہ آباد [illegible]	1858
[illegible]	1791
[illegible]	1851
اودھ [illegible]	1914
[illegible]	1920
[illegible]	1600
[illegible]	1757
[illegible] کالج	1769
[illegible]	1923
[illegible] فتح ہوا	1929

ویلور میں [illegible]	سنہ 1806
اودھ ضبط ہوا	سنہ 1856
ستارہ فتح ہوا	سنہ 1819
حیدرآباد سندھ پر قبضہ ہوا	سنہ 1843
دہلی میں [illegible]	سنہ 1857
پنجاب ضبط ہوا	سنہ 1849
سرنگاپٹن فتح ہوا	سنہ 1799
پونا [illegible]	سنہ 1821
میرٹھ میں فساد ہوا	سنہ 1857
دہلی میں فساد ہوا	سنہ 1857
نیپال [illegible]	سنہ 1814
اخبار انگریزی کلکتہ میں جاری ہوا	سنہ 1780
[illegible]	سنہ
[illegible] میں فساد ہوا	سنہ 1857
لکھنؤ [illegible]	سنہ 1857
[illegible] فساد ہوا	سنہ 1857
[illegible] فتح ہوا	سنہ 1858
نصیرآباد میں فساد ہوا	سنہ 1857
[illegible] میں فساد ہوا	1857
[illegible]	1857

از تقویم ہندی

اسمائے	تاریخ ولادت و وفات	روز	سنہ ہجری
حضرت علی علیہ السلام		جمعہ	۴۰
جناب فاطمہ رضی اللہ عنہا		شب جمعہ	۱۱
سید الشہدا حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ	۱۰ محرم الحرام سنہ ۶۰	جمعہ	۶۰
حضرت امام حسن رضی اللہ عنہ		پنجشنبہ	۵۰
حضرت امام زین العابدین رضی اللہ عنہ		شنبہ	۹۴
حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ		دوشنبہ	۱۴۹
حضرت امام موسیٰ کاظم رضی اللہ عنہ		یوم جمعہ	۱۹۳
حضرت امام علی رضا رضی اللہ عنہ		جمعہ	۲۰۳
حضرت امام نقی رضی اللہ عنہ		دوشنبہ	۲۵۴
حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ		چہارشنبہ	۱۳
حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ		سہ شنبہ	۲۳
امام حسن عسکری رضی اللہ عنہ		یکشنبہ	۲۶۰
امام اعظم نعمان رحمۃ اللہ علیہ		دوشنبہ	۱۴۱
امام مالک رحمۃ اللہ علیہ		یکشنبہ	۱۹۳

مفتاح الرشاد

لکنوز مهمات المعاش والمعاد که مجموعه
ایست عجیب حاوی جمیع امور لابدیه دینیه
ودنیاویه والحق که در زبان فارسی کتابی باین
جمعیت تالیف نشده از مترشحات انامل
تقدس شمائل جناب مستطاب المستغنی عن
الوصف والالقاب الشهیر کالشمس فی عین
الظهیر مولانا مولوی

محمد مسیح الدین خان بهادر

ادام الله ظلالهم العالی در بلده کلکته محله [illegible] خانه

مدرسه قدیم نمبر ۱۰۱

بمطبع افتاب عالمتاب

مطبوع شد

التماس

بخدمت جمیع ارباب مطابع این است که این کتاب
بحسب مراد قانون بستم سنه ۱۸۴۷ع داخل بهي رجستري
گورنمنت است لهذا امید که تکلیف طبع مکرر ان
نه فرمایند واگر نهایت عنایت درباره نیازمندی منظور
است [illegible] مطبوعه ثانیه ورای بازخواست
سرکاري محنت وصرف مملوکه بنده است

۲۵ ذی حجه
سنه ۱۲۶۴ هجری

	جدول شمسی	۱		۲		۳		۴	
		طلوع آفتاب کا وقت		غروب آفتاب کا وقت		شروع صبح صادق		انتہاء وقت جواز کھانا	
	بحساب انگریزی	گھنٹہ	دقیقہ	گھنٹہ	دقیقہ	گھنٹہ	دقیقہ	گھنٹہ	دقیقہ
	۱ جنوری کو	۶	۵۰	۵	۱۰	۴	۵۳	۴	۳۲
	۱ فروری کو	۶	۳۶	۵	۲۳	۴	۴۳	۴	۲۳
۳	۱ مارچ کو	۶	۱۵	۵	۲۵	۴	۲۸	۴	۱۰
۱	۱ اپریل کو	۵	۵۱	۶	۹	۴	۱۰	۳	۵۳
	۱ مئی کو	۵	۲۹	۶	۲۱	۳	۵۵	۳	۳۵
	۱ جون کو	۵	۱۳	۶	۳۸	۳	۴۰	۳	۳۸
	۱ جولائی کو	۵	۱۰	۶	۵۰	۳	۴۰	۳	۳۰
	۱ اگست کو	۵	۲۱	۶	۲۹	۳	۴۹	۳	۳۵
	۱ ستمبر کو	۵	۴۳	۶	۱۵	۴	۵	۳	۴۹
	۱ اکتوبر کو	۶	۶	۵	۵۳	۴	۲۱	۴	۳
۱۱	۱ نومبر کو	۶	۲۹	۵	۳۱	۴	۲۱	۴	۱۰
۱۲	۱ دسمبر کو	۶	۲۰	۵	۱۱	۴	۵	۴	۳۱

مفتاح الرشاد

لکنوز مهمات المعاش والمعاد که مجموعه
ایست عجیب حاوی جمیع امور لابدیه دینیه
و دنیاویه والحق که در زبان فارسی کتابی باین
جمعیت تالیف نشده از مترشحات انامل
تقدس مآمل جناب مستطاب المستغنی من
الوصف والالقاب الشهیر کالشمس فی عین
الظهیر مولانا مولوی

محمد مسیح الدین خان بهادر

ادام الله ظلالهم العالی در بلده کلکته محله بیتهک خانه
در است قدیم نمبر ۱۰۱

بمطبع آفتاب عالمتاب

مطبوع شد

التماس

التماس جمیع ارباب مطابع این است که این کتاب
بحسب مراد قانون بستم سنه ۱۸۴۷ع داخل بهی رجستری
گورنمنت است لهذا امید که تکلیف طبع مکرر آن
نه فرمایند و از نهایت عنایت درباره نیازمند منظور
است بسم الله کتابهای مطبوعه ثانیه ورای بازخواست
سرکاری سخت و صرف تلو که بنده است

۲۸ ذی حجه
سنه ۱۲۶۴ هجری

بسمله وتبارک

پس از نیایش پاک یزدان وستایش فرخنده رهنمایبران وسلطان پیمبران وآفتاب جهانتاب رسولان داور جهان وجان ونعت ستوده نابیان وفرخنده وارثان مسند نبوت ستهود ضمیر بینا تنویر ادیبان زمان ومنظور نظر انور اصحاب تصنیف وتبیان ومحجر خلوتکده خیال ارباب تلفیق وبیان بوده وهست وخواهد بود که همواره رفتار فلک دوار انیست وشیمه سپهر در جفا پایدار چنین که با نابخردان ناهموار یار وباخردمندان هوشیار کینه سپار ودر کجروی سخت رفتار وبدین ترانه در گفتار

بیت

* فلک بمردم نادان دهد زمام مراد *
* تو اهل فضلی ودانشی همین گناهت بس *

ایراد هر عهد وآوان که یکی از دانشوران ونامه نگاران که با خامه ونامه وآمیار آیند وخشتی عروسان حجله خیال را بغازه گوناگون بیارایند والوان وشان گردک اندیشه را به لالی بنان بانواع حلی وحلل بکلک خامه وغازه آمه بر جبین چنین نامه پیرایند

گردون دون پرورده آن پنگلی عروسان هفت کرده را چون قوی زفته جاموسان در نظرانبهای زمان جلوه گر اید تا انکارنده را پژمان سر و خون در ساغر نماید چنانچه نزد بختی فردوسی طوسی سلطان محمود ارسلان را که صاحب ولایت فدای جان و جهان بود بران داشت که انکار حسب و نسب کیان نماید و حکیم را اساغر مسحوری و طوسی پیماید کما قال

بیت

* مرا گفت خسرو که بود است و گیو *
* همان رستم و طوس و گودرز و نیو *
* چه اندر تبارش بزرگی نبود *
* نیارست نام بزرگان شنود *

و نیز احوال ظهیرالدین فاریابی بران شاکی است که بدین سود بیان در مدح قزل ارسلان سروسالاران بدم پامال گشته بران [illegible]

بیت

* نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای *
* تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد *

تبیان این مقال بر اصحاب قال مشهود که قزل ارسلان را یکپا از دیگر پای کوتاه بودی چون آهنگ سواری نمودی کرسی نهادندی تا نخست به کرسی طریق قیام

پیمودی پس رکاب ختلی گران فرمودی بر خلاف عادت
هنگام عرض قصیده گویا دیده کینه در سپهر آرمیده بود ارسلان
قصیده را نیکو پسند نمود و بمقتضای کرم جبلی حکم بجایزه زیاده فرمود
گر فلک کینه ور چشم از غنودگی گشوده و بظهر قوی کمان کین
ظهیر بزه نمود شها زیرا برداخت و نقش خیال خانهٔ سلطان ساخت
که چون چندین جایزه سلطان در حق گدای خویش بدین حاجی عطا فرمود
آیا در حق مداحان چه اکرام خواهند فرمود چه مرا دشمن این
بود که سلطان لنگ است واز این نادانی تا ابد بر دودمان ارسلان بیان
ننگ بنا علی رای الغماز و فلک شعبده باز ظهیری نظیر را
سر و سامان بباد اگر چه هر دو سلطان را بری جز بد نامی نداد
این ناقل از بازی فلک غافل مدت چند سال دست اشتغال
از همه اشتغال کوتاه ساخت و پای ترحال از طی مرحله پرداخت
و خامه و نامه و آمه را یار و مددگار و پرستار خود ساخت و
مناسب حال بر رباب امیدواری این اشعار می نواخت *

* بیت * همان نامهٔ نامور چین من * همان خامهٔ آهوی مشکین من *
* بدان دشت هر دم گرایم همی * غزل بر غزالش سرایم همی *

مدتی در رباب و ار بانالهای زیر و نغمه های زار خامه را تالیف
روایات کار بود و تلفیق اخبار و احادیث و بیان احکام حال

وادیان کردار زمانی دیریاز و هنگامی دراز در جمع علوم والسن فنون قامت خیزران سارم چنگ وار خمیده و دل در سینه ام از زحمت تالیف و تلفیق ارغنون کردار نالید استخوان در پیکرم مانند مزمار جفت نغمه زیر و بار ناله زار سینه ام از صدمت تحریر روایات دف آسا میخروشید و بتکرار این بیت مناسب حال خود هماره می کوشید بیت

* نصیب من همه رنج و جهان پر از شادی *
* تبارک الله گوئی مگر دف سورم *

القصه بدین حال روزگاری بسر بردم و خون دل از قنینهٔ دیده بر صفحه عارض فشردم تا بتوفیقات ربانی از بحر معانی درر غرر نامه دانی مرا رباسر خرد را بار معانی بر آوردم تا روان فلکی را بضاعت مزجات شاید و کالبد خاکی را کفایت مهمات و اکفای ضروریات آید چون خاطر را از زحمت تحقیق مالی تمام حاصل و دماغ را از صدمت تالیف و تلفیق کمالی مالا کلام واصل بمصداق بیت

زمان الهوی لا تمطی بوصاله * فارفعنا عنها زادونا بالکامل *

با خود گفتم لختی خامه را از راستش ارامشی باید و چهرهٔ نامه را از نگارش آسایشی شاید و کنج دماغ را که از دود

زحمت اندیشه تیره گشته چراغ راحت و آسودگی باید نهاد و گرد کلفت و غبار محنتش بکنسه استراحت سترد و روزی چند باسودگی و تن آسانی بسر برد اکنون که بیاوری خامه در مخزن نامه از درر غرر معانی مالک چندین گنج روان و کنز شایگانی هرگاه عقدی از درر ادای کنوز نثار بزم خسروی گردون تخت فیروز بخت نمای چندان سیم و زر بپیمایی که عزا یبی سار در مدح محمود سرائی

نظم

* بس ای ملک که نه لولو فروختم بسلم *
* بس ای ملک که نه گوهر فروختم بجوال *
* بس ای ملک که نه گوگرد سرخ گشت سخن *
* نه کیمیا است کز و هیچکس ندیده مثال *
* بس ای ملک که دو دست ترا بگاه عطا *
* نه از زمانه قیاس و نه از گذشته مثال *
* بس ای ملک که نه در جای حرف شکر بماند *
* هوا بهر دو جهان بر صحیفه اعمال *

پس بدین خام اندیشه چندی بکنج آسایش آسود و آرامش پیشه نمود و گرد ملال بود و نبود از آینه خاطر زدود و راه کوی راحت پیمود تا خواسته ناخواسته هر کنونی خواسته از زر نثار ریز

و از چیز و ناچیز از سفال تا یشب جبرا و قهرا و حقا و امرا هم مصروف
و دست اضطرار بر قبه افلاس معطوف و دستبان را دست
خواستاری دراز و پای امیدواری یکه تاز با خود گفتم تا چندت
لب تشنه و دل تنگ اینک کار سخت گشت و عرصه تنگ برخیز
و طرح بزرگی بساز و رنگ نوائی بریز برخاستم و قصد عزم
آراستم و تنی چند از خفتی شاهدان شهربند خیال که گنجیالی ختا
در حجله نامه بنازه گری آمد آراسته و به هفت اندیشه
پیراسته بودم تا یمین و یسار خود نمودم و درگاه کاخ امیر
و وزیر بنمودم و هماره در مدایح ابکار افکار خودمی سرودم **بیت**

* تا چه کابین این عروسان را که من بستم جهیز *
* تا که خواهان این نکویانرا که من کردم نگار *
* مویشانرا از در معنی مرصع موی بند *
* گوششان را از زر فکرت مکلل گوشوار *

بدر کاخ امیر و شب قصر وزیر که این ترانه بنیاد نهادم
و سر این قصه گشادم حاجب بارم نداد و در داد صد سوال
گشاد که هان در خورد بزم میر چه هدیه زیبا داری که با چندین شور
و شغب بیاری گفتم شاهدان کواعب اتراب معانی دارم
که میر را بارمغانی سپارم و بدین دستیابی باوج عزت فرا

گذارم گفت شگفت نادانی و سخت آشفته حیران میرها را
با عروسان معانی و شاهد ان چنین نکته دانی چه کار و کدام شهمار مرا پندار
انکه اولی لعبتان مغنی یا شراب ناب مغانی میرا بار مغانی اورده
اگر انیست بسم الله بیا و بیار تا ترا در حضرتش حاضر سازم
و بدستیاری این گزیده خدمت خنگ رفعت فراز فلک
تازم ورنه رو و که نه مرد این سرانی نه در این حضرت بار
و نه این بیهوده متاعت را هیچ مطاع در این مملکت خریدار
القصه هرچه بر در میران و وزیران جهان پویان گردیدم جز این
سخن موکد جوابی مجدد نشنیدم افسرده آهی کشیدم و بدین
نوا مترنم گردیدم

بیت

* هنری خرد ایام و غیر از یانم نیست *
* کجا روم به تجارت بدین کساد متاع *

مدتی نیز مغموم و ملول در زاویه خمول * ع *
* کفی زیر زنخ کفی بر آرنگ *

همیگفتم روزگارا تا چند ستمردم فروزی کار سپهرا تا کی
سبب سوزی کردار آخر دستمهری بر سر درویشی
گذار و مرهم زخمی دل ریشی بیار نه سپهرم بدستیاری
پا فرا پیش گذاشت و نه روزگار پایمردی قدمی برداشت

چون خانه را تهی از خواسته و بازار کالای کمال کاسته دیدم با خامه
و نامه بدین ترانه معاتب و مخاطب شدم **نظم**

* ای خامهٔ زنگی صفت ای ساکن اوبا *
* ای نامهٔ رومی صفت ای خامش گویا *
* ای بام وصالم ز تو چون شب دیجور *
* وای شام امیدم ز تو بجفت شب یلدا *
* گفتم ز تو ام میر به مجالس و محفل *
* گفتم ز تو ام شهیر به پنهان و پیدا *
* میری شد و ماندم ز تو شهره و زه برزن *
* شیری شد و گشتم ز تو چون روبه پویا *
* گفتم تو کنی دست کشم کاکل غلمان *
* گفتم تو کنی دست خوشم طره حورا *
* اینجا مه تو ام گشتی خود مار دم آهنج *
* اینجا مه تو ام گشتی شد و بدم افعا *

جهان مرا چنانکه بر لب و لب از شکوه پر شغب کرد نامه از در
ساز کوشید و نامه نیز دوار فروشید متفق اللفظ فواره
شکایتستان جوشید که سالها همراهی و همرازیت کوشیدیم
بنا انکه یاریت بردم و همچنین عارض کسوت عباسیان پوشیدیم

از تو ما را چه یادی رسید و کدامی پایمردی پدیدار گردید که
اینک زی ما دست طلبت فراز است و زبان شفقت
دراز یا از یادت فراموش شده و فراموشیت فرا آغوش
کرده روزگار دراز و سالیان دیرباز بیت

* شبان تا گاه صبح آتشین دم *
* سحر تا وقت شام آهنین دل *

خدمت را کمر بندگی بر میان بستیم و تن و جان بر قبهٔ طاعت
خستیم و رشتهٔ یادت نگسستیم چه سپید رویی و تیره روزگاری
نقد حاصل ما را از یادت چه نام و جنس و احصال ما از
دوستداریت کدام ابیات

* بغیر از آنکه بشد دین و دانش از دستم *
* بیا بگو که ز عشقت چه طرف بربستم *

اینک باز گاه آغاز داری و در باب شکایت ساز بیت

* بده هر چه میبایدت پیش گیر *
* سر ما نداری سر خویش گیر *

چون نامه را در یادی ناپایدار دیدم و نامه را در وفاداری
ناستوار و مهر و وفا را گذارده و شکوه سپار چون مار گزیده
بر خود پیچیده آه سرد و حسرت از درون پر درد و حسرت کشیدم
و صبر و مانده و مأیوسانه برگشته پای عاجل و هم رفته بحال خود خندیدم
و برین ابیات ظاهر ترنم گردیدم قطعه

* مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد *
* که هر یکی به دگر گونه داردم ناشاد *
* بزرگتر ز هنر در عراق عیبی نیست *
* مرا بگوی که این عیب بر تو از چه فتاد *
* مرا چو از هنر خویش نیست چندان بخت *
* تو خواه داد دلم [illegible] *
* تفقدی که من از فضل در جهان دیدم *
* جهان [illegible] سپهر استاد *
* به پیش همه کس زمین باد [illegible] *
* نمی کند پس از ان تا نواز من یاد *
* بهیچ [illegible] از و [illegible] مرا [illegible] *
* که بهره خواهم [illegible] دارا *
* گهی لقب [illegible] آشفته [illegible] *
* گهی خطاب [illegible] دارا *
* هزار دامن گوهر نثار شاه کرده‌ام *
* که تا کسی [illegible] نخواهد *
* درین زمانه چو فریاد رس نمی بینم *
* مرا رسد که رسانم بر آسمان فریاد *

القصه بسبب صورت حال مصداق این مقال بیت

* زانو به [illegible] درد بشست با [illegible] *

* گوئی که شاه سیرتم و ماه پیکرم *

تن بار درد و زجر بود و لب جفت آه و نفیر و تکرار اشعار الهی تا بامدادان که خروس سحر آغاز پر کوفتن نهاد و بانگ الله الصمد در داد و موذن بشهادت لا اله الا الله لب گشاد برخاستم و کمر بندگی بر میان جان بستم و بمسجد و یگانه را دوگانه گذاردم و دیده در ادای استغفار و اعتذار انابت اشک فشانی دادم چندانی گریستم که گوئی در گرداب سرشک ماهی شستم تا بمصداق ما قال مولوی معنوی گردید

نظم

* رفته در مسجد سوی محراب شد *
* سجده‌گاه از اشک شه پرآب شد *
* در میان گریه خوابش در ربود *
* دید در خواب او که پیری رو نمود *
* گفت ای شه مژده حاجتت رواست *
* گر غریبی آیدت فردا ز ماست *
* چونکه آید او حکیم حاذق است *
* حاذقش دان کو امین صادق است *
* در علاجش سحر مطلق را ببین *
* در مزاجش قدرت حق را ببین *

خاطرت را از اندیشه چون و چرا بپرداز و دماغ را از فکر بود و نابود تهی ساز که فردا از مسیحیان مسیحا کردار حکیمی

و فلاطون شعار طبیبی ببالینت گراید و زمان شدت سر
آید و شاهد شادی بخلوتگاه خیالت در آید

* قطعه *

* در رای رزین چو مهر بر تو افگن *
* در خوی گزین چو عنبر و چون اون *
* در عرصهٔ کین چو دشمن آور قادر *
* گفتم نامش گفت که نادر نادر *

* تر * برجستم از جای پنهان کردم و ماتم مونست از شادی کار
از پا نشناختم نخست خداوندش جهت راحت کرت
سجده پرداختم و کوتاهی زمان غمها را تعبیر است. شاکرانه
ادا ساختم چه دانستم که این از رؤیای صادقه و اشعهٔ بارقه
احد صمد است چه آن والاجاه خدمت پناه یعنی بنادب
قطب هنری نادر صاحب بها و در مراحل قدیم
پرورنده قویم و کرم کریم بود قوت خیالی بر صدق رؤیا افزود
و قوت قلبیه بفال میمون از مثنوی مولوی معنوی این بیت را نمود

بیت

* در الهی را رها کرده بدم در کرم * حاجت خود به که باز آنجا برم *

صفحهٔ شمس را از سجده‌های پاپیچ و آستانش را آهسته تا
بوسه گر گردیدم چون خداوندان بنده نواز هم ناو دیده و یکی
... صورت ماجری الی المقطع من المبدا الی الختام
جابجای افشا نمودم برابالیغ فرمودم مرا فرموده آمد و با شتر

که الحمد لله کارت بکام است و مدام عشرتت در جام

* ع * مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید *

سیاویک الی جبل شامخ یعصمک من الماء والی سدرة عالیه یحرسک من البلاء اولئک بصدر وجهه کالبدر اذا بدی وخلقه کالشمس فی وسط الضحی وکفه کالسحاب اذا امطر وابدی وقلبه کالبحر اذا تموج وتماما عنده دوا و دوا کس وانا و سیاسة شفا بک گفتش * ع * دیدم همه را و آزمودم همه را *

ای شی تقول وحسن تقول ولمن تقول

بیت

* همه شاهند لیکن شاه شطرنج * همه ماهند لیکن ماه پرکار *

گفت دل قوی دار و خاطر میازار که غالبا نه دیده است و برعکس شنیده است اینجا امیریست هاشمی نسب و پیریست عطار و حسب

بیت

* کریم ینقص الطرف فضل حیائه * ویدنو وا طراف الرماح دوامی *

مالکی فطرت فلکی شیبت برمکی خصلت جعفری ملت علوی علوت احمدی دانش حیدری چاشش کسروی بالش قیصری سگالش مه ضمیر قمر تدبیر مشتری سیر

بیت

* ملک علو عطارد علوم و مهر عطا *

* مریخ رزم اسد حمله و ماه ار علم *

پناه بعالیم متعالی نواب منتظم الملک محسن الدوله فریدون
جاه سید منصور علی خان بهادر نصرت جنگ که فرا است [illegible]
چو دستش بذل گستر اعطا است و امواج بحر نوال را دستش طعنه زن
بحار است [illegible] است [illegible] و ادبی است [illegible] جهان را
باب گردش مصدر آمال و دانشمندان را ذیل کرمش [illegible]
مارب [illegible] را چنان جو پیدا است که انعامها [illegible] طالب
خردمندان [illegible] گر تشنه زلال [illegible]
بنوای سایل چنان مایل که بینوا [illegible] لطیفش [illegible]
سخن را بدانسان طالب که دست [illegible] بارید
خنیاگر را اینک قد شادمانی برفراز و فرتوت [illegible]
انداز و عنوان نامه است بدان نام سامی [illegible] بدان اسم
گرامی باید تا آثار انبار فی الفور [illegible] و نقد کلام آن امیر کبیر
را بسمع اصغا پذیرفتم و گرد اندوه از آینه ضمیر [illegible]
که آن روز یادگار [illegible] و نامه را بر گرفتم که همین زمان [illegible]
[illegible] دوم که ماه [illegible] شوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آید و روز
[illegible] آن [illegible] را

پرگار وار در کار طبع افسرده نیز افسردگی از دست داد و خامه و آمد را قدم پای پیش نهاد و این قصیده در مدح جناب عالی متعالی انشا و تا چکامه‌ای دردمندان نامه را هم شمع وار پیش رو باشد و خامه گزینان ظلمتکده وفا تر از آفتابی پر نور و پرتو امید که قبول خاطر دریا مقاطر باد

« قصیده »

دلم را تاب و تب زان روی تابان   تنم را پیچ و خم زان زلف پیچان
ز تن خس بر ره در موجه اشک   ز دل خونابی از دیده دمان
سری دارم چو چشم یار سرمست   دلی مانند زلف او پریشان
فراز مهر رویش مار ضحاک   شب تار زلفش مهر رخشان
نگر دو ماه نخشب مار مشکین   ز خوی بر ماه نخشب نخشبستان
ز چشمش سرمه دزد آهوی تاتار   ز لعلش عشوه ترکان بدخشان
جبین ساینده بر آن روی صنم سا   برهمن زادگان زلف و مژگان
ذقن چه یوسف افسر بر آرد   دو صد یوسف ز کنعان زنخدان
مرا قوت روان از آن دو یاقوت   مرا داروی جان در آن دو مرجان
الا یا کافر زنار طره   الا یا برق دین طوفان ایمان
الا یا برده دل به برید پیوند   الا یا خسته جان بشکسته پیمان
الا یا در خم زلفان کافر   مسلسل کرده دلهای مسلمان
الا یا غارت دلها بغمزه   الا یا آفت جانها به هجران
دم آموزنده غزلان بشوخی   جگرسوزنده عاشق ز حرمان
[illegible]   [illegible]

جهان داور گزین هوشنگ با هنگ — فریدون جاه پیل منصور عالیشان
سکندر حشمت بر دست اورنگ — فریدون فطرتی بر حسد دیوان
شود چون پره زن در معرض دید — فشارد چون دوران بر پشت یکران
بساید برز پیل از گاو سر گرز — بدرد بهرام شیر از گاو دندان
دمان برقی است بر فرقا دم رخش — جهان معمور دست بر آهنگ ایوان
کله واریست زیب افزای اورنگ — سپهداریست دست آموز دهقان
سخن سنجی چنون نادر ده کیهی — ادب مردی چون نادیده کیهان
بمعطی و قایه سس را شمارد — بهنگام ادب طفل دبستان
دهشش مرز کرم را بحر زخار — کفش گشته عمان را ابر نیسان
چنان مایل ابر آوای سایل — که بر آب گوارا ان مرد عطشان
ستاند ور گهش اورنگ بلقیس — کند بخشش ملک سلیمان
بدرد تیر او خفتان افلاک — بساید گرز او ساوان سندان
غریو کوس او چون گاه غوغا — غره شمشیر او چون روز میدان
بدرود زهره طیفین را در اعضا — بلرزد شیر را در بیشه استخوان
چنان [illegible] از شمشیر [illegible] آوا — گراز [illegible] [illegible]
[illegible] مشتاق [illegible] — [illegible] باران
[illegible] — [illegible] نجوم [illegible] افغان
[illegible] تو [illegible] شمار — ز [illegible] تو [illegible] نالان

فهرس تفصیلی مفتاح الرشاد

مقصد اول در تقویم سنین و شهور و زمانه ایام و ساعات
و ما یضاهیها و در ان چهار مطلب است ۱۱
مطلب اول در تقویم شهور و سنین شمسی ۱۱
طریقهٔ معرفت سال کبیسه از بسیطه ۱۲
سال عیسائی و رومی ۱۴
جدول شهور رومی و انگریزی با تعداد ایام
و تعیین فصول ۱۶
اصطلاح عرب در فصول ۱۶
سال قبطی ۱۷
سال یزدجردی که فرس قدیم است ۱۸
سال فرس جدید مخترعه نصیر طوسی ۱۸
سال جلالی ۱۹
سال الهی ۲۰
جدول شهور فارسی و قبطی و هندی سنکرات
با نامهای بروج در زبان عربی و انگریزی و هندی

و تعداد ایام شهور ۲۲
مصطلح فارسیان در اسمای روزهای شهور ۲۳
ادوار دوازده گانه ترکان ۲۹
مطلب دوم در تقویم و ماهیت شهور و سنین قمری ۳۰
مصطلح اهل شرع ۳۰
در سنین قمری هم بسیط و کبیسه است که
باعتبار قران میگیرند ۳۱
معنی ماههای حرام ۳۲
دیدن اشیاء وقت رؤیت هلال و امثال آن ۳۳
قواعد برآوردن غره ماه ۳۴
در اهل اسلام نزد رؤیت هلال غره معتبر است ۳۶
سال جلوس پادشاه دهلی ۳۷
سال جلوس پادشاه اوده ۳۷
منازل قمر ۳۷
اهل هند منازل قمر را بیست و هشت گویند ... ۳۸
عربان منازل قمر را بنظر قیام شمس در آن بانواء
تعبیر کنند ۳۸
مطلب سیوم در بیان شبانه روز و ایام هفته و زمانه ساعات

و متعلقات ان ۴۰
جدول طلوع و غروب باختلاف ازمنه واماکنه ۴۱
جدول تاریخهای مساوات روز و شب
و کوتاه و دراز آن با مقدار آن در ازمنه
و اماکنه مختلفه ۴۲
ماهیت عرض البلد ۴۴
جدول عرض البلاد و طول البلاد ... ۴۵
اجزای شبانه روز از ساعات وغیره ۴۵
هیت گهریال و کیفیت استعمال آن ۴۶
ماهیت گهری فرنگی و کیفیت استعمال آن ۵۰
کیفیت استعمال گهریال بر جهازات ۵۲
کیفیت و ماهیت ایام هفته ۵۳
جدول ایام هفته بزبان عربی و فارسی و اردو
و هندی و انگریزی با اسمای کواکب منتسب الیه ۵۴
مطلب چهارم در تحقیق و تعیین زمانه و سال و ماه و تقسیم
آنها موافق حرکات نیرین بطریق
شاستر و جوتش اهل هند ... ۵۷
بیان جگهای مصطلح هنود ۵۷

حقیقت ماه لوند وملماس ٦١
سمبت وساکها ٦٢
سال بنگله و ولایتی و فصلی ہجری .
است ٦٤
ابتدای ماههای هندی ٦٥
ماهیت تتهه وغیره ٦٦
اسمای نچهتر ٦٧
ماهیت و اسمای جوگ ٦٨
مقصد دوم در بیان سعد و نحس و ماهیت ان و دران سه
مطلب است ٦٨
مطلب اول در کلام کلی در باب سعد و نحس عقلا
و نقلا ٦٨
تفأل نمودن پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم ٧٢
احادیث که در باب سعد و نحس و تفأل و تطیر
وارد شده ٧٥
مطلب دوم در اختیارات ایام منقول از کتب اهل اسلام
و دران دو فصل است ٨٣
فصل اول در اختیارات منقول از کتب اهل سنت

و جماعت ۸۳
ماهیت قمر در عقرب و نحوست آن ۸۵
احتراز از محاذات رجال الغیب ۸۸
دایره رجال الغیب و جوگنی و وسامول ۸۹
ماهیت رجال الغیب و قطب و غوث و ابدال و
غیرهم که درین عالم ظاهر از عالم باطن متصرف اند ۹۰
محمودات ایام و مذمومات آن ... ۹۳
فصل دوم در اختیارات منقول از کتب امامیه ۱۰۰
محمودات ایام و مذمومات آن بروایت
از جعفر صادق علیه السلام و سلمان فارسی
رضی الله عنه ۱۰۱
ایضا محمودات و مذمومات ایام بروایت
دیگر از صادق علیه السلام ۱۱۱
دعای دفع شر مذمومات ایام منقول از
هادی علیه السلام ۱۱۵
دعای دیگر ۱۱۶
دوازده حصص شبانروز منسوب بائمه
اثنا عشر ۱۱۷

در بیان سعد روز نحس در ده ماه ... ۱۱۱
سعد و نحس ایام در شهور فارسی
منقول از تفسیر طوسی ۱۲۰
اختیارات ایام هفته ۱۲۰
اختیارات تزویج و مباشرت ... ۱۲۳
اختیارات سفر ۱۲۴
اختیارات ابتدای امور ۱۲۵
اختیارات قطع ثوب ۱۲۵
اختیارات استخاره ۱۲۶
مطلب سیوم در اختیارات بطریق نجوم ... ۱۲۷
اختیارات وقت بودن قمر در بروج ۱۲۷
اختیارات منان بابت تاریخهای شهور
فارسیه ۱۲۹
ختیارات شهر ۱۳۲
اختیارات شب ۱۳۳
اختیارات ایام هفته ۱۳۲
اختیارات صورت چندرها ۱۳۴
اختیارات بدرا ۱۳۵

باد پیما و کال پیما ۱۳۵

ذیل در زجریات و تفألات ۱۳۶

مقصد سیوم در شرایع و عبادات اهل اسلام و درین مقصد جمله مباحث موافق اجتهاد ایمه اربعه اهل سنت و جماعت و هم موافق مذهب امامیه مرقوم شده و دران یک مقدمه و دو مطلب است ۱۴۳

مقدمه در ذکر ماهیت اسلام ... ۱۴۳

مطلب اول در عقاید اهل اسلام ۱۵۱

مطلب دوم در عبادات اهل اسلام و دران پنج فصل است ۱۵۷

فصل اول در طهارت و دران هشت بحث است ۱۵۹

بحث اول در اعیان نجسه ۱۶۰

بحث دوم در جنابت ۱۶۴

بحث سیوم در حیض و نفاس ۱۶۵

بحث چهارم در کیفیت غسل ۱۶۸

بحث پنجم در موجبات وضو و کیفیت آن ... ۱۷۱

بحث ششم در احکام آب ۱۰۷

بحث هفتم در احکام تیمم ۱۷۹
بحث هشتم در احکام مسح بر موزه ۱۸۳
فصل دوم در اوقات صلوة ۱۸۳
جدول شروع صبح صادق باعتبار ساعات در
ازمنه و اماکن مختلفه ۱۸۹
دایره هندیه جهت دریافت نصف النهار وقت
زوال ۱۹۲
فصل سیوم در صلوات فریضه ۱۹۲
فرایض یومی ۱۹۲
نماز جمعه ۱۹۳
نماز جنازه ۱۹۷
احکام میت ۲۰۱
احکام شهید ۲۰۴
احکام میت بر طریقه امامیه ۲۰۵
نماز وتر ۲۰۶
نماز عیدین ۲۰۷
صدقة الفطر ۲۱۲
قربانی عید الاضحیه ۲۱۳

تکبیرات تشریق ۲۱۴
مطلب چهارم در نمازهای مسنونه و مستحبه ۲۱۵
سنن قبل و بعد فرایض یومیه ... ۲۱۵
نماز تراویح ۲۱۷
نماز اشراق ۲۱۸
نماز ضحی ۲۱۸
نماز تهجد ۲۱۸
تحیة المسجد ۲۱۸
تحیة الوضوء ۲۱۸
صلوة الحاجة ۲۱۹
صلوة التسبیح ۲۲۱
صلوة الرغایب ۲۲۲
نماز کسوف ۲۲۲
نماز خسوف ۲۲۳
نماز اخاویف و اهوال ارضی و سماوی ۲۲۴
نماز استسقا ۲۲۴
نماز استخاره ۲۲۶
طرق استخاره دیگر که از آن در خواب بر مطلوب

خود آگاه کرده شود ۲۲۷
طرق استخاره موافق مذهب امامیه ۲۲۸
فصل پنجم در صورت ادای صلوة و در آن شش بحث و یک ذیل و یک تنبیه است ۲۲۹
بحث اول در شرایط نماز ... ۲۳۲
اذان و اقامت ۲۴۰
جماعت ۲۴۳
نماز مسبوق ۲۴۴
بحث دوم در فرایض نماز ۲۴۵
بحث سیوم در واجبات نماز مخصوص بمذهب ابی حنیفه ۲۶۰
ذیل در بیان مسایل سجود و شک ۲۶۳
بحث چهارم در سنتهای نماز ۲۶۶
بحث پنجم در طریقه نماز خواندن و صورت آن با تمام آداب و مستحبات ۲۷۱
بحث ششم در مکروهات و مفسدات نماز ۲۷۱
تنبیه در رخصتهای که مسافر را در نماز است ۲۷۳
مطلب سیوم در اوراد و ادعیه ۲۷۳
ماهیت دعا ۲۸۲

علما را اختلاف است در آنکه دعا کردن بهتر
است یا نا کردن ۳۸۵
احتجاج کسانیکه دعا کردن نزد انها بهتر است ۳۸۵
احتجاج کسانیکه دعا نا کردن بهتر است نزد انها ۳۸۶
وصل در بیان ازمنه و امکنه دعا ۳۸۸
وصل در شرایط اجابت دعا و سبب
تاخیر اجابت ۳۹۲
ذکر اسم اعظم ۳۹۶
سید الاستغفار ۳۹۷
دعای حضرت امام حسن رضی الله عنه برای
بر آمدن حاجات ۳۰۱
دعای حضرت آدم علیه السلام برای توسیع
رزق ۳۰۴
دعای مروی از انس ابن مالک برای امن
از مخاوف و اشرار ۳۰۳
حرز مجرب برای امن از خوف ... ۳۰۳
حرز مجرب جهت هلاکی دشمن و حفظ
از شر او ۳۰۳

حرز مجرب برای دفع وحشت و خوف و رنج
و دشمن و قرض ۳۰۳
ورد دو هفته برای هر مشکلی که پیش آید ۳۰۴
طریق خواندن بسم الله جهت اجابت دعا ۳۰۴
تریاق مجرب جهت اجابت دعا ... ۳۰۵
طریق ختم خواجگان ۳۰۶
طریق ختم خواجگان دیگر ۳۰۷
حرز برای خلاصی از رنج و بلا ۳۰۸
مسحور کردن لبید ابن اعصم یهودی رسول الله صلی الله
وسلم را و حرز نجات از آن بلیه ۳۰۸
جواز افسون بکلام خدا و رسول و عدم جواز
بغیر آن ۳۰۹
افسون دفع سم عقرب و غیره ... ۳۰۹
افسون نظر بد که بر انسان رسیده باشد ۳۱۰
افسون نظر بد که بر دابه رسیده باشد ۳۱۰
افسون دور کردن جن ۳۱۰
افسون برای معتوه ۳۱۰
افسون دیگر برای عقرب گزیده ۳۱۰

آن حضرت را صلی الله علیه وسلم عقرب در نماز نیش زد ۳۱۰
افسون کسیکه در آتش سوخته باشد ... ۳۱۱
افسون کسیکه بول او بند شده باشد ... ۳۱۱
آیات شفا ۳۱۱
شرایط جواز رقیه ۳۱۲
دعا برای دفع شر هر سلطان جابر و هر دزد گمراه و جمله مصایب وشداید و نوازل که اسرع در اجابت است ۳۱۲
عمل برای دیدن بخواب چارهٔ مهم لاعلاج را ۳۱۴
عمل برای برآمدن حاجات نوشته بدریا اندازد ۳۱۴
حرز برای محافظت از مخاوف ۳۱۴
فایده خواندن هفتاد هزار بار کلمه طیبه ... ۳۱۴
هرکه روز عاشوره این دعا بخواند دران سال نمیرد ۳۱۵
روز عاشوره این مناجات بهر نیتی که بخواند بکفایت رسد ۳۱۶
مناجات دیگر ۳۱۶
عمل دفع شر روز چهارشنبه آخر ماه صفر ۳۱۶

دعای برآمدن حاجات و دفع کرب و مصیبت
و رنج ٣١٧
طریق دیدن در خواب امری که خواسته باشد ٣١٧
عمل برای خلاصی محبوس ٣١٩
ابطال کردن اثر سحر و مشکلات ... ٣١٩
عمل برای دفع صعوبت درد زه ٣١٩
عمل برای عطفت و تالیف قلوب و محبت ٣٢٠
عمل برای دفع اعداء منقول از خواجه عالم نقشبند
قدس سره ٣٢١
عمل برای تب ٣٢١
طریق بدیع مجرب برای حصول مطلوب ٣٢١
فایده طریق تسخیر همزاد موکل ٣٢٣
طریق تسخیر دیگر که قدما بدان عمل کرده اند ٣٢٣
عمل که برای دفع شر اعدا و غیره مجرب است ٣٢٤
عمل که برای خذلان اعدا و هلاکت آنها شنیده
است ٣٢٥
عمل برای حفظ نفس از وبا ٣٢٦
ادعیه و اعمال موافق مذهب امامیه ٣٢٦

ادعیه ماه رجب ۳۲۷
ادعیه و اوراد ماه شعبان ۳۲۹
اعمال ادعیه ماه رمضان ۳۳۱
مطلب چهارم در عبادت صوم ۳۳۲
رویت هلال ۳۳۳
فصل در فرایض صوم و مفسدات آن ۳۳۴
فصل در موجبات ولوازم افساد از قضا وکفاره وغیره ۳۳۷
فصل در سنتهای صوم ۳۴۲
جدول دریافت وقت سحر بحساب ساعت
فرنگی و غیره در ایام و بلدان مختلفه ۳۴۲
اعتکاف در رمضان ۳۴۲
مطلب پنجم در زکوة و شرایط آن ۳۴۴
فرایض زکوه ۳۴۵
اصناف هشتگانه که زکوة بآنها باید داد ۳۴۶
کسانیکه زکوة بر آنها روا نیست ۳۴۷
فصل مالهائیکه زکوة بران واجب است ۳۴۹
زکوة زر و سیم هر قسم که باشد .. ۳۴۹
زکوة عروض یعنی اسباب تجارت غیر اثمان ۳۵۱

زکوة انعام سوایم ۳۵۲
زکوة زرع و اثمار وغیره ۳۵۵
ذیل در بیان نصّ مختص بمذهب امامیه ۳۵۷
مطلب ششم در حج بیت الله و زیارت عتبات عالیات و
در ان چهار فصل است ۳۵۷
فصل اول در شرایط و ارکان حج و عمره و فرایض
و انواع آن ۳۵۷
فصل دوم در واجباتی که بترک آن قربانی لازم آید و
محظورات حج و عمره و انچه بران واجب شود ۳۶۷
فصل سوم در کیفیت حج گذاردن با ارکان و سنن
و آداب و بعضی از ادعیه ۳۸۰
فصل چهارم در زیارت روضه متبرکه رسول الله صلی الله علیه
وسلم و دیگر مشاهد ۳۹۸
مقصد چهارم در متفرقات و دران چهار فصل است ۴۰۲
فصل اول در بیان حالات زراعت ۴۰۵
قاعده در طریقه نشاندن درخت انگور ... ۴۱۰
طریقه پاسی دادن درخت انگور ... ۴۱۳
قاعده در بیان حالات درخت انار ۴۱۴

قاعده در نشانیدن قلم اشجار ۴۱۵
فصل دوم در مجملی از حالات تجارت هندوستان ۴۱۹
فصل سیوم در بیان حال تعیین مقادیر ۴۲۵
بیان حال اعداد و شمار ۴۲۷
نقشه اعداد بزبان فارسی و عربی و اردو و انگریزی با ارقام هندی و انگریزی و سیاقی از یک تا یکصد ۴۲۷
نقشه دوم اعداد از یکصد تا صد هزار ... ۴۲۷
نقشه اعداد از شروع یک هزار تا منتهای مراتب هندیه بزبان فارسی و هندی و ارقام هندیه ۴۳۰
نقشه طرز تحریر اجزای منون و آثار و اجزای روپیه از آنه و پائی و فلوس و اجزای فلوس از تنگه و دمریها وغیره ۴۳۰
حال و کیفیت وزن ۴۳۲
نقشهٔ تحویل اوزان مروجه دیار لکهنو وغیره و اوزان شرعیه از یک برنج تا صاع حجازی و عراقی و جمله اوزان که تحت آن است ۴۳۲
اسمای سنگهای اوزان ۴۳۲

کیفیت اوزان طبیه ۲۲۳
کیفیت اوزان هندیه مروجه بعضی بلاد هند ۳۳۴
قاعده در تحویل درهم بمثقال و مثقال به درهم ۴۳۳
حال مقیاس پیمایش و مساحت از کروه و میل
بیان اسپ تا فرسنگ که کروه و میل و غیره داخل
و ذراع و لتهه و غیره تحت آن مندرج است
و مقدار ساعتهای هم هندی و هم انگریزی ۴۲۷
فصل چهارم در بیان قاعده تعیین سمت قبله بلاد هند ۴۳۷
نقشه های مسجد ۴۴۱

التماس

مخفی نماند که ماخذ این مجموعه در روایات فقهیات و حسابیات که از رسایل رساله قوم استخراج و استنباط نموده کتب مفصله ذیل اند بیضاوی مدارک جامع الاصول جامع کبیر ما ثبت من السنة فی ایام السنة تذکرة المعاد هدایه قاضی خان عالمگیری از کتب تفسیر و حدیث و فقه اهل سنت و جماعت و شرایع لوامع شرح من لا یحضره الفقیه زاد المعاد مفاتیح الغیب و دروع الواقیه تقویم المحسنین فتاوی مجتهد العصر مذهب امامیه لکهنوی جواب بعضی سوالات مستفسره از کتب حدیث و فقه مذهب

اما سیه و درة التاج مفتاح العلوم کیمیای اسباغریا که به کیمیای باسلیقا مشهور است نفایس الفنون جامع بهادرخانی مصنفه جدید ازهار البدیعه فی علم الطبیعه جغرافیای طبیعیه و ریاضیه هر دو اخیر مصنفه جدید قاهره دار الحکومت ملک مصر مترجم از کتب فلاسفی فرانسیس تنبیهات المنجمین در علم نجوم قاموس صراح برهان قاطع کشف الظنون فی اسامی الکتب والفنون بیاض رشک ریاض از مولانا و سیدنا و جدنا اقضی القضاه قاضی محمد نجم الدین خان بهادر طاب الله ثراه وجعل فی ریاض القدس مثواه از کتب علوم دیگر و پرنسپس تیبل و یوز آف گلوب و چند والیوم از سیکلوپیدیا نیو ادیشن از کتب انگریزی و بعضی تحقیقات زبانی پندتان جوتشی هنود و شاید بعضی کتب دیگر باشند که نام آن در کتاب مندرج باشد و این وقت بناطر نیست پس انچه درین مجموعه مذکور شده همه ازین کتب است اگر برادر باب خرد امری ودران محل تامل مدرک گردد امید آنست که اول در این کتب ملاحظه فرمایند بعد ازان اگر زلتی و لغزشی از قلم این سرتاپا عجز دریابند بعفو و اصلاح کوشند و بطعن و تشنیع نخروشند و اگر فایده بردارند حقیر را بدعای خیر یاد کنند که ان الله لا یضیع اجر المحسنین

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک وحدک لا شریک لک وان محمدا عبدک ورسولک بعثته بالحق بشیرا ونذیرا وصلیت انت وملائکتک علیه تشریفا له وتبجیلا فانک قلت ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما اللهم صل علیه وعلی آله واصحابه اجمعین * اما بعد فهم وادراک دقایق [illegible] مخفی نیست که مایه الامتیاز انسان از سایر حیوانات است [illegible] فقهای الهی وادراک [illegible] قواعد [illegible] کما [illegible] فی الدین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عقلی

ادراکی خاص که بقدر قضای اوطار آنها بکار آید در حرکات و
سکنات مودع شده که در ان یکی محتاج بدیگری نیست
و صاحب شریعت غرا و مالک ملت بیضا علیه الف الف
تحیة و ثنا که هر جزئیه از احکامش منطبق بر کلیات نظام
عالم است می فرماید* الناس کاسنان المشط * یعنی انسان
مثل دندانه شانه است که هیچ فردی از ان بالانفراد و بدون اجتماع
و اتفاق کاری نمی تواند کرد و چنانکه دندانه شانه بالانفراد اگر
بکار دارند یا خود بشکنند یا از سر تیز خود ضرری رساند و معهذا از
خدمتی که برای آن موضوع شده عاری و عاطل است همچنین
حال شخص منفرد انسان است که بجز حالت ترک و تجرد
که آن خود حیثیت رفع احتیاج کلی است و ازین بحث
خارج اگر خود را محتاج داشته از نفع گرفتن و رسانیدن بازماند
یا خود متضرر است یا بدیگر ضرری میرساند بالجمله بلاغت
این کلام معجز نظام از حسن تشبیه و معانی دقیق بر عقلای
هوشمند پوشیده نیست و وقت و مقام وسعت تفصیل
آن ندارد پس بر هر منعم علیه بهر نعمتی که باشد بهر دو برهان
از عقل و شرع لازم است که در اشاعت و انتشار آن ادای
شکر منعم حقیقی تصور کرده جهد و سعی کلی نماید و آنچه از قلیل
و کثیر بدست دارد بایثار هر رطب و یابسی که بخزانه حافظه

محفوظ است یا بقوت باصره درک شده به ترویج و انتشار
در آرد و نفس اماره را که بمقتضای جمادیت از کسال طبیعی
نقصان بضاعت را حیلهٔ حرمان از وضع شیئی بر موضوع له
وامی نماید سایق و قاید باشد و این هیچ میرز محمد شیخ الدین
کاکوروی عفا الله عن سیئاته از مدتی خایض و غایر بود که خود
سر تا پا بدام احتیاج گرفتار و به نفع گرفتن از هر خاص و عام
ناچار و هیچ گونه مایه و بساط ندارد که دیگری را محتاج خود انگارد یا نفع
رساند پس حال خود مانا بزمن است که دست و پای سعی جنبانید و
قانع بر مساعی اغیار باشد بعد از فراوان افکار و انظار بخاطر
گذشت که معلومات و مشاهدات خود را از هر جنس و هر باب
اعم ازینکه متعلق بدینیات باشد یا حکمیات و خواه علاقه بعبادات
دارد و یا بمعاملات جمع کند و باین ذریعه عزم خدمتگذاری کافه انام
چه از خواص و چه از عوام نماید و بقدر آگاهی خود آگاه سازد
تا خواص را موجب تذکار و عوام را باعث واقفیت
و انتباه گردد و اصل مقصود اینست که هر کسیرا که بتحقیق فهم
عبارت فارسی دارد و در اکثر معاملات امور محتاج الیه خود از تجارت
و زراعت و معاملات سفر و حضر با دراک شده و شخص محتاج
استفسار از دیگری نباشد و در دینیات هم در فرایض و واجبات
ضرورت مطالعه کتب کثیرة الحجم که باعث کلال و ملال میشود

رفع کرده و بقدر حاجت از ان حظی و بهره بردارد و چون این عزم از جانب مالک عزایم تصمیم یافت و در عزل مضامین لطیفه و زخرف پاره های عبارات عتیقه خود جمع کرد آن مجموعه را بمفتاح الرشاد لکنوز مهمات المعاش والمعاد مسمی ساخت و بنا بر تذکار آیندگان قطعه تاریخ نظم و تالیف این مجموعه بدین نهج از قلم بر آورد

* قطعه *

چون نامه ام مقاصد علم و عمل نوشت
هرگونه از مسایل ماقل و دل نوشت
از بهر سال نظم فرو برد سر بفکر
سرمایه گرانتر اهل دول نوشت

والان نشرع فی المقصود بعونه و عصمته من الله الکریم الودود به التوفیق و بیده ازمة التحقیق وهو بافاضة العلوم علی من یشاء جدیر و حقیق

* مقصد اول * در تقویم سال و ماه و تحقیق زمانه ایام و ساعات وما یضاهیها و ان مشتمل است بر چهار مطالب * مطلب اول * در تقویم شهور و سنین شمسی و انستی است که سال شمسی دو قسم است یکی حقیقی و دیگر اصطلاحی شمسی حقیقی عبارت است از زمانه که شمس بگردش خود بر فلک خود که گرد ارض وارد مسافتی معین قطع کند بدین سان که نقطه را که از معدل النهار گذاشته بود باز بهمان نقطه عود

کند وحکمای متاخرین از اهل فرنگ که مروج مسلک فیثاغورس
اند مسافتی را گویند که بهمین نهج ارض بگردشی که بر فلک
خود گرد شمس دارد قطع کند علی ای حال آن مسافت مقدار
است بسیصد و شصت و پنج یوم و چهل و نه دقیقه و سال
اصطلاحی آنست که برای تسهیل مقدار این گردش شمس
یا زمین که در قطع بروج دوازده گانه اش بوده است همگی
سیصد و شصت و پنج یوم اعتبار کردند و بنا بر جبر کسر
زمانه که از گردش روزمره گذاشته اند و آن در هر
چهار سال تقریبا مقدار یک یوم می شود هر قوم در سنین
خود اصطلاحی جداگانه قرار داده در سنه رومی و عیسائی
سال چهارم سیصد و شصت و شش یوم اعتبار کردند
مثلا هریکی از سالهای ۱۸۴۵ و ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ عیسائی
سیصد و شصت و پنج یوم اعتبار خواهند کرد و انهارا سالهای
بسیطه نام نهند بخلاف سال ۱۸۴۸ که انرا سیصد و شصت
و شش یوم خواهند گرفت و هر عددی که برای یاد شباط از
سال رومی و ماه فبریواری از سال عیسائی مقرر است
یعنی بست و هشت روز یک عدد بران خواهند افزود و ایام
ماهها را درین سال بست و نه روزه خواهند گرفت
و هلم جرا و همچو سال را سال کبیسه خوانند و طریقه معرفت

سال کبیسه از بسیط آنست که عدد سنتی که معرفت
آن منظور است منتصف سازند اگر زوج بر آید آن سال
کبیسه است والا بسیط مثلا سال ۱۸۴۸ که نصف آن
۹۲۴ زوج است کبیسه شمار خواهد شد بخلاف ۱۸۴۶
که نصف آن ۹۲۳ فرد است بسیط خواهد بود و قاعدهٔ دیگر
که اوفق بطبایع باشد آنست که عدد سنوات را بر چهار
تقسیم کنند اگر بدون کسر منقسم شد کبیسه است والا بسیط
چنانکه از امثلهٔ مذکوره واضح میشود بعد از ان از حساب
معلوم شد که یک روز که بعد هر چهار سال می افزایند از ان
سبب سه ربع ساعت فاضل می افتد و مجموع این
کسور فاضله در هر چهار صد سال که چهار قرن باشد سه
روز کامل می شود لهذا قرار دادند که سال آخر هر قرن
را که مائه کامل باشد تا سه قرن متوالیه با وصف یافته شدن
قاعدهٔ کبیسه در ان بسیط گیرند یعنی سیصد و شصت و پنج یوم
شمار کنند و قیصر دایمی از سنهٔ عیسائی انها لها بسیط و اشت
روزه گیرند مگر در قرن چهارم یعنی سال آخر مائهٔ چهارم را باز کبیسه
گیرند مثلا سالهای ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ و ۱۹۰۰ از بسایط
باشد و سال ۲۰۰۰ کبیسه و همچنین ۲۱۰۰ و ۲۲۰۰ و

۲۳۰۰ از بسایط و ۲۴۰۰ کبیسه و چهارم جراو شروع سال
عیسائی از یکم جنوری است و آنروز را عیسائیان نوروز
گویند و ابتدای این سال از میلاد عیسی علی نبینا
و علیه السلام است که بیست و پنجم دسمبر باشد و سال
روز هشت آن شروع نمایند و این اصطلاح جدیده عیسائیان
است و اصطلاح قدیم ایشان که هنوز در قوم گریک و قوم
روس جاریست دیگر است و ابتدای سال رومی که
از زمانهٔ سکندر بن فیلقوس رومی است از ایام
مهرجان گیرند و سال از تشرین اول شروع می شود و
در یکی از کتب مؤلفهٔ حال قاهره دار السلطنت
مصر که از زبان فرانس ترجمه شده است می نویسد
که ابتدای سال رومی سیصد و دوازده سال بعد از ظهور
عیسی علیه السلام میگیرند پس درین صورت این سال دیگر
باشد نه سال اسکندرانی رومی و سال را بدوازده
بخره موافق اعداد بروج تقسیم می کنند و هر بخره را شهر
گویند پس شهور هم دو قسم باشد حقیقی و اصطلاحی
حقیقی عبارت است از زمانهٔ قیام آفتاب به یک برج که
مدت مابین التحویلین باشد و مقادیر آن در هر عهد

بسبب حرکت اوج آفتاب متفاوت می گردد بہ تفاوت
قلیل لاکن چون این تدقیق موقوف است بر تحدید
و شرح اوج و حضیض کہ طولی می خواہد لہٰذا بالفعل از ان
قطع نظر کردہ شد و شہر شمسی اصطلاحی آنست کہ ماہ
شہر را بعدد معین بدون لحاظ زمانۂ تحویل مقرر کنند پس
شہور اصطلاحی سنۂ رومی و عیسائی کہ داخل اند و لفظ
تفرقہ ما بین آنہا از الفاظ است معہ تعداد ایام آنہا بہ
ترتیب و تقابل بایکدیگر با فصول اربع در جدول مفصلۂ
ذیل مذکور می گردد و شہور عیسائی اگرچہ در تمام فرنگستان
بہمین اسمای مندرجۂ جدول مشہور اند لاکن باختلاف
لہجہ و اصوات بنظر اختلاف اقوام و ولایات در ان
اسما اختلافات اند و در جدول موافق لہجہ انگریزان
مرقوم شد کہ در ہندوستان ہمین رائج است

شهور رومي	شهور انگريزي	تعداد ايام	فصول اربع
کانون ثاني	جانيو ايري	۳۱	شتاء
شباط	فبريو ايري	۲۸یا۲۹	ايضا
آذار	مارچ	۳۱	ربيع
نيسان	ايرل	۳۰	ايضا
آيار	مي	۳۱	ايضا
حزيران	جون	۳۰	صيف
تموز	جولائی	۳۱	ايضا
آب	اگسط	۳۱	ايضا
ايلول	سبطمبر	۳۰	خريف
تشرين اول	آکطوبر	۳۱	ايضا
تشرين ثاني	نومبر	۳۰	ايضا
کانون اول	دسمبر	۳۱	شتاء

از این جدول معلوم خواهد شد که هفت ماه سی و یک روزه است و چهار سی روزه و یک در سالهای بسیطه بیست و هشت روزه و در سال های کبیسه بیست و نه روزه و نیز از آن واضح میشود که دو شهور متتالیه یکی شهر سی و یکروزه و یا سی روزه میباشد سوای اگسطس و جولائی که تموز و آب است که آن هر دو سی و یک روزه اند و سوای فبریو ایری که شباط است که حال آن گذشته و فصول اربع همین است که بترتیب ماهها در جدول مذکور شده و عرب در سال شش فصل قرار دهند اول را

ربیع اول گویند و دوم را صیف و سیوم را قیظ و چهارم
را ربیع ثانی و پنجم را خریف و ششم را شتا و
ربیع اول آنست که دران اشجار شکوفه نهند و ربیع
ثانی آنست که دران اشجار بار آور شوند و بعضی ثانی را ربیع
اول گویند و برای تمیز این ربیع زمانه از ربیع شهور که
دو ماه مشهور است ربیع شهور را بدون انضمام لفظ
شهر نگویند یعنی شهر ربیع اول و شهر ربیع ثانی
و یکی از سالهای شمسی اصطلاحی قبطی بود که در عهد بخت نصر
قرار یافته و از روز تحویل آفتاب به برج حمل شروع
سال گرفته هر شهر را برابر سی روز اعتبار کرده در
آخر ماه دوازدهم پنج روز که مسمی بخمسه مسترقه است
زیاده می کردند تا عدد سیصد و شصت و پنج روز کامل
شود و برای کسر بقیه که قریب ربع یوم است معمول
کرده اند که در سال پنجم تحویل حمل در دوم ماه اول میگرفتند
که بتدریج بسبب تفاوت یکروز بعد هر چهار سال در
شروع سال یکصد و بیست و یکم تفاوت سی روز کامل
شد و دران زمان تحویل شمس باول ماه دوم اعتبار کرده شد
و با وصف وقوع تفاوت کثیر بمرور دهور مقادیر انها

اعتنا باشد نکردند تا اینکه در زمانه سکندر بن فیلقس
وقوع تفاوت بامقدار شد که تحویل حمل قریب به تحویل
سرطان اعتبار شد آنزمان ارسطاطالیس شهور و
سنه رومی بکیفیتی که بالا گذشت اختراع کرده به تتبع
آن اهالی فرنگستان هم شهور و سنین خود بهمان اصطلاح
مصطلح داشتند و در عهد یزدجرد بن شهریار که از اکاسره
فارس است اصطلاح سنه بجهت قمری اختیار کردند
مگر باین قدر تفاوت که شروع آن از عهد سلطنت
پادشاه خود قرار دادند و این سال را فارسی قدیم گویند و همچنانکه
در مقابله سال قبطی رومی اختراع شد بهمان نهج خواجه
نصیر الدین طوسی علیه الرحمة بمقابله فارسی قدیمی
اصطلاحی جداگانه قرار داد و ترتیب دادن شهور آن در
شعری نظم نموده * بیت * لا والا لب و لالاشین
ما است * لل کط و کط لل شهور کوته است * و برای تدارک
وجبر کسر بقیه بعد هر چهار سال ماه دی را سی روزه
میگرفت و مناط و ترتیب زیج ایلخانی بر همین اصطلاح مقرر
شده اینست خلاصه آنچه یکی از مهره این فن در مؤلفات
خود که در سن زمانه متأخر نموده اند درج فرموده و از آن

واضح میشود که ماه چهارم از ماههای فارسی یعنی تیر ماه سی و دو روزه میباشد و ماه سیوم یعنی خرداد ماه سی و یک روزه و مشهور و متداول بین الناس خلاف آنست بلکه در اکثر مواقعات اسلاف بنظر آمده که ماه سیوم یعنی خرداد ماه سی و دو روزه است و تیر ماه سی و یک روزه و مصراع اول منظوم مذکور اکثر جا باین نهج دیده شد ع * لا و لالب لا و لا لا ششم است * و نیز موید آن قطعه مشهور دیگر است * قطعه * خور بجوزا سی و دو سی و یکی است * تمان و ثور و شیر با پس و پیش * دلو و میزان و حوت و عقرب سی * بست و نه قوس و جدی با کم و بیش * پس درین قطعه جوزا که ماه سیوم است سی و دو روزه نوشته و ماه چهارم سی و یک روزه مگر اینکه گفته شود که این اصطلاح انچه بین الناس متداول است از دیگری باشد و مختار خواجه نصیر همان که اول ذکر شد و منظوم مشهور که منتسب بخواجه نصیر شده موافق اصطلاح ثانی تغییر یافته شهرت یافته بعد از ان در عهد جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی مصطلح دیگر قرار یافته که ابتدای سال را از روزی گرفتند که قبل نصف النهار آن تحویل آفتاب

به برج حمل شود و جمله شهور را برابر سی روزه گرفتند مثل
شهور یزدجردی و در آخر ماه اسفندارمذ پنجهٔ دزدیده زیاده کردند
و بنظر التزام ابتدای سال از روزیکه قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب
به برج حمل شود کسری که باقی می ماند بعد هر سه یا هر چهار سال
یک روز کامل گرفته در آخر خمسهٔ مسترقه می افزودند و آن را
بملحقهٔ خمسهٔ مسترقه نامزد کردند و آن سال را که این الحاق
در آن بعمل آمد کبیسه گفتند و این شهور و سال بنام جلالی نامزد
شد بعد از آن در عهد جلال الدین محمد اکبر بادشاه شهور
شمسیه را تحویلی حقیقی کردند یعنی شروع سال از روزیکه
قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب به برج حمل شود و شروع
شهر دوم از روزیکه قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب به
برج ثور شود گرفتند و همچنین تا آخر و آن ملقب بشهور و سال الٰهی
شد و حقیقی قرار یافت نه اصطلاحی و سال هندی شمسی که
از سنکرات است گویند نیز حقیقی است نه اصطلاحی لاکن این
سال به نسبت سال شمسی حقیقی اهل فرس بست و چهار
دقیقه ساعت زیاده می باشد ازین سبب که بروج باصطلاح
اهل هند صور الکواکب اند و آن در هر سال شمسی تقریبا
یک دقیقه طی می کند و در حرکت یک دقیقهٔ شمس بست

و چهار دقیقهٔ ساعت می شود و در جدول مفصلهٔ ذیل اسمای شهور فارسیه که در منجمین یزدجردی و فارسی جدید و جلالی و الهی مابین اسما مستعمل اند و شهور شمسیه هندیه با اسمای بروج عربی و هندی و انگریزی موازی یکدیگر با تعداد ایام موافق شهور مابین الجمهور فارسی جدید باشد یا الهی یا مصطلح دیگر به تفصیل مندرج می شود و شهور قبطیه هم بنظر موازات مرقوم می گردد و تعداد ایام آن همان است که گذشت موافق مندرجهٔ جدول خیال نباید کرد و نامهای شهور قبطی در بعضی از کتب این فن که درینجا متداول اند فی الجمله به تفاوت الفاظ از انچه درین جدول است دیده شد لاکن در بعضی از مولفات ملک مصر بهمین نهج بود و بدانست راقم این اوراق آن تحریر مرجح از مشهورهٔ این اطراف معلوم شد لهذا درین رساله متتبع به نقل آن مناسب متصور شد *

جدول اینست

شہور فارسی	ہندی سنکرات	شہور قبطی	بروج عربی	بروج ہندی	بروج انگریزی	تعداد ایام
فروردین	بیساکهہ	توت	حمل	میکهہ	ایری ٹس	۳۱
اردی بہشت	جیٹهہ	بابہ	ثور	برکهہ	طارس	۳۱
خرداد	اساڑہ	هاتور	جوزا	متهن	جمنائی	۳۲
تیر	ساون	کیہک	سرطان	کرک	کیانسر	۳۱
مرداد	بهادون	طوبہ	اسد	سنگهہ	لئو	۳۱
شہریور	کوار	امشیر	سنبلہ	کنیا	ورگو	۳۱
مہر	کاتک	برهمات	میزان	تلا	لبرا	۳۰
آباد	اگهن	برمودہ	عقرب	برچهک	اسکارپئو	۳۰
آذر	پوس	بشنش	قوس	دهن	ساجیٹیری ٹس	۹
دی	ماگهہ	بؤنہ	جدی	مکر	کیپری کارنس	۲۹
بہمن	پهاگن	ابیب	دلو	کمبهہ	اکویری ایس	۳۰
اسفندارمذ	چیت	مسری	حوت	مین	پیسس	۳۰

و باید دانست که اهل فرس هر روزی را از ماههای
شمسی بنامی جداگانه موسوم میسازند چنانکه نامهای
هفته اند و حکمای فرس گویند که حق تعالی سی و پنج سروش
آفریده که ملائکه باشند از انجمله سی نفر آنانند که
روزهای سی گانه از هر ماه شمسی بنام ایشان
موسوم گشته و پنج نفر دیگر آنکه پنجه دزدیده که خمسه مسترقه
باشد بنام انهاست و از جمله آن سروشها دوازده نفر اند
که ماههای دوازده گانه سال شمسی بنام ایشان موسوم شده
و هریک ازین دوازده سروش تدبیر امور و مصالح ماهی که
همنام اوست معین است و همچنین تدبیر امور و مصالحی
که در هریک از روزهای سی گانه واقع میشود حواله بسروشی
است که آنروز بنام او موسوم است و این سروشها
که بتدبیر روزها قیام دارند کارکنان سروشهای اند
که بتدبیر ماهها اقدام می نمایند پس هر روزیکه بنام آنماه موسوم
باشد بسروشی علاقه دارد که آنماه بنام اوست و تدبیر مصالح
آنروز بدو مقرر است خود هم بتدبیر و مصالح آنروز می
پردازد و بنابراین بجهت شرف آنروز را عید کنند و جشن
سازند و نیز هر کدام از سروشها بصفت جوهری و عنصری

دیگر هم مقرر است چنانکه خرداد بر آب موکل است
و اردیبهشت بر آتش و مرداد بر اشجار و تفصیل
آن در ذیل نام هر سروش بیان کرده شود و تفصیل روزهای
سی گانه که اسمی سروشهای موکلات بر خود اند بدین
نهج است روز اول اورمز بر وزن شورکن و آن نام باری تعالی
هم هست دوم بهمن و فرشتهٔ اسمی او تسکین خشم
و قهر دهد و موکل است بر گاوان و گوسفندان سیوم روز
اردیبهشت بضم اول و فرشتهٔ اسمی او محافظت کوهها
هم کند چهارم روز شهریور بر وزن برزیگر و فرشته
همنام او موکل بر آتش و بر جمیع فلزات است پنجم روز
اسفندارمذ بضم میم و سکون ذال معجمه در آخر و فرشتهٔ
اسمی او بر بیشها و درختان هم موکل است ششم روز
خرداد بضم اول و فرشتهٔ همنام او بر آبهای روان
و درختان هم موکل است هفتم روز مرداد بر وزن خرداد و این
فرشته بر زمستان هم موکل است هشتم روز دیباذر
بر وزن سوداگر و آن یکی از نامهای ایزد پاک هم است
نهم روز تیر و این فرشته موکل بر آفتاب هم است دهم
روز آبان بر وزن تابان و این فرشته بر آهن هم موکل است

یازدهم روز خور و فرشتهٔ آن بر آفتاب هم موکل است
دوازدهم روز ماه و این فرشته بر جرم قمر هم موکل
است سیزدهم روز تیر بر وزن میر و فرشتهٔ آن بر
ستوران موکل است، چهاردهم روز گوش با ثانی مجهول
و فرشتهٔ آن موکل بر خلق عالم است پانزدهم روز
دی بمهر وان یکی از نامهای باریتعالی هم است شانزدهم
روز مهر و فرشتهٔ ان موکل است بمهر و محبت هفدهم روز
سروش بضم اول بر وزن خروش و ریاست بندگان بدست
این فرشته است هجدهم روز رشن اول و ثانی مفتوح و ثالث
ساکن و فرشتهٔ آن موکل بر آتش است نوزدهم روز
فروردین و فرشتهٔ آن موکل بر ارواح است. بستم
بهرام و فرشتهٔ آن موکل است بر نصر و خذلان و حرب
و جدال و محافظت مردم مسافر نیز حواله بدوست. بست و یکم
رام و فرشتهٔ آن موکل است بر فرح. بست و دوم
روز باد و فرشتهٔ ان موکل است بر رنج و تزویج و نکاح
بست و سیوم روز دیبادین بر وزن سرشم انگبین
و دیبدین بر وزن سرزمین و نامی است از نامهای حق
جل و علا است و چهارم روز دین و فرشتهٔ آن مامور است

بمعنی فطانت فاهم و موکل است بر نوم و یقظه و سعی و حرکت
و بحر است ارواح که با بدان رجوع کرده اند بیست و پنجم
روز آراد بدال مهمله بر وزن آزاد و فرشتهٔ آن موکل است
بر جن و شیطان بیست و ششم روز اشتاد بر وزن هفتاد
فرشتهٔ آن نیز نیک نهاد و دین پرور باشد بیست و هفتم روز
آسمان و فرشتهٔ آن موکل است بر ناجیر و بعضی گویند
بر ممات که عزرائیل باشد بیست و هشتم روز زامیاد بزای
معجمه بر وزن خاکسار و فرشتهٔ آن موکل است بر سموات
و بعضی گویند بر قضا و بروایت دیگر بر حوران بهشتی بیست و نهم
مار اسفند و مار اسفندان و مار اسپند و مار اسپندان
بهر چهار لغت می گویند و فرشتهٔ آن موکل است بر آفت
و عقول و اسماع و ابصار و بعضی گویند بر کرهٔ است روز سی ام
انیران بچهارم مهمله و تحتانیه و دو راء است بر وزن امیران
فرشتهٔ روز سی آن موکل بر عقد نکاح است و بروایت دیگر
بر دهور و ازمنه این بود نامهای ایام سی گانه که تا ماه را
وضع آن بمثابهٔ شهور فرس قدیم بود که هر ماه سی روزی گرفتند
و اسمای خمسهٔ مسترقه بدین تفصیل است اهنود بفتح اول و ثانی
و رابع و سکون خامس نام روز اول و اشتود بر وزن اهنود نام روز

دوم اشتد نام روز سیوم سپندمذ وهشت نام روز چهارم وهشتویشت بروزن
زربریز نام روز پنجم و این ایام خمسه مسترقه را فارسیان فروردگان
وفروردیان بروزن شهریاران گویند و این پنج روز را بغایت معتبر
دارند. جامه‌های نفیس پوشند و جشن‌ها سازند و عطریات بسیار بکار برند
و تنعمات کنند و میوه‌های لطیف خورند و با نقش‌ها نهار روند و اهل
تاریخ الهی نیز همین اسماء بحال داشتند مگر نام روز سی ام روز
نهادند و نام روز سی و دوم شب مقرر کردند و همین اسمای سی گانه
را صاحب دروع واقیه که یکی از قدمای علمای امامیه است بروایت
سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده و اسمای ماهایکه
موکل بجواهر و اجسام دیگر اند همین نهج روایت نموده و یکی از
اصطلاحات اهل فرس در اسمای ایام چند لفظ گاهنبار
اگاهنبار است و آن گاهنبارها شش گاه است که خدای تعالی
عالم را دران آفرید. مجوس در کتاب زند از زردشت
نقل می کنند که حق سبحانه تعالی عالم را در شش گاه آفرید
و اول هر گاهی نامی دارد و در اول هر گاهی جشنی سازند گاه
گاهنبار اول میدیوزرم نام دارد و آن خور روز باشد که روز
پانزدهم اردی بهشت ماه قدیم است گویند که یزدان ازین روز
تا چهل روز آفرینش آسمانها باتمام رسانید و گاه گاهنبار دوم

میدیوسم نام دارد و آن خور روز است که یازدهم تیر ماه قدیم
باشد گویند که یزدان ازین روز تا شصت روز آفرینش آب را
تمام کرد و گاه گاهنبار سیوم پیتی شهیم نام دارد و آن اشتاد
روز است که بیست و سیوم شهریور ماه قدیم باشد گویند که
یزدان ازین روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش زمین را با تمام
رسانید و گاه گاهنبار چهارم ایاتهریم نام دارد و آن اشتاد روز
است که بیست و ششم مهر ماه قدیم باشد گویند که یزدان ازین
روز تا سی روز آفرینش نباتات و اشجار و رستنی‌ها را با تمام
رسانید و گاه گاهنبار پنجم میدیاریم نام دارد و آن مهر روز است
که شانزدهم بهمن ماه قدیم باشد گویند که یزدان ازین روز تا هشتاد روز
حیوانات را بیافرید و حیوانات چرنده و پرنده دوصد و هشتاد و دو
نوع است از آنجمله یکصد و هفتاد و دو چرنده و یکصد و ده نوع
دیگر پرنده و گاه گاهنبار ششم همسپتمدیم نام دارد و آن اهنود
روز است که روز اول خمسهٔ مسترقه قدیم باشد گویند که یزدان
ازین روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش آدم علیه السلام کرد و بعضی
کسان تعیین این گاهها با اختلاف ازین در ایام دیگر کنند
و یکی از تواریخ مستشهده قدما تاریخ اهل ترک و دلالن چون
نزد انها مدت عمر دنیا طویل‌تر است که کتب قدیمهٔ انها با اقتضای

نه کرور و شصت و شش لکهه سال تا حال نشان می دهند لهذا
اینها زیجات را اطلاع واقعی بر مبداء ان حاصل نیست لاکن دأب
منجمان فرس است که در دفاتر تقویمی ادوار دوازده گانهٔ ترکان
می نویسند که یک دور بیک سال منقضی می گردد و دور دوم
شروع می شود تا دوازده دور و باز دور اول می آید و برای هریکی
ازین ادوار نامی جداگانه است و آن اسمای جانوران اند چنانچه
هرسال را خواصی گویند مطابق خواص ان جانور هم نام مذکور و چون
ماههای ایشان قمری اند و سنین شمسی لهذا مثل هندی
نژادان بعد دو سال یا سه سال یک سال را سیزده ماهه
گیرند نامهای ادوار مذکور اینست اول سیچقان ئیل بمعنی موش
دوم اود ئیل بمعنی گاو سوم پارس ئیل بمعنی پلنگ چهارم
توشقان ئیل بمعنی خرگوش پنجم لوی ئیل بمعنی نهنگ ششم
ئیلان ئیل بمعنی مار هفتم یونت ئیل بمعنی اسپ هشتم قوی ئیل
بمعنی گوسفند نهم پیچی ئیل بمعنی میمون دهم تخاقوی ئیل بمعنی
مرغ یازدهم ایت ئیل بمعنی سگ دوازدهم تنگوز ئیل بمعنی خوک
و شروع این دورهٔ دوازده گانه از حوالی ماه فبروایری
انگریزی می شود چنانچه دورهٔ حالیه از سنه ۱۸۴۰ شروع
شده همین قیاس حساب باید کرد که درین سال ۱۸۴۷ دوره

هشتم است و این دوره در سال ۱۸۰۱ تمام خواهد شد باز از
سال ۱۸۰۲ دورهٔ اول شروع خواهد شد * مطلب دوم
از مقصد اول * در تقویم و ماهیت شهور و سنین قمری اما سال
قمری هم دوگونه است حقیقی و اصطلاحی سال قمری حقیقی آنست
که دوازده ماه قمری حقیقی منقضی شود و سال قمری اصطلاحی انقضای
دوازده ماه قمری اصطلاحی باشد اما ماه قمری حقیقی عبارت
است از زمانه که قمر به نسبتی که شمس را از اجتماع و غیر ذلک
گذاشته است باز بهمان نسبت عود کند و مقدار این ماه
بیست و نه روز و سی و یک دقیقه و پنجاه ثانیه است پس
ماههای قمری اهل هند و ترکان حقیقی اند که از اجتماع شمس و قمر
تا اجتماع دیگر گیرند و اهل شرع زمان مابین رویت دو هلال
را ماه قمری گویند و آن کمتر از بیست و نه روز و زیاده از سی
روز نباشد و ممکن است که چهار ماه برابر سی روزه باشد
نه زیاده از آن و تا سه ماه متوالی بیست و نه روزه باشد و ازین
زاید نخواهد بود و بالجمله ماههای اهل اسلام هم اصطلاحی باشد
گاهی زاید از حقیقی و گاهی ناقص از آن و چون اعمال نجامت بر این
شهور اصطلاحیه متعذر بود لهذا ارباب زیج از اهل اسلام
مقرر کردند که از محرم تا آخر سنه بالتناصف اول سی روزه

و دوم بیست و نه روزه گرفتند و درین سال هم بسیط و کبیسه
باعتبار آوردند که بسیط سیصد و پنجاه و چهار یوم باشد و کبیسه
سیصد و پنجاه و پنج یوم و انچنان است که هر سی سال را قرنی
قرار دادند و در هر قرن نوزده سال کبیسه است یعنی بفرض
اینکه اول سی روزه دوم بیست و نه روزه باشد می باید که
ذی الحجه همیشه بیست و نه روزه باشد لاکن در هر قرن یازده سال
ذی الحجه را سی روزه گیرند و آن سالهای دوم و پنجم و هفتم
و دهم و سیزدهم و شانزدهم و هیجدهم و بیست و یکم و بیست
و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم علی الترتیب باشد
و وجه این ترتیب این است که کسری بعد گرفتن سال
مقدار سیصد و پنجاه و چهار روز باقی کم از نصف یوم است
لهذا در سال اول اطراحی گذارند و در سال دوم این کسر
مضاعف شده زیاده از نصف یوم میشود لهذا در ان سال
این کسر را روز کامل می گیرند چنانچه دأب محاسبان
ستیان است و همین نهج در هر سال که به ایام ماه این
کسر زاید از نصف یوم شد و در ان سال یکروز زاید
گیرند و اینچنین سالها همان سالها اند که بیان کرده شدند و این
سال اصطلاحی ارباب زیجات را وسطی قمری گویند

بالجمله سال قمری شرعی که هجری است آنرا از
زمان هجرت پیغمبر ما صلوات الله وسلامه علیه می گیرند
و آن بحساب وسطی مذکوره پانزدهم جولای روز پنجشنبه
است وبحساب رویت هلال شانزدهم روز جمعه همان
سال وماه است اول آن شهر محرم است وآخر آن
ذی الحجه وهمین سال وماه را اهل اسلام در عبادات و اعیاد
خود بشمار دارند وماههای دوازده گانه اینست محرم صفر
ربیع الاول ربیع الاخر جمادی الاول جمادی الاخر رجب
شعبان رمضان شوال ذی القعده ذی الحجه وچهار این
ماهها چهار ماه حرام است یعنی شرف وحرمت آن نزد
باری تعالی زیاده از ماههای دیگر است. نظر همین حرمت
درین ماهها جنگ وجدال با مخالفین دانسته ممنوع شمارند
مگر اینکه خود مخالفین مجبور سازند تا بعد از دست انها رخصت است
وآن محرم ورجب وذی القعده وذی الحجه باشد ونیز اهل
اسلام صفتی از صفات در هشت [illegible] ماه و قسمتی [illegible] [illegible] اخرها
اضافه سازند ودر چهار ماه باقی یعنی دو ربیع و دو جمادی
بسبب موجود بودن صفات آن از اول و آخر یا اول و ثانی
صفتی دیگر تلاش نکردند یعنی محرم الحرام وصفر المظفر و رجب

الرجب و صفت آن بحرام نیز آید که بیشتر مروج همان اول است و شعبان المعظم و رمضان المبارک و شوال المکرم و ذی القعدة الحرام و ذی الحجة الحرام و نیز منقول از مشایخ اهل اسلام است که می باید هرگاه آدمی به هلال ماه نظر کند مقارن آن بیکی از اشیای مبینه نظر اندازد که تمام آن ماه به صحت و برکت گذرد و از بلاهای نازله دران ماه ایمن باشد و آنرا بدینگونه نظم کرده اند * قطعه * ماه محرم زر ببین اندر صفر ببین آینه * اول ربیع آب روان آخر غنم ای مه نگار * اول جمادی نقره بین پیری ببین در آخرین * ماه رجب مصحف ببین شعبان گیاه سبز تر * شمشیر در رمضان نگر شوال جامه سبز بین * ذی القعده ببینی کودکی ذی الحجه دختر خوبتر * و در حدیث شریف وارد است که هرگاه هلال ببیند باید که بگوید * اللهم اهله علینا بالیمن والایمان والسلامة والاسلام ربي وربك الله * بعد از ان سه بار بگوید * هلال خیر و رشد اللهم اني اسئلك من خیر هذا الشهر و خیر القدر و اعوذ بك من شره * بعد از ان بخواند * اللهم ارزقنا خیره و نصره و برکته و فتحه و نوره و نعوذ بك من شره و شر ما بعده * * تا عره * باید دانست که هر روز که غره محرم خواهد بود از ان

یک روز مابین گذاشته روز دیگر ان غره صفر خواهد بود و
روزیکه غره صفر است روز مابعد آن غره ربیع الاول خواهد بود
وبروزیکه غره ربیع الاول است یک روز بعد ازان گذاشته
روز مابعد آن غره جمادی الاول وروز دوم آن غره جمادی الثانی
وهمچنین تا آخر اولا یک روز مابین گذاشته روز دیگر غره ماه دیگر
بگیرند وبعد ازان بدون گذاشتن روزی متوسط مثلا اگر غره محرم بروز
جمعه است غره صفر بروز یکشنبه وغره ربیع الاول بروز دوشنبه
وغره ربیع الثانی بروز چهارشنبه وغره جمادی الاول بروز
پنجشنبه وغره جمادی الثانی بروز شنبه وغره رجب بروز یکشنبه
وغره شعبان بروز سه شنبه وغره رمضان بروز چهارشنبه
وغره شوال بروز جمعه وغره ذیقعده بروز شنبه وغره ذی الحجه
بروز دوشنبه خواهد بود وهکذا اگر درین قاعده مجهول علم بغره
یکماه ضرور است تا ازان غره ماه دیگر برآرند * قاعده دیگر که
دران علم بغره ماهی ضرورت ندارد و منسوب است بجناب
ولایت مآب امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام وهلال
هر ماه که مجهول است بر آوردن می توانند کرد درین قاعده علم
بسنه هجری ماهیکه هلال ان مطلوب است ضرور است وطریقه
اش اینست که از سال هجری ماه مطلوب الهلال گذشته

هشت طرح کنند یعنی هر قدر که عدد هشت بر آید آنرا خارج سازند انچه باقی ماند خواه هشت یا کم ازان خواهد بود یک یک ازان بر این حروف هشتگانه بنهند * اهج زدبود * هر حرف که منتهی شود عدد آنحرف بحساب ابجد گرفته بران چهار بیفزایند و آنرا محفوظ دارند و هلال هر ماهی که مطلوب باشد از محرم تا انماه برین حروف دوازده گانه بسط سازند یعنی بر حرف اول محرم نهند و بر حرف ثانی صفر و همچنان و آن حروف اینست * زنج هوابده زاج * پس بهر حرفی که ماه مطلوب منتهی شود عدد انحرف بر عدد محفوظه سابق افزوده مجموع را گرفته از شنبه بترتیب ایام هفته شمار کنند یعنی یک یک ازین اعداد مجموعه بترتیب بر هر روز بگذارند پس بیک دور یا دو خواه سه بر هر روز که این تقسیم منتهی شود غره انماه همان روز باشد دیگر وز اقبال آن هلال و معنی یکدور یا دو یا سه اینست که بگذاشتن یک یک از ان اعداد مجتمعه بر ایام هفته هرگاه هفته تمام شود باز از اول هفته شروع کنند و همچنان مثلا اول رجب امسال می خواهم که بدانم چون از سال هجری یعنی ۱۲۶۳ هشت طرح کردیم هفت باقی ماند انرا بر حروف هشتگانه مذکوره اول بسط کردیم منتهی بحرف

و ششم عدد آن که شش است گرفته بر آن چهار افزودیم ده شد
از او محفوظ داشتیم و چون مطلوب هلال رجب بود از ابجد و حرف
مذکوره دوم بسط کردیم حرف با را سه عدد آن که دو است
با ده جمع ساختیم دوازده شد از ابد ایام هفته بسط نمودیم
ورود دوره دوم منتهی به سه شنبه شد که آن روز غره رجب
سال ۱۲۶۳ است پس روز دوشنبه هلال خواهد بود
* قاعده دیگر * چهارم هر ماه هر روز که واقع شود همان روز غره ماه
سیوم بعد از آن ماه خواهد بود مثلا روز چهارم رجب غره رمضان
و چهارم شعبان غره شوال خواهد بود و مخفی نماند و واضح باد
که این قواعد در استخراج اهله و غره های ماههای سال
وسطی قمری کافی و وافی خواهند بود و باید هم دانست که
بسبب سالهای کبیسه قدری در حساب واقع شود لکن چون
حساب اهل اسلام به رویت هلال است پس در ایامیکه
رویت بسبب ابر و باد نشود اگر این قواعد منتهی بهلال باشند
اگر آن روز بیست و نهم ماه از شعبان است در اهل اسلام
هلال آنروز معتبر خواهد بود و در حدیث است از آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم که فرموده نحن امة امیة لا نکتب و لا نحسب صوموا
بالرویة و افطروا بالرویة یعنی ما امت امی هستیم که از تحریر

وحساب آگهی نداریم شمار روز به رویت هلال دارید و افطار
بر رویت کنید و درین زمانه بهندوستان دو سال قمری دیگر
رایج اند که از سالهای جلوس گویند یکی سال جلوس
ابو الظفر محمد بهادر شاه بادشاه دهلی که مسند نشین سلاطین
تیموریه است و آن از بیست و هشتم جمادی الثانی سال ۱۲۵۳
هجری شروع شده که بیرون از قلعهٔ مبارک دهلی در حساب
نیست و در دار الضرب فقط روز نشستن جلوس را چند
سکه بنام نامی بادشاه جلوس مضروب میشد که جانشین انگریزی
نذر میگذرانید الحال که این رسم هم برهم شد معلوم نیست
که متوسلین خاص همچنان بعمل می آرند یا نه دوم سال
جلوس ابو المظفر معین الدین ثریا جاه سلطان عادل خاقان
زمان محمد امجد علی شاه بادشاه اوده خلد الله ملکه است که در
دار الضربهای آنجا سکه طلا و نقره بنام نامیش تارک
عقیدت و افتخار بر مشتری برین میساید و در جمله دفاتر سرکار
از صدر تا مفصلات تحریر آن مروج است لکن عوام در تحریر اسناد خود
عادت اندراج آن ندارند و شروع آن از پنجم ربیع الثانی
سنه ۱۲۵۸ هجریست و یکی از محال حرکت قمر که مسمی
بمنازل قمر است و اگرچه از اختراعات و رصد صاحب سنین

و مشهور نیست لاکن بمناسبت ذکر حرکت قمر تشریح آن
مناسب معلوم شد واضح باد که چنانکه منطقة البروج را
دوازده حصه کرده هر حصه را به برجی نام زد ساختند همچنان
از برای تعیین حرکات روزانهٔ ماه و تحدید اوضاع وی
نسبت بشمس منطقهٔ مذکور را به بیست و هشت بخش
متساوی قسمت می کنند و آنرا منازل قمر نام نهند و همچنین
اهل هند آنرا به بیست و هفت بخش قسمت کنند و آنرا نچهتر
نام کنند و تفصیل آن در بیان سنین و شهور هندی خواهد آمد و منشای
اختلاف از هر دو اینست که چون تمام دورهٔ ماهتاب در بیست
و هفت روز و هفت ساعت و چهل و سه دقیقه است
به بیست و هشت و نه بیست و هفت پس بر ان تشریح اهل
یونان کسر را کامل کردند و هندوان ان کسر را حذف ساختند
و عربان این منازل را به نسبت قیام شمس در ان
بانوا تسمیه میکردند و اعتقاد انها چنین بود که این بیست
و هشت کوکب اند که در سال کامل طلوع و سقوط انها
اتفاق میشود و میگفتند که هرگاه یکی از نوء سقوط کرد نوء
دیگر که نظیر و رقیب آنست طلوع نمود باران میشود پس
میگفتند که باران ما بسبب فلان نوء است و طلوع نوئی از

انواء نوء پانزدهم ران ساقط میشود ولهذا طالع و ساقط را به نسبت یکدیگر رقیب می گویند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم که تغلیظ و ردها نمت این اعتقاد نمود منشاء آن همین بود که عرب مطر را منتسب بنوء می ساختند لاکن اگر کسی مطر را از فعال الهی داند و مرادش ازین قول که مطرنا بفلان نوء است یعنی بوقت طلوع یا سقوط آنست پس درین قول محذوری نیست چنانکه شیخ عبد الحق دهلوی نقلا عن جامع الاصول در ما ثبت من السنة نقل کرده بالجمله درینجا مراد از منازل قمر همان بخشهای بیست و هشتگانه است که قمر هر روز یک منزل از ان طی می کند والیه یشیر قوله تعالی * والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم * و از برای تحدید و تشکیل این منازل صور کواکب ثوابت که دران واقع اند تعیین نموده اند و چون مجموع دایرهٔ منطقة البروج سیصد و شصت و پنج درجه است پس بعد تقسیم آن بر بیست و هشت هر منزل دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و بیست و شش ثانیه بالا شد و اسمای عمر این منازل بیست و هشتگانه بدین نهج است شرطین بطین ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا سماک اعزل غفر زبانا اکلیل قلب العقرب شوله نعایم بلده

سعد ذابح سعد بالع سعد السعود و سعد اخبیه فرغ مقدم
فرغ موخر * مطلب سوم از مقصد اول * در بیان شبانه
روز و ایام هفته و زمانه ساعات و متعلقات آن باید دانست
که روز عبارت از شبانه روز است و شبانه روز باصطلاح
طوایف مختلف است حکمای فارس و یونان از وقتی که
که مرکز شمس بر نصف النهار رسد تا زمانه مابین دو نصف النهار
یک شبانه روز باشد که انرا ایوم بالیالی گویند و منجمان
هند ابتدای ان از طلوع مرکز آفتاب است پس مابین الطلوعین
مقدار شبانه روز باشد و نزد ترکان از حین غروب
مرکز آفتاب است و نزد حکمای فرنگ شروع آن از وقت
رسیدن مرکز آفتاب بوتد الارض بود پس مقدار شبانه روز از نصف
شب تا نصف شب دیگر باشد و پیش اهل شرع
شروع شبانه روز بعد از غروب تمام قرص آفتاب است
و ابتدای روز باتفاق جمهور اهل هیئت از طلوع مرکز آفتاب
است و منتهای آن حین غروب مرکز شمس و نزد اهل شرع
شروع روز از وقت طلوع صبح صادق است و آن وقتی
است که دران بیاض صبح منبسط شود و منتهای آن زمان غروب
شبانه روز است بموجب ایشان و ابتدای [illegible]

هریکی همان است که منتهای روز اوست و منتهای شب
مبدء روز پس شبانه روز همگین بیست و چهار ساعت
است نه بیش و نه کم لاکن هرگاه در روز کم می گردد در شب
می افزاید و هرگاه از شب کاهد در روز زیادت می پذیرد و این
امر مختلف می شود بحسب ازمنه و آفاق و در بلدان شمالی
العرض مثل تمام هندوستان و دیگر ولایات دراز ترین
روزها آنست که در ثلث آخر حزیران باشد و ان ثلث
آخر ماه جون انگریزی است و همان منتهای طول نهار باختلاف
آفاق است و همین است منتهای کوتاهی شب بعد از ان
روز شروع در نقصان گیرد و شب در زیادت تا اینکه
ایام مهرجان رسد و روز و شب مساوی گردد و آن
در ثلث آخر ماه سپتمبر است باختلاف آفاق و در بعضی
روز و شب هر دو دوازده دوازده ساعت گردد و پس
در ثلث آخر ماه دسمبر طول شب منتهی شود که همان انتهای
قصر نهار است باز شب شروع در نقصان گیرد و روز
در زیادت تا آنکه ایام بهار رسد و شبانه روز مساوی
گردد و آن در ثلث آخر ماه مارچ باشد باز روز شروع
در زیادت گیرد و شب در نقصان و درین مقام دو جدول مرقوم

و

می گردد که از اول حال درازی و کوتاهی شب و ابتدا و انتها و مقدار آن
واضح است بقید تاریخ در جمله بلاد که مابین عرض البلد بیست و یک
درجه و سی دقیقه و سی درجه واقع اند معلوم خواهد شد و از
جدول دوم حال طلوع و غروب آفتاب در جمیع بلاد مذکوره
به تعیین تواریخ تمام سال منکشف خواهد شد و اگر چه در آفاق بلاد
فی الجمله تفاوت در تعیین طول و قصر شب و روز واقع
می شود لاکن نزد حکمای فرنگ این فرق قابل التفات نیست لهذا
موافق مذهب انها بانجام آمده و جدول مذکوره [illegible] مرقوم
است و طریقه استعمال جدول اول ظاهر است محتاج به شرح و بیان
نیست لاکن طرز دریافت طلوع و غروب از جدول ثانی اینست
که هر ماه یک حال طلوع و غروب آن دریافتنی منظور باشد اولا
عرض البلد آن دریافت نماید انچه عرض البلد آن باشد در خانهای
عرضی جدول که بالای [illegible] اند نظر اندازد [illegible] عرض البلاد
بقاعده ابجد مرقوم است و دقائق آن [illegible] عرض البلد شهر
مطلوب الطلوع و الغروب متعین [illegible] مطلوب
است از جانب راست و اگر غروب مطلوب است از جانب
چپ [illegible] ماهی و تاریخی که دریافت آن منظور است [illegible]
یعنی محاذات آن تاریخ در خانهای عرضی جدول معین [illegible]

غرض البته نگاه کنند که همان مقدار طلوع یا غروب خواهد بود پس در هر خانه بجای علامت ساعت که شش یا پنج است و یا ده نوشته شده و علامت دقائق بر قوم هندسه مثلا گر در کدام خانه این علامت است و ۴۰ شش ساعت و چهل دقیقه باید فهمید و بجائیکه این علامت است ۵ ۵۰ پنج ساعت و پنجاه دقیقه تصور توان کرد و همذا تا آخر چون منظور است که رساله عام فهم باشد لهذا اصطلاح رقوم هندسی مرقوم نشد چون از هر ماه یک پس چند تاریخ مرقوم شد پس تاریخهای که ذکر آن متروک شد طلوع و غروب نصف اول آن تاریخهای متروکه موافق طلوع و غروب تاریخ ماقبل آن و طلوع و غروب نصف ثانی موافق طلوع و غروب تاریخ مابعد آن باید گرفت و اگر زیاده تر تحقیق و تدقیق منظور باشد پس هر قدر اختلاف که در هر دو تاریخ قبل و بعد شده است آنرا تقسیم نموده حصه رسد برای تاریخهای متروکه تعیین باید کرد ٭ قاعده ٭ دستور است که بهر قدر که طلوع آفتاب باشد آنرا هرگاه از دوازده کم کنند آنچه باقی ماند همان مقدار غروب خواهد بود و اگر مقدار غروب را از دوازده کم کنند همان مقدار طلوع خواهد بود مثلا اگر طلوع شش ساعت و چهل دقیقه باشد اگر آنرا از دوازده بکاهند پنج ساعت و بیست دقیقه باقی می ماند همین مقدار غروب

آن روز خواهد بود * قاعده دیگر * هر قدر که طلوع آفتاب است
اگر آنرا دو چند کنند همان مقدار آن شب خواهد بود و هر قدر که غروب
است اگر آنرا دو چند کنند همان مقدار آن روز خواهد بود و چون
بنا بر دریافت طلوع و غروب شمس حاجت به دریافت عرض البلد شد
لهذا باجمال از ماهیت آن و بعد از ان جدول [illegible] عرض البلاد
بعضی از مکانات مشهوره هندوستان بقلم می آید بدانکه اهل
هیئت هر دایره را سیصد و شصت حصه کنند و هر حصه را درجه
نام نهند باز هر درجه را شصت حصه کنند و هر حصه را دقیقه
گویند و همچنین تقسیم دقیقه بثانیه و ثالثه تا عاشره است الا
اینجا حاجت به تفصیل ان نیست و یک دایره عظیمه بر گرد
تمام زمین فرض می کنند و آنرا معدل النهار نام نهند و هرگاه آفتاب بدان
دایره می رسد شبانروز مساوی می گردد و آن در هر سال
دو بار اتفاق می افتد اولی را اعتدال [illegible] گویند و دیگری را
اعتدال ربیعی پس اگر فرض کنند [illegible] دایره عظیمه را که گرد
زمین را قطع کند پس خطی که از [illegible] [illegible]
[illegible] شود آنرا خط استوا گویند و بلاد و دیار که بر این خط واقع اند
انجا همیشه شبانروز مساوی باشد زیرا که آنجا مدام [illegible]
دوبار باشد و این بلاد را [illegible] [illegible] [illegible] جانب

[illegible]

گهرّیال نام نهند و برای ادراک عملهٔ گهرّیال دو وضع ایجاد
یافته یکی اینکه دو ظرف زجاجی مجوف سازند و هر دو بواسطه
یک انبوبهٔ زجاجی ملتصق سازند که گویا هر دو یک ظرف گردد
و میانه راهی و منفذی از بیرون نگذارند مگر اینکه سوراخی باریک
کنند که این ظرف بظرف دیگر راه دارد و در یکی ازان ریگ
انقدار پر کنند که اگر انرا معکوس کنند از راهی که در انبوبه
است آن ریگ بعرصهٔ یک گهرّی در ظرف دوم در آید لهذا حال
انقضای یک گهرّی دریافته بر گهرّیال بضرب مگرهٔ گهرّیال زنند
و باز ان ظرف را معکوس کنند و طریقهٔ دیگر اینست که تاسه
از رصاص سازند و بوسط آن سوراخی کنند باینقدار که اگر کاسه را
در آب نهند آب براه آن سوراخ در یک گهرّی بکاسه در آید
انگاه آن کاسه غرق شود و انقضای یک گهرّی معلوم شود و اکثر
عملهٔ گهرّیال آلهٔ اول در سفر بکار دارند و ثانی را در حضر
و در هندوستان قبل از آنکه ساعت انگریزی رواج یابد
مرسوم بود که اشخاص کم مایه و متوسطین که طاقت ملازم
داشتن عملهٔ گهرّیال نداشتند یکی ازین دو آله بهم رسانیده
میداشتند و شصت دانه یا سی دانه بطور دانه های تسبیح
در رشتهٔ منتظم کرده موافق طریقهٔ حساب پهرها ان دانه ها را

از یکطرف [illegible] و [illegible] می برند و از آن [illegible]
بالکه الحال هم بعضی کم مایگان و نیز [illegible]
یا تمیز آن دشوار داشته همچنین [illegible]
گهریال اینست که بعد از طلوع صبح [illegible]
عرفی گذشت [illegible] ضرب [illegible]
و ضرب و همچنین تا غروب [illegible] وقت [illegible]
کنند و چون هر یکی از شب و روز را [illegible]
کرده اند و مقادیر آن بحسب اختلاف [illegible]
می باشد لهذا معمول است که در ایام [illegible]
دو پهر اول و آخر هم در شب و هم [illegible]
گهری گیرند و پهر وسطی هفت [illegible]
گهری شد و مجموع شبانه روز شصت گهری [illegible]
و از دو دو پهر اولین نه نه گهری و [illegible]
هفت گهری که مجموع آن سی [illegible]
دو دو پهر اولین هفت هفت [illegible]
شش گهری که مجموع آن بست و [illegible]
و در ایام شبهای [illegible] از نقص آن [illegible] که چون
بعد از طلوع فجر گهری [illegible]

باز همچون اعداد گهری های پهر اکبر زنند و بعد گشت قابیلی
یک ضرب دیگر زنند که اشاره با نقضای یک پهر باشد
بعد از آنکه در پهر دوم شروع کرده اند انقضای یک گهری
هر یک پهرا لا یک ضرب زنند و بعد گشت قابیلی یک ضرب دیگر
زنند که معلوم شود یک گهری هر یک پهر گذشت و همچنین
بعد انقضای دو گهری هر یک پهر اول دو ضرب متصل زنند
و بعد گشت قابیلی یک ضرب دیگر تا اینکه ضربات پهر دوم هم
ختم شود آنگاه عدد پهر دوم پهر گذشته باز مکرر کنند و بعد گشت
قابیلی دو ضرب دیگر زنند که ایما با نقضای دو پهر باشد باز
در پهر سوم شروع نمایند و بعد اتمام عدد آن پهر همچنین
اعداد سه پهر مکرر کرده بعد گشت قابیلی سه ضرب دیگر
باشاره انقضای سه پهر زده در پهر چهارم شروع کنند و بعد
اتمام آن اعداد هر چهار پهر مکرر شود و بدان نهج بعد توقف قلیل
چهار ضرب زنند و انرا گجر نام نهند و آن به تمامی روز بعد
غروب باشد و به تمامی شب وقت صبح صادق و بعد از گجر
باز از یک گهری شروع نمایند و چون در هندوستان اکثر
امور از خصوصیات پادشاهی بود مجمله آن یکی اینهم بود
که عدد یک گهری هم از شب و هم از روز بجز گهریال

پادشاهی بدیگر گهری بالهانه زده باشند چنانچه این عادت گهری بالیان هنوز باقی است که بجاهای نگهبانان کارخانهٔ پادشاهی یک گهری نه نوبت زنند و از دو گهری شروع سازند و اهل فرنگ آله ساخته اند مشتمل بر اجزای چند از آهن وغیره و دران قوت قبض و بسط بر نسبت های معین نهاده اند که اگر یکبار اندرا قبض کنند بهیئت ترکیبی خود بتدریج دران بسطی بمناسبتی که داشته اند پیدا میشود و بسط آن بصورت دوری است یعنی محرک اصلی بر خود میگردد و بمناسبتی معین و ثانی آن لوحی مدور از چینی یا طلا و نقره وغیره در وسط آن سوراخی کرده بواسطهٔ عمودی که بسبب ترکیب محرک اصلی آن عمود هم بر خود میگردد و از آن سوراخ گذرانیده تعبیه کرده و بر سر عمود مذکور دو سوزن یکی کلان دیگری خورد نیز تعبیه نموده و طول سوزن کلان مقدار نصف قطر دایره ایست که بر ان لوح کشیده اند و این دو سوزن گرد دایرهٔ آن لوح میگردند کلان از ان در یک ساعت یکدوره تمام میسازد و خورد در دوازده ساعت یکدوره تمام میسازد و دایرهٔ مذکوره را قسمت کنند از یک تا دوازده پس هرگاه سوزن خورد از دوازده بر یک خواهد رسید بالضرور هم سوزن کلان از دوازده حرکت

کرده یک دوره تمام خواهد کرد و باز بر دوازده خواهد رسید و همچنین
سوزن خورد هرگاه از یک بر دو خواهد رسید سوزن کلان دورهٔ
دیگر تمام خواهد کرد تا آنکه هرگاه سوزن خورد یک دوره تمام خواهد نمود
سوزن کلان دوازده دوره خواهد نمود چه فرض معین کرده شد که حرکت
خورد دوازدهم حصه حرکت سوزن کلانست و هرگاه عین
وقت نصف النهار یا نصف اللیل هر دو سوزن را بر دوازده دارند
پس سوزن خورد از حرکت خود ممیز ساعت خواهد بود و آن هندسه‌ها
از یک تا دوازده مقدار زمان گذشته از ساعات خواهند بود
و چون هر ساعت منقسم است بشصت پس مابین هر یک
از علامات ساعات پنج پنج دقیقه خواهد بود لهذا مابین هر دو ساعت
از یک تا دوازده پنج پنج نقطهٔ خورد کرده اند که سوزن کلان
از مرور خود از یک نقطه به نقطهٔ دیگر ممیز دقایق ماضیه باشد
پس هرگاه سوزن کلان مثلا بر عدد شش رسید و شروع
حرکت از دوازده شد لامحاله سوزن خورد مابین دوازده و یک
خواهد بود درین صورت معلوم شد که سی دقیقه ساعت بعد
از دوازده گذشت و هکذا اینست اصل ایجاد این آله که
آنرا بانگریزی واچ میگویند و ترجمهٔ آن بلفظ پاس است
بمعنی نگهبان لاکن الحال در هندوستان آنرا گهری گویند

و بعضی ساعت ها مانند از جنس تسبیحی با هم متصل بعد از آن [illegible]
آله صنایع عجیبه بعمل آورده اند و اکنون در اکثر ممالک [illegible] متحرک
جدا جدا برای ساعت و دقایق بسیار دارند و در بعضی متحرک [illegible] ثالثه
هم دارند و برای آن دایره و سوزن های خود [illegible] لوح [illegible]
و اوضاع این آله از کمیت و کیفیت به نظر [illegible] و کثرت
است مقدار قیمت آن بحدی است [illegible]
و بعظمت آنچنان است که شنیده شد که قطر آن [illegible]
بلکه زیاده میباشد و بعضی اقسام چنان هم [illegible] کرده آن
جزوی از اجزای اندرونی آن با نقضای ساعت خود [illegible]
آن قرع میکند و آواز میدهد و [illegible] ساعت [illegible] بعضی
آواز دهنده و همچنین گهریال متعارف هند و [illegible]
در افواج خود از رساله های سوار و پیاده [illegible] امرای [illegible]
ایشان بر [illegible] های خود [illegible] نوبت [illegible]
کلاک و هم در گهریال بر ساعت [illegible] و در
گهریالها بعد چهار و هشت [illegible]
اهل هند گجر نام نهند و [illegible]
طریقه جداگانه جهت حفظ اوقات [illegible]
است که زنگوله کان آویخته اند [illegible]

شش بار انرا جنبش دهند باین طریق وقتیکه نصف ساعت بر دوازده گذشت یکبار جنبش دهند وبه نوافت یکساعت دو بار و بر یک و نیم سه بار و بر دو ساعت چهار بار و بر دو و نیم ساعت پنج بار و بر سه ساعت شش بار و بر سه و نیم هفت بار و بر چهار هشت بار و آنرا مکرر کنند باز بر چهار و نیم یکبار جنبش دهند و بر پنج و نیم دو بار تا هشت بار کامل گردد و باز مکرر کنند و از هشت و نیم شروع کنند که بهمان نهج اول یکبار جنبش دهند و بر نهم ساعت دو بار که تا دوازده ساعت باز هشت بار جنبش شود و آنرا نیز مکرر کنند و بعد از دوازده باز بهمان طریق شروع اند پس از یک تا هشت سه بار در روز و سه بار در شب جنبش زنگها بصدا آرند و اوقات دریافت نمایند لاکن و درین جنبش های زنگها بسبب تکرار ابتداء اجانب را در فهم آن صعوبت شود و بعد مجاورت آن شکی باقی نمی ماند و مضمون این بیت گویا برای همین قاعده ضبط شده * بیت * لعاب باید ترا امروز مدام * تا مکرر پاشت را انگوشی شدم * زمانه را تقسیمی بکار است بایام اسبوع یعنی هفته پس یکهفته هفت شبانه روز را گویند و برای هر یکی از ایام هفته نامی جداگانه نهاده اند و هر یکی ازان منسوب است

بکوکبی از سبعهٔ سیاره با که در بعض السنه آنرا باسمای همان
کواکب نام زد کرده اند چنانکه در هندی و انگریزی و اینجا جدولی
حاوی ایام هفته در زبان عربی و فارسی و اردو و هندی و انگریزی
باشاره انتساب آن بکواکب سبعه مرقوم میگردد

نامهای هفته بعربی	نامهای هفته بفارسی	نامهای هفته باردو	نامهای هفته بهندی	نامهای هفته بانگریزی	نام کواکب سبعه
جمعه	آدینه	جمعه	سکروار	فرای دی	زهره
سبت	شنبه	سنیچر	سنیچروار	ساتر دی	زحل
احد	یکشنبه	اتوار	ربی وار	سن دی	شمس
اثنین	دوشنبه	پیر	سوم وار	منڈی	قمر
ثلثاء	سه شنبه	منگل	منگل وار	ٹیوز دی	مریخ
اربعاء	چهارشنبه	بدھ	بدھ وار	ونس دی	عطارد
خمیس	پنجشنبه	جمعرات	برهسپت وار	تهرس دی	مشتری

باید دانست که در هر قوم یکی از ایام هفته مخصوص
بعبادت دارند و بزرگ شمارند و آن روز از اکثر کارها

دنیوی احتراز کنند و از همان روز شروع هفته گیرند نزد اهل
اسلام روز جمعه است که این روز را مخصوص عبادت
داشته اند و ما ادای صلوة جمعه هر مسلم را باید که از جمله
کارهای دنیوی احتراز کند و اگر خدا توفیق دهد تمام آن روز را
مخصوص بعبادت دارد که در احادیث صحیحه وارد شده که
در روز جمعه ساعتی از ساعات است که دران روز هیچ کس
هیچ دعائی نکند الا باجابت رسد و درین ساعت اختلاف است
بعضی گویند که ساعت اول جمعه قبل طلوع آفتاب است
و بعضی گویند ساعت آخر قبل غروب و همچنین درین باب
اقوال مختلف بسیار اند پس گویا ساعت اجابت مخفی
داشته شد تا هر مسلم به تلاش آن تمام آن روز را مخصوص
بعبادت دارد چنانکه لیلة القدر در لیالی ماه مبارک رمضان
مخفی است تا تمام لیالی این ماه عظیم الشان بقیام و عبادت
گذرند و وقتیکه اذان جمعه شود ازان وقت تا انفراغ از صلوة بیع
و شرا و دیگر عقود بر اهل اسلام حرام مطلق است
قال الله تبارک وتعالي و اذا نودي الي الصلوة من يوم الجمعة
فاسعوا الي ذكر الله وذروا البيع ❋ یعنی هرگاه ندا بصلوة جمعه
شود سعی کنید بطرف ذکر خدا و ترک کنید بیع را و دلالت

امر بر وجوب خصوص در عبادات از مسلمات مسائل اصول است
که در تفاصیل آن اختلاف باشد بالجمله شرف و بزرگی این روز
بزرگ کثیر است و بمقامهای خود مذکور یکی از شرف آن
بنسبت ایام دیگر اینست که این روز عید مسلمانان قرار
داده شد و درین باب احادیث بسیار آمده و در بعضی از
احادیث وارد شده که احتراز کنید از عقد نکاح مابین عیدین یعنی
اگر روز عید جمعه واقع شود پس عقد نکاح مابین هر دو
دوگانه یعنی دوگانه عید و دوگانه جمعه نباید و در عوام
شهرت دارد که مابین عید الفطر و عید الاضحی نکاح ممنوع
است ظاهرا ماخذ آن همین حدیث باشد که بنافهمی معانی حدیث
در غیر موضوع کار برند و حالانکه خود حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم با ام سلمه رضی الله عنها نکاح در ماه شوال
کرده اند و همچنین نصاری یوم یکشنبه را اعظم ایام میشمارند
و در آن روز اکثر کسان که تابعت قوم بر مذهب خود اند از کارهای
دنیوی احتراز کنند و یهود روز شنبه را مخصوص بعبادت دانند
و نزد ایشان هم گناهی اعظم از توجه آدمی بکار دنیا در روز شنبه
نبوده است و هنود هم شروع هفته از یکشنبه کنند و بنظر
بودن آن روز شمس محترم میشمارند لاکن تخصیص این روز

برای عبادت دون ایام اخر مسموع نشد * مطلب چهارم
از مقصد اول * در تحقیق و تعین زمانه و سال و ماه و تقسیم آن
موافق حرکات یومی نیرین بطریق شاستر و جوتش اهل هند
باید دانست که مدار گردش روزگار بو قلمون باعتقاد هنود
بر چهار دور است یکی ست جوگ دوم تریتیا جوگ سیوم
دواپر جوگ چهارم کلجوگ و هرگاه دور کلجوگ تمام شود
باز از سر نو دور ست جوگ در آید و منتهای کلجوگ
گردد و علی هذا القیاس همیشه احوال جهان برینمنوال بود
و از ابتدا و انتها نشانی پدید نیست و مدت ست جوگ
هفده لکهه و بست و هشت هزار سال متعارف است و درین
دور اوضاع جهانیان بر صلاح و سداد است و وضیع و شریف
و فقیر و غنی از مسالک راستی و درستی و مرضیات الهی
تجاوز نمی نمایند و عمر طبیعی ایشان درین عهد یک لکهه سال
عرفی است و ایام تریتیا جوگ دوازده لکهه و نود و شش
هزار سال عرفیست و درینزمانه سه حصه اوضاع آدمیان بمقتضای
رضای الهی است و عمر طبیعی ایشان ده هزار سال معروف
است و دور سیوم که عبارت از دواپر جوگ باشد هشت
لکهه و شصت و چهار هزار سال متداول است درینعصر

روش جهانیان بدرست کرداری و راست گفتاری است
و عمر طبیعی مردم هزار سال شده بوده است و عمر حضرت
آدم و نوح و امثال ایشان که هزار سال و قریب بهزار سال
نشان میدهند اهل هند قبول میکنند و میگویند که چون ایشان
در آخر دواپر جوک بوده اند عمر اینقدر داشته اند و مدت
دور چهارم یعنی کلجوک چهار لک و سی و دو هزار سال
متعارف است و درین دور سه حصه اطوار عالمیان به
ناراستی و نادرستی است و عمر طبیعی درین عهد صد سال
است و ظاهراً ایام هر دور آنست که مقدار کلجوک
هرگاه مضاعف شود مدت ایام دواپر جوک است و هرگاه
مقدار کلجوک بر دواپر جوک زیاده شود مدت ترتیا
جوک است و هرگاه مقدار کلجوک بر ترتیا جوک زیاده شود
مدت ست جوک میشود و آن بحساب اهل هند تا حال که تاریخ
هجرت حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
یکهزار و دو صد و شصت و سه رسیده است از دور کلجوک
چهار هزار و نه صد و سی و دو سال منقضی گردیده و اتفاق
اهل هند بر آنست که حضرت باری نخست پنج عنصر آفریده
چهار مشهور و پنجم اکاس و بعد از آن شخصی بجز نهائی

دانش نژادی که مسمی به برهماست باختلاف روایت
از کتم عدم بجلوه گاه وجود آورده و اورا وسیله آفرینش
وسبب ایجاد عالم ساخت و برهما انسان را باذن خالق
از کمین خفا بمنصهٔ ظهور آورده چهار گروه ساخت برهمن و چهتری
بیس و سودر طایفهٔ اولی را بجهت مجاهدات و ریاضات
و حفظ احکام و ضبط حدود معین ساخته پیشوائی معنوی بانها مفوض
گردانیده ثانی را برای ریاست و حکومت صوری نصب فرموده
مقتدائی عالم ظاهر باوشان داده و وسیلهٔ انتظام عالمیان گردانید
طایفهٔ ثالث را بجهت مزارع و مکاسب و سایر حرف تعیین
کرده جماعهٔ رابع را بجهت اقسام خدمت معین ساخت
و برهمای مذکور کتابی که متضمن صلاح معاش و معاد باشد بظهور
آورده که انرا بید می نامند و آن صد هزار اشلوک است
و اشلوک عبارتست از چهار چرن و هر چرن کمتر از
یک اچهر و زیاده از بست و شش اچهر نمیباشد و اچهر بحرف
را میگویند یا دو حرف ثانی ساکن و باتفاق دانایان هند عمر گرامی
این اعجوبة الخلایق که مخترع کتاب مذکور است صد سال است
لیکن صد سال غیر عرفی چه هر سال او را سیصد و شصت
روز نشان میدهند و هر روزی مشتمل بر چهار هزار دور مذکور

و هر شبی بدستور روز منقسم چهار پهر [illegible]
و دانشوران برهمن متفق اند که تا اینزمان چند [illegible] عالم
ظهور آمدند و در پردهٔ اختفا خرامیدند و این [illegible] موجود [illegible]
دیگر است و از عمر او پنجاه سال [illegible] گذشته [illegible]
در نصف آخر روز است [illegible] تعالی الله [illegible]
و شک نیست که مثال ما مردم [illegible]
که آنجا همه نابینا باشند و فیلی در آنجا رسید [illegible] تجسس
حالش رفت دست کسی بگوش او افتاد و دست کسی
بر پای او و دست کسی بر خرطوم او و دست کسی بر پشت
او پس بعد اجتماع با هم کسی که گوش او را گرفته است
فیل بصورت بادبانی کلان است و کسی که پایش بدست آورد
گفت نه بلکه بصورت عمود است و کسی که خرطوم بدست
یافته گفت نه بلکه بصورت مشکیزه است و کسی که [illegible] پشت
او رسید گفت همه دروغ [illegible] فیل [illegible] است
و با هم بنزاع و پرخاش در [illegible] ماندند [illegible]
فیل ماهیتی دیگر است عالی و بالاتر [illegible] بیان
و هر کس شعبه از تمیز یافته خود را [illegible]
و دیگری را بی تمیز و نزد ارباب بصیرت [illegible]

و بحیثیت ادراک امری جزئی همه با تمیز و لیکن ابله و ابلد انکه
هیچگونه منشای تمیز نیافته صرف بر تصور باطل خود خود را تمیز حقیقی
پندارد * اللهم فاهدنا الصرط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم
غیر المغضوب علیهم و لا الضالین * و سنین مروجه ولایت
هندوستان باختلاف ممالک و بلدان مختلف اند و شهور
و ماهها اگرچه همین اسما که پیشتر در جدول شهور فارسیین
و غیره مرقوم شد در اکثر ممالک و بلدان با اختلاف لهجه
رواج دارند لیکن بعضی جا قمری گیرند و بعضی جا شمسی و انچه
در زیجات و تقاویم ممالک مغربیه رواج تحریر ان است شهور
قمری گیرند و سنین شمسی لیکن چون حرکت سنوی قمر
به نسبت حرکت سنوی شمس تقریبا ده روز کم است
انرا در سه سال مجتمع ساخته در حوالی سال سیوم یکماه را
مکرر کنند و آن سال سیزده ماهه گیرند و این ماهه مکرر را ملماس
و لوند گویند و درین ماه لوند هنود از اکثر کارها احتراز کنند و انرا
داخل سال نشمارند تا اینکه سلاطین در ادای مواجب ملازمان
درین سال بابت یکماه قرار ندهند پس در حقیقت سال را
شمسی دانند و ضابطه ماه لوند اینست که در هر ماه سنکرات
یعنی شمسی که دو بار اجتماع شمس و قمر شود و ماه قمری

را که باسم آنماه است بگیرند چه بعضی شهور شمسی
سی و دو روزه هم باشد پس اگر مثلاً اجتماع تاریخ اول
یا دوم ماه شمسی شد لا محاله باز بتاریخ سی ام یا سی و یکم
اجتماع دیگر خواهد بود چه مقدار ماه قمری کم از سی روز است
و همچو ماهها باستثنای یکی از [illegible] ماه شمسی چیت
بیساکهه جیته اساره ساون بهادون کوار [illegible] باقی [illegible]
کاتک اگهن ماگهه پوس دو اجتماع واقع نشود پس [illegible]
ماهها لوند نباشد بلکه چون مقدار بعضی [illegible] از ماه قمری
کم است لهذا امکان دارد که در کدام از ینها [illegible]
هم صورت نه بندد پس در ان هنگام [illegible]
و انسال که در ان چنین اتفاق شود [illegible]
و همچو اتفاق در کم از یکصد و [illegible]
و از سنین انچه در زیچات و تقویمات [illegible]
بکرماجیتی است که از جلوس [illegible]
ساکهها سالواهن است یعنی از جلوس [illegible]
و شروع این سنین از نصف دوم [illegible]
در وقت تحصیل خراج جمله را با سنه های [illegible]
که از صوبجات دهلی و اگره [illegible]

سال فصلی به تحریر رواج دارد و اصل این سال از عهد جلال الدین
اکبر بادشاه ابن همایون بادشاه است و همچنین در مملکت
بنگاله شهور شمسی گیرند و شروع سال از بیساکه کنند
لاکن در تعداد ایام شهور همیشه اختلاف میباشد که در
سالی ماهی سی روزه و همان ماه در سال دیگر سی ویک روزه
و علی هذا القیاس حال تمام شهور است مگر مجموع سال کم
و زاید از سیصد و شصت و پنج روز نگیرند الا در سال کبیسه
و قاعده آن هنوز معلوم نشد و سال ملقب بسال بنگالی است
و در ممالک اریسه در شهور بعینه همین طرز مملکت بنگاله
است لاکن شروع ماه یک روز پیشتر از شهور بنگالی گیرند و شروع
آن از ماه آسین کنند و سال مروجه انجا ملقب بولایتی است
و عملی هم گویند و ابتدای این هر دو سال هم از عهد اکبر بادشاه است
و بنقل فرمان عام که ابو الفضل در یکی از مولفات خود نوشته است
معلوم میشود که تا زمان اجرای آن در هندوستان بهر مملکت سالی
جداگانه در تحریر مروج بود لهذا حکم نافذ شد که در تمام ممالک محروسه
همگی یکسال هجری نوشته شود مگر شروع سال از همان ماه کنند
که پیشتر می کردند نظر بران در ممالک مغربیه بلحاظ بودن ماه
کوار شروع فصل تحصیل خراج که از همان ماه شروع سال گیرند

از آن ملقب بسال فصلی کردند و در ممالک اڑیسه [illegible] نیز
سال عملی نام نهادند و ولایتی هم گفتند بایین نظر که ابتدا از آن ولایت
بود چرا که در هندوستان پادشاه و اتباع او از اهل ولایت بودند
چنانچه الحال هم انگریزان را ولایتی گویند [illegible] ممالک
دکهن هم سال انجا ملقب بفصلی شد و شروع آن از کدام [illegible] است
لاکن در بنگاله ملقب به بنگالی ماند پس در حقیقت امر سه سال
یعنی فصلی و بنگالی و عملی هجری است الا آن این سه نهج شمسی اند
و سال هجری قمری لهذا اختلال اینقدر اختلاف از هجری [illegible]
و اختلاف قلیلی که مابین فصلی و بنگالی است بسبب اختلاف
اصطلاح تعداد ایام شهور است و بعضی ناواقفین که سال
بنگالی را شروع از عهد حسین شاه بادشاه بنگاله نوشته اند
غلط است چنانچه مضمون فرمان مذکور سابق بران دلالت دارد
و ظاهر است که نهصد و شصت و سه هجری که در آن زمان
سال الهیه سالها شروع شده با جمله این سالها مطابق بود
چنانچه از حساب معلوم میشود که شروع سال هجری نهصد
و شصت و سه بیست و ششم نومبر سال یک هزار و پانصد و پنجاه و پنج
بود و شروع سال فصلی نهصد و شصت و سه یکم کوار بود
که در دهم ستمبر سال مذکور افتاده و شروع سال عملی

نهصد و شصت و سه یکم آسن بود که هشتم سپتمبر
سال مذکور شروع شد و شروع سال بنگالی نهصد و شصت و سه
یکم بیساکهه بود که در یازدهم اپرل سال پانزده صد
و پنجاه و شش واقع شده که این اتحاد مخصوص در یکزمانه
شروع دلیل قوی بر بودن این سالها هجری است
و شروع ماه هندی از وقت استقبال کنند پس
تا وقت وقوع تفاوت شود دوازده درجه مابین نیرین تاریخ
اول است و آنرا پروا نامند و چون دوازده درجه ختم شد
پروا ختم گردیده دوج شروع شد تا وقوع تفاوت بیست
و چهار درجه و همچنین بر نسبت تفاوت شود دوازده دوازده درجه
یک یک تتهه منتقل شود و تتهه دیگر شروع گردد که تا وقت
اجتماع پانزده تتهه منقضی شود و این پانزده تتهه را پاکهه سودی
و شکل پچهه گویند و بعد از اجتماع شروع به پاکهه دوم شود
که آنرا پاکهه بدی و کرشن پچهه نامند و انهم باز از پروا شروع
شود الان دستور است که اگر یک تتهه بعد از طلوع آفتاب
شروع و قبل از غروب منتقل گردید آن تتهه را دران روز
کامل گفته و اگر قبل از طلوع شروع شد و بعد از غروب
انتقال پذیرفته آن تتهه را دران روز بشمر نه آرند و اسمای

پانزده گانه تتهه اینست پروا دوج تیج چوتهه پانچمی [illegible] چهته
ستمین آشتمین نومین دسمی اکادسی [illegible] دوادسی [illegible]
تیرودسی چودس پورنمین بعد از ان کرشن پچهه [illegible] شروع شود
باز از پروا بدستور شمار کنند لاکن تتهه پانزدهم [illegible] را
بجای پورنمین اماوس گویند و باز هر تتهه را دو حصه کنند و هر حصه را
نامی جداگانه نهند و انرا کرن گویند و بهدر را هم [illegible] و آن [illegible]
است یعنی بب بالب کولب تیتل گر بنج بسٹ [illegible] انرا
بهدر را هم گویند سکنی چتشپد ناگ کنستگهن [illegible] شمرده
باین یازده کرن باین حساب است که نصف [illegible]
کرشن چودس را سکنی گویند و اماوس [illegible] چتشپد و ناگ
و پروا را کنستگهن و بب بعد از ان تا آخر [illegible] بب و [illegible]
مقابل یک تتهه فرض کنند که بعد از پروا [illegible] کرن
یعنی سکنی چتشپد ناگ کنستگهن شمار [illegible]
هفت باقی یعنی بب بالب کولب تیتل گر بنج بسٹی
دو دو مقابل هر تتهه بشمار آید [illegible] باشد
تا اینکه مقابل نصف اول چودس [illegible] یعنی کرشن پچهه
بسٹی خواهد آمد و باز از نصف اخر [illegible] مذکور سکنی
و اماوس چتشپد و ناگ و پروا کنستگهن و بب و باز [illegible]

حساب اول و ورای آن این تتهه ها را نامی دیگر است
که سه سه تتهه را بیک نام ملقب کرده اند تا وقت
هیچگونه حساب خصوص در امور سعد و نحس سهولتی
رو دهد و آن اینست نندا بهدرا جیا رکتا پورنا و حسابش
اینست که تتهه اول و ششم و یازدهم نندا باشد و دوم و هفتم
و دوازدهم بهدرا و سیوم و هشتم و سیزدهم جیا و چهارم
و نهم و چهاردهم رکتا و پنجم و دهم و پانزدهم پورنا و پیشتر
در ذکر منازل قمر ایما کرده شد که هنود اسمای بیست و هفت
منزل گیرند و آنرا نچهتر نام نهند و آن اسمای بیست و هفتگانه
نچهتر اینست اسنی بهرنی کرتکا روهنی مرگشرا اردرا
پنروسں پشیا اشلیشا مگها پوربا پهالگنی اترا پهالگنی هستا
چترا سواتی وشاکها انورادها جیشتها مول پوربا شادها اترا شادها
شرون دهنشتها ستبها پوربا بهدرپد اترا بهادرپد
ریوتی و باید دانست که نچهتر هم مثل تتهه نظر بسرعت و
بطوء سیر قمر گاهی در یکروز دو واقع شود و گاهی یکی هم تمام نگردد
و حسابی دیگر است که بهست یک تتهه شمسی را از بهست قمری
کم کنند و آنچه باقی ماند از زمانه قمر آنرا جوگ نام نهند و آنرا
هم مثل نچهتر بیست و هفت حصه نموده اند و برای هریکی

نامی جداگانه وضع ساخته و مثال [illegible] چون [illegible]
ایام در یک روز دو انتقال پذیرند و بعضی [illegible]
یک هم منتقل نشود لان انتقال [illegible]
اتفاق افتد و اسمای [illegible]
پدیتی آیشمان [illegible]
شول گرنه [illegible]
وقی پات [illegible]
شکل بر [illegible] واضح باد [illegible]
اوقات و طالع مردم و جمیع [illegible]
بطرز نجوم هنود هم محمول و موقوف [illegible]
تقسیمات است که باجتماع و افتراق [illegible]
و معاضدت آن نتایج بر آید و حکم [illegible] ❋ [illegible]
اول از رسالهٔ یسمرو پا ❋ در بیان [illegible]
ماهیت آن و آن مشتمل است بر [illegible]
در کلام کلی در باب سعد و نحس [illegible]
منقول از احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
است اینکه وضعی از اوضاع [illegible]
و اجتماع و اقتران و دیگر کیفیات آنها [illegible]

از جنس بوارح طیر و ظباء نظیر آن یا موجب خیر و برکت یا نحوست
است موصل بمنافع و فواید در انفس و اموال یا باعث حدوث
قبایح و مساوی منجر بنقصانات و مضار بنا علی اول مسمی بسعد
است و دوم مسمی بنحس و ازینجا می توان برد که در عالم چیزی
خواه از مواد عالی باشد یا سفلی بالذات سعادت و نحوست
نداشته است الا بنظر صفات و خواص که حرکات و اوضاع
آنها باشد و ظاهر است که اگر چیزی بالذات سعادت دارد
دیگری را ضرر رسیدن ازو محال باشد و اگر بالذات نحوست
دارد وجود خودش بتهلکه افتد و در نحوست اطلاق سعد
و نحس بر ذات چیزی از تجوز باشد از قبیل اطلاق حال
بر محل پس چنانکه گویند که مشتری سعد اکبر است
و زحل نحس اکبر است بهمین معنی است و ازینجا نیست که اینمعنی
که در علم حکمت ثابت شده است که سیارهای فلکی غیر متغیر
اند پس زحل را نحس محض گفتن چگونه است و در دفع شبهه امام
فخر الدین رازی علیه الرحمه در مفتاح العلوم بر دفع این شبهه
تقریری آورده که میفرماید تحقیق آنست که اجتماع شدن
عناصر هر چند سبب کمال حال مرکبات است الا موجب نقصان
حال بسایط نیز است که آن جسمهای بسیط را بود که از چیزهای

طبیعی خود بیرون افتد و کیفیتهای طبیعی آن تغییر [illegible] [illegible] حالتهای
نا طبیعی است و چون این معلوم شد گوییم اثر نحوست [illegible] حال
نسبت با مرکبات است زیرا که چون او سبب [illegible]
و خرابی باشد لاجرم مرکبات را از آن نقصان [illegible] [illegible] باشد
لاکن آن نسبت با بسایط محض [illegible] [illegible] ترکیب
باطل گردد و هر یک از بسایط بحالت اصلی خود [illegible] و آن
سعادت حال او بود و علی هذا مشتری سعد است نسبت
با مرکبات و نحس است نسبت با بسایط پس معلوم شد
که اجرام فلکی را آنچه اعتبار نحس توان گفت [illegible] و امری [illegible]
ازین اوضاع علوی و حوادث سفلی [illegible] [illegible] بجهت
خیر و برکت و قبایح و فساد باشد یا نباشد [illegible] [illegible] آن
بقرینه اختیار ارباب حکم که موثر است [illegible] [illegible]
یا بهیچ یک مناسبتی لفظی و معنوی [illegible] [illegible]
فهمیدن معبر بفال و طیره [illegible] [illegible] [illegible]
و تطیر گویند و فال که [illegible] است [illegible] [illegible]
و با ضافت یکی از آن تخمین [illegible] [illegible] [illegible]
گویند که ازین جهت لفظ فال مخصوص بفال نیک است [illegible]
اهل هند بدرا هم مضافت بان [illegible] [illegible] [illegible]

کنند و طیره خاص است بفال بد وعلمای انرا هم بفال نیک
استعمال کنند و در شرع محمدی علی صاحبها الصلواة والسلام
فال بر فال نیک و طیره بر فال بد اطلاق یابد با لجمله فال و طیره
بنسبت سعد و نحس عام است که اطلاق ثانی بر علل
موضوعه سعادت و نحوست است و در اول وضع سابق را
مداخلت نیست و منشاء ترتب آثار بدان باوصف عدم
وضع اینست که درین عالم اسباب بتجربه دانسته اند
که علامات و آثار هر چیزی قبل از وجود ان بوقوع می رسد و نیز
بقاعده معینه کما متضمن اینکه هیولای عالم واحد است البته
یکی از موجودات را با دیگری در همچنین اوضاع و اسباب
انهارا با آخر مناسبتی هست پس ممکن که از گیاو ذی طبایع
سابقه پی بان توانند برد ملاحظال و یکی از رسایل خود
میفرماید تصور نکنی که تعبیر مخصوص بصور نومیه است هر چه در
بیداری می بینی یا می شنوی یا ملاحظه میکنی رسایل حق اند
و هر یک رسالتی میرساند قاعده خلق آنست که اگر کسی
سخن بی تقریب میگوید ازو اعتبار نمی کنند و حال آنکه
ازان بیشتر اعتبار می باید گرفت * وکاین من آیة فی السموات
والارض یمرون علیها وهم عنها معرضون * از شیخ سعد الدین

مروی ماثور است که روزی با جماعتی از اصحاب
بضیافت میرفتند و در راه خندقی پیش پای [illegible] ایشان
آمد شیخ فی الحال از آن موضع مراجعت نمود و بآن
ضیافت نرفت بعد از آن معلوم شد که [illegible] آن ضیافت
بودند بعدم [illegible] هلاک شدند [illegible] آن [illegible]
ظاهرش مرکب است از دو جزء یعنی [illegible]
وقت روانی در ضیافت چون خندق پیش پای [illegible]
پیدا بود یا بعضی که این امر اشاره [illegible]
کن که خوف از [illegible] آن [illegible]
پس معلوم شد که در تفأل و تطیر [illegible]
فاعلیه موثرات لازم نیست [illegible]
باشند و همچنان گویند که [illegible] است [illegible]
خبر باشد از چیزی [illegible] آن [illegible]
امر [illegible]
که میگویند که از [illegible] تفأل [illegible]
نیک میباید گرفت [illegible] تفأل [illegible]
حال بد [illegible] احادیث [illegible]
آنحضرت به تفأل [illegible]

آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرویست که هنگام آنحضرت
از مکه برآمدند کفار قریش بریدهٔ اسلمی را به تعاقب
فرستادند و او با آنحضرت در راه ملاقی شد آنحضرت از و
پرسیدند چه نام داری او گفت بریده آنحضرت از مادهٔ
اشتقاق آن تفاءل فرموده با ابو بکر صدیق رضی الله عنه
گفت ٭ قد برد امرنا و صلح ٭ یعنی خوشی و خنکی باد کار
ما را آخر روی بصلاحیت دارد باز فرمود از کدام قبیلهٔ گفت
از بنی اسلم فرمود خیر و سلامت است باز فرمود از کدام
بنی اسلم گفت بنی سهم فرمود یافتی سهم خود را یعنی
نصیب و حصهٔ خود از اسلام الی آخر الروایة که مآل آن این بود
که بریده و همراهیانش ایمان آوردند بالجمله چنانچه برای
تاثیرات ادویه و اغذیه مراتب و مدارج معین کرده اند
که از آن باول و دوم و سیوم و چهارم تعبیر کنند مثلا میگویند
که فلان چیز در درجهٔ اول حار است یعنی باستعمال آن اهل
امزجهٔ معتدله را کیفیتی زاید از حرارت بر مزاج محسوس
نمیشود و در درجهٔ دوم حار است یعنی کیفیت زاید باستعمال آن
پیدا میشود لاکن ضرر نمیرساند و بدرجهٔ سیوم حار است یعنی باستعمال
آن کیفیت زاید که بدرجهٔ تضرر رسد پیدا میشود و لاکن ضرر

ی

آن منجر بهلاکت نیست و بدرجهٔ چهارم [illegible] است [illegible] آن منجر
بهلاکت است و هریکی از این درجات را [illegible]
کرده اند یعنی اعلی و ادنی و متوسط [illegible] است
موثر بسعادت و نحوست اند برای آن مراتب [illegible]
باشد و چنانچه تاثیرات مقرره [illegible]
طب نوشته اند بعضی از انها در بعضی [illegible]
نمیشود و از بعضی اشیا گاهی تکالیف [illegible] است
چهارم که موت است با تاثیرات [illegible] آن
که کیفیت اسهال است گاهی از ان تکالیف [illegible]
تاثیرات از بعضی موثرات [illegible]
منشای آن یا اینست که کیفیتی [illegible] شخص
یا از زمان و مکان حادث شود که [illegible] با آن
تاثیرات اکثریه و بنظر خصوصیت [illegible]
که تجربه به تفهیم بیان ساخته باشد [illegible] حال
تاثیرات سعد و نحس بعینه [illegible] باید [illegible] که
بدرک و تمیز آن ادراک و تجربه طبایع [illegible]
مطمئن و غیر پراگنده به تعلقات بی معنی [illegible]
لایعنی دارند معتبر است و یکی از بواعث سعادت و نحوست

موافقای که بعرف رایج است تجربا مقتضی است که تالیف اجزای چیزی با تناسب یکی با دیگری یا بوضع آن در مقابل چیزی دیگر نزد طبایع سلیمه مناسب یا غیر مناسب آید مثلا در خانه طول موافق عرض نباشد یا طول و عرض موافق ارتفاع نا قد یا دار بنظر صحن غیر مناسب یا صحن بنظر دار غیر مرضی افتد و علی هذا در اشیای دیگر و همچنین عکس آن چه نتیجه نحوست سوای رسیدن ضرری بانفس واموال و نتیجه سعادت علاوه وقوع خیر و برکت علی سبیل التقابل همین است که بدان اسباب المی و انقباضی یا سرور و انبساطی بقلوب راه یابد و آن خود در مناسبات وغیر مناسبات پیدا است اکنون آنچه از احادیث نبوی درین باب وارد شده بعضی از ان مرقوم میگردد ابی داؤد از بریده رضی الله عنه روایت میکند که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فال بد نمیگرفت بچیزی و هرگاه عاملی بر جائی گماشت نامش میپرسید اگر خوشش می آمد مسرور میشد و مسرت آن بر چهرهٔ مبارک معلوم میشد و اگر کارهش می آمد کراهت آن بر چهرهٔ مبارک محسوس میشد و اگر موضعی وارد میشد نام آن موضع میپرسید اگر خوشش می آمد مسرور میشد و مسرت آن بر چهرهٔ مبارک می نمود و اگر کارهش می آمد

کراهت آن به چهرهٔ مبارک نمودار میشد [illegible] انست
که اگر شخصی را بجای میفرستاد مثلا از نام او [illegible]
تفأل میفرمود. سعادت آن [illegible]
از نام قریه تفأل میکرد و مراد از نیک فال [illegible]
حمل بر ان نمی نمود یا اینکه [illegible]
روایت مینماید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
بر می آمد و [illegible]
میشد یعنی تفأل میفرمود بر رشد و نجاح [illegible]
ابو داود از عروة بن عامر قرشی روایت کرده [illegible]
که اگر کسی از شما فال بد بیند [illegible]
بالحسنات الا انت ولا یدفع [illegible] الا انت ولا حول ولا قوة
الا بک * و ابو داود و ترمذی از عبد الله [illegible] آورده
که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم فال [illegible]
است و نیست از ما هیچ [illegible]
میکند انتهی یعنی هر ضرری که از [illegible]
از مسلمانان بسبب توکل [illegible]
من جملهٔ اخیر [illegible] قول ابن [illegible]
و مسلم و موطا و ابو داود و ترمذی [illegible]

از انس رضی الله عنه روایت میکنند که فرمود رسول الله صلی الله علیه
وسلم که نیست شومی مگر در اسپ و زن و خانه و در
روایت دیگر اینست که ذکر شوم شد در پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نمودند فرمود که اگر شومی است پس
در خانه و زن و اسپ است و در روایت سهل بن سعد
اینست که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که اگر شومی
است در چیزی پس در اسپ و زن و مسکن است
این حدیث را بخاری و مسلم و موطا روایت کرده اند و نیز در حدیث
موطا و مسلم و نسائی در مسکن و خانه و اسپ واقع
گردیده و ترمذی از حکیم بن معویه روایت میکند که گفت
شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود نیست
شوم است در چیزی و گاهی یمن میباشد در خانه و زن و اسپ
و ابو داود از انس رضی الله عنه روایت میکند که گفت
مردی یا رسول الله ما بودیم در خانه و آنجا کثیر بود عدد ما و کثیر
بود اموال ما پس نقل کردیم در خانه دیگر و آنجا کم شد عدد
ما و کم شد اموال ما پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم
بگذارید آن خانه را که بد است و در موطا از یحیی بن سعید همچنین
روایتی آمده که زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد

و شکایت از سستی که اینجا نقل کرده بود نمود آنحضرت
فرمود بگذار آنرا که بد است باختلاف الفاظ و نیز روایت
است که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
کسیکه بر آمد بارادهٔ سفر و باز گردید از فال بد پس کافر شد
بآنچه نازل کرده شده بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در روایت
آخر کسیکه باز ماند بسبب فال بد از حاجتش پس شریک
گردانید خدا را عرض کردند یا رسول الله پس کفارهٔ آن
چیست فرمود * اللهم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک
و لا اله غیرک * اینهمه احادیث از جامع الاصول است
باستثنای حدیث اخیر که از جامع صغیر منقول شده و درین
باب احادیث کثیره وارد شده اند که ذکر همه [illegible] بطول
در آمد شیخ عبد الحق دهلوی رحمة الله علیه در ما ثبت
من السنة میفرماید در بعض احادیث نهی از فال بد و نهی از اعتقاد
آن مطلقا وارد شده و در بعضی [illegible]
و دابه و خانه بصیغهٔ جزم خواه الشؤم یا [illegible]
میشود و اینهم در معنی نهی و نفی است [illegible]
باینطور که اگر می بود پس درین اشیا [illegible]
و مراد آن خبر از ان اعلام است [illegible]

نیست و اگر می بود پس این اشیا مظنه و محال آن بود چنانکه
فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که اگر چیزی می بود
که سبقت میکرد بر تقدیر پس شوم بدمی بود و از حدیث
عایشه و ابن عباس رضی الله عنهما نفی آن بصراحت
آمده پس وجه تطبیق اینست که تاثیر بالذات منفی است
و موثر در جمله اشیا خداوند تعالی است و هر چیز بخلق و تقدیر
اوست و اثبات آن درین اشیاء بر سبیل جریان
عادت او تعالی است که درین اشیاء خلق نموده و آنرا
اسباب عادی قرار داده چنانچه آتش را سبب احراق
گردانیده پس نفی راجع است طرف تاثیر بالذات
و اثبات بحسب عادت است و حکمت در تخصیص این اشیاء
یعنی زن و خانه و اسپ در علم شارع است و گفته اند
که نحوست زن بسبب ناشزه بودنش بر شوهر خودش
و عدم اطاعت او مر او را است و نحوست خانه بسبب تنگی آن
و همسایه بد و عدم طیب هوای او و نحوست اسپ بسبب سرکشی
و گرانی قیمت و ناموافقت او بمصلحتی است انتهی و در بعضی
احادیث وارد شده که اسپی که یکی از قوایم او در لون مخالف
سه قوایم دیگر باشد از سوار شدن بران احتراز باید

و الله اعلم بالحقیقه با وجود آنها و مضامین احادیث وارده در این
باب چنانکه از نقل آنها [illegible] گذشت آرای
اکثر علما در وجه تطبیق همین است که [illegible]
مستقل در تاثیر فهمیدن ممنوع است [illegible] و ابطال
اثر آن از همین جهت است تا عوام [illegible] و امثال اینها
از نجوم و بواعث فال و طیره [illegible] در باب
تفأل و تطیر چنانکه نفی از آن [illegible]
مرویست و ساعت [illegible] اختیارات [illegible] سفر
و ازدواج و امثال و دعوات سعد و نحس [illegible]
موید این معنی که نفی و ابطال اثر آن [illegible]
است بخاطر این که [illegible]
سابقه از اقوال [illegible] ابطال اثر
تطیر و نحوست آن [illegible] صلی الله
علیه و آله و سلم [illegible] است
که عوام [illegible] آن را موثر
حقیقی فهمند و آنرا [illegible] چنانچه
در وقت انتظار حرکات [illegible]
بخلاف عکس آن [illegible]

ثانی اغلب و اکثر است ولهذا در شرع تشدد در مذمت این فن
و ابطال تاثیر بد به تخصیص ذکر یافت و اگرنه چنین می بود
پس ابطال اثر هر دو از خیر و شر منظور و مراد می بود پس این
تخصیص را نفعی نیست علاوه ازانکه خود آنحضرت صلی الله علیه
وسلم تفأل میفرمود والله اعلم بحقیقة الحال بالجمله چون ادراک
اسباب تاثیرات نجوم کماحقه امریست بس صعب و دشوار
پس تقید بدان با وصف صعوبت آن موجب هرج کلی در نظم
عالم است و بالفرض اگر تاثیرات آن موافق ادراک
ما باشد پس احتراز ازان با وصف صعوبت دریافت بنا بر
دفع ضرر یا اختیار آن بنا بر جلب نفع از وسعت و طاقت بشری خارج
است و اگر حکم باستحاله نباشد در صعوبت کلی شکی نیست
پس امتناع از تقید بدان چنانکه شارع علیه الصلوة والسلام
فرموده عین مصلحت است و همچنین اکثری از حکمای فلاسفه
توغل بعلم نجوم نه نموده اند و حکمای برطانیه هم قاطبة متقید بان
نه بوده اند و بسبب کمال صعوبت این علم را ترک کردند
و منشای اتفاق این قوم است که درین باب عوام ایشان
نیز پیروی خواص کردند و یکی از صعوبت های آن اینست
که اکثری از تاثیرات بنظر اشخاص و ازمنه و امکنه و غیر

اوضاع موثر است مختلف است چنانچه از قول امام فخر الدین رازی
که پیشتر مذکور شده ام اینمعنی مستنبط است پس جایز است
که چیزی نسبت به شخصی میمون و مبارک باشد و نسبت
بدیگری شوم باشد یا بالعکس چنانچه نسبت به بعضی [illegible] نباشد
مثال الماس و نیلم و غیره از آنها که برای بعضی اشخاص [illegible]
موجب خیر و برکت گردد و برای بعضی آن چیز بد پس اثر آن
همچو امور موقوف و موکول به تجربه اذکیا است [illegible]
سلیمه است یا مدار آن بر نقل از اسلاف است پس
ولهذا التقیید بدان منجر بشفا شد و باعث بر [illegible] امور [illegible]
و هم موجب خرابی عقاید عوام است پس مقتضای [illegible] رای
آنست که همیشه نظر بر عنایت پروردگار داشته و توکل در همه امور
بر ذات پاک او باشد که جالب نفع و دافع مضار از همچو امور
با وصف عقیدت مضمون صداقت مشحون لا راد لقضائه
و جف القلم بما هو کائن و لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت
عسیر بلکه محال است و احیانا اگر امری موجب [illegible]
قلب باشد از آن احتراز باید مثلا اگر باشد که [illegible] برای
آن معاینه شده اثر است کند یا بیع [illegible] در امور
دیگر تا موجب رفع آن وسوسه شود [illegible] وقوع

وسوسه در قلب هم یکی از آثار نحوست اوست بالتمام
در هیچ امور نفعی بین زاید از ضرر آن برای عموم مردم
متصور نیست و درین باب نافع تر تمام اختیارات است
و آن عبارت است از دریافت اوقات و ازمنه سعد
و نحس و اوقاتی که احتراز در ان از ابتدای امور واجب است
و اوقاتیکه در ان مباشرت امور مستحب است یا بین بین
است پس باید دانست که هر وقت را نسبتی خاص
است به بعض امور از خیریت و به بعض از ان بشریت
و آن معتبر است بحسب بودن شمس در بروج و قمر
در منازل و اوضاع واقعه ما بین آنها از مقابله و تربیع
و تسدیس و غیر ان تا اینکه ممکن باشد بسبب ضبط
اینحالات امتیاز برای امر یا مقصود است از سفر و بنا
و قطع ثوب و غیر ان و منافع آن بر کسی مخفی نیست چنانکه
صاحب کشف الظنون نقلا عن مفتاح السعادت مولی
ابو الخیر بیان نموده و فضلا و اهل این علم هم به تفصیل و تشریح
جمله اصطلاحات آن از موضوع این رساله خارج میشود لهذا
احکام آنرا در همگی دو مطالب آینده یعنی مطالب دوم و سوم
بیان ساخت ٭ مطلب دوم از مقدمه دوم ٭ در اختیارات ایام

منقول از علمای اهل اسلام اعم از اینکه اصل ماخذ آن احادیث نبویه وارشادات ائمهٔ اطهار علیهم السلام باشد یا به تفریع بر قواعد نجومیه باشد و درین مطالب دو فصل است

* فصل اول * در بیان آنچه درین باب از علما و کتب اهل سنت مرویست بدانکه تقیید بوقت و زمان نیک در امور عظام از سفر و از دواج و احتراز از بعض آنها در وقت بودن قمر در عقرب و از ایام محاق و نحوه و کذلک از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ماثور است چنانچه بعضی از علما بدان تصریح نموده اند و در وظایف النبی مینویسد کسیکه اراده سفر کند مسنون است که نماز استخاره هفت بار یا سه بار بخواند چنانچه در وظایف نماز مسنونه ذکر آن گذشت پس بعد خواندن نماز استخاره اگر انشراح صدر و انفساح قلب حاصل شود در دوشنبه و پنجشنبه برای سفر تدبیر کند و از ایام منحوسه شهر که نحس مشهور بوده اند و از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ماثور است اجتناب کند که سیوم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و چهارم و بیست و پنجم است و هر چهار شنبه آخر شهر و ایام محاق و ایامیکه دران قمر در عقرب باشد و اختیار کند از اوقات وقت پاشت

وقت غلس و احتراز کند از وقت عشی و بعد زوال و سفر نکند الا بهمراهی رفقا و بهتر آنست که چهار کس رفیق باشند انتهی و بعضی علمای دیگر نیز احتراز از ایامیکه دران قمر در عقرب باشد تجویز کرده اند و اکثر محدثین انکار از همچنین احترازات نموده اند بلکه بر عکس ان اعتقاد این امور را بغایت ممنوع دانند و اصل همان است که پیشتر ذکر یافت که موثر حقیقی خدای تعالی جل شانه را باید فهمید و اگر همچو تاثیرات درین اوضاع بخشیده او تعالی باشد محل غرابت نیست و در طریقه امامیه احتراز از جمله کارها بخصوص وقت قیام قمر در عقرب بشدت و عنف ماثور از ایمه اطهار است و درین باب احادیث کثیره بر طریقه ایشان مروی است و اهل نجوم یونان و فرس هم نحوست قمر در عقرب را بغایت معتبر داشته اند مگر بطریق نجوم هندوان اثری از ان نیست و چون نظر باین حکم که متضمن احتراز است از مباشرت کار در ایامیکه قمر در عقرب باشد دریافت ماهیت و امتیاز زمانه آن ضرور افتاد لهذا مرقوم می گردد و باید دانست که مراد از قمر در عقرب یا اینست که قمر در قلب العقرب که هژدهم از منازل است برسد یا قمر در برج عقرب داخل شود و درصورت اول زمانه آن همگی یک شبانه روز باشد و اگر ثانی مراد است

پس زمان آن تقریبا دو شبانه روز و ثلث آن باشد زیرا که همین قدر مدت بودن ماه در یک برج است و بالفعل مشهور و متعارف همین امر ثانی است یعنی زمان قیام قمر در برج عقرب و چون ثانی حاوی اول است لهذا اعتنا بهمان [illegible] مناسب و شاید که اول در تاثیر اقوی از ثانی باشد [illegible] واقع شدن این وضع در هر ماه یکبار لازم است و شروع نحوست قمر در عقرب از وقت بودن طریقه است و آن منزلی از منازل قمر است که بالای عقرب واقع است پس شبانه روز تقریبا پیش از آمدن در عقرب قمر در آن داخل شود و بعضی کسان اندازیاده‌تر از زمانه بودن قمر در عقرب منحوس شمرده اند و بعضی گویند نحوست از ابتدای [illegible] قمر از قلب العقرب ست و بعد ازان نحوست نیست والله اعلم بالصواب و قواعد جهت دریافت انتقال قمر در بروج [illegible] مقرر کرده اند لاکن آن حساب تقریبی است [illegible] که هر تاریخ ماه قمری که در آن قیام یکی از بروج معلوم [illegible] دو چندان کرده پنج عدد بران زیاده کنند [illegible] که باشد از اعداد مجموعه مذکوره از دو چندان کردن تاریخ [illegible] اضافه

پنجصد و دیگر را سال شمرده است پنج پنج عدد به هر برج بگذارند
منتهی به هر برجی که شود قمر در آن برج خواهد بود در بین برج
اخیر با پنجصد یا کمتر از آن خواهد رسید باید که آن را در شش
ضرب کنند آنچه حاصل ضرب است مقابل قدر درجات است از آن
برج قمر طی کرده باشد و تعیین حساب بودن قمر در عقرب
واضح خواهد شد و یکی از اعاظم علمای منجمین از متأخرین در یکی
از تألیفات خود میفرماید که مشهور است که هرگاه ماه در عقرب
باشد آن تاریخ نحس است بیع و شرا و تزویج و سفر در آن
نباید کرد و ترتیب دانستن قمر در عقرب در میان اهالی هند
آن است که در ماه کاتک بتاریخ اول و دوم و سیوم شمسی
قمری ماه در برج عقرب می آید و در ماه اگهن بیست و هشتم
و بیست و نهم و سی ام و در ماه پوس بتاریخ بیست و ششم
بیست و هفتم و بیست و هشتم و در ماه ماگه بتاریخ بیست و سیوم
و بیست و چهارم و بیست و پنجم و در ماه پهاگن بتاریخ
بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و سیوم و در ماه چیت بتاریخ
هیجدهم و نوزدهم و بیستم و در ماه بیساکه بتاریخ شانزدهم
و هفدهم و هیجدهم و در ماه جیٹه بتاریخ سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم و در ماه اساڑه بتاریخ یازدهم و دوازدهم و سیزدهم

و در ماه ساون بتاریخ هشتم و نهم و دهم و در ماه بهادون
بتاریخ ششم و هفتم و هشتم و در ماه کوار بتاریخ سوم و چهارم
و پنجم اما اکثری از اصحاب حدیث این نحوست را اعتبار
نکرده اند والعلم عند الله تعالی و بعضی از علما ایام منحوسه
هر ماه را بدین نهج نظم کرده اند * بیت * هفت روزی نحس باشد
در مهی * زان حذر کن تا نیابی هیچ رنج * سه و پنج سیزده
با شانزده * بست و یک با بست و چار و بست و پنج *
و هم برای سفر و دیگر امور عظام منقول و ماثور از اسلاف
کرام و مشایخ عظام است که چون رجال الغیب هر روز
بسمتی می باشند لهذا باید که آنها را محاذی و سمت راست
خود داشته سفر و غیره نکنند که موجب ضرر باشد و بر پشت
و بجانب دست چپ گذاشته سفر و غیره کنند که باعث نفع
است و برای دریافت سمت رجال الغیب دایره نوشته
میشود که دران دایره سمت پنجگانه نوشته زیر هر سمت
تاریخهای که دران با سمت رجال الغیب می باشند مرقوم
گردیده و چون نزد هنود جوگنی چیزی است که هر روز بدین نهج
بسمتی میباشد و مدار حساب آن بر تقویم های هندی است
و همچنین دشاسول یک چیزی است که باعتبار ایام هفته هر روز

بسمتی میباشد و نیز دانا هم این مرد و را مجازی و بدست راست گذاشته کاری نکند و بر پشت و جانب چپ موجب سعادت باشد و اگرچه موقع تحریر آن در مطلب سوم بود لکن در اینجا باین نظر نوشته شد که همه در یک دایره جمع شوند پس در زیر خط اول نام سموت هشتگانه بعربی نوشته شده زیر خط دوم تاریخهای دورهٔ رجال الغیب و زیر خط سوم تتمه های دورهٔ جوگنی و زیر خط چهارم ایام هفته دورهٔ دساسوا و زیر خط پنجم نامهای سموت بهندی مرقوم شده

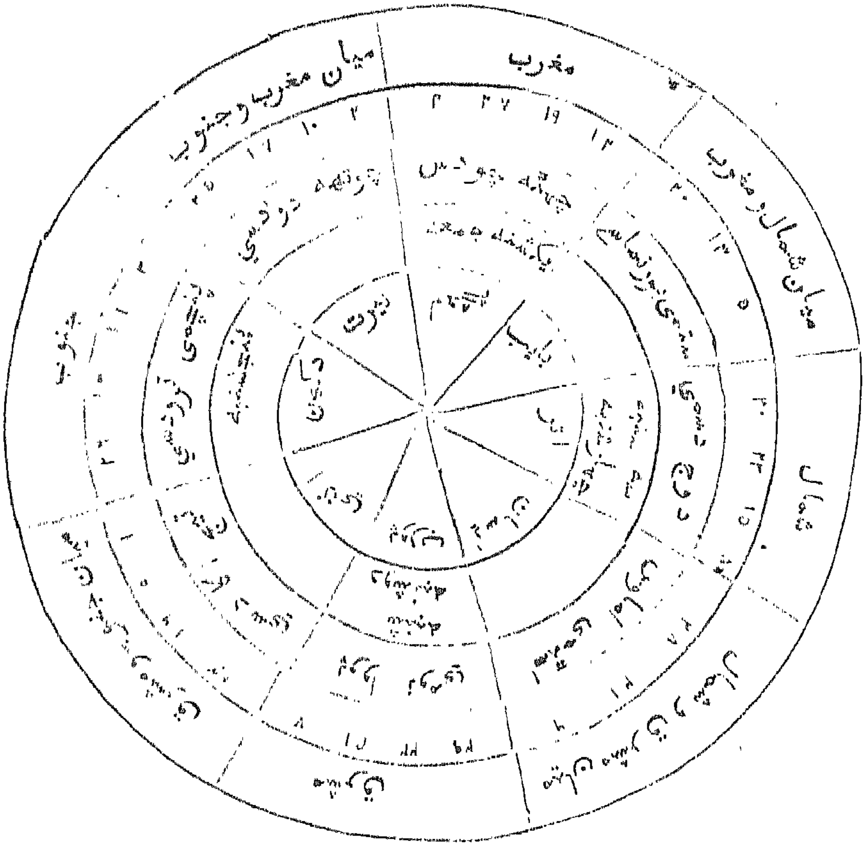

مغرب
میان مغرب و جنوب
میان شمال و مغرب
شمال
جنوب

وچون در بیان تمام ایضاح حقیقت و ماهیت رجال الغیب
مناسب نبود و لهذا انرا از فواتح میبدی که بالبعضی دیگر از
متعلقات و مناسبات آن نوشته است بعینه مرقوم میگردد
مینویسد که شیخ محی الدین گوید افراد جمعی اند که قطب در ایشان
تصرف ندارد و عدد ایشان طاق باشد و قطب که او را غوث
هم گویند یک شخص است که محل نظر حق تعالی است
و او را عبد الله گویند و بر صورت خلافت ظاهر باشد چنانچه
خلفای اربعه و امام حسن و معویه بن یزید و عمر بن عبد العزیز
و متوکل و او بر قلب اسرافیل است و مراد از آنکه فلان بر قلب
یا بر قدم فلان است آنست که فیض حق به او از آن شخص
است و امامان دو شخص اند یکی به جانب یمین غوث است و نظر او بعالم
ملکوت است و او را عبد الرب گویند و دیگری به جانب یسار غوث و نظر
او بعالم ملک است و او را عبد الملک گویند و فاضل تر است
از عبد الرب و اوتاد چهار شخص اند و [illegible] یکی را
که در مشرق است عبد الحی گویند و یکی را که در مغرب
است عبد العلیم گویند و یکی را که در شمال است عبد المرید
و یکی را که در جنوب است عبد القادر گویند و ابدال هفت
شخص اند و خلاف است در آنکه ایشان قطب و اوتاد

و امامان اند یانه و وجه تسمیه آنست که چون یکی از ایشان
مرد یکی از چهل تن بدل او شود و تتمیم چهل تن یکی از سیصد
تن است و تتمیم سیصد تن یکی از عنقا است یا آنست
که چون ایشان از مقام میروند میتوانند که جسدی بصورت
خود بگذارند و اطلاق ابدال بر ایشان مشروط است بآنکه
عالم باشند باین امر و مقرر است که ایشان در هر روز
از روزهای ماه در کدام جهت اند باین تفصیل در مقام مکان وابده
که پیشتر نوشته شد بدون ذکر تتمه هندی که مومی بدوره جوگنی
است و ایام هفته که مبنی دوره و ساعول است مرقوم گردیده
و اعداد تاریخ بحروف ابجد نوشته بنابر تطویل اعاده نشد
و چون کسی را حاجتی باشد باید که رو بجانبی کند که ایشان
در آنجانب اند و بگوید * السلام علیکم یا رجال الغیب یا ارواح
المقدسة اغیثونی بغوثة وانظروا الی بنظرة * و نجباء هشت شخص
اند که مشغول اند بحمل اثقال خلایق و نقبا و از ده شخص
اند که مطلع اند بر اسرار نفوس و بلاد و از ده شخص
اند و وجه تسمیه آنست که چون یکی از ایشان مرد باقی قائم مقام
مجموع اند و ایشان غیر ابدال و نقبا اند و نجیبان چهار شخص
اند که در اول رجب ثقلی عظیم در ایشان پیدا میشود چنانچه

قادر بر حرکت نیستند و در روز بیستم آن اثقال کم میشود و تا اول شعبان تمام زوال می یابد و شیخ کمال الدین عبد الرزاق گوید نجبا چهل اند و نقبا سیصد و [illegible] قومی اند که حال خود پوشیده دارند و نگذارند که ایشان را بولایت بشناسند و ایشان افضل طایفه اند انتهی و بعضی [illegible] نقل از شیخ محی الدین بن عربی بنظر آمده که اگر در امری تحیر کرده توجه بجانب ایشان کند و هفت بار صلوات فرستد باین لفظ * اللهم صل علی محمد وآل محمد بعدد النجوم فی السموات وبعدد ذرات [illegible] وبارک وسلم * پس بگوید * السلام علیکم یا رجال الغیب یا ارواح المقدسة اغیثونی بغوثة وانظرونی بنظرة یا رقباء یا نجباء یا ابدال یا اوتاد یا اقطاب یا غوث اغیثونی بحرمة [illegible] المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم * و پشت بطرف ایشان کند و در خاطر خود بگذارد که استمداد [illegible] و [illegible] و معاونت [illegible] [illegible] تعالی آنرا کفایت [illegible] دشمن بطرف ایشان است [illegible] خواهد شد و اگر پشت دشمن بطرف ایشان باشد [illegible] ایشان کند و استمداد [illegible] که [illegible]

که تیر بطرف ایشان نیندازد که خطا شود و همچنین در جمله
کارها و معارضه و مجادله این قاعده رعایت کند که بمقصود رسد
انتهی و نیز ماثور از اسلاف کرام و مشایخ عظام است
که اگر کسی ناچار باشد که رجال الغیب را بجهت ذات یا بدست
راست گذاشته سفر کند همین دعا و سلام که بالا بگذشت
خوانده و چند قدم ایشان را پشت داده روان شود و بعد از ان
بسمتی که مقصود است برود پس از ضرریکه بمحاذات یا بدست
راست بودن انها متصور بود از ان نجات یابد و محفوظ ماند و کسی
هشت حروف را جمع نموده و مکرر کرده بیتی نظم نموده است که
از ان دریافت سموت رجال الغیب بدون نظر بدایره باسانی
میشود و حروف مذکوره اینست ک ن ج غ ب ا م ش مراد از
اول الی است که مابین جنوب و مشرق است و از دوم نیرت
که مابین جنوب و مغرب است و از سیوم جنوب و از چهارم
مغرب و از پنجم بایب که مابین مغرب و شمال است و از ششم
ایسان که مابین مشرق و شمال است و از هفتم مشرق
و از هشتم شمال و بیت مذکور اینست * بیت * کنجغ باشن
کنجغ بمش * کنجغ باشن کنجغ اشش * و طریقه دریافت
ان اینست که از همین بیت منظوم یک حرف از شروع

بیست بترتیب بر هر تاریخ از تاریخ یکم تا تاریخیکه دریافت صحت
آن روز منظور است به نسبت هر حرف که بتاریخ مذکور منتهی شود و رجال
الغیب بسمت معینه آنحرف خواهند بود و در بیاض رشک ریاض
حضرت جد امجد اقضی القضات سیدنا و مولانا محمد نجم الدین خان طاب
ثراه بدون ذکر منقول عنه در باب اختیارات ایام روایتی از
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرقوم است که بعینه آنرا ترجمه نموده شد
و آن اینست ذکر محمودات ایام و مذمومات و [illegible] از ثقات
برفع شقاوت و کتابت باسناد صحیح از نبی صلی الله علیه و آله وسلم
* روز اول * از شهر سعید است * که خدای تعالی درین روز
آدم علیه السلام را خلق نموده برای [illegible] سلطان
و امرا و آنچه کسی را احتیاج باشد نیک است و ابتدای درس
شعر بکنید در آن هر چه خواهید و کسیکه مریض شود درین روز
صحت یابد * دوم * روز سعید است چه اندرین روز الله تعالی
حوا را از پهلوی آدم پیدا کرد و تزویج کرد با او پس درین روز حاجات
خود بکنید و سفر کنید درین روز و کتابت [illegible] ابتدای
سفر و نکاح و خرید و فروخت و المعامله نیک است و فرزندی آن
و کسیکه مریض شود درین روز صحت شود [illegible] * سیوم *
نحس است پس حذر کنید در آن از مراسلت و [illegible]

حاجت را و قصد نکنید چیزی را و نگاه دارید نفوس خود را و حذر
کنید در ان از کارهای سلطان و کسیکه مریض شود در انروز
خوف است بر او و طول کند مرض او و صحت یابد. نخیر و صدقه و نماز
و مسافر آنروز بعافیت باشد از سفر و آنروزی است
که خارج کرده شد آدم علیه السلام از جنت * چهارم * روز
نیک است پیدا شد در انروز هابیل و آنروز جید است برای
تزویج و طلب صید در بر و بحر و مولود آنروز محبوب باشد و مسافر
آنروز نادم شود و مریض آنروز زود صحت یابد * پنجم * روز
نحس است پیدا شد در انروز قابیل و ملعون بود و بقتل برادر
خود داخل کرد مصیبت را در اهل خود پس وبال شد
بر انها عقوبت پس پرهیز کنید در نیروز کال الحذر را از جمیع
آفات که روز نحس است * ششم * روز صالح و مبارک است
برای تزویج و شکار در بر و بحر و مسافر آنروز غانما در اهل
خود مراجعت نماید * هفتم * روز نیک است بکنید در ان آنچه
خواهید که مبارک است برای هر امر که اراده کرده شود
از حاجت انشاء الله تعالی * هشتم * روز جید است برای
بیع و شراء و شکار و پرهیز کنید از سفر در انروز و مریض
آنروز زود صحت یابد و کسیکه نزد پادشاه رود حاجتش قضا

شود و سهل کند خدا هر آنچه اراده کنی بکند در آن هر چه خواهید
که مبارک است * نهم * روز مبارک است برای هر حاجت
که اراده کرده شود و کسیکه سفر کند در آن روز روزی کند
خدای تعالی او را مال و خیر بیند و مریض آنروز صحت یابد * دهم * روز
مبارک است مولود آنروز مرزوق باشد و عمر دراز یابد * یازدهم *
مبارک است پیدا شد در آن روز شیث علیه السلام و جید
است برای بیع و شرا صالح نیست برای نزول و صالح
است برای قضای جمیع حوایج خصوص حاجتی که از نزد
سلطان باشد * دوازدهم * روز جید است برای جمیع اعمال
خصوص برای شروع جمیع امور معظمه و تزویج و سفر و تجارت
و قطع ثوب و لباس و هر مولود آنروز رزق او بسیار و وسعت روزی
شود انشاالله تعالی * سیزدهم * روز نحس است پس حذر کنید
در آن از حرکت و قصد نکنید سلطان را و هیچ حاجت در آن طلب نکنید
که نحس است * چهاردهم * روز مبارک است بکنید در آن آنچه خواهید
و مولود آنروز مبارک و مسعود باشد و نام نیک او مشهور شود و مال
او در آخر عمر او و برای مریض آنروز خوب است از طول شو
مرض او * پانزدهم * روز صالح است برای همه اعمال و حاجت و مولود
آنروز از عرس اولاد او بود * شانزدهم * روز نحس است مسافران

روز هلاک شود و مولود آنروز مجنون باشد و آنروز نحس است برای هر چیز پس حذر کنید تا بمقصد و در ان از حرکت و مریض آنروز را بخیر و عافیت گذرد * هفدهم * صالح و مبارک است برای هر امر که اراده کرده شود * هیجدهم * مبارک است برای سفر و قضای حوایج و هر امر که اراده کرده شود و هر که مخاصمت کند در آنروز ظفر یابد و عدو او هلاک شود * نوزدهم * روز مبارک است که اسحاق علیه السلام در آنروز پیدا شده * بستم * روز جید است برای هر امر سوای تزویج و سفر * بست و یکم * روز نحس است و مولود آنروز نادم شود و باخر عمر خود پس هیچ حاجت دران طلب نکنید * بست و دوم * روز صالح است برای هر بیع و شراء و کسیکه تصدق کند در انیروز ثواب عظیم یابد و مولود آنروز مبارک باشد و مریض آنروز صحت یابد و مسافر آنروز غانما با مال خود رجوع کند * بست و سیوم * روز صالح است مولود آنروز جمیل باشد و صالح و محبوب اهل خود و مسافر آنروز سالم و غانم ماند و منتفع شود * بست و چهارم * روز نحس است پیدا شد در انروز فرعون علیه اللعنة مولود آنروز مقتول شود و اگر زنده ماند حزین باشد و مرض بیمار آنروز طول شود پس تصدق کند و مسافر آنروز خیر روزی نیابد * بست و پنجم *

روز نحس است اهال مرض خواری بر دارد و آنروز زیاماست
مریض آنروز نجات نیابد و مسافر آنروز رجوع نکند محفوظ
دارید دران روز تا بمقصد و رنفوس خود را ۰ بیست و ششم* روز
صالح است پیدا شده در آنروز موسی علیه السلام جید است
برای هر امر مقصود سوای سفر و تزویج ۰ بیست و هفتم*
صالح است برای هر امر که اراده کرده شود و مولود آنروز امیر
شود و صعلوک و مسافر آنروز غنیمت یابد و نیم بینه و راشد
باشد* بیست و هشتم* روز صالح است پیدا شده آنروز
یعقوب علیه السلام مولود آنروز مبارک باشد و بیمار آنروز
زود صحت یابد* سی ام* روز مبارک و مسعود است پیدا شده
در آنروز اسمعیل علیه السلام جید است برای بیع و شراء
و تزویج و صالح نیست برای دیگر معامله و سفر و غرس
و مولود آنروز مبارک و حکیم باشد انتهی و بالفعل در عرف
شهرت دارد که تمام ماه صفر خصوص از اول تا سیزدهم
آن برای سفر و دیگر تمام امور نحس است لاکن ماخذ آن
از کتابی معتبر بنظر این بی سرمایه نرسیده و بعضی میگویند علت آن
حدوث مرض موت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم است
و صاحب قاموس در لغت صفر مینویسد لموضعی است

که درانجا بغره صفر محاربه عظیم ما بین امیر المومنین علی ابن
ابیطالب سلام الله علیه و معویه واقع شد و لهذا سفر در ماه صفر
ممنوع شد و آیتی در کلام الهی در شان قوم عاد نازل شده
* انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی یوم نحس مستمر * یعنی ما نازل
کردیم برایشان هوای تند آواز کننده شدید در روز نحس که
نحوست آن دایم است و بعضی گویند که آنروز چهارشنبه آخر ماه صفر
بود شاید این امر هم ماخذ نحوست ماه صفر باشد که در عرف و عوام
خصوص در همچو اشیا اینقدر هم کافی است و در بیضاوی
بمراد این آیت تخصیص ماه صفر واقع نشد بلکه مینویسد که آنروز
چهارشنبه آخر شهر بود و در معنی نحس مستمر این احتمال هم
نوشته که مستمر خاص بر قوم مذکور بود که هیچیک فرد را از انها
از هلاکت نگذاشت و مناسب مقام سعد و نحس است
حدیثی که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرویست که چند
افعال انسان مورث فقر و افلاس اند لهذا همین جا نقل شد
در کتاب ایضاح آورده فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که بست و پنج چیز مورث فقر است یعنی برهنه بول کردن
و در حالت جنابت خوردن و نان را بحقارت شکستن
و پوست پیاز و سیر بآتش سوختن و وقت شب شانه

بجاروب پاک کردن و مقدم بر شخص مسن و معمر رفتن
و پدر و مادر را بنامهای انها ندا کردن و دست بگل شستن
و بر در و دهلیز خانه نشستن و در موضع نجاست وضو کردن و شپش
را گرفته زنده گذاشتن و کاسه را ناشسته گذاشتن و ظرف
آب را سرگشاده داشتن و بعد وضو از دامن یا آستین
آب پاک کردن و سوگند خوردن و خانه را از [illegible]
پاک نکردن و نماز را باآسانی و سهل گزاردن و نان از گدی
خریدن و اولاد را بدعا کردن و دروغ گفتن و جامه بر بدن دوختن
و چراغ به پف دهان کشتن و بعد نماز فورا بسروقت واگرفتن *فصل دوم*
در بیان انچه در باب اختیارات ایام از علما و کتب امامیه منقول
است و بائمه اطهار علیهم السلام بطریق آنها منسوب شده
و دانستنی است که درین باب مذهب امامیه به نسبت
اهل سنت اعتنا زیاده است چه اکثر علمای اهل سنت از اهل حدیث
این امور را لغو محض دانند و صرف اتکا و توکل بر خداوند حقیقی
کنند و هیچیک امر دیگر را موثر ندانند و درین مذهب روایات
کثیره باسناد صحیحه از ائمه اطهار علیهم السلام در اختیارات
ایام ماثور است و در کتب حدیث مدون و ثابت و درین باب
هم تالیفات بسیار شده اند بالفعل که زیر نظر این حقیر است

دو رساله است یکی مسمی بدروع واقیه من الاخطار که از
تالیفات یکی از علمای متقدمین است دوم رساله تقویم المحسنین
مولفهٔ اخوند ملا محسن کاشی که درین رساله انچه
روایات این مذهب منقول شده از همین دو رساله است
اول دو روایت از دروع واقیه مرقوم میشود منجملهٔ آن
روایت اول که در فصل نوزدهم آنست بدو روایت
نوشته است یکی بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام
و دوم بروایت از سلمان فارسی رضی الله عنه و بعد از ان
برای هر روز دعائی جداگانه که تدارک ضررهای آنروز کند نیز روایت
کرده که بنظر اطناب اینجا نقل نشد پس انچه اول مرقوم میشود
بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام است وانچه بالفظ
دیگر نوشته شد مروی از سلمان فارسی رضی الله عنه است
وچون درین روایت دوم نام هر تاریخ هم انچه فارسیان میگویند
و در مقصد اول مذکور شده مرویست آنرا هم بنظر تکرار حذف
نموده واگرچه درین فصل بجز روایت سلمان فارسی نام
هر یکی از تاریخهای شهور فرس مصرح نیست که مراد
از ان تاریخهای شهور فارسیه اند وهمچنین در فصل دیگر
که بعد ازین روایت منقول خواهد شد تصریح باین معنی واقع نشده

لاکن چون در تقویم المحسنین نیز این روایت اول مذکور شده
است و در عنوان آن تصریح نموده است که این اختیارات
ایام موافق شهور فارسیه است دیگر بقرینهٔ روایت
سلمان فارسی اسمای تواریخ معلوم میشود که شهور
فارسیه مراد اند که بسبب عدم ذکر خمسهٔ مسترقه هنوز محل
اشتباه است چه اگر سلمان فارسی رضی الله عنه این اسمای
سی گانه را بر تواریخ شهور قمری اطلاق کرده باشد چه بعید
است مگر اینکه روایتی دیگر و قرینهٔ [illegible] دست ازین احتمال
باشد والله اعلم * روز اول * از شهر مرویست که در این روز
آدم علیه السلام مخلوق شد و آن مبارک و محمود است
برای طلب حوایج و برای حضور نزد سلطان و برای
طلب علم و تزویج و سفر و خرید و فروخت و گرفتن مواشی
و آنکه بگریزد و یا کسی چیزی گم کند در آن روز یافته شود تا هشت
شب و اگر مریض شود در آن روز صحت یابد و مولود آن روز
جوانمرد و مرزوق و بر والدین مبارک باشد * [illegible] * روزی مختار
و مبارک است برای طلب حوایج و حضور نزد سلطان
* روز دوم * در این روز حوا از آدم علیه السلام بوجود آمده
صالح است برای تزویج و بنای منازل و تجارت و سفر

و طلب حوایج واختیار است و کسیکه مریض شود دران روز
باول نهار مرض خفیف باشد بخلاف آخر نهار و مولود آنروز
صالح التربیت باشد * دیگر * روز مبارک است برای تزویج و
قضای حوایج * روز سیوم * این روز نحس مستمر است
دران روز نزع لباس آدم و حوا علیهما السلام و از
جنت خارج کرده شدند پس مشغول شو درین روز بکارخانگی
خود و خارج مشو از خانهٔ خود اگر ممکن باشد و پرهیز کن
درین روز از حضور نزد سلطان و از بیع و شراء و طلب
حوایج و معاملات و مشارکت و مریض این روز صعوبت یابد
و گم شده یافته شود و مولود آنروز مرزوق گردد و طویل العمر
باشد * دیگر * روز گران و نحس است صالح نیست برای امری
از امور * روز چهارم * این روز صلاحیت دارد برای زراعت
و شکار و خریدن دواب و مکروه است درانروز سفر
پس کسیکه سفر کند درآنروز خوف قتل اوست و بلای بدو
نازل شود و دران روز هابیل پیدا شد مولود آنروز صالح باشد
و برکت داده شود بهرچه معیشت کند و بندهٔ که بگریزد دران
روز طلب او عسیر بود * روز پنجم * نحس مستمر است
پیدا شد درانروز قابیل شقی ملعون و دران روز قتل کرد

برادر خود را دعا کرد بوبال بر نفس خود و او اول کسی
است که بر روی زمین گریه کرد پس کار مکن درین روز و خارج
مشو از منزل خود و شخصیکه سوگند خورد درین روز جزای
او سریع باشد و مولود آنروز صالح الحال باشد * دیگر *
روز نحس است طلب مکن درین روز حاجت خود و ملاقات
سلطان مکن * روز ششم * اینروز صالح است برای قضای
حاجت و تزویج و کسیکه سفر کند درینروز بصحت باز رجوع
نماید باهال خود یا بانچه دوست دارد و شرای دواب را صالح
است و بنده که گریزد و یا کسیکه گم شود درینروز یافته شود
و کسیکه مریض شود دراندوز صحت یابد و مولود آنروز
صالح التربیت باشد و از آفات سالم ماند * دیگر * صالح است برای
تزویج * روز هفتم * صالح است برای جمیع امور و کسیکه
شروع کند دران بکتابتی تکمیل یابد و عمارات و غرس کند دران
روز شروع کند عاقبتش محمود باشد و مولود آنروز
صالح التربیت باشد و رزق بر او وسیع ماند * دیگر * آنروز مبارک
و سعید است پس بکن آنچه خواهی دران روز از هر
* روز هشتم * صالح است برای هر حاجت از بیع و شرا
و شخصیکه دراندوز رود بنزدی سلطان رود و حاجت او روا

شود و مکروه است دران روز سواری دریا و سفر
در خشکی و خروج برای جنگ و مولود آنروز نیک بود
ولادت او بر والدین و بنده که بگریزد دران روز بدست
نه آید کار خودش تعب کشد و کسیکه گم شود درانروز
رشد یابد بکار صعوبت بر دارد و مریض آنروز سختی کشد
* دیگر * روز مبارک و سعید است صالح برای هر امر
که اراده کنی از خیر * روز نهم * اینروز خفیف است
صالح برای هر امر که اراده کنی و شروع کن دران روز
بمهمان و قرض کن و زراعت کن و درخت بنشان و کسیکه
محاربه دران روز کند غالب یابد و اگر سفر کند مال روزی
شود و خیر بیند و کسیکه گم شده است یافته شود و مریض آنروز
سختی کشد و مولود آنروز صالح با شر ولادت او و توفیق
داده شود در جمله حالتش * دیگر * خوابهائیکه آنروز بینند
همانروز نتیجه دهد * روز دهم * پیدا شد درانروز نوح علیه السلام
پس کسیکه ولادت یابد درانروز پیر هرم شود
و مرزوق گردد صالح است برای بیع و شرا و سفر و گم
شده آنروز یافته شود و گریزنده بدست آید و محبوس گردد
و سزاوار است برای مریض آنروز که وصیت کند * دیگر *

روزی خفیف و مبارک است و کسیکه بگریزد در آنروز از
سلطان گرفتار شود و مولود آنروز به باشد ضیقی باد و نیز
و مرزوق باشد و خوابهای آنروز نتیجه دهد در مدت بیست روز
* روز یازدهم * پیدا شد در آنروز شیث علیه السلام صالح است
برای ابتدای عمل و بیع و شرا و سفر و اجتناب کند در آنروز
از حضوری نزد سلطان و کسیکه بگریزد در آن روز رجوع کند
بطوع و رغبت و کسیکه مریض شود در آنروز زود صحت یابد
و گم گشته سلامت شتابد و مولود آنروز خوش زندگانی
کند کامد اینکه نمیرد تا محتاج نشود و از سلطان بگریزند و دیگر *
روز خفیف است مثل روز گذشته * روز دوازدهم *
صالح است برای تزویج و فتح دکاکین و شرکت و رکوب
بحار و در آن روز از توسط بین الناس اجتناب کند و مریض
آنروز زود صحت یابد و مولود سهل التربیت باشد * دیگر *
روز مختار است * روز سیزدهم * نحس است پس پرهیز
کند در آنروز از منازعت و لقای سلطان و از هر امر و تدهین
نکند سر او حلق نکند موی او کسیکه راه گم کند در آنروز سالم
ماند و مریض آنروز صعوبت کشد و مولود آنروز زندگانی نکند
* دیگر * روز نحس است و ردی پس پرهیز کن در آنروز

از سلطان و از جمیع کارها و خوابهای آنروز بعد سه روز نتیجه
دهد * روز چهاردهم * صالح است برای هر چیز و کسیکه پیدا
شود درانروز ستمگار و ظالم باشد و جید است برای طلب
علم و بیع و شرا و استقراض و رکوب بحر و کسیکه بگریزد
درانروز گرفتار شود و کسیکه مریض شود صحت یابد
انشاء الله تعالی * دیگر * روز مبارک و سعید است صالح
برای هر امر خیر و برای لقای سلطان و ملاقات ناس و علمای
آنها و مولود آنروز کاتب ادیب گردد و مال او کثیر شود تا آخر
عمر او و خوابهای آنروز نتیجه دهند بعد بیست و شش روز
* روز پانزدهم * صالح است برای هر امر که برای قرض دادن
و قرض کردن و مریض آنروز زود صحت یابد و بر هارب آنروز
ظفر یابند و مولود آنروز گنگ باشد یا الثغ * دیگر * صالح
است برای هر حاجت و خوابهای آنروز نتیجه دهند بعد سه
روز شانزدهم * صالح نیست هر چیز را سوای بناها و وضع
بنیادها و کسیکه سفر کند در روی هلاک شود و گریزنده باز
پس آید و گمشده بسلامت ماند و بیمار آنروز زود صحت
یابد و مولود آنروز اگر قبل زوال باشد مجنون گردد و اگر بعد
زوال ولادت یابد حال او نیک بود * دیگر * روز نحس

است پس پرهیز کن از حرکت درانروز و خوابهای آنروز نتیجه
دهند بعد دو روز * روز چهاردهم * متوسط است پس احتراز کن
دران از منازعت و قرض دادن و قرض کردن که ادا نشود
و مولود آنروز صالح الحال باشد * دیگر * روز گران است
پس حاجت مخواه درینروز * روز پانزدهم * سعید است
صالح برای هر چیز از بیع و شراء و زراعت و سفر و کسیکه
شا صحبت کند درانروز از عدو خود ظفر یابد و قرض آنروز
ادا شود و مریض صحت یابد و مولود صالح الحال گردد
* دیگر * نیک است درانروز سفر و طلب حوایج * روز
نوزدهم * مبارک است اسحاق علیه السلام درانروز
پیدا شد صالح است برای سفر و علم اموختن و برای حاجات
و خرید و دواب و جواری و سفر و رد گمگشته آید و بدست
آید بعد پانزده شب و مولود آنروز صالح باشد بتوفیق محمد
انشاء الله تعالی * دیگر * روز مبارک است * روز بستم *
متوسط است صالح برای سفر و قضای حوایج و بنا و بنیاد
نهادن و غرس شجر و انگور و خرید دواب و یافتن گریخته درین ۱۰
روز دشوار گردد و گمگشته مختفی شود و مرض بیمار آنروز
سخت گردد و مولود آنروز بسختی زندگانی کند * دیگر *

روز خفیف و مبارک است * روز بیست و یکم * نحس
است پس طلب مکن دران روز حاجتی و بپرهیز از حضوری
نزد سلطان و کسیکه سفر کند دران روز محال خوف
است برای او و مولود آن روز فقیر و محتاج باشد * دیگر *
صرف برای اخراج دم صالح است * روز بیست و دوم *
صالح است برای قضای حوایج و بیع و شرا و برای حضوری
نزد سلاطین و صدقه دران روز مقبول است و مریض آن
روز زود صحت یابد و کسیکه سفر کند دران روز زود بعافیت
مراجعت کند * دیگر * روز خفیف است صالح برای
هر حاجت * روز بیست و سیوم * درین روز یوسف علیه السلام
پیدا شد صالح است برای طلب حوایج و تجارت و تزویج و
حضوری نزد سلطان و شخصیکه سفر کند در وی غنیمت
یابد و باو خیری رسد و مولود آن روز حسن التربیت باشد * دیگر *
روز خفیف است صالح برای جمله حاجات * روز بیست و
چهارم * ردی و نحس است پیدا شد دران روز فرعون
ملعون پس طلب مکن دران روز امری از امور و کسیکه پیدا
شود دران روز بکدر زندگانی کند و توفیق خیر نیابد و آخرش
مفتون گردد و یا غرق شود و یا در آتش بسوزد و مرض بسیار آید و ز

بطول کشد * دیگر * روز نحس مستمر است و حال مولود
آنروز همان است که آنفا گذشت * روز بیست و پنجم *
نحس و ردی است پس نگاه دار در روی نفس خود را و حاجتی
ودران طلب مکن که آنروز شدید البلاست هلاک کرد پروردگار در انروز
اهل مصر را با فرعون بآیات و مریض آنروز صعوبت کشد و بروایتی
از مرض افاقه یابد و مولود آنروز مبارک و مرزوق و سخی باشد و
مبتلای مرضی صعب شود و کم سلامت ماند * دیگر * هلاک کرد
الله تعالی در آنروز اهل مصر را بآیات پس مشغول شو دران
بدعا و صلوة و عمل خیر * روز بیست و ششم * صالح است
برای سفر و هر امریکه خواهد مگر تزویج پس کسیکه تزویج کند
در انروز ترک کند زوجه خود را چه در انروز شق دریا
برای موسی علیه السلام شد و قربت مکن در انروز با زوجه
خود وقتیکه از سفر معاودت کنی و مریض آنروز صعوبت
کشد و مولود در انروز طویل العمر باشد * دیگر * صالح است
برای هر امر سوای تزویج * روز بیست و هفتم * صالح است
برای هر امر خیر و مولود آنروز حسین و جمیل و طویل العمر و
کثیر التحبر باشد و مردم او را دوست دارند و محبت او در دلهای
انها باشد * دیگر * حال مولود آنروز همانست که آنفا گذشت

* روز بیست و هشتم * صالح است برای هر امر و در ان روز
پیدا شد یعقوب علیه السلام مولود آنروز محزون ماند و
با رنجها رسد و ابتلای به بدنش باشد * دیگر * روز مبارک
و سعید است و خوابهای آنروز همان روز نتیجه دهد * روز بیست
و نهم * صالح است برای هر امر مولود آنروز خلیق باشد و کسیکه
سفر کند در انروز مال کثیر یابد و مریض آنروز صحت یابد
و وصیت ننویسد * دیگر * صالح است برای ملاقات اخوان
و اصدقا و برای هر حاجت و خوابهای آنروز همان روز منتج شود
* روز سی ام * جید است برای بیع و شراء و تزویج و مولود
آنروز حلیم و مبارک باشد و عسیر بود تربیت او و بد خلق باشد
و مرزوق باشد برزقی که باز داشته شود از ان و در روایتی
دیگر بلند شود امر او و علو یابد حال او و صادق اللسان باشد و صاحب
وفا و مفرور آنروز گرفتار شود و اگر کسی را چیزی گم شود بیابد انرا
و کسیکه قرض دهد آنروز زود واپس یابد * دیگر * روز سعید
و مبارک است و صالح برای هر امر که اراده کنی انتهی و در فصل بیست
و یکم از همان کتاب یعنی وقوع واقعه حال ایام و شهور و آنچه در انست
از خیر و شر بروایت دیگر از صادق علیه السلام محذوف الاسناد
نقل میکنند و درین روایت مطابق ذکر اینکه مراد از ان شهور

شمسی است یا قمری هیچ نیست و از اطلاق ذکران
در اهل اسلام متبادر شهور قمری میشود مگر اینکه
دلیلی بر خلاف آن قایم شود و آن روایت بدین نهج است که
پرسیده شد از اختیارات ایام پس فرمود علیه وعلی
ابائه الصلواة والسلام * روز اول * صالح و سعود است
پس خطاب کن دران با پادشاه و تزوج کن و بعمل آر
درانروز آنچه خواهی از حاجت * دوم * تزوج کن درانروز
و نیز و بیع کن با اهل خود و بخر و بفروش و طلب کن دران حاجات
و پرهیز کن از کارهای سلطان * سیوم * روز نحس است
پس خرید و فروخت مکن درانروز و با اهل خود قربت
مکن و نزد سلطان مرو و هیچ حاجتی درانروز طلب مکن
* چهارم * صالح است برای تزویج و شکار و بد است
برای سفر پس کسیکه سفر کند درانروز سلوب المال
گردد * پنجم * طلب کن درانروز حاجتی * ششم *
صالح است برای تزویج و شکار و طلب معاش و هر
حاجت * هفتم * مثل روز ششم * هشتم * مبارک
است و صالح برای هر حاجت مگر سفر مکن درانروز * نهم *
روز خفیف است برای هر امر که اراده کنی و بمولود آنروز

معیشت دهند وگاهی او تنگی نه بیند * دهم * صالح است برای حرث و زرع و سناعت و هرحاجت * یازدهم * مفرور آنروز گرفتار شود وکسیکه بوجود آید دران روز مرزوق بمعیشت باشد ومعمر شود تاهرم وگاهی محتاج نباشد * دوازدهم * مثل آن * سیزدهم * روز نحس است پس هرگز طلب نکنید دران حاجتی * چهاردهم روز سعید است صالح برای هرحاجت وکسیکه پیدا شود درانروز طویل العمر وشایق طلب علم باشد ومالش در آخر عمر او کثیر باشد * پانزدهم * روز صالح است برای هرحاجت ومولود آنروز گنگ باشد یاالثغ * شانزدهم * روز نحس است هرکه پیدا شود درانروز مجنون گردد وکسیکه سفر کند هلاک شود * هفدهم * بروایتی روز صالح است وبروایتی روز گران است صالح نیست برای هیچ حاجت * هیجدهم * صالح است برای سفر و برای هرچیز که اراده کنی از حاجت * نوزدهم * مثل ان * بستم * صالح و مبارک است ونیک است برای سفر و طلب حوایج * بست و یکم * روز نحس است وآنروز اراقت دم است پس طلب مکن درانروز حاجتی * بست و دوم * صالح است برای هرحاجت که التماس کرده شود * بست و سیوم * مثل آن * بست و چهارم *

نحس است و شوم کسیکه پیدا شود در انروز گم گردد و درو خبری
نبود و زندگانی او تلخ باشد و کسیکه مریض شود در انروز افاقه
نپذیرد * بیست و ششم * صالح است برای هر امر مگر تزویج
که اگر واقع شود بین الزوجین افتراق شود * بیست و هفتم *
صالح است برای هر امر * بیست و هشتم * روز سعید
است مولود انروز مرزوق باشد و محبوب اهل خود و عزیز
بین الناس و عمر او دراز باشد و باو رنجها رسد و بکوری مبتلا گردد
* بیست و نهم * روز مبارک است صالح برای هر حاجت
از ملاقات سلطان و اصدقا و نکوئی کردن * سی ام *
روز سعید است و مبارک صالح است برای هر حاجتی
که خواسته باشد انتهی این روایت را ابراهیم بن جبعی
کفعمی وفقه الله لمراضیه نزد سید ابو القاسم علی بن موسی بن
جعفر بن محمد بن محمد الطاوس الحسینی قدس روحه فرستاد
و اشاره کرده در ان بروایتی که از مولانا هادی علیه السلام
مرویست و آن ادعیه ایست که اگر کسی دعا کند بان الله تعالی
نحوست ایام منحوسه را ازو رفع سازد دیگر آن ادعیه ذکر نه نمود
و ما انرا درین کتاب ذکر کنیم میگوئیم که روایت کرد انرا ابو
یسری سهل بن اسحاق ملقب بابی نواس گفت که خدمت

میکردم هادی علیه السلام را در سفر من رای و در حوایج
او سعی میکردم پس گفتم روزی یا سیدی من کارها دارم
وحوایج پس هدایت کن مرا چیزی که از آن سبب از ایام
نحس و شر آن محفوظ مانم فرمود ای سهل برای شیعه
و موالی ما عصمتی است که اگر راه روند بیابان در لجج بحار و
سباسب البید الا هر آینه محفوظ مانند از هر مخوف ای سهل وقتیکه
صبح کنی بگو سه بار و همچنین وقتیکه شام کنی این دعا را و آن
دعای امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام شب مبیت
برفراش نبی صلی الله علیه و آله و سلم است * بسم الله الرحمن الرحیم
اصبحت و امسیت اللهم معتصما بذمامك المنيع الذي لا يطاول
ولا يحاول من شر كل غاشم وطارق من سائر من خلقت وما خلقت
من خلقك الصامت والناطق في جنة من كل مخوف بلباس سابغة
ولاء اهل بيت نبيك محمد صلى الله عليه وآله عليهم السلام
محتجبا من كل قاصد الى اذية بجدار حصين الاخلاص
في الاعتراف بحقهم والتمسك بحبلهم موقنا بان الحق لهم ومعهم
وفيهم وبهم اوالي من والوا واجانب من جانبوا فصل علي محمد
وآله واعذني اللهم بهم من شر كل ما اتقيه يا عظيم حجزت
الاعادي عني ببديع السموات والارض واجعلنا من بين ايديهم

سدا و من خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لا يبصرون * و این روایت را
شیخ رضی الله ابو نصر بن الامام امین الدین ابی علی الفضل
در کتاب خود مکارم الاخلاق ذکر نموده انتهی و در تقویم المحسنین
تتمه همین روایت اینست و اگر اراده کنی توجه بجائی روز یکه پرهیز
بیاشی پس قبل از توجه باین سوره فاتحه و معوذتین و سوره اخلاص
و آیة الکرسی و سوره قدر و پنج آیت از آل عمران
خوانده این دعا بخوان * اللهم بك يصول الصائل وبقدرتك
يطول الطائل ولا حول لكل ذي حول الا بك ولا قوة يمتاز بها ذي
قوة الا منك وبصفوتك من خلقك وخيرتك من بريتك محمد نبيك
وعترته وسلالته عليه وعليهم السلام فصل عليهم واكفني شر
هذا اليوم وضره وارزقني خيره ويمنه واقض لي في متصرفاته بحسن العاقبة
وبلوغ المحبة والظفر بالامنية وكفاية الطاغية الغوية وكل ذي
قدرة لي على اذية حتى اكون في جنة وعصمة من كل بلاء ونقمة
وابدلني من المخاوف فيه امنا ومن العوائق فيه يسرا حتى
لا يصدني صاد عن المراد ولا يحل بي طارق من اذى العباد انك على
كل شيء قدير والامور اليك تصير يا من ليس كمثله شيء وهو السميع
البصير * اگرچه تحریر این ادعیه چنانکه وضع این رساله است در مقصد
ثالث می بایست لاکن چون متعلق بسعد و نحس بود بذکر آن

در همین مقام مبادرت رفت باید دانست که بموجب بعضی از
روایات امامیه تمام روز را دوازده حصه کرده هر حصه را بیکی از ایمهٔ اثنا عشر
منسوب سازند که دران حصه توسل باو موجب اجابت دعا و نجات
از مهالک است و برای هریکی ازان دعائی است که در کتب
ادعیه مثل مفتاح الفلاح و غیره مذکور است و اینجا نقلا
از تقویم المحسنین آن ساعات مذکور میشوند مابین طلوع فجر
تا طلوع شمس منسوب است بامیر المومنین علی ابن
ابیطالب علیه السلام و توسل باو درانوقت برای انتقام
از ظلمه نیک است و انچه سزاوار است که بعمل آرد
انوقت تصدق است بقدر میسور اگرچه قلیل باشد که صادق
علیه السلام روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه وسلم
که بکور کنید بصدقه و عطای بسیار بخشید درانوقت پس نیست
هیچیک مومن که صدقه کند درانوقت مگر اینکه محفوظ ماند از بلای
نازل از آسمان بسوی ارض که دران روز باشد و باید
که ماء ورد برو و دستهای خود مالد که در حدیث آمده هر که ماء
ورد بروی خود مالد سختی و فقر باو نرسد و انوقت عمامه بندد
و لباس پوشد و موزه و نعل پوشد حصهٔ دوم از طلوع شمس تا
ذهاب حمرهٔ آن و ان منسوب است بامام حسن علیه السلام

و توسل باو درانوقت موجب نجاح امور دنیا و آخرت است سیوم از ذهاب حمرة تا ارتفاع نهار و آن منسوب است بامام حسین علیه السلام و توسل باو درینوقت برای نجاح امور دنیا و آخرت نیک است چهارم از ارتفاع نهار تا زوال که منسوب است بامام زین العابدین علیه السلام و توسل باو درینوقت برای نجات از سلاطین و نفث شیاطین مرجو الفوز است پنجم از زوال شمس تا گذشتن مقدار چهار رکعت و آن منسوب است بامام باقر علیه السلام و توسل باو درینوقت برای امور آخرت و عبادات نیک است ششم از گذشتن مقدار چهار رکعت از زوال تا نماز ظهر و آن بامام جعفر صادق علیه السلام منسوب است و برای امور آخرت توسل باو درینوقت نیک است هفتم از نماز ظهر تا گذشتن مقدار چهار رکعت قبل عصر و آن برای کاظم علیه السلام است و توسل باو برای عافیت نیک است و دعا درانوقت مرجو الاجابت است هشتم از گذشتن مقدار چهار رکعت قبل عصر تا نماز عصر و آن برای رضا علیه السلام است و توسل باو برای طلب سلامت در براری و بحار درانوقت نیک است نهم از نماز عصر تا گذشتن دو ساعت و آن برای جواد علیه السلام است و توسل

درانوقت باو برای طلب رزق مرجو الاجابت است دهم
از دو ساعت بعد عصر تا قبیل اصفرار شمس و آن برای هادی
علیه السلام است و توسل باو درینوقت برای تولی بر قضای
حوایج و نوافل و جوایز محمود است یازدهم از قبیل اصفرار
شمس تا اصفرار و آن برای عسکری علیه السلام است
و توسل باو درینوقت برای التماس آخرت خوب است
دوازدهم از اصفرار تا غروب شمس و آن برای امام ثانی عشر
مهدی منتظر علیه السلام است و توسل باو درانوقت برای
امن از مخاوف نیک است تا اینکه اگر برسد شمشیر بر مذبح پس
طلب اعانت کن مدد کند ترا انشاء الله تعالی * در بیان دوروز
نحس در هر ماه * که از امور غیر ضروریه دران احتراز باید
روایت است از امیر المومنین علیه السلام که در سال
بست و چهار روز نحس ردی است که تمام نمیشود امریکه
شروع شود دران و زنده نمی ماند طفلی که پیدا شود دران و
ظفر نمییابد غازی که غزا کند دران و نامی نمیشود درختیکه نشانده
شود دران و آن در هر ماه دوروز است و بروایتی دیگر از
امام جعفر صادق علیه السلام در هر سال دوازده روز نحس است
که یک روز در هر ماه نحس باشد و بموجب این هردو روایت

در هر ماه سه روز نوشته میشود دو روز از اول موافق روایت
اول است و یک روز اخیر موافق روایت ثانی است در محرم
۱ و ۱۴ و ۲۲ در صفر ۱ و ۲۰ و ۱۰ در ربیع الاول ۱۰ و ۲۰ و ۴
در ربیع الثانی ۱ و ۱۱ و ۲۸ در جمادی الاول ۱ و ۱۱ و ۲۸ در جمادی
الثانی ۱ و ۱۱ و ۱۲ در رجب ۱۱ و ۱۳ و ۱۰ در شعبان ۴ و ۲۰ و ۲۶
در رمضان ۳ و ۲۰ و ۲۴ در شوال ۶ و ۸ و ۲ در ذی القعده
۶ و ۱۰ و ۲۸ در ذی الحجه ۸ و ۲۰ و حسب روایت ثانی هم ۸
و محقق طوسی در ترجمهٔ قول صادق علیه السلام نظم کرده که در
شهور فارسیه بعضی ایام اند که برای هیچیک امر صلاحیت
ندارند و ان سیوم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بست و یکم
و بست و چهارم و بست و پنجم است و نیز بترجمهٔ قول دیگر
بعضی از ایام شهور فارسیه را برای احتراز از بعضی امور
نقل کرده و آن چهارم و هشتم برای سفر است و پانزدهم برای
رفتن نزد ملوک و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم برای فرار و دوازدهم
برای مناظره و مخاصمت * در بیان اختیارات آنچه در ایام هفته
وارد شده * و آنچه از اختیارات در آخر بلفظ دیگر مرقوم میشود
از ابیات مشهوره است که منسوب بامیر المومنین علیه السلام
است * روز یکشنبه * و آن اول روز است و در ان روز

الله تعالی شروع کرد بپیدایش خلق وان روز شمس است
محمود است دران روز لقای سلاطین وارباب دول * دیگر
محمود است غرس وبناء دران روز * روز دوشنبه * انروز
قمر است محمود است برای تجارت و معاش و پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم مواظبت صوم آنروز و روز خمیس میکرد و فرمود
که درین هردو روز اعمال مرفوع میشوند و من دوست دارم
که عمل من مرفوع شود و من صایم باشم و مکروه است
درانروز سفر و طلب حوایج بموجب قول صادق علیه السلام
که سفر مکن روز دوشنبه وطلب مکن حاجتی درانروز وروایت
است که ابو ایوب خزاز گفت وقتیکه اراده کردیم که خارج
شویم پس آمدیم که سلام کنیم برابی عبدالله علیه السلام پس
فرمود شاید شما طلب کردید برکت روز دوشنبه گفتیم بلی
فرمود کدام روز شوم تراست از روز دوشنبه که گم کردیم
درانروز نبی خودرا و مرتفع شد از ما وحی خارج نشوید تا آخر
حدیث * دیگر * محمود است دران روز سفر * روز سه شنبه *
آنروز مریخ است محمود است برای لقای عدو وجهاد
فی سبیل الله و سفر بجهت قول او صلی الله علیه وآله وسلم
که سفر کنید روز سه شنبه و طلب کنید حوایج دران روز پس

آنروزیست که نرم کرد ایزد تعالی آهن را در انروز برای
داود علیه السلام * دیگر * حجامت محمود است در آنروز
* روز چهارشنبه * آنروز عطارد است محمود است انروز
برای علوم و حکمت و کتابت و استحمام و ابتدا برای انکه
نبی صلی الله علیه و سلم فرمود که نیست امری که شروع کرده شود
روز چهارشنبه مگر اینکه تمام شود * دیگر * شرب دوا محمود
است در انروز * روز پنجشنبه * و آن روز مشتری است
محمود است برای ملاقات قضات و علما و اکابر و امرا * دیگر * آنروز
مبارک است خصوص برای طلب حوایج و ابتدا و سفر و
مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که رسول الله صلی
الله علیه و سلم روز پنجشنبه سفر میکرد و فرمود که انروز را ایزد
تعالی و رسول او و ملائکهٔ او دوست میدارند * روز جمعه *
و آنروز زهره است مستحب است در انروز شستن سر
بسدر و خطمی و دیگر تنظیفات و تزئینات خصوص تطیب و
لذات و برای او فضایل است بنسبت دیگر ایام پس
او سید ایام است از جهت حدیثی که وارد شده طلوع
نکرد شمس و نه غروب کرد بر روزی افضل از او و برای خوردن
انار در روز و شب آن فضیلت بسیار است و در ان ساعتی است

که دعا ها دران مستجاب است و مکروه است سفر دران
قبل نماز که مرویست هر که سفر کند درانروز قبل نماز فرشته ندا
کند او را که باز پس نه آید * دیگر * محمود است دران
روز تزویج و افراح * روز شنبه * آن روز زحل است
محمود است برای اعمال فلاحت و قضای حوایج و اخذ و عطا
و ابتدای تعلیم از جهت انچه مرویست از نبی صلی الله تعالی
علیه و اله و سلم برکت داده شد برای امت من در روز شنبه
و پنجشنبه لاکن در بکور انها * دیگر * مبارک است درانروز
سفر * در اختیار تزویج و مباشرت * ابو سعید خدری
رضی الله عنه وصایای پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم که
بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرموده درباب اداب تزویج
روایت میکند انچه ازان متعلق باوقات و ایام است منقول
میشود و در روایت وجوه کراهت و حسن هم مرویست
اینجا فقط ساعات محموده و ردیه و ایام ردیه ولیالی محموده
و ردیه نقل کرده میشود پس از ساعات محموده نزدیک زوال
روز پنجشنبه است و بعد العصر روز جمعه و بعد عشاء دوم
از شب جمعه است و از ساعات ردیه بعد ظهر است و اول
ساعت از شب و ساعات حاره در نصف نهار بروایت

باقر علیه السلام و از طلوع فجر تا طلوع شمس و از غروب شمس
تا غروب شفق هم بروایت از باقر علیه السلام و وقت
اصفرار شمس و وقت طلوع ان تا وقتیکه زرد باشد و از ایام
ردیه اول شهر و وسط آن و آخر آنست و نصف
شعبان و دو روز آخر هر شهر که مسمی بایام محاق اند و روز
کسوف و روزیکه هوای سیاه و سرخ و زرد و زرد و روز
زلزله و روزیکه قمر در عقرب باشد و از لیالی محسوده
شب سه شنبه است و شب جمعه و اول شب از شهر
رمضان و از لیالی ردیه شب عید الاضحی است و شب
چهارشنبه و شب خسوف قمر و شبیکه دران هوای سیاه
و سرخ و زرد و زرد و شبیکه زلزله آید* در بیان اختیارات
سفر* روز شنبه بهتر است که مرویست از صادق علیه السلام کسیکه
اراده کند بسفر پس سفر کند روز شنبه که اگر سنگی جدا
شود روز شنبه از کوه هر آینه باز آرد خدا یتعالی او را بر
مکان خود و از جهت انکه مرویست در قول او تعالی عزوجل
فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض فرمود نماز روز جمعه است
و انتشار روز شنبه است و روز جمعه سفر ردی است که
مرویست هر که سفر کند روز جمعه ندا کند فرشته که باز

نگرداند خدا او را و شب جمعه سفر مضایقه ندارد و روز چهارشنبه
آخر ماه صفر سفر نیک است از جهت انکه مرویست که بعضی
از بغدادیین بصادق علیه السلام در باب خروج در چهارشنبه
آخر نوشتند بجواب نوشت کسیکه خارج شود روز چهارشنبه
بر خلاف اهل طیره محفوظ ماند از هر آفت و بعافیت ماند از هر
بلیه و بعضی روایات دلالت میکند بر کراهت سفر بروز چهارشنبه
* اختیارات ابتدای امور * شروع نمودن هر کار روز
چهارشنبه نیک است که مرویست از نبی صلی الله علیه
وسلم نیست امری که شروع شود روز چهارشنبه مگر
ختم گردد و روز دوشنبه نیز بهتر است که مرویست
طلب کنید علم روز دوشنبه که اسان میکند مطالب آنرا و سزاوار
است برای متعلم که بکور کند بدرس خود برای خبری که منقول
است برکت داده شد در امت من در بکور آنها و نیز از جهت خبر
غدا کنید در طلب علم پس من خواسته ام از پروردگار خود
که برکت دهد برای امت من در بکور انها و فرمود سزاوار
است که گرداند ابتدای آن از روز پنجشنبه و در روایتی روز
شنبه و روز پنجشنبه * اختیارات قطع ثوب * قطع ثوب
روز یکشنبه مورث غم است از جهت انکه مرویست

از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کسیکه قطع کند ثوب روز یکشنبه
او را غم برسد و مبارک نباشد و روز دوشنبه مبارک
است که مرویست کسیکه روز دوشنبه قطع ثوب کند
مبارک باشد و روز سه‌شنبه بد است که در ذیل حدیث
سابق مرویست کسیکه قطع کند ثوب روز سه‌شنبه آن
ثوب یا بدزدی رود یا بسوزد یا غرق شود و روز چهارشنبه و پنجشنبه
و جمعه مبارک است که بذیل حدیث سابق مرویست
هر که قطع کند ثوب روز چهارشنبه رزق داده شود و بمشقت
نرسد و باشد در عیش و رضا و هر که قطع کند روز پنجشنبه
روزی کند الله تعالی او را علم دران ثوب و باشد مکرم
نزد ناس و کسیکه قطع کند روز جمعه عمر و دولت او زیاده
شود و در روز شنبه نحس است که در ذیل حدیث سابق
مرویست کسیکه قطع کند ثوب روز شنبه مریض باشد
ما دامیکه آن ثوب بر بدن اوست مگر اینکه هبه کند انرا * اختیارات
استخاره * اگر استخاره کنی از کلام الهی پس اختیار کن
برای آن ساعتی نیک اگرچه درین باب از اهل‌بیت
علیهم السلام چیزی روایت نیست روز یکشنبه جید است تا ظهر
و از عصر تا مغرب روز دوشنبه جید است تا طلوع شمس

واز چاشت تا ظهر واز عصر تا عشاء دوم روز سه شنبه
جید است از چاشت تا ظهر واز عصر تا عشاء دوم روز چهارشنبه
تا ظهر واز عصر تا عشاء دوم روز پنجشنبه جید است تا طلوع
شمس بعد ازان از ظهر تا عشاء دوم روز جمعه جید است
تا ظهر وبعد ازان از زوال تا عصر روز شنبه جید است
تا چاشت بعد ازان از زوال تا عصر * مطلب دوم
از مقصد دوم در بیان اختیارات بطریق اهل نجوم *
وبذیل آن بیان زجریات وتفاءلات هم قلیلی ازان
که حسب عقیدهٔ منجمین است ذکر یافت باید دانست
که یکی از اختیارات نجوم بنظر سیر وقیام قمر به بروج
دوازده گانه است وانچه درین باب استخراج ان منسوب
بخواجه نصیر طوسی است ذکر میباید * وقت بودن قمر به برج
حمل * سفر کردن وملاقات امرا وجامهٔ حریر پوشیدن وشکار
کردن وابتدای هر کار نیک است وبنیاد کردن خانه وغیره
وچیزی کاشتن بد است * در برج ثور * تزویج کردن وتخم بباغ
افگندن وخط نوشتن ووصال محبوبان وعطر مالیدن وشرکت نمودن
وخریدن جواری نیک است وجدال کردن وفصد نمودن
وحمام کردن بد است * در جوزا * خریدن جواری وتعلم علوم

وملاقات اهل علم و سیر کردن و سفر نمودن و پارچه نو پوشیدن نیک است و ناخن چیدن و فصد و حجامت نمودن بد است * در سرطان * رخت نو پوشیدن و سفر کردن و داروی مسهل خوردن و خطوط بدوستان نوشتن و حمام کردن و موی ستردن نیک است و فصد کردن و تزویج نمودن و بنای نو نهادن بد بود * در اسد * تزویج کردن و اشغال جوانانه کردن از ورزش و غیره و کارهای آتش کردن و حاجت از سلاطین و امرا خواستن و سلاطین را بر تخت نشستن و خریدن جواری و خدم نیک است و سفر کردن و جامه نو پوشیدن روا نیست * در سنبله * سفر کردن بیابان با قافله و جامه نو بریدن و تعلیم و تعلم علوم و کشتکار کردن و خریدن جواری و غلامان نیک است و تزویج کردن و فصد نمودن بد است * در میزان * تا هنگامی که قمر هفده درجه از این برج طی کند سفر کردن و عقد بستن و جواهر خریدن و بعیش و طرب پرداختن از سرود و سماع و میکشی و صحبت محبوبان نیک است و چون از هفده درجه بگذرد جمله کارها ممنوع است * در عقرب * دارو خوردن و قی کردن و غرغره ساختن و جراحت بستن و معاجین ساختن و حمام کردن و بر خصم بیرون تاختن و بر اسب ریاضت

کردن و ناخن چیدن نیک است و دیگر کارها ناجایز و ممنوع
* در قوس * در اولش تعلیم و تعلم و در آخرش تزویج
و شکار نیک است و خریدن جواهر و حیوانات و جامه نو
پوشیدن و پیش قاضی مرافعهٔ خصومت بردن و سیر کردن
و موستردن و داروی مسهل خوردن سخت بد بود
* در جدی * جامه نو پوشیدن و شکار کردن و دفع سحر
و جادو با دعیه و رقاع کردن و مکر و غدر نمودن نیک است
و حضوری سلاطین و مناکحه کردن و فصد گرفتن ممنوع است
* در دلو * کارهای کشتکاری نمودن و مواثیق و عهود بستن
و خریدن جواری و غلمان و بناهای قلاع و حصنها انداختن و اشجار
نشانیدن نیک است و نقل و تحویل و فصد کردن و تزویج
ساختن بد است * در حوت * فصد کردن و ناخن چیدن و دعوت
کردن و ملاقات شرفا و پیرهن و قبا و کلاه و کمربند نو پوشیدن
نیک است و دیگر کارها بد و یکی از اختیارات بطریق نجوم
مغان نظر بایام مشهور است و آن اینست * اورمز * نیک
است برای جامهٔ نو پوشیدن و سفر کردن و مهر بر کاغذ نهادن
و بد است برای قرض و وام دادن * بهمن * روز نیک است دراینروز
جامه نو بریدن و پوشیدن و ناخن چیدن و موی پیراستن

و عمارت کردن و بنابر قاعدهٔ کلیهٔ ایشان که اگر نام روز و ماه موافق افتد در آنروز عید کنند در روز بهمن از ماه بهمن جشن سازند و انواع غاها و گوشتها پزند و گل بهمن سرخ و سفید بر طعامها پاشند و بهرو و بهمن را سپیده کرده با نبات و قند بخورند و بهمن سفید را سائیده با شیر بخورند و انرا مقوی حافظه دانند و گویند این روز را خاصیت تمام است در کندن گیاهها و بیخهای دوای از کوهها و صحراها و گرفتن روغنها و کردن بخورها و اینروز را بهمنجنه و بهنجه خوانند * اردی بهشت * روز نیک است در اینروز بمعبد و آتشکده رفتن و از پادشاهان حاجت خواستن و بجنگ و کارزار شدن و درین روز از اردی بهشت ماه حسب قاعدهٔ معینه عید کنند و جشن سازند و انرا اردی بهشتگان هم خوانند * خرداد * روز نیک است در اینروز طلب حاجات از ملایکه و فرشتها کردن و زن خواستن و در اینروز هم از خرداد ماه حسب قاعدهٔ معینه عید کنند و انرا جشن خردادگان گویند * مرداد * روز در اینروز از ماه مرداد عید کنند و انرا جشن نیلوفری گویند و در اینروز هرکه حاجتی از پادشاه خواستی البته روا شدی * دیباذر * روز نیک است در اینروز صدقه دادن از بهر تندرستی خود و فرزندان خود و دعا کردن * آذر * روز نیک است در اینروز ناخن چیدن

و موی ستردن و باتش خانها رفتن * ابان * روز نیک است
درین روز حاجت از خدا یتعالی وپادشاهان وبزرگان خواستن
وسلاح ساختن * تیر * روز نیک است درینروز دعا کردن
وحاجت خواستن وحسب دستور درینروز از تیرماه عید کنند
وآنروز را تیرگان وجشن انرا جشن تیرگان گویند ومثل
مهرگان ونوروز مبارک دانند * گوش * روز نیک است
درین روز فرزند بمکتب دادن و پیشه آموختن و درینروز جشن
کنند و عید سازند وانرا سیرسور گویند وآنروز سیر برادر پیاز خورند
وگوشت را باگیاه وعلف پزند نه با چوب وهیزم وگویند
این امر باعث امان یافتن از سحر و آسیب جن است وبدان
دوای امراضی کنند که منسوب بجن است * مهر * روز نیک است
درینروز نام بر کودک نهادن وکودک را از شیر باز کردن
وعید یکه درینروز از مهرماه کنند آنرا بجشن مهرگان موسوم سازند
* سروش * روز نیک است درینروز دعا کردن وباتشکده
رفتن وباقی امور بد است * فروردین * روز درینروز جامهٔ
نو پوشیدن و دیدن گوسفندان وگله ورمهٔ گاوان واسپان
نیک است * دیبادین * روز نیک است درینروز دعا کردن
جهت دفع شر شیاطین واز حق تعالی فرزند خواستن

* دین * روز نیک است درینروز فرزند بمکتب دادن و نکاح کردن * آراد * روز جامه نو پوشیدن درینروز نیک است و سفر کردن بد * اشتاد * روز نیک است درینروز حاجت خواستن و جامه پوشیدن و صدقه دادن * زامیاد روز * درینروز درخت نشاندن و تخم کاشتن و عمارت کردن بغایت خوب است * مارا سفند روز * درینروز نکاح کردن و با دوستان نشستن نیک است * دیگر * و اختیارات ایام بطریق نجوم هنود بی انتها است و اکثر آن متعلق بکواکب طالع و عاشر میلاد هر هر فرد از انسان است اما بندی از آنچه بر سبیل عموم است درینجا مرقوم میشود باید دانست که اختیارات هنود هم بمنظر منازل قمر است که نچهتر باشد و هم بمنظر ایام هفته و هم بمنظر تتهه یعنی تاریخها است اما نچهترهای متعلقهٔ سفر سه قسم است سعد و نحس و بین بین بدین تفصیل * نچهترهای سعد برای سفر * اشنی * انوراده * ریوتی * مرگشرا مول * پنروس * پوشیه * هستا * جیستا * نچهترهای بین بین برای سفر * روهنی پوربا پهالگنی پوربا شاره پوربابهادرپد چترا سواتی ستبهاشا شرون دهنستا * نچهترهای نحس برای سفر * اترا پهالگنی اتراشاره اترابهادرپد وشاکهاگها آردرا بهرنی کرتکا اشلیشا * نچهترهای

که برای تزویج و نکاح موضوع اند * ریوتی اترا پهالگنی
روهنی مرگشرا مول انورادها گها هستا سواتی او پنج نچهتر مذکوره
ذیل برای بنا کردن خانه و مکان و هرچیزیکه از گل و چوب سازند
و نیز برای خریدن آن و خریدن جاروب و روغن سیاه نهایت
ممنوع است دهنستا ستبها شا پوربابهادرپد اترابهادرپد
ریوتی * و نتایج سفر * در تتهه ها بدین تفصیل است پروا نحس
دوج نیک تیج باعث فتوح چوتهه نحس پنچمین موجب نفع
چهتهه موجب هلاکت ستمی موجب نفع از زمین و دولت
استمی بسیار بد نومی موجب هلاکت دسمی موجب
نفع بزمین اکادسی موجب بیماری دوادسی لغو یعنی نفع
و نقصان هیچ نباشد ترودسی بسیار نیک چتردسی
نحس اماوس ایضا نحس پورنماسی موجب مرگ و هلاکت
و تزویج و نکاح از پروا تا چودس بهمه تتهه ها مستحسن
است و در اماوس و پورنماشی ممنوع است و حساب
جوگنی و دساسول در دایرهٔ رجال الغیب پیشتر گذشت
و حسب اظهار یکی از پندتان معلوم شد که این هردو نام
خیالی و فرضی اند صرف بنا بر ممانعت سفر وغیره بسمت
معینهٔ آن مقرر کرده شده نه اینکه چنانچه رجال الغیب در اهل

اسلام امری قرار یافته است نزد انهاجوگنی و دستور چیزی
معین باشد و تزویج و انکاح بنظر ایام بروز شنبه و دوشنبه
و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه سعد و مستحسن است و بروز
یکشنبه و سه شنبه نحس و ممنوع تا اینکه میگویند که اگر بروز
یکشنبه انکاح کند زن فاحشه گردد و برای قطع کردن پارچه نو
و پوشیدن آن چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه نیک و مستحسن
است و نیز گویند که در سفر وغیره بودن چندرما یعنی قمر
بمحاذات و پشت و چپ و راست هم اثری است پس
در صورت محاذات سعد و نیک است و چپ و راست
بین بین و بر پشت نحس و طریقه دریافت آن آنست
که از بروج دوازده گانه سه سه برج برای یک یک
سمت موضوع اند پس قمر در هر برجیکه باشد از ان
سموت معینه آن دریافت سازد پس حمل و اسد و قوس
شرقی اند و جوزا و میزان و دلو مغربی و ثور و سنبله و جدی
جنوبی و سرطان و عقرب و حوت شمالی و شهور دوازده
گانه سال هم برای تزویج هم سعد اند و هم نحس سعدا ینست
ماگهه و نتیجه آن دولتمندی است پهالن نتیجه ان نیک است بیساکهه
نتیجه آن عصمت زن است و برای شوهر نهایت بهتر است جیتهه

نتیجه ان مثل بیساکهه است اساده نتیجه آن ترقی اولاد است و در ماه
اگهن شاذ است که بعضی میکنند و ماههای چیت و ساون و بهادون و
کوار و کاتک و پوس نحس است و یکی از طرق اختیارات هنود
بنظر تتهه و ایام هردو است و پیشتر در مقصد اول مذکور شده
است که سه تتهه را یک یک نام نهاده اند پس بهمان
اسما بعضی در بعضی ایام سعد اند و بعضی بین بین و بعضی
نحس باین طریق سعد اینست که بروز جمعه نندا واقع شود
و بروز چهار شنبه بهدرا و بروز سه شنبه جیا و بروز شنبه
رکتا و بروز پنجشنبه پورنا و بین بین اینست که بروز سه شنبه
بهدرا واقع شود و بروز پنجشنبه جیا و بروز جمعه رکتا و
بروز یکشنبه یا دوشنبه پورنا و نحس اینست که بروز یکشنبه
یا سه شنبه نندا واقع شود و بروز جمعه یا دوشنبه بهدرا
و بروز چهار شنبه جیا و بروز پنجشنبه رکتا و بروز شنبه پورنا
و یکی از اختیارات آنها بار بیالا و کال بیالا است و اوقت های
معین است بروزهای معین که دران اوقات از خانه حرکت
نمودن بغایت منع است و اگر حرکت کند بد انست ایشان
مبتلای آفتی شود لاکن عملی بران در ممالک بنگاله بکمال مبالغه است و
در ممالک مغربی چندان معمول به نیست و آن این است که

مجموع روز را از طلوع تا غروب هشت حصه نمایند منجمله آن بروز دوشنبه حصهٔ دوم و پنجم و بروز سه شنبه حصهٔ دوم و ششم و روز چهارشنبه حصه چهارم و پنجم و بروز پنجشنبه حصه هفتم و هشتم و بروز جمعه حصهٔ سیوم و چهارم و بروز شنبه یکم و ششم و هشتم را بار بیلا نامند و همچنین اوقات شب را کال بیلا نامند بهمان ترتیب که در روز گذشت مگر این اوقات باستثنای وقت صبح صادق و قدری بعد از غروب است که برای ان حکم آخر است و درین هر دو وقت نوعی سفر وغیره ممنوع نیست * ذیل * در بیان بعضی از احکام زجریات و تفألات موافق عقیدهٔ اهل نجوم زجر بفتح زاء معجمه و سکون جیم فال گرفتن بمرغ باشد و چون بعضی از علامات و احکام آن محل خوف است لهذا ممکن که بنظر ترسانیدن ازان مسمی باین اسم نمودند و چون بسبب آن از عزیمت باز میمانند و زجر بمعنی باز داشتن است بنظر آنهم تسمیه آن بان شده باشد و این امر از زمان قدیم در اکثر اقوام رواج داشت و دارد که مدار جمله امور از عظایم باشد یا صغایر بران داشته اند مشهور است که امیه و هاشم دو برادر بودند که توامان متولد شدند و علی اختلاف الاقوال پشت یا پیشانیهای ایشان باهم چسپیده بود پدر

ایشان عبد مناف بشمشیر هر دو را از هم جدا کرد اهل خبرت
گفتند که میان اولاد این هر دو برادر همیشه شمشیر خواهد ماند
و همچنین قصص و حکایات کثیره مرویست و چگونه گفته شود
که از سلف تا خلف اقوال عقلا همه غلط و بی اصل محض
است و از جملهٔ رسوم عرب است که اگر کسی از منزل
خود بقصد حاجتی بیرون آید و مرغی از چپ او در آید و بجانب
راست رود آنرا مبارک شمرند و بطلب آن روند و اگر
از راست در آید و بچپ رود آنرا بد دانند و بآن کار نروند
و جمعی از علما بعضی تاثیرات را در مصنفات و رسایل
خود ذکر کرده اند مثل انکه جمع شدن گنجشک بر درختان
و بانگ کردن آنها و آتش گرفتن زیر دیگ و ایستادن گاو
روی بمغرب و یکپای را بالتمام بر زمین نه نهاده و گرگ
بابادانی در آمدن و موش و مور را ذخیره خود از سوراخها
بیرون انداختن و بانگ کردن مرغان خانگی و خود را بسیار
خاریدن و طوف کردن خطاف حوالی آب و بانگ کردن
ایشان علامت باران دانسته اند و همچنین بانگ کردن
مگس بسیار در خانه و برجستن گوسفند در چراگاه و نمودن
روشنای چراغ بمشابهٔ ظلمت علامت سرما و همچنین بزیر آمدن

مرغان از درخت دور آب غوطه خوردن علامت سرما
و بارندگی دانسته اند بالجمله درین مقام بعضی احکام منقوله از
حکمای یونان منقول می شود اراطیس حکیم گوید چون گرد
چراغ دایره ها بینی دلیل کثرت آبها باشد و چون مرغانی که آبی
نباشند در حوالی آب بسیار طوف کنند و خود را بر آب زنند
دلیل سرما و باران باشد و همچنین چون کلاغ سیاه بانگ بلند زند
و پرها سخت افشاند و گاو زنگوله دست لیسد و زاغ و خروس
خود را در آب انداخته پر و بال خود را اغشته نماید دلیل باران است
و احمد عبد الجلیل سنجری گوید که قسم ماهی دلفین که در ولایت
منصورهٔ هند و ملتان میباشد و مشهور است که با آدمی انس و محبت
تمام دارد چون بکنارهٔ دریا آید و خود را بمردم نماید دلیل سرما باشد
و مورچه از زیر زمین چون تخم خود فرو تر برد دلیل صحو بود و چون مرغان
بر غذا خوردن حریص و بسیار ساعی باشند زیاده بر عادت دلیل
سرما باشد و کرمی سرخ که انرا خراطین گویند و عوام گل خورده چون
از زیر زمین بسیار بیرون آیند ایضا علامت سرما باشد و چون
در فصل خزان زنبور بسیار جمع آیند سرمای سخت و نزول باران
بسیار بود و محقق برجندی در رسالهٔ فلاحت آورده که در سالی
که درخت قاقل و بلوط بسیار بار آورد زمستان آنسال

دراز گذر رود و همچنین چون درازگوش روی بمغرب بایستد و زمین بدست بکاود و در آسمان نظر کند علامت درازی زمستان است و مشهور است که علامه طوسی در حین سفر بر آسیائی فرود آمد آسیابان گفت شب بدرون آسیا آئید که باران خواهد شد خواجه التفات بسخن او نکرد از اتفاقات در آن شب باران شد و در اثنای آن آسیا را پناه گرفت و از آسیابان پرسید که این امر بچه علامت دانستی گفت هرگاه درازگوش سرگین باخرو زمی اندازد تجربهٔ من شده است که بعد از آن باران میشود و تاج اکرم گوید که بعضی از علمای فارس در کتب خود ایراد نموده اند که اگر کودکان بلهو و لعب و بازی صولجان و رقص و سرود مشغول باشند دلالت کند بر ارزانی و فراخی سال و کمی بیماریها و اگر بینند که اطفال از نی و چوب علمها ساخته باشند و امثال آلات حرب بدست گرفته باهم جنگ کنند یا بطریق لعب بر یکدیگر حمله کنند دلیل بود بر هیجان فتنه و فزع در آن ولایت و اگر بقصد لعب از یکدیگر گریزند و پوشیده و پنهان شوند دلالت کند بر ظهور دزدان و قاطعان طریق و مردم بدکار و علی بن زید طبری گوید که اگر وحوش کوهی و صحرائی را بینند که میل بآبادانی کنند بی سببی

دلالت کند که در انسال برودت هوا و سرما بسیار و بغایت بود و
زمستان سخت و دراز گذرد و اگر گنجشک و هدهد بشب بانگ
کنند و سرایند باران آید و اگر در روز کلاغ در طیران بانگ متتابع
کنند دلیل بارندگی بود و اگر مرغان خانگی بی سبب بانگ
کنند بنوعی که یکی از جوارح را در هوا می بینند دلیل آمدن باغی
باشد و اگر بر روی آب غبار بینند دلالت بر موت و مرگ کند
و اگر میت در وقت غسل پاها برهم اندازد دلیل آشوب بود
در ولایت دار المرز گویند چون غوک بر درخت صفیر زند
و او را بزبان آن ولایت داروک گویند یعنی محک درخت
علامت باران باشد وذکریا کمونی در کتاب عجایب المخلوقات
آورده که اهل گیلان گویند که اگر شغال در روز فریاد کند علامت
صحو است علی الخصوص که سگ از عقب بجواب در آمده
فریاد کند و درین امور مبالغه بسیار مینمایند و لهذا شاعری گوید
* بیت * از غایت ابلهی که در گیلان است * تقویم کشای
شان شغالی چند اند * و محقق برجندی در کتاب عجایب
البلدان و خواند میر در کتاب حبیب السیر نیز این مضمون را
در خواص گیلان نقل نموده اند و باید دانست که اهل هند مدار
احکام برین امور نهاده اند و اکثر عوام و اهل دیهات که مطابق

اشنا بعلوم نیستند چنان احکام میدهند که اکثر مطابق واقع میشود و باعث استعجاب میگردد و درین رساله بعضی احکام مندرجه کتب و پوتهی های ایشان مرقوم میشود در پوتهی ناراینی نوشته است که اگر جانوری غیر مار و موش و ماهی جنس خود را بخورد دلیل قحط باشد و اگر بولایتی غیر آدمی با غیر جنس خود جماع کند دلیل خرابی آنولایت باشد و اگر در وقت طلوع آفتاب سگ درمیان آبادانی گریه کند دلیل خرابی باشد و اگر در آخر روز رو بافتاب گریه کند مزارعان را بد بود و اگر در حوالی نیم شب گریه کند مواشی را خوف بود و اگر بعد از سه پاس گریه کند بدی حال دختران باکره و زنان باشد و اگر بر بالای بسیار بانه گریه کند دلیل کثرت باران باشد و اگر درمیان آب رود و بگردد و باز بیرون آید و اندام خود بیفشاند و در وقت افشاندن آب خورد تا دوازده روز متعاقب باران باشد و اگر سگ با ماده گاو بازی کند نیکی و ارزانی غله باشد و اگر در وقتی که هندوان نعش خود را میسوزند سگ شروع در فریاد کند بزرگی در آنولایت بمیرد و اگر سباع صحرائی بحوالی آبادانی آمده فریاد کنند و سباع اهلی با ایشان موافقت کنند لشکر بیگانه بآنولایت آمده خرابی کند و اگر جانور دشتی بآبادانی آمده بچه کند دلیل

خرابی آن دیار است و اگر مادهٔ گاو بپای خود زمین بکاود دلیل
ملالت خلق بود و اگر بهنگام شب جهت آب وکاه فریاد کند وگوساله
نداشته باشد دلیل خوف امکان باشد از دشمن و اگر اندام
مادهٔ گاو تر بینند چنانچه از باران تر میشود و مویها برخواسته دلیل
بسیاری مواشی بود خلاصه اینکه درین پوتهی ازینقسم بسیار
مسطور است و دیگر کتب هم مملو باین اقسام اند و اختیارات
هم بهمین نهج بیشتر ملحوظ و مد نظر دارند و نسبت شخص
خاص و مکانی مخصوص هم آثار این امور بیان میسازند بنابر تمثیل
دو سه حکم ازینگونه هم مرقوم میشود چنانچه یکی از تفأل شخصی
باو از چاپاسه کند و آن بدین نهج است که اگر او آواز بالای
سر کسی کند آنکس دولت یابد و فتحیاب شود و از سمت مشرق
محل خطر باشد و از جانب نیرت که میان مغرب و جنوب
است زحمت و بیماری یابد و از سمت مغرب انتفاع بردارد و از
جانب بایب یعنی مابین مغرب و شمال آدم یابد و از جانب
شمال زن یابد و از جانب ایسان که گوشهٔ مابین مغرب و شمال است
موجب مرگ و هلاکت شود و یکی از اقسام تطیر بعطسه کنند که
اگر کسی برکاری عازم باشد و دیگری عطسه کند از جمله کارها
احتراز واجب دانند و اینحکم عام است در جمله عزایم

رالا هفت کار ازان مستثنی است که اگر وقت عزم یکی ازان هفت کار کسی را عطسه رو دهد آنها را بلا مضایقه بعمل باید آورد و آن کارها نشستن و خفتن و خیرات کردن و طعام یا چیزی خوردن و پارچه پوشیدن و مباشره نمودن و تزویج کردن باشد که اینجمله را عطسهٔ کسی ضرر نمی تواند رساند و در حالت بیماری یعنی شروع یا اشتداد آن وقوع عطسه سخت بد است تا اینکه گویند که منبی مرگ است لکن عطسهٔ پیران و اطفال و عطسه که باختیار آورند اگرچه نهایت ممنوع و قبیح نیست لاکن بهتر هم نیست بالجمله چون هر جنس احکام هندوان از صفیر طیور و آواز جانوران و حرکات و اوضاع آنها و دیگر حوادث سفلی مدار غایه و معظم ترین اعتبارات اند و درینخصوص کتب کثیره با دله تجربیات تالیف شده اند تفصیل انها از بحث خارج است

* مقصد سیوم * در شرایع و عبادات اهل اسلام و آن مشتمل است بر یک مقدمه و شش مطالب * مقدمه * در ماهیت اسلام و شرعیت عبادات انها و کیفیت و ماهیت آن هم بطریق کلی بدان وفقک الله تعالی و اسعدک که اسلام عبارت است از اذعان و ایقان وجود معبودی بحق واجب بالذات واحد و بی شریک متصف بجمیع صفات

کمال و منزه از تمامی عیوب و منقصتهای جسمی و جسمانی
و مبرا از تغیر و زوال که خالق جمله مکونات و مخلوقات از علی
تا ثری است و تصدیق رسالت و نبوت محمد مصطفی رسول الله
صلی الله علیه و سلم بانچه آورد از قران و فرمود از اوامر و نواهی
و وعد و وعید و بشارت و نذارت و قصص و اخبار و جز آن
که خاتم رسل و افضل انها است و بعد تصدیق رسالت
گذاردن حق فرمان او تعالی جل شانه بانچه بواسطه پیغمبر ما
صلی الله علیه و سلم فرمود جزو تصدیق است یا علامت آن
و همین است عبادت و ان نتواند شد الا باعتقاد داشتن
و بقلب آوردن بطوع و رغبت تفاصیل و جزئیات جمله انچه
بان مامور شد و بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بصحت روایت بوسایط صحابه کرام و اهلبیت عظام و علمای
است دریافت شده و قلب را دو آله است یکی زبان و دیگر ارکان
پس اقرار باللسان و عمل بالارکان خواه بالذات یا به تبعیت
قلب علی اختلاف المذاهب هم جزو اسلام باشد یا علامت
آن و مبنا و منشای این اختلاف بر فرق اسلام از ایمان است
که نزد بعضی مابین انها نسبت عموم و خصوص مطلق است و نزد بعضی
باهم نسبت تساوی دارند و علی کلا التقدیرین انچه بدون حاجت

باین هردو آله است انرا اصول دین و اعتقادیات گویند و مباحث انرا علم کلام نامند و ثانی را فروع دین و معاملات خوانند و مباحث انرا که باکتساب از ادلهٔ تفصیلی است فقه نامند پس معاملات دو قسم باشد یکی مصروف داشتن زبان و ارکان بگفتنی و کردنی دوم باز داشتن آن از ناگفتنی و ناکردنی و مباحث ان از دو حال خالی نیست یا نفع آن نیل بمقاصد و سعادت اخروی بود یا حفظ و انتظام امور دینوی اول را عبادات و علم اخرت گویند و ثانی از سه حال خالی نیست یا مراد ازان حفظ شخص انسانی است یا حفظ نوع یا حفظ هردو اول را معاملات گویند و ثانی را مناکحات و ثالث را جنایات پس اطلاق لفظ عبادات و معاملات درین تقسیم موافق تقسیم اول از جنس اطلاق عام بر خاص است و نباید فهمید که عبادت مقصر باوقات معین و کردنی ازان همین ارکان اربعه که صوم و صلوة و حج و زکوة و متعلقات آن است و ناکردنی ترک همین صغایر و کبایر محصوره است بلکه اگر خلوص نیت است و محض فرمانبرداری مقصود است هر فعل و هر حرکت انسان و هر ترک آن از بدو شعور تا رسیدن بامر ناگزیر وضرور محسوب بعبادت میتواند شد و ازین هم بالا تر گوئیم که هر گفتنی و کردنی

ابط

کمال و منزه از تمامی عیوب و نقصهای جسمی و جسمانی و مبرا از تغییر و زوال که خالق جمله کونات و مخلوقات از علی تاثری است و تصدیق رسالت و نبوت محمد مصطفی رسول الله صلی الله علیه و سلم بانچه آورد از قران و فرمود از اوامر و نواهی و وعد و وعید و بشارت و نذارت و قصص و اخبار و جز آن که خاتم رسل و افضل انها است و بعد تصدیق رسالت گذاردن حق فرمان او تعالی جل‌شانه بانچه بواسطه پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم فرمود جزو تصدیق است یا علامت آن و همین است عبادت و ان نتواند شد الا باعتقاد داشتن بقلب و اوردن بطوع و رغبت تفاصیل و جزئیات جمله انچه بان مامور شد و بعد از زمان انحضرت صلی الله علیه و سلم بصحت روایت بوسایط صحابه کرام و اهلبیت عظام و علمای امت دریافت شده و قلب را دو آله است یکی زبان و دیگر ارکان پس اقرار باللسان و عمل بالارکان خواه بالذات یا به تبعیت قلب علی اختلاف المذاهب هم جزو اسلام باشد یا علامت آن و مبنا و منشای این اختلاف بر فرق اسلام از ایمان است که نزد بعضی مابین انها نسبت عموم و خصوص مطلق است و نزد بعضی باهم نسبت تساوی دارند و علی کلا التقدیرین انچه بدون حاجت

باین هردو آله است انرا اصول دین و اعتقادیات گویند و
مباحث انرا علم کلام نامند و ثانی را فروع دین و معاملات خوانند
و مباحث انرا که باکتساب از ادلهٔ تفصیلی است فقه نامند پس
معاملات دو قسم باشد یکی مصروف داشتن زبان و ارکان
بگفتنی و کردنی دوم باز داشتن آن از ناگفتنی و ناکردنی و
مباحث ان از دو حال خالی نیست یا نفع آن نیل بمقاصد و
سعادت اخروی بود یا حفظ و انتظام امور دنیوی اول را
عبادات و علم اخرت گویند و ثانی از سه حال خالی نیست یا
مراد ازان حفظ شخص انسانی است یا حفظ نوع یا حفظ هردو
اول را معاملات گویند و ثانی را مناکحات و ثالث را جنایات
پس اطلاق لفظ عبادات و معاملات درین تقسیم موافق
تقسیم اول از جنس اطلاق عام بر خاص است و نباید فهمید که
عبادت مقتصر باوقات معین و کردنی ازان همین ارکان اربعه
که صوم و صلوٰة و حج و زکوٰة و متعلقات آن است و ناکردنی ترک
همین صغایر و کبایر مخصوص است بلکه اگر خلوص نیت است و محض
فرمانبرداری مقصود است هر فعل و هر حرکت انسان و هر ترک
آن از بدو شعور تا رسیدن بامر ناگزیر و ضرور منسوب
بعبادت میتواند شد و ازین هم بالاتر گوئیم که هر گفتنی و کردنی

بوقتی و مصلحتی ممکن است که لباس ناگفتنی و ناکردنی پوشد
و بالعکس و ازینجا توان فهمید که عبادت نام گذاردن حق فرمان
بخلوص نیت و اطمینان و جمعیت است و فقط همین خم و پیچ
اعضا و باز داشتن معده از طعام و غذا و غیر ذلک که با تشتت
خاطر و پراگندگی نفس و اشتغال دل بملاهی و ملاعب و افکار
بیسروپا و غیر صایب بعمل آید آنرا عبادت نتوان گفت
بلکه آن لعب در دین است و اهانة آن و آنچه بمصلحت بران
مامور شده ایم که از همین حرکات و سکنات چند ساقط
الذمه شدیم معنی آن اینست که حکم شمشیر از سر ما برخاست
چه اجرای حکم شرع بر ظاهر است نه اینکه بسبب گذاردن
حق فرمان عند الله بری شدیم و این مقامی است که عامی
پسند نیست و وسعت بیان را درینجا حصری معین نه لاجرم

آنچه موضوع این رساله است بآن رخ میکنم پس معلوم
شد که عبادت بر دو نهج است یکی بعمل و دیگر بترک وهر
یکی را ازینها مدارج و درجات است از وجوب عمل و عدم وجوب
آن و شدت ممانعت و عدم شدت آن چه امر بفعل یا قطعی
الثبوت است یا نه اول را فرض گویند و تارک آنرا
عاصی و انکارا کافر باشد همچو صلوات پنجگانه و صوم رمضان

و زکوة و حج بیت الله و غیر ذلک و فرض هم دو گونه است یکی
انکه از ادای یکی دیگری ساقط الذمه نشود و انرا فرض عین
گویند چنانکه در امثلهٔ مذکوره است و دیگری آنکه چنین
باشد و آنرا فرض بالکفایه گویند مثل صلوة جنازه و غیره و ثانی
یعنی انکه امر بفعل آن قطعی الثبوت نیست یا بترک آن آدمی
معاقب باشد یا نه اول را واجب گویند و تارک آن کسلا و
انکار امر و عاصی باشد مگر عصیان ثانی اقوی از اول باشد
همچو صلوة وتر نزد کسانی که واجب است ثانی یعنی انکه بترک
آن معاقب نباشد یا بر فعل آن حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و سلم مواظبت فرموده اند و بترک آن احیانا یا نه اول
را سنن هدی و سنن موکده و رواتب گویند مثل دو رکعت
نماز بعد ظهر و مغرب و عشا و دو رکعت قبل فجر و چهار رکعت
قبل ظهر و ثانی را مستحبات گویند مثل چهار رکعت نماز قبل
عصر و قبل عشا و فاعل و مودی هر چهار از اقسام امر یعنی
فرض و واجب و سنن و مستحبات اگر محض با طاعت امر
و بی ریا باشد مثاب است بحسب مدارج آن و همچنین
حکم بترک یا قطعی الثبوت است یا نه اول را حرام گویند و فاعل
آن عمدا باعتقاد حرمت آن عاصی و مستحل آن کافر باشد

مثل زنا و شرب خمر و غیر آن و آنکه حکم بترک آن قطعی الثبوت
نیست بفعل آن آدمی معاقب گردد بیانه اول را مکروه تحریمی
گویند مثل مکروهات که در صلوة است و فاعل آن باعتقاد کراهت
و عدم کراهت هر دو عاصی باشد و عصیان ثانی اقوی از
اول است و آنچه بفعل آن معاقب نگردد آنرا مکروه تنزیهی
گویند و بفعل آن آدمی دور از ادب باشد مثل خوردن سور
گربه و مانند آن و تارک این همه ممنوعات باوصف قدرت
و اختیار و خواهش نفس و فقدان مانع دیگر الا محض بنظر اطاعت
حکم است مثاب و ماجور گردد بحسب مدارج و این تقسیم
حسب رای ابی حنیفه رحمة الله علیه است و دیگر مجتهدین
فرض و واجب را از یکجنس شمارند و حرام و مکروه تحریمی را
از یکجنس و مسلم بعد درستی اعتقاد بشهادت وحدانیت
خدا و تصدیق رسالت اگر از گذاردن حق فرمان کسالة و خواهش
نفس لا انکارا و اهانة تقاعد و تقصیر نماید مذنب و فاسق است
و ذنوب را باعتبار مدارج مامورات و منهیات دو قسم
ساخته اند کبایر و صغایر و اصرار بر کبایر بحدیکه خوف عقاب از
دل برخیزد و آنرا وقعتی نه نهد آدمی بمرحله کفر میرسد و همین
نهج باصرار بر صغایر مرتکب کبیره شود و نزد معتزله بارتکاب کبیره

کافر گردد و نزد خوارج بارتکاب صغیره هم کافر شود و کبایر معدود
اند باختلاف روایات اصح آنست که هفده اند یعنی شرک
بالله تع و اصرار بر معصیت و نومیدی از رحمت خدا یتعالی هرچند
گناهان بیشمار دارد و ایمن بودن از مکر و غضب الهی هرچند
طاعت بسیار دارد و شهادت دروغ و دشنام مسلمان
بالغ و آزاد بچیزیکه او را از ان خبر نباشد و سوگند بدروغ به نهجیکه
حق را باطل و باطل را حق گرداند و سحر کردن و خمر خوردن
و مال یتیم خوردن و سود گرفتن و خوردن و زنا و لواطة کردن و
آدمی کشتن بناحق و فرار از جنگ کفار و قتیکه تقابل فیتین باشد
و آزردن مادر و پدر و بعضی کسان غیبت کردن و ترک صلوة
عمدا و در حرم مکه صید کردن و خون ریختن و انرا حلال دانستن
نیز از کبایر شمرده اند و بعضی کسان بعضی دیگر هم افزوده اند
مثل بغاوت از امام برحق و غیر ذلک و ورای آن جمله صغایر
اند و نیز باید دانست که ترک هر مامور به و فعل هر منهی عنه هرگاه
جریمه باشد پس از دو حال خالی نیست یا ضرر آنجریمه فقط
بذات مباشر راجع است یا عاید است بدیگران و سزاوار
است که اضعف قسم دوم از اشد قسم اول شدید تر
باشد بالکه اگر مباشرت امری از مامورات یا بترک چیزی

از منهیات که موجب ثواب باشد اگر ضرری به نسبت دیگری
برسد و مباشر محض به خلوص نیت و اراده حفاظت شخص
متضرر منه به تحصیل ثواب رخ نکند بلکه عقابی برخود گوارا
داشته احتراز از فعل مامور به یا ترک منهی عنه کند حصول
ثوابی مماثل انچه فوت کرد بلکه ازید از ان و عفو عقابی که
از ان احتراز برخود گوارا کرد مرجو و متوقع است و همین معنی
است انچه پیشتر گفته شد که میتواند شد که بوقتی و مصلحتی
مامور به لباس منهی عنه پوشد و منهی عنه صورت مامور به گیرد
و بصورت فرضی که بیان میشود یقین است که طبع سلیم آنرا
بدون مجادله و معارضه مقبول خواهد داشت مثلا شخصی بنماز
مشغول است و نابینائی آنجا هست که اگر این مصلی حفاظتش
نکند و مشغول بنماز باشد بچاه افتد و اگر بحفاظتش پردازد نماز
فوت شود پس لامحاله برین مصلی ترک صلوة و حفاظت نابینا
واجب باشد و نماز را قضا کند و الا عاصی گردد و مرتکب حرام
نه مصلی مودی فریضه و اینها کردنی ناکردنی شد و اگر بادشاهی
جابر و ظالم ببادی از دیانت داران مسلط شد و رئیس
آنجا را مامور کرد که فلان بی گناه را بکشد و اگر نکشد تمام
شهر را قتل سازند پس جهت حفاظت جانهای کثیره

قتل یک نفس روا بود بالکه واجب گردد و تارک ان عاصی باشد پس ناکردنی کردنی شده و هکذا بسیاری از صورتها مماثل آن پیدا میشود که بر اذکیا مخفی نیست و قریب آن در بعضی از احادیث هم وارد شده و بعضی از جرایم ناکردنیها صرف متعلق بقلب است و زبان و ارکان را دران مداخلت نیست مثل حسد و بغض و ریا و غیر ذلک و چون حکم شرع بر ظاهر است بدون ظهور متفرعات و سیئات آن از زبان و ارکان بظاهر مواخذه بدان نیست لاکن صحت ایمان موقوف بر ترک و اخراج آن از قلب است و لهذا آنرا مهلکات خوانند و تفصیل آن از کتب طریقت معلوم شود

---

* مطلب اول از مقصد سیوم * در عقاید اسلامیه یعنی اشاعره از اهل سنت و جماعت و امامیه اثنا عشریه و عقاید اولا بطریق اهل سنت صرف نفس مسایل بترک دلایل بیان کرده شود و هر جا که امامیه و غیره دران عقاید مخالفت کرده اند بان تصریح رود و بتصدیق دل که نوعی شک و تذبذب را بان راه نباشد عقیده باید داشت که خدایتعالی معبود بحق و یکی است بی همتا و بی مانند و بی زن و بی فرزند و بی نیاز و بی انباز باسما و صفات از وجود و هستی و جز آن مشابه بخلق نیست و خلق نیز باسما و صفات مشابه او نیست

همیشه بود و همیشه باشد و هیچ چیز غیر او از آسمانها و زمین ها
و عرش و کرسی و لوح و قلم با او نه بود پس همه را بکمال
قدرت خود او از عدم بوجود آورد و نه جسم است و نه جوهر و نه
عرض بلکه آفریننده همه اجسام و جواهر و اعراض او ست نه ضدی
دارد مخالف خود در حکم و جز آن و نه ندی موافق اطلاق کی و کجا
و چند و چون و چگونه در ذات و صفات او محال باشد اول
است در عین آخریت و آخر است در عین اولیت پیدا است
در عین پنهانی و پنهان است در عین پیدائی هرچه عقل و فهم و وهم
کسی از خلایق تقاضای آن کند و بخاطر کسی در آید و تصور
کند ایزد تعالی ورای آن آفریننده و خداوند آن باشد و
بهر صفتی و اسمی که خود را بآن در قران و بر زبان پیغمبران یاد کرد
موصوف و مسمی است حی است بحیوة و عالم است بعلم
و مرید است بارادت و سمیع است بسمع و بصیر است
به بصر و متکلم است بکلام و همچنین در جمله صفات و لیکن
در هیچیکی ازینها بجا نماند و درین صفات امامیه را اختلاف است
که نزد آنها خدا یتعالی موصوف بجمله این صفات است لکن
حیوة و سمع و بصر عین صفت علم و قدرت است و ورای آن
صفتی دیگر نیست و همچنین دیگر صفات و مرجع و مال آن همان

همان است که معتزله گویند که ایزد تعالی حی است نه بحیات
و عالم است نه بعلم و قادر است نه بقدرت و مرید است
نه بارادت و سمیع است نه بسمع و بصیر است نه ببصر انتهی
و هیچ عقل بکنه حقیقت و کیفیت اسما و صفات او نتواند
رسید و حق تعالی مستوی است بر عرش نه باستوائی که
مفهوم خلایق است از نشستن و خاستن و تکیه زدن و غیر آن
بلکه باستوائی که او داند و او خواهد و لایق عظمت او باشد
و قرآن کلام اوست و صفت او و غیر مخلوق و آنچه در مصحفات
نوشته است و در سینه ها محفوظ است و بزبانها خوانده می شود
آنهم قرآن است و امامیه را درین باب همچو معتزله خلاف
است گویند که حرف و صوت آدمی حادث است و مخلوق پس
مکتوب فی المصاحف و مقرو علی الالسنة و محفوظ فی الصدور
مخلوق باشد و کلام الهی نباشد و مذهب صحیح از اهل سنت
آنست که خوض درین باب نباید کرد که حروف و اصوات قران
حادث است یا نه چه درین باب نصی وارد نشده و همچنین
دیگر کتب منزله بر رسل و خدا یتعالی خالق خلق است و هم خالق
افعال او بلا واسطه و خلق را بعد پیدا کردن افعال او قادر
کند بر کسب آن و امامیه و معتزله گویند که خدا یتعالی خالق

افعال ما نیست بلکه ما خود افعال خود را پیدا کنیم انتهی و خدای تعالی
روز قیامت در بهشت دیدار خود خواهد نمود بمومنان و آنها
بهمین چشم سر خواهند دید چنانچه ماه شب چهارده را بینند بدون
مقابله و مواجهه و بدون احاطه پس و پیش و فوق و تحت و
یمین و یسار بلکه چنانکه او خواهد و او داند و او نماید و امامیه را
همچو معتزله درین باب خلاف است که نزد ایشان رویت
او تعالی بچشم سر مطلقا جایز نیست انتهی و طاعت موجب
ثواب نیست و عصیان علت عذاب نباشد بلکه اگر او خواهد
مطیع را بدوزخ فرستد و عاصی را به بهشت سراسر عدل
او باشد و اگر مطیع را به بهشت برد و عاصی را بدوزخ بدون
استحقاق آنها محض برافت و کرم و غضب و قهر او باشد
و امامیه و معتزله گویند که طاعت علت ثواب است و عصیان
علت عقاب و واجب است و مقتضای عدل اوست که
مطیع را مثاب دارد و عاصی را معاقب انتهی و هیچ چیز
بر خدای تعالی نسبت بما واجب نیست آنچه خواهد بکند عین عدل
است و آنچه خواهد نکند سراسر رحمت است و امامیه گویند
آنچه اصلح برای ماست بر خداوند تعالی واجب است که کند
و آنچه غیر اصلح برای ماست ضرور است که ترک کند انتهی

غیر ذات او تعالی آنچه در عالم علوی و سفلی است از همه
اشیا عدم هم سابق است و هم لاحق پس نبود که بخواهش
و قدرت او بوجود آمد و هم بخواهش و قدرت او معدوم
خواهد شد و نبوت و رسالت حق است و جمله انبیا و رسل
برای دعوت و هدایت خلق از طرف خالق مخلوق شدند
و افضل و اکمل و بهتر و مهتر ایشان پیغامبر ما محمد مصطفی است
صلی الله علیه و سلم که رسالت بر وختم است و بعد از ان
هرگز تا ابد الابدین هیچ پیغمبری مبعوث نخواهد شد و طاعت
او فرض عین است و مخالفت و انکار او کفر محض و امر او
واجب حتمی مگر اینکه دلیل ندب و اباحت یافته شود و افعال
او سنت است و او را مخصوص گردانید خدای تعالی بمعراج
در بیداری نه در خواب از مکه تا بیت المقدس بسواری
براق و از انجا باسمان ها برده و مبعوث شد بر کافهٔ مخلوقات
از جن و انس و شفاعت او عاصیان امت را حق است
و همچنین شفاعت اخیار امت او از اهل بیت عظام
علیهم السلام و مشایخ کرام و امام برحق بعد رسول الله
صلی الله علیه و سلم و خلیفهٔ او بلا فصل به نصب خلق ابوبکر
است پس عمر پس عثمان پس علی رضی الله عنهم اجمعین

و فضیلت آنها مابین خودها بمعنی کثرت ثواب عند الله بنظر
ترویج دین و اشاعت اسلام به ترتیب خلافت است و نزد
امامیه امام برحق بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم بلا فصل
بنص خدا و رسول علی مرتضی علیه السلام است و دیگران
بغصب و بدون استحقاق مباشر آن شدند و هر که بیعت
با دیگران نمود تجاوز از حق نمود یا بمصلحت تقیه کرد انتهی و
اهلبیت عظام و صحابه کرام و ازواج مطهرات پیغمبر ما صلی الله علیه
وسلم افضل و اشرف جمله اهلبیت و صحابه و ازواج دیگر پیغمبران اند
و در مشاجرات و منازعات که فیما بینهم واقع شد خوض نباید
کرد و انها را بحق صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم در نیل
سعادت اخروی زیاده تر از دیگران باید فهمید و در عصاة انها خوض
نباید کرد که خداوند تعالی مالک است هر چه خواهد بکند مگر اینقدر
باید فهمید که هر که با امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه
بمحاربه برخاست امیر المومنین برحق بود و دیگران برخطا یا بطلان
و نزد امامیه جمله صحابه بجز از اشخاص چند که به انست انها مطیع
و موافق اهلبیت علیهم السلام ماندند به بیعت نمودن با دیگران راه
خلاف با ائمه معصومین پیمودند و بعضی عاصی شدند و بعضی کافر
و مذهب متقدمین ایشان اینست که مخالفوه فسقة و محاربوه

کفرة یعنی آنها که فقط مخالفت علی علیه السلام نمودند فاسق اند و آنها که محاربه و جنگ با او نمودند کافر اند و بالجمله از همه آنها بجز معدودی چند تبری و بیزاری دارند انتهی و کرامت اولیاء الله از خوارق عادات مثل طیران بر هوا و مشی علی الماء و غیر ذلک حق است و قیامت و بعث و نشر در ان همین اجسام و صور و گذشتن بر پل صراط که باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر است و حساب اعمال نیک و بد و میزان جمله حق است و عصاة امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مخلد فی النار نباشند و وجود ملایکه و مدارج آنها نزد خدا تعالی در عالم خودشان حق است و ثابت و واقع مثل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جمله عرش و کروبیان و چهار فرشته که دو بشب و دو بروز یکی بر یمین و یکی بر یسار هر آدمی موکل است که اعمال نیک و بد آنها مینویسند و آنها را کرام الکاتبین خوانند و این ملایکه بصورتیکه خواهند بر انبیا و اولیا ظاهر شوند و الله اعلم بالصواب * مطلب دوم از مقصد سیوم * در عبادت صلوٰة و آن عبارت است از حمد و ثنای خداوند تعالی و شکر نعمهای او و شهادت وحدانیت او و رسالت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم و درود و سلام بر او و دعای هدایت و مغفرت خود بوضعی خاص که شارع بدان امر فرموده از خشوع

وخضوع که بجز وضع مذکوره وضعی دیگر اعلی وافضل از آن برای این مطلب ممکن ومتصور نیست وآن رکنی اعظم از ارکان مسلمانی است در حدیث صحیح واقع شده * الصلوٰة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین ومن هدمها فقد هدم الدین یعنی نماز ستون دین است کسیکه برپا کرد اورا برپا کرد دین را و کسیکه هدم کرد آنرا هدم کرد دین را ولهذا بیک قول از امام شافعی منقول است که اگر کسی یک نماز از نمازهای پنجگانه عمدا بی عذر معقول ترک کند تا اینکه وقت آن آخر شود کشتنش لازم است وبقولی دیگر ازو بترک چهار نماز اول اورا بگویند که توبه کن اگر اصرار کند وگوید که نماز فریضه است لکن نمیگذارم آن وقت اورا بکشند وبعضی گفته اند بشمشیر گردنش زنند وبعضی گویند سر شمشیر در پهلوی او خلانند تا اینکه توبه کند یا بمیرد وچون کشته شود غسل وکفن دهند وبروی نماز گذارند وبگورستان مسلمانان دفن کنند لیکن اثر قبر را ناپدید کنند وبمذهب احمد حنبل تارک صلوٰة بقولی کافر است پس بدین تقدیر غسل وکفن ودفن او در مقابر مسلمانان نباید ونماز جنازه بروهم نشاید ویک قول او موافق مذهب شافعی است وبمذهب مالک تارک صلوٰة را حبس کنند چند روز وبگویندش که توبه کند تا سه بار وبه نوبت چهارم اورا بکشند اما نزد ابیحنیفه

تارک صلوة را کشتن نشاید ولاکن امام را باید که به تعزیر بضرب تازیانه کمتر از حد واجب او را معاقب سازد و مذهب امامیه موافق مذهب امام مالک است بالجمله تاکید این عبادت بنسبت جمله عبادات زاید واقع شده و از مسلم گاهی و بعذری ساقط نشود حتی که اگر طاقت حس و حرکت ندارد بایمای چشم ادا کند الا از زنان بوقت حیض و نفاس ساقط شود و لهذا در شان آنها ناقصات دین وارد شده یعنی دین آنها که صلوة است بوقتی بسقوط نقصان می پذیرد و اگر کسی نماز پنجگانه بیگذارد ولاکن فرض از سنت نمی شناسد بعضی گفته اند هیچ نمازش محسوب نشود و قضا برو واجب گردد و بعضی گویند اگر در همه نیت فرض کند رواست لاکن باجماع اقتدا بچنین شخص جایز نباشد الا بمذهب ابیحنفیه مثل او را و همچنین کسیکه ارکان فرایض هر نماز و هر رکعت نداند موجب فساد نماز است بمذهب صحیح و اقتدای او عالم را روا نباشد پس هیچ مسلمانی را نشاید که در آموختن ارکان فرایض نماز تقصیر و تهاون نماید و ذکر تاکیدات و فضایل آن از موضوع این رساله دور می افگند لهذا از ان سنو رو گردانیده شروع بمباحث ضروری آن که همگی در پنج فصل یاد کرده آید میشود * فصل اول * در طهارت که یکی از

شرایط جواز صلوٰة است و بدون آن نماز درست نباشد و
درین فصل چند مباحث است * بحث اول * در بیان اعیان
نجسه بدانکه طهارت عبارت است از ازالهٔ نجاست حقیقی
از بدن و جامه و جای نماز باب شستن و آنچه قایم مقام آنست و ازالهٔ
نجاست حکمی از بدن بوضو و غسل اما نجاست حقیقی نزد ابیحنیفه
دو قسم است مغلظه و مخففه و قدر یکدرهم از نجاست مغلظه بیش
او معفو است یعنی اگر بدون شستن آن نماز گذارند جایز باشد
و این امر در نجاستهای قابل وزن بوزن درهم معتبر است که یک
مثقال باشد و در نجاستهای مائی بمساحت آن و آن مساحت
مربع مقدار عرض کف باشد و از نجاست مخففه مقدار ربع
ثوب یا ربع عضو معفو است لاکن شفت نجاست معتبر است
در بدن و جامه و در آب هر آنچه از مغلظه و مخففه اند قلیل باشد
یا کثیر آنرا نجس کند و نزد دیگر ائمه اهل سنت نجس همین
یکقسم است و به بودن قلیل و کثیر آن بر بدن یا جامه نماز جایز نباشد
و همچنان نزد امامیه آنچه نجس است از قلیل و کثیر آن احتراز
باید مگر خون سوای خون حیض و نفاس که یکدرهم از آن
معفو است و همچنین خمر نزد بعضی کسان که آن را نجس دانند
مقدار یکدرهم آنهم معفو است اما یکی از اقسام نجاست مغلظه

نزد ابی حنیفه بول و غایط انسانست صغیر باشد یا صغیره و طعام
خورد یا نه و شافعی و مالک و احمد حنبل بول قلیل طفل صغیر را
که هنوز طعام نخورده است گویند که صرف بریختن آب پاک
گردد و نزد امامیه بول دختر صغیره قبل از طعام خوردنش نجس
است شستن آن واجب است و بول پسر صغیر بریختن
آب پاک میشود * دیگر * منی و مذی و ودی و وذی انسان
نزد ابی حنیفه و مالک شستن منی واجب است و اگر خشک
شود بمالیدن آن نهجیکه جمله اجزایش دور شود پاک گردد
لیکن باز اگر بآن رطوبتی رسد نجاستش عود کند و نزد احمد
حنبل و شافعی منی آدمی پاک است لیکن اگر بعد بول سبیله
استنجا بچیز طاهر نکرده است برآید بسبب مجاورت با نجس
شستن آن واجب گردد * دیگر * خون و ریم و هر متغیری
که از باطن حیوان غیر ماکول ظاهر شود سوای عرق و شیر
که دران نجاست خفیفه است نزد ابی حنیفه الا بمذهب مالک
که جمله طاهر است * دیگر * خمر و احتیاطا آنچه در حکم آنست
و نزد امامیه در خمر و جمله مسکرات اختلاف است بعضی طاهر
گویند و بعضی نجس و باتفاق روایت کنند که اگر خمر در ظرفی
بمکانی باشد دران مکان نماز جایز نباشد * دیگر * جمله اجزاء

سگ و خوک و هر حیوان که گوشت آن حرام است زنده
باشد یا مرده و هرچه از ایشان برآید و ظاهر شود سوای استخوان
و پشم غیر خوک که نزد ابی حنیفه طاهر است و بمذهب مالک
جمله اجزاء جمله حیوانات غیر ماکول سوای بول و سرگین و خون و منی
انسان پاک است * دیگر * هرچه از پس و پیش جمله
حیوانات برآید سوای بچه و بیضه آدمی و حیوانی که گوشت
او خورده شود و سوای بول حیوانات ماکول اللحم که نجاست
خفیفه دارد و نزد ابی حنیفه و بمذهب مالک و احمد حنبل طاهر است
و بول اسپ و پیخال طیور غیر ماکوله نزد ابی حنیفه نجاست خفیفه
دارد و پیخال طیور ماکوله طاهر است سوای مرغ خانگی و بط و مرغابی
که انهم نجس عین است و نزد دیگر ائمه بول اسپ و پیخال طیور
ماکوله باشد یا غیر ماکوله هم نجس است و نزد امامیه بول جمله
حیوانات ماکوله و بول و سرگین اسپ و اشتر و خر و الاغ
و پیخال جمله طیور ماکوله باشد یا غیر ماکوله و همچنین بول طیور
که بعضی میکنند مثل شب پره و غیره باتفاق طاهر است الا بعضی
از علما بول و پیخال طیور غیر ماکوله را نجس دانند و سرگین
حیوانات غیر ماکوله دیگر که دم سایل داشته باشد باتفاق
نجس است * دیگر * آب دهن جمله حیوانات غیر ماکول سوای

عظم الحیوانات سوی الخنزیر طاهر علی ما ذهب الیه ابو حنیفة رح

آدمی و گربه و سوای اشتر و خر که آب دهن آنها مشکوک
است و احتراز از آن اولی تر و بمذهب مالک و امامیه آب دهن
جمله حیوانات غیر ماکول طاهر است پس آنچه باعیان نجسه
مذکوره بالا نجس شد شستن آن منحصر است بر آب پاک
غیر مضاف بچیزی نزد شافعی و مالک و احمد حنبل و نزد ابی حنیفه
بهر چیز مائی طاهر که قابل فشردن است مثل سرکه و گلاب
و مانند آن هم شستن جایز است و اما آنچه قابل فشردن
نیست مثل دهنیات و افسرده و غیره شستن از آن جایز نیست
و نجاستیکه دیده می شود اگر بشستن زوال عین و اثر آن شود
طاهر می گردد اگرچه یکمرتبه شوید و اگر از سه بار شستن هم
اثر زایل نگردد تا هر قدر که زایل گردد بشویند لاکن اگر زوال
اثر بدون شستن بچیز دیگر مثل صابون و غیره نشود پس
بصابون و غیره شستن ضرورت ندارد و فقط تطهیر باب کافی
است و اگر نجاست غیر مرئی است پس بمذهب ابی حنیفه
سه بار شستن و هر بار افشردن چیزیکه قابل افشردن
است و در آخر مبالغه در آن بقدر طاقت بحدی که اگر بگذارند
آب سیلان نکند لازم است و در آنچه قابل افشردن نیست
سه بار شستن و هر بار خشک شدن آن تا این حد که تقاطر

موقوف شود ضرور است و امثال آهن شفاف غیر منقش
وغیره که نجاست دران ورنه آید بمسح بخرقه طاهره خواه نجاست
تر باشد یا خشک ومنی بمالیدن ومثل زمین بخشک شدن وزوال
اثر برای سجده بران نه برای تیمم وسرگین وغیره بسوختن وخاکستر
شدن وخمر بسرکه مستحیل شدن وچرم حیوانات بدباغت
وغیره وپنبه اگر کم از نصف نجس وباقی طاهر باشد بمجموع
از ندف نمودن هم بمذهب ابی حنیفه طاهر میشود وبمذهب
امامیه چیز نجس را اگر در آب جاری وچاه وکر اندازند اگر
آب بمحل نجاست رسد وزوال عین آن شود حاجت بافشردن
نیست واگر آب قلیل باشد در نجاستهای غیر مرئی مثل بول
وغیره دو بار شستن وافشردن باید واگر نجاستهای مرئی
است یکبار شستن وافشردن کافی است واما نجاست
حکمی دو نوع است یکی مغلظه که موجب غسل است ودیگر
غیر مغلظه که موجب وضو است وآنرا حدث گویند وموجب غسل
زنده را سه چیز است نزد اهل سنت باتفاق جنابت و
حیض ونفاس ونزد امامیه بقول بعضی از انها پنج چیز است سه همین
دیگر استحاضه مع غمس القطنه ومس میت آدمی قبل الغسل
* بحث دوم * در بیان جنابت وآن بدو وجه است یکی

به بر آمدن منی از پیش آدمی بلذت و انتشار آلت و
جستن بقوت نزد ابیحنیفه و مالک و بنزد شافعی و احمد
حنبل بیرون آمدن منی از پیش مرد بهر وجه که باشد و از پیش
زن بلذت دوم غیبت حشفه در قبل یا دبر مرد و زن برای
هردو از فاعل و مفعول وجنب ممنوع است از پنج چیز از نماز
و انچه بحکم آنست مثل سجده های مشروع دوم طواف
سیوم خواندن قرآن مطلقا و بمذهب مالک زیاده از دو آیت
چهارم مصحف بدست یا بهر عضوی دیگر مس کردن پنجم
دخول در مسجد بمذهب ابیحنیفه و درنگ نمودن دران
نزد دیگران و نزد امامیه خواندن قرآن مطلقا جایز است سوای
چهار سوره غرایم که سوره لقمان وحم سجده و والنجم و اقراء
است وعبور در مسجد درست است وخواب نمودن دران
هم جایز است نزد بعضی و اصح عدم جواز خواب کردن است
و مس مصحف درست نیست لیکن اگر فقط ورق بگرداند
یا دیگرکسی ورق گردانیده دهد و جنب بخواند جایز باشد

* بحث سیوم * در بیان حیض و نفاس و استحاضه حیض
خونی است که از پیش زن حسب عادت می آید و اقل
مدت آن نزد ابیحنیفه سه شبانه روز است و اکثر آن

و ده شبانه روز و هرچه کمتر از اقل مدت و بیشتر از اکثر مدت
بیند استحاضه است نه حیض و نزد شافعی و احمد حنبل اقل مدت
حیض یک شبانه روز است و نزد مالک یک دفعه که بیند اقل
مدت حیض است و اکثرش پانزده شبانه روز است نزد
هرسه و غیر آن استحاضه باشد و اقل مدت طهر یعنی ایام
فاصله بین الحیضین پانزده شبانه روز است و اکثرش حدی
ندارد و واقع در بیشتر زنان شش یا هفت شبانه روز
مدت حیض است و بست و چهار یا بست و یک روز مدت
طهر و هر رنگی که در ایام عادت زن به بیند از سیاهی و سرخی
و تیرگی و زردی جمله حیض باشد و در ورای ایام عادت نزد
ابیحنیفه و مالک هم حیض است اگر مکرر باشد و نزد شافعی
و احمد حنبل خون حیض سیاه و غلیظ می باشد اگر پیش از
عادت در زمان مدت حیض باین صفت باشد حیض است
والا استحاضه و نزد امامیه اقل مدت حیض سه روز است
و اکثر آن ده روز و اقل مدت طهر ده روز و اکثرش را
حد نیست و خون حیض نزد آنها سرخ است مایل بسیاهی پس
اگر زرد در ایام عادت بیند حیض باشد و در غیر ایام معتاد
استحاضه و برای حایضه همان ممنوعات است که برای جنب

است به جمله مذاهب بزیادت اینکه قضای نماز بر او واجب
نیست و صوم هم ترک کند لاکن قضای آن ضرور باشد و مجامعت
هم ترک کند و نزد امامیه حنا کردن دست و پا نیز حایضه را
ممنوع است و بعضی گویند که مکروه است و اگر کسی باوصف
علم بحرمت جماع در حیض مرتکب آن شود سوای توبه و استغفار
بر او چیزی نیست و مستحب است که یک دینار یا نصف
آن تصدق کند و نزد امامیه تصدق یک دینار اگر در اول حیض
قربت کند و نصف دینار بقربت در وسط حیض و ربع
دینار باخر آن واجب گردد و بعضی گویند سنت است و نفاس
خونی است که بعد از ولادت از پیش زن برآید و اقل
مدت آنرا حدی نیست و اکثر آن بمذهب ابیحنیفه و احمد حنبل
چهل شبانه روز است و نزد شافعی و مالک شصت شبانه روز
و جمله احکام آن مثل احکام حیض است و نزد امامیه اقل مدت نفاس
ده روز است و کمتر از آن هم میتوان شد و اکثر آن هجده روز
و زیاده از هجده روز بمذهب ایشان روایات آمده مگر محمول بر تقیه
است و اما استحاضه اگر در ایام حیض باشد حکم آن حکم حیض است و در
غیر ایام حیض نماز روزه میباید کرد و صحبت هم جایز است لاکن برای
هر نمازی وضوی تازه باید کرد مثل کسیکه او را سلس البول است

است یا نزد ابیحنیفه مثل کسیکه خون از جراحت او قطع نشود
یا دایم الرعاف باشد و بمذهب ابیحنیفه از ان وضو هرقدر
از فرایض و نوافل که خواهد در وقت آن نماز ادا کند و نزد شافعی
و احمد حنبل برای هر فریضه وضوی علحده میباید کرد و باتفاق وضو بعد از
درآمدن وقت کنند قبل آن و نزد امامیه زنرا باید که در ایام
استحاضه فرجش از پنبه پر کند و بران خرقه بندد پس اگر خون اینطرف
پنبه نیاید برای هر نماز وضوی تازه کند و پنبه تازه گیرد و فرج بشوید
و اگر خون اینطرف پنبه سوراخ کرده ظاهر شود سیلان نکند که از
خرقه بگذرد و برای نماز صبح یک غسل بکند و برای دیگر نمازها وضوی
تازه کرده باشد و اگر خون غلبه کند و از خرقه بگذرد و نماز شب و نماز
صبح بیک غسل بکند و ظهر و عصر بیک غسل مگر ظهر را اندک
تاخیر کند و عصر را تعجیل و نماز شام و نماز خفتن بیک غسل شام
را اندک تعجیل کند و خفتن را تاخیر * بحث چهارم * در کیفیت
غسل چون معلوم شد که در نجاست حکمی مغلظه غسل فرض است
پس کیفیت آن باید دانست که نزد ابیحنیفه سه چیز در غسل
فرض است آب در دهان کرده تا حلق رسانیدن و آب در بینی
کردن و شستن جمیع بدن معه بنهای موی بروان کردن آب بران و نزد
شافعی دو فرض است نیت باین کیفیت که غسل میکنم برای

دفع جنابت و حدث و مباح شدن نماز و بمذهب مالک پنج
است نیت و مضمضه و استنشاق و رسانیدن آب بر جمله بدن و
مالیدن آن و بمذهب احمد حنبل چهار فریضه است سوای مالیدن
بدن و سنتهای غسل آنست که اول استنجا کند باب
انگاه اگر نجاستی ببدنش رسیده آنرا بشوید و فرج بشوید نجاست
دران باشد یانه انگاه نیت کند و وضو نماز و مگر پایها نشوید و بزبان بگوید
* نویت الغسل دفعا للجنابة والحدث واستباحة الصلوة *
پس بر جانب راست آب ریزد و پس جانب چپ انگاه بر جمله
اندام و بنهای مویها روانه کند سه بار و در اول آب ریختن
بدنش بمالد و در هر آب ریختن نیت غسل کند و وقت غسل
رو بقبله نباشد و بموضعی غسل کند که کسی اورا نه بیند و اسراف
در آب ریختن نکند و بعد فراغت از غسل یا بهمان موضع اگر بر
مجمع آب نه ایستاده باشد یا بجای نقل کرده پایها تا کعبها بشوید
و همین است غسل زنان در حیض و نفاس لاکن بر آنها کشادن
موی ضرور نیست و رسانیدن آب بر موها واجب است و بمذهب
احمد حنبل زن را در حیض موی کشادن لازم است و در جنابت
لازم نیست و نزد امامیه چهار چیز در غسل فرض است اول نیت
با استدامت آن و رسانیدن آب بظاهر جمیع بدن و بنهای

موها و تخلیل مواضعی که آب بدون تخلیل آنجا نرسد و ترتیب یعنی اول سر بشوید بعد ازان بجانب راست بعد ازان جانب چپ پس غسل واجب برای زند چنانکه انفا گذشت همین سه نزد اهلسنت است و غسل موتی هم واجب است و غسل مسنون نزد ابیحنیفه پنج است غسل جمعه و عیدین و روز عرفه یا وقوف بعرفه و غسل احرام حج و یک سنتی است و آن غسل کافر که مسلمان شود اگر جنب نباشد و اگر جنب باشد پس غسل واجب است و بمذهب شافعی غسل مسنون دوازده است همین شش و غسل برای نماز کسوف و خسوف و نماز استسقا و بعد دادن غسل میت و بجهت در آمدن مکه و بجهت وقوف بمزدلفه و بجهت رمی جماره و اما نزد امامیه پس در باب غسل روایات کثیره اند و در وجوب و استحباب آن اقوال اکثر مجتهدین متعارض اند و در احادیث حکم وجوب بسیاری از غسلها آمده و آنها که غسل واجب همین پنج گویند می گویند که در دیگر غسلها نیت قربت کنند نیت وجوب و استحباب نکنند و در روایتی از ابی عبد الله صلوات الله علیه و علی آبایه آمده که غسل جمعه در سفر و حضر مگر برای زن در سفر رخصت است که نکند و غسل جنابت و غسل حیض و استحاضه مع غمس

الفطره چنانکه کیفیتش گذشت و غسل نفاس و غسل مولودیکه
زائیده شود و غسل میت و غسل کسیکه میت را غسل دهد و
غسل احرام و غسل یوم عرفه و غسل زیارت و غسل دخول بیت الله
و غسل حرم و غسل مباهله و غسل استسقا همه واجب است و غسل
شب اول و بست و یکم و بست و سوم رمضان و غسل فطر و غسل
ضحی و غسل استخاره مسنون است و در روایتی دیگر از امام
ابو جعفر الباقر علیه السلام و علی ابایه الکرام آمده که غسل در
در هفده مقام است در شب هفدهم و نوزدهم و بست و یکم
و بست و سیوم رمضان و غسل عیدین و وقت دخول
بحرمین و روز احرام بستن و روز زیارت و روز دخول خانه کعبه
و یوم ترویه و یوم عرفه و بعد غسل و کفن دادن میت و بعد مس
کردن میت بعد از آنکه سرد شود و روز جمعه و غسل کسوف
وقتیکه تمام قرص گرفته باشد و غسل جنابت همه فریضه است
و بروایتی آخر هر که چاپاسه را بکشد برو غسل واجب است و
بروایتی دیگر هر که نظر کند بطرف مصلوب برو غسل واجب
است و میگویند مراد آنست که مصلوب بیگناه باشد و اگر مصلوب
شرعی باشد پس غسل مسنون است * بحث پانجم *
در موجبات وضو و کیفیت آن اما از نجاست حکمی غیر مغلظه که موجب

وضو است یکی آنست که انچه از سبیلین بیرون آید سوای
باد که از پیش آدمی احیانا می بر آید و بمذهب مالک سوای بول
وغایط و باد معتاد انچه از سبیلین بیرون آید مثل سلس بول
و مذی وخون و کرم ناقض وضو نیست دوم هر تغییری نجس که از
غیر سبیلین بیرون آید مثل قی بپری دهن وخون وریم و امثال
انها بمذهب ابی حنیفه رح و بمذهب ائمهٔ دیگر هر نجسی
که از بدن آدمی ورای پس و پیش بیرون آید شستن
مخرج و ازالهٔ نجاست واجب باشد اما مبطل وضو نگردد الا
بمذهب احمد حنبل در قی وخون و کرم از جراحت اگر بسیار و
فاحش بیرون آید ناقض وضو است والا فلا سیوم خواب
مضطجع باشد یا متکی باشند بر چیزی که از زوال آن خفته
بیفتند و بمذهب شافعی خواب بشرط انکه مقعد ممکن بر جای
نباشد چهارم خندهٔ قهقههٔ شخص بالغ در نماز صرف نزد ابی
حنیفه رح پنجم آلت پیش را از مرد یا از زن بکف دست
سودن بمذهب هر سه امام سوای ابی حنیفه ششم بیهوشی
بهر طریق که باشد هفتم مماس شدن هیچیک چیز از بدن مرد با
هیچیک چیز از بدن زن اگر باهم ذی رحم محرم نباشند یا طفلان
کوچک از بیگانه بمذهب شافعی و بمذهب مالک و احمد حنبل

بشرط شهوات داشتن مباشرت فاحشه یعنی مرد و زن برهنه
شده باهم بچسپند به نهجیکه با فرجین ملاقی شوند صرف بمذهب
ابی حنیفه نهم خوردن گوشت اشتر صرف بمذهب
احمد حنبل دهم دخول و خروج وقت صلوة برای مستحاضه
و صاحب سلس بول و صاحب جرح سایل در دو صورت
اول بمذهب شافعی و احمد حنبل و در هر سه صورت بمذهب
ابی حنیفه رح و مرد متقی را باید که بهر مذهب که باشد ازینجمله
چیزها وضو سازد تا رعایت همه مذاهب کرده باشد و نزد امام
انچه از سبیلین بیرون آید از بول و غایط و منی و ریح معتاد و
و استحاضه قاییه و خواب به نهجیکه مبطل حاسه سمع و بصر
باشد علی ای حال خواه قایم خواه قاعد و انچه عقل را زایل
کند ناقض وضو است و ورای آن و دیگر هیچ مبطل وضو
نیست مثل خروج مذی و ودی و خون و ریم و کرم غیر الوده
به نجاست که از سبیلین آید و خون رعاف و حجامت
که نه ازین اشیا وضو باید و به استنجا چون حال نجاست حکمی غیر
مغلظه معلوم شد که موجب وضو است پس کیفیت وضو باید
دانست در وضو بمذهب ابی حنیفه چهار فریضه است اول رو
شستن در طول از منبت موی سر تا زیر زنخدان و در عرض از

نرمهٔ گوش تا نرمهٔ گوش دیگر و بتبعیت غسل وجه ربع ریش
را مسح کردن نیز بمذهبش فرض است دوم دستها را تا
آرنجها شستن سیوم مسح ربع سر چهارم پایها را تا کعبها
شستن و بمذهب شافعی شش فریضه است چهار آنچه بیان
کرده شد الا حد مسح سر اینست که یک موی از سر تر شود
و بقولی سه موی دیگر نیت کردن و ترتیب به نهجیکه مذکور شد
مرعی داشتن مگر نیت از همه مقدم کند و بمذهب مالک هفت
فریضه است شش آنچه بمذهب شافعی است دیگر موالات
یعنی عضوی را شستن قبل از آنکه عضو مغسول سابق خشک
شود و بمذهب احمد حنبل نهم فریضه است هفت آنچه بمذهب مالک
است بزیادت مضمضه و استنشاق قبل از جمله فرایض و کل
مسح سر بمذهب مالک و احمد جمله سر بر سبیل فرضیت
است و نزد دیگران بر سبیل سنت و اما کیفیت نیت
اینست که مقارن آب بردن و انداختن بمذهب شافعی و مالک
و مقارن آب در دهان کردن بمذهب احمد حنبل در دل آرد که باین
وضو حدث را از خود زایل میکنم و ادای نماز بر خود مباح میگردانم
اما همان وقت بزبان گفتن * نویت الوضوء لله تعالي دفعا للحدث
واستباحة الصلوة * سنت است و اما از سنتهای وضو

یکی سواک کردن است بچوب تلخ برپهنای دندان وقبل
از شروع تسمیه کردن یعنی بسم الله گفتن بعد ازان هردو
دستها را تا رسغین شستن صرف بمذهب ابی حنیفه
وهرعضوی را سه بار شستن ومضمضه واستنشاق نمودن
الا بمذهب احمد حنبل که فرض است وتخلیل ریش نمودن د
بوضع خاص نزد ابی حنیفه یعنی باین طرز که پشت دست بسوی
گلو وروی دست بسوی بیرون باشد وزدوی بابعضی از سر
ودستها را تامیانه بازوها شستن بمذهب غیرابی حنیفه ومسح
تمام سر نمودن الا بمذهب مالک واحمد حنبل که فرض است
وکیفیت آن آنست که هردو دست را بانگشتان تر آب کرده نصف
طولانی هردو دست از انگشتان تا منتهای کف از رو تا قفا برد
سوای ابهامین ونصف باقی را از قفا بروآرد که باین وضع تمام
سر را استیعاب کند ونیت بدل کردن وبزبان گفتن صرف
بمذهب ابی حنیفه رح که نزد دیگران فرض است وموالات
یعنی پی در پی شستن بمذهب ابی حنیفه وشافعی وترتیب
رعایت داشتن صرف بمذهب ابی حنیفه واعضای ممسوح
را سه بار مسح کردن صرف بمذهب شافعی ومسح هردو
گوش باب تازه نزد هرسه امام وبه بقیه تری مسح سر

* رجح * [illegible]

نزد ابی حنیفه و رعایت تیامن یعنی دست و پای راست قبل از
دست و پای چپ شستن بمذهب غیر ابی حنیفه و نزد او مستحب
است و تخلیل اصابع دست بمذهب ابی حنیفه و تخلیل اصابع
رجلین باتفاق هر چهار ایمه و کیفیت تخلیل اصابع دست آنست
که روی انگشتان دست چپ از پشت کف دست راست
در بنهای آن داشته بیرون بکشد و همچنین از انگشتان دست
راست تخلیل انگشتان دست چپ کند و کیفیت تخلیل اصابع
رجلین اینست که خنصر دست چپ از زیر قدم در جمله فرجهای
انگشتان پای داشته باشد و از خنصر پای راست شروع
کند و بخنصر پای چپ ختم کند و ترک استعانت از دیگری در آب
ریختن و ترک دست افشاندن بعد غسل اعضا و ادعیهٔ ماثوره
از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خواندن الا بمذهب ابی حنیفه که
مستحب است و نزد امامیه در وضو هفت چیز واجب است

اول نیت با استدامت آن دوم غسل وجه از اعلا تا اسفل
و نزد انها عبارت است از منبت مویها تا ذقن در طول و هر
قدر را که احاطه کند انگشت مهین و میانین در عرض سوم
شستن دستها از مرفق تا اصابع چهارم مسح سر از مقدم
راس بقدر اسم انگشت که از طول انگشتهای مضموم

بعرض راس بکشد یا همچنین از یک انگشت و اگر از طرف دیگر بمقدار آن جایز است بکراهت پنجم مسح هردو پا لکن هردو مسح سر و پا باب بقیه نه باب تازه ششم ترتیب چنانکه بیان کرده شد هفتم موالات و شستن پایها قبل مسح اگر خشک نشده باشد مبطل وضو است و در تکرار شستن اعضا هم اختلاف است به بعضی روایات بدعت است و به بعضی روایات دو مرتبه شستن هم آمده و سنن و آداب وضو و ادعیه درین مذهب هم بسیار ماثور اند بنظر اختصار برهمین قدر اکتفا رفت

بحث ششم در احکام آب چون معلوم شد که ازالهٔ نجاست حقیقی باشد یا حکمی محتاج باب است پس کیفیت آب بیان نمودن ضرور افتاد باید دانست که برای ازالهٔ جمله نجاسات بمذاهب ایمهٔ ثلثه یعنی شافعی و احمد حنبل و مالک آب پاک مطلق باید مثل آب دریا و چشمه و رود خانه و کاریز و چاه و انچه بدینها ماند و بمذهب ابی حنیفه رح چنانکه بالا گذشت ازالهٔ نجاست حقیقی باب مضاف مثل گلاب وغیره جایز است اما ازاله نجاست حکمی یعنی غسل و وضو پس بدان جایز نیست و بمذهب شافعی و احمد آب ایستاده اگر دو قله باشد هر نجاستی که دران افتد اگر ازان نجاست از رنگ و بو و طعم آب یکی هم متغیر نشده باشد نجس نگردد و در

کم

۲۵۰

کمتر از ان نجس گردد و دو قله دویست و پنجاه من باشد بسنگ
خراسان و پنجاه من بسنگ روم لیکن عین نجاست اگر بنظر آید
آنرا بیرون باید انداخت اما بمذهب احمد حنبل اگر نجاست
بول یا عذره مایع باشد دو قله هم نجس گردد و بمذهب
ابی حنیفه اگر حوض ده گز در ده گز باشد حکم آن حکم دو قله نزد
دیگران است و آب روان هرچند اندک است چون
چون نجاستی ظاهر و غالب نباشد پاک است و بمذهب
مالک آب هرچند کمتر باشد اگر یکی از اوصاف ثلثه آن چیز
نجس متغیر نیست روان باشد یا ایستاده پاک است نجاست
ظاهر از و دور کند و باستعمال آرند و آب مستعمل نزد
مالک طاهر و مطهر است یعنی از آبیکه وضو یا غسل کرده باشند
اگر از جای طاهر بردارند باز از ان غسل و وضو جایز است و
بمذهب شافعی و احمد حنبل طاهر است مگر غسل و وضو و ازاله
نجاست حقیقی بدان جایز نیست پس طاهر است غیر مطهر و
همین است مذهب مفتی به ابی حنیفه رح بقول محمد و اصل
مذهب ابی حنیفه رح این است که نجس است بنجاست غلیظه مثل
بول و براز و نزد امامیه اب اگر بقدر یک کر باشد حکم آن مثل حکم
قلتین است بمذهب ایمه ثلثه و حکم ده گز در ده گز بمذهب

ده ذراع در ده ذراع

صحیح
ده ذراع در ده ذراع

ابی حنیفه رح و کر وزنا یا هزار و دو صد رطل عراقی باشد که هر رطلی
ازان یکصد و سی درهم است و بحساب روپیه هندوستان
مجموع کر سی دو هزار و هفتصد و شصت روپیه سکه صاحب
قرانی است و بحساب من هندوستان که چهل اثار است
و هر اثار نود و شش روپیه هشت من و بست و یک اثار
باشد و مساحته مقدار گز چهل و سه وجب کاسر باشد کسری
کم و در آب مضاف یعنی گلاب و غیره اختلاف در علمای امامیه
است مذهب صحیح ایشان اینست که وضو و غسل بان جایز
نیست و آب مستعمل وضو نزد آنها طاهر و مطهر است که اگر
در ظرفی پاک بگیرند باز وضو و غیره ازان درست است و در
آب مستعمل غسل جنابت و غیره و غساله استنجا اختلاف
صحیح اینست که طاهر غیر مطهر است و نزد بعضی علما طاهر و مطهر
است * بحث هفتم * در تیمم بدانکه در نجاست حکمی خلف آب
یعنی قایم مقام آن تیمم است پس اگر بیماری حادث شود که
از استعمال آب خوف تلف نفس یا عضو یا زیادت بیماری
باشد اتفاقا یا صحیح را بشدت برد خوف حدوث مرض و هلاکت
باشد خاص بمذهب ابی حنیفه یا قدرت استعمال آب نباشد
بفقدان آب مطلقا یا عدم قدرت بر وصول به آب یا در بیابانی

آب زیاده از خوردن خود و رفیق خود و مرکوب خود نداشته باشد یا اگر آب میسر شود جز بقیمت گران از عادت معهود بدست نیاید درین صور تنها تیمم کردن عوض وضو و غسل جایز باشد بمذهب ابی حنیفه و مالک بهر چیزیکه از جنس ارض باشد همچو خاک و ریگ و گچ و سنگ خواه بران غبار باشد یا نباشد و شفاف بود و اما بمذهب شافعی و احمد حنبل جز بمطلق خاک پاک خالص جایز نباشد و بخاک آمیخته با ریگ و گچ و آهک روا نبود لکن بغباری که بر جامه یا پشت حیوانی نشسته باشد جایز بود و آن را چند رکن است که بدون آن تیمم روا نبود یکی نیت طهارت مطلقا یا نیت اباحت صلوة دیگر بمذهب غیر ابی حنیفه چیزیکه بان تیمم کند مثل غبار آنرا بر جمله اعضا نقل نماید از جای بجائی پس اگر روی و دستهایش بگرد خاک طاهر آلوده باشد و دست بران بمالد بمذهب ابی حنیفه رح روا بود و بمذهب دیگران جایز نباشد دیگر آنکه آلهٔ تیمم پاک باشد نه نجس پس اگر بر زمینی که بران نجاست خشک شد تیمم کند جایز نباشد دیگر بمذهب غیر ابی حنیفه رح خاک را بالقصد بردارد پس اگر باد خاک را بروی و دستهایش افشاند و دست بران مالد بمذهب سه امام درست نباشد و بمذهب ابی حنیفه جایز بود دیگر استیعاب یعنی دست بهمه روی رسانیدن دیگر بهر دو دست

تا آرنجها بمذهب ابی حنیفه و شافعی و تا بند دستها بمذهب مالک
و احمد حنبل خاک یا اثرش برنشاند دیگر ترتیب بمذهب غیر ابی حنیفه
یعنی اول بر روی تیمم کند و بعد ازان بر دستها خاک برنشاند
و بمذهب ابی حنیفه ترتیب سنت است و بمذهب غیر مالک
جز بدو ضربه تیمم روا نیست و بمذهب مالک یکضربه کافی است
و نیز بمذهب ابی حنیفه مسنون است که وقت ضربه اولا
چون دستها بر تراب نهد هم روی دستها بران مالد و هم
پشت آن بعد ازان بردارد و خاک بیفشاند و موالات
هم سنت است یعنی بلا فصل هر دو ضربه و مسح رو و دستها
بعمل آید و صورت تیمم اینست که اولا تسمیه کند بعد ازان نیت
کند بدل و بر زبان آرد * نویت التیمم لاستباحة الصلوة * مقارن
نیت هر دو دست و سر هر دو ابهام بهم پیوسته و دیگر انگشتان
بهم متصل کرده بر زمین و غیره زند و اقبال و ادبار نموده دستها
بردارد و بیفشاند و بر روی مالد و تا ریش فرو آرد چنانچه جای نماند
که آنجا دستها نرسد بعد ازان بار دیگر هر دو دست سوای سر
ابهامین انگشتان کشوده بهمان نهج ضربه دهد و برداشته و افشانده
روی انگشتان دست چپ را بر پشت انگشتان دست
راست نهد و بر پشت دست تا بالای ارنج راست بکشد به

نهجی که کف دست چپ مستعمل نشود پس کف دست
چپ از بالای ارنج بر روی دست راست فرود آرد و فرجه میان
سبحه و ابهام دست چپ بر پشت ابهام دست راست
فرود آرد و تمام کند و همین عمل از دست راست بر دست چپ
کند آنگاه کف هر دو دست را بر هم مالد و انگشتان تخلیل کند
پس تیمم کامل گردید و بمذهب ابی حنیفه رح بیک تیمم هر قدر خواهد
از فرایض نوافل در اوقات مختلفه بگذارد چنانکه حکم وضو است
و بمذهب شافعی برای هر فریضه تیممی جدا کند باید الا نوافل هر چند
که خواهد باتفاق بگذارد و بمذهب مالک و احمد حنبل مادام
که وقت نماز که برای آن تیمم کرده است باقی باشد چندانکه خواهد
از فرایض و نوافل بهمان تیمم تواند گذارد و هر چه وضو را
باطل کند تیمم را هم باطل میکند بزیادت یافتن آب و رفع
عذری که باعث تیمم بود و تیمم حدث و جنابت و حیض و نفاس
یکسان است و نزد امامیه در تیمم هفت چیز واجب است
یکی نیت مقارن صلوة برای واجب یا مندوب عائده عائذه
بر سبیل استدامت تا آخر دوم بر زمین زدن دست
سیوم مسح پیشانی بباطن کف هر دو دست از موضع
نبت شعر تا سر بینی چهارم مسح پشت دست راست

بکف دست چپ و پشت دست چپ بکف دست راست
از بند دست تا سر انگشتان پنجم ترتیب به نهجیکه بیان شد
ششم موالات یعنی پی در پی جمله واجبات بعمل آرد و مابین
انها فصل واقع نشود هفتم خاک مغصوب و نجس نباشد و بجز
بر خاک بر چیز دیگر تیمم جایز نباشد و عذرهای موجب تیمم
همانست که باتفاق بمذهب اهل سنت است مگر بشرط میسول
گرانی قیمت آب بمقدار زاید که باشد اگرچه یک مقدار وضو
وغسل بمیات و الوف برسد عذر موجب تیمم نیست بلکه خرید کند
و وضو سازد اگر مقدرت دارد و دو ضرب برای تیمم بدل
غسل باید و یکضرب برای تیمم بدل وضو و تیمم یکجا برای دیگر کافی
نباشد و برای هر فریضه تیمم جداگانه باید و برای نوافل جدا * بحث
هشتم در مسح بر موزه * که خاص است نزد اهل سنت اگر موزه
بر طهارت کامل پوشیده باشد بعد از آن که وضو کند اختیار دارد
که موزه از پا نکشد و پاها را نه شسته عوض آن مسح بر موزه
نماید و کیفیت مسح اینست که چهار انگشت تر غیر مستعمل
بر بالای پنجه پای از سر انگشتان تا کعبها کشد و بمذهب شافعی
و مالک و احمد حنبل اگر بالای پنجه و زیر قدم را بهر دو دست مسح کند
اولیتر باشد و بمذهب ایشان باید که موزه باشد که بان تردد توان

کردنه چنان ضعیف و سبک که باندک رفتاری پاره شود و بمذهب احمد حنبل و ابو یوسف و محمد بر جرابی که قوی و سطبر باشد چنانکه آب وتری را بخود جذب نکند نیز مسح کردن روا بود و بمذهب ابی حنیفه رح و شافعی و مالک روا نباشد و مدت مسح بمذهب غیر مالک برای مقیم یک شبانه روز است و برای مسافر سه شبانه روز یعنی از وقتیکه بعد پوشیدن موزه طهارت را شکسته است حساب مدت بعمل خواهد آمد و دریدگی موزه بمقدار سه انگشت نزد ابی حنیفه و هر قدر کم که باشد نزد شافعی مانع جواز مسح است و بمذهب مالک مدت مسح معین نیست چندانکه خواهد مسح کند مقیم باشد یا مسافر و چاک موزه اگر فاحش نباشد هم مانع نیست و چون بوضو موزه بیرون کشد یا مدت مسح منقضی گردد فقط پایها شستن کفایت کند و اگر بوضوی در حالت اقامت موزه پوشد و بعد از ان مسافر شود اگر وضو را شکسته باشد در حضر و بعد از ان مسح کرده مسح مسافرانه کند بمذهب ابی حنیفه و مقیمانه بمذهب شافعی و اگر در حالت سفر بوضوی کامل پوشیده باشد پس مقیم شود مسح مقیمانه کند باجماع * فصل دوم * در اوقات صلوة و متعلقات آن بدانکه یکی از شرایط صحت و جواز نماز بمذهب

شافعی و سبب جواز یا شرط صحت آدای آن بمذهب
ابی حنیفه وقت است اما وقت نماز فجر از طلوع صبح صادق است
تا طلوع آفتاب و صبح صادق آن سپیدی را گویند که قبل از
طلوع آفتاب بجای طلوع آن در عرض آسمان نمودار شود آن
سپیدی آنا فانا زیاده میشود بخلاف سپیدی که قبل از صبح
صادق در طول آسمان همانجا برآید و آن آنا فانا کم میشود و آنرا
صبح کاذب گویند و اگر آدمی عادت کند بنظر انداختن و تمیز آن
چند روز بی طفره بر شناخت و تمیز هردو از صبح صادق
و کاذب قادر گردد و از طرق اوفق بطبایع عام آنست
که از وقت غروب آفتاب تا وقت طلوع هرقدر زمانه شب
است آنرا هفت حصه نمایند حصه هفتمین آخرین صبح صادق باشد
و قاعدهٔ دریافت نمودن مقدار شب در مقصد اول بیان کرده
شد که بر هرقدر که طلوع آفتابست آنرا دو چند کنند همان مقدار
شب است پس حصه هفتم آن صبح صادق باشد و باخر این فصل
بجدولی که از ان حال شروع صبح صادق در بلاد مشهوره هندوستان
معلوم شود نوشته می آید چه مقدار انهم باختلاف آفاق و ازمان
مختلف میباشد و شروع وقت نماز ظهر از وقت زوال آفتابست
از دایرهٔ نصف النهار و ادراک این وقت باین نهج است

که تا وقتیکه سایهٔ هر چیز رو بکمی می نهد وقت ارتفاع است و
وهرگاه شروع بزیادت نمود معلوم شد که آفتاب از نصف
النهار زایل شد و منتهای وقت ظهر تا آنگاه است که سایهٔ هر
چیز برابر آن چیز شود سوای آن مقدار سایه که عین وقت بودن
آفتاب بر نصف النهار باشد که آنرا سایه اصلی گویند موافق مذهب
شافعی و احمد حنبل و مالک و صاحبین اما بمذهب ابی حنیفه منتهای
وقت ظهر تا آن وقت است که سوای سایه اصلی سایه هر چیز دو مثل
آن چیز باشد لاکن فتوی بر مذهب صاحبین است برای نماز
ظهر و بر مذهب ابی حنیفه رح برای نماز عصر و بآخر فصل بعد
جدول صبح صادق دایره که ازان وقت نصف النهار و حال
سایهٔ اصلی معلوم شود بقلم می آید و ابتدای وقت عصر
همان منتهای وقت ظهر است بهر یک مذهب و منتهای آن
وقت غروب آفتاب است و وقت مغرب بعد از غروب
آفتاب شروع میشود پس بمذهب شافعی منتهای آن همان
مقدار است که کسی وضو کرده بعد اذان و اقامت پنج
رکعت نماز بگذارد و ازان بعد تا غیبت شفق بمذهب او
وقت مهمل است مثل زمانه که از طلوع آفتاب تا ظهر است
اما اگر نماز مغرب را چندان بقرات و غیره طویل کند که قریب

غیبت بشفق رسد ادا کرده باشد نه قضا و بمذهب ابی حنیفه
رح تا غیبت شفق است و شفق بمذهب او سپیدیست
که بجای غروب آفتاب بعد از سرخی نمودار شود مانند
صبح که اول از اثر آفتاب سپیدی ظاهر میشود بعد ازان سرخی
پس آفتاب طلوع مینماید همچنان بعد غروب اول سرخی
از اثر آفتاب میباشد پس سپیدی و بعد غیبت شفق
هرچه باشد خواه سرخی یا سپیدی علی اختلاف المذاهب
وقت عشا می آید تا طلوع آفتاب که باتفاق وقت جواز نماز
عشا است و وقت وتر بعد از ادای صلوة عشا است تا
طلوع صبح صادق و بمذهب شافعی و احمد حنبل اول وقت نماز
گذاردن فاضلتر است و بمذهب ابی حنیفه رح آخر وقت و
خیر الامور اوساطها و بمذهب شافعی در تابستان که هوا سخت
گرم باشد نماز ظهر بمیانه وقت مستحب باشد لا غیر و بمذهب
مالک در مساجد جماعت نماز ظهر و عصر را تاخیر فاضلتر است و
مغرب و صبح را تعجیل و نیز بمذهب او اگر از روز بمقدار
پنج رکعت وقت باقی باشد ظهر و عصر ادا کرده باشد نه قضا و اگر
از شب مقدار چهار رکعت وقت باشد مغرب و عشا ادا کرده باشد
نه قضا پس باللزوم جمع بین الظهر والعصر والمغرب والعشا بی ضرورت

جایز باشد بمذهب او و تاخیر عشا باتفاق مذاهب ایمهٔ اربع
تا گذشتن ثلث شب فاضلتر است الا بعد نصف شب
مکروه باشد و بمذهب ابی حنیفه رح سه وقت نماز و سجدهٔ
تلاوت جایز نباشد یکی وقت طلوع و دیگر وقت نصف
النهار و سیوم وقت غروب الا فقط عصر آن روز که اگر بمقدار
یک رکعت آفتاب باقی باشد و بعد سجده رکعت اول
غروب شود نماز عصر ادا شود مگر باتفاق بعد زرد شدن
آفتاب عصر مکروه و ناقص باشد و همچنین نزد شافعی در فجر
و عصر هر دو اگر یک رکعت قبل طلوع و غروب ادا کند
هر دو ادا شوند و نیز بمذهب ابی حنیفه رح ادای نوافل
بعد نماز فجر تا قبل طلوع و بعد نماز عصر تا قبل غروب و همچنین
بعد طلوع صبح صادق تا وقتیکه نماز فجر نخوانده باشد و بعد غروب
شمس تا وقتیکه نماز مغرب نخوانده است و وقت تکبیر نماز جمعه
و وقت خطبه جمعه و عیدین و کسوف و استسقا و وقت خطبه
حج و خطبهٔ نکاح و وقت تکبیر جمیع نمازها سوای سنت
فجر اگر خوف فوت جماعت نباشد ادای نوافل مکروه است
و نزد امامیه وقت صبح همان است که نزد اهل سنت است
و وقت ظهر از زوال آفتاب شروع میشود و منتهای آن تا وقتی

است که وسعت ادای چهار رکعت قبل غروب باقی
باشد و ابتدای وقت عصر از ان حین است که بعد از
زوال مقدار ادای چهار رکعت گذشته باشد و منتهای
آن تا غروب آفتاب است پس از زوال بقدر ادای
چهار رکعت وقت خاص ظهر باشد و مقدار ادای چهار
رکعت قبل غروب وقت خاص عصر و باقی مشترک است
بین الظهرین و وقت فضیلت ظهر نزد آنها از زوال آفتاب
تا وقتی است که بر سایهٔ اصلی مقدار چهار قدم زیاده شود
و وقت فضیلت عصر از انتهای فضیلت ظهر تا وقتیکه بر سایهٔ
اصلی مقدار هشت قدم افزون شود و ابتدای مغرب از
حین غروب آفتاب است و نزد جمهور از حین زوال حمرت ناحیهٔ
مشرق و انتهای آن تا قبل نصف شب که وسعت
ادای چهار رکعت واشته باشد و ابتدای عشا بعد از ادای
سه رکعت از شروع وقت مغرب تا نیم شب و وقت و
وتر انتصاف لیل است و جدول ادراک شروع حصهٔ
هفتمی آخر از شب که مقدار صبح صادق است در صفحهٔ علیحده
مرقوم است و طریقهٔ دریافت آن از جدول آنست بهر ماه
و تاریخی که ادراک آن منظور باشد از خانهای طولی که
بدست راست جدول اند متعین ساخته و بهر عرض البلد که در

یافتن منظور است بالای جدول از خانهای عرضی گرفته بمقابلهای
هردو یعنی عین زبر عرض البلاد بمقابل تاریخیکه معین ساخته اند
نظر کنند که آن مقدار شروع صبح صادق است پس حروف
ابجدی را عدد ساعات تصور سازند و رقوم را دقایق آن مثلا در مقابل
اگر این صورتست (ه مه د) معلوم کنند که شروع صبح صادق از نواخت
چهار ساعت و چهل و پنج دقیقه باشد و همچنان در علامات عرض
البلاد هم عدد درجات بحروف ابجدی و دقایق آن بر قوم
هندسه قلمی گردیده پس این صورت را * کا * ۳۰ * بست
و یک درجه و سی دقیقه تصور باید کرد و بر همین قیاس باید رفت

واما وضع دایره نصف النهار که آن را دایره هندیه هم گویند بدین
طریق است که بر زمین هموار بنهجیکه اگر آب بران ریزند از
جمله جهات مساوی سیلان کند دایره رسم کنند و بر مرکز
آن دایره مقیاسی یعنی چوب پاره یا میخی آهنی که طول آن
استحسانا از ربع قطر دایره زاید نباشد و در سطبری مناسب
دایره بود نصب سازند و بعد از طلوع آفتاب دران دایره نظر
کنند تا سر سایه مقیاس که بیرون از دایره است وانا فانا متصاغر
شده بر هیچیک نقطه از محیط دایره رسد انجا علامت کنند و آنرا
مدخل الظل نامند و همان روز قریب غروب آفتاب بینند که سایه مقیاس
که بعد نصف النهار آنا فانا متعاظم می شود تا بحدیکه بر نقطه از

محیط دایره بنابر بیرون شدن از ان رسد آنجا هم علامت کنند و آنرا مخرج الظل نامند و این هردو نقطه را به خطی مستقیم که لامحاله در دایره خواهد افتاد وصل کنند تا به تنصیف این خط تنصیف قوس دایره که مابین هردو نقطه است سهل باشد پس اگر از نقطه که منصف این قوس است خطی کشند که بر مرکز دایره گذشته بجانب دیگر منتهی شود همین خط نصف النهار است باز هرگاه که سایه مقیاس برین خط رسد عین وقت نصف النهار باشد و هرقدر سایه مقیاس که برین خط است سایه اصلی باشد و هر گهڑی انگریزی که نواخت دوازده از روز دران عین وقت بودن سایه مقیاس برخط نصف النهار باشد صحیح ترین گهڑی ها است و اگر نباشد پس گهڑی را این وقت صحیح باید نمود و نیز این خط را خط جنوب و شمال گویند و نقطه اولین این خط که منصف قوس دایره بود نقطه شمال حقیقی باشد و مقابل آن نقطه جنوب حقیقی و هرگاه خطی دیگر در دایره بکشند که بر مرکز دایره خط نصف النهار را بزوای قوایم قطع کرده از یک جانب دایره بجانب دیگر آن منتهی شود این خط را خط مشرق و مغرب خوانند و نقطه و کنار این خط که سمت مشرق است نقطه مشرق حقیقی باشد و کناره مقابل آن نقطه مغرب حقیقی و طریقه دیگر

که سهل تر و سریع الفهم عوام باشد این است که کمپاس صحیح یعنی قطب نما بهم رسانند و بر زمین هموار خطی کشند برین نهج که سر قطب نما عین برین خط باشد همین خط نصف النهار است و بر کناره این خط که جانب جنوب است عمودی از میخ آهنی قایم کنند پس هرگاه سایه آن عمود برین خط رسد عین وقت نصف النهار باشد و سایه آن که بران خط باشد سایه اصلی باشد و تصویر دایره هندیه این است

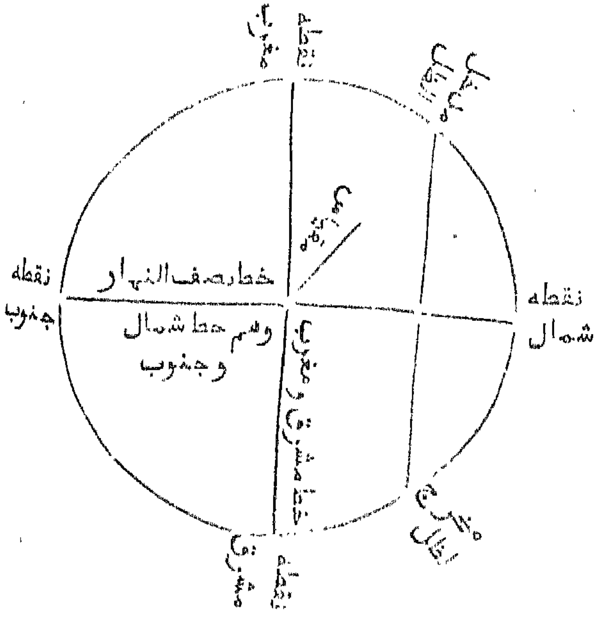
نقطه مغرب
نقطه جنوب
خط نصف النهار وهم خط شمال وجنوب
نقطه شمال
خط مشرق و مغرب
نقطه مشرق

* فصل سیوم * در بیان صلوات فریضه بدانکه بر هر مسلم عاقل و بالغ هفده رکعت نماز در شبانه روز فرض است

اگر مقیم است و اگر مسافر است یازده رکعت باجماع
تمامی علمای امت پس نماز صبح بر مقیم و مسافر دو رکعت
فرض است و نماز ظهر و عصر و عشا چهار چهار رکعت بر مقیم
و دو دو رکعت بر مسافر و نماز مغرب سه رکعت بر مقیم
و مسافر هردو اینست اعداد رکعات نماز فرایض پنج گانه و
تفصیل آن در فصل پنجم از شرایط و ارکان و کیفیت ادای
ان مصرح خواهد شد * دیگر * از نمازهای فریضه نماز جمعه است
که بروز جمعه بر هر مردی مسلمان عاقل و بالغ و ازاد و مقیم و تندرست
فرض است که وقت نماز ظهر سعی کند و بجمعه حاضر آید و سوای
شرایط مذکوره بالا شرایط فرضیت آن دیگر هم هست یکی
از ان وقت ظهر است که بمذهب ابیحنیفه رح و شافعی سوای
در وقت ظهر ادا نه شود و بمذهب مالک در وقت عصر
و بمذهب احمد حنبل پیش از وقت ظهر بیک ساعت
جمعه روا بود * دیگر * جماعت است که بمذهب ابی حنیفه سه
کس است سوای امام و نزد شافعی و مالک و یک قول از
احمد حنبل چهل کس و بقولی دیگر از و پنجاه کس شرط انعقاد
جمعه است مگر باید که این چهل یا پنجاه کس از مردان و عاقل
و بالغ و مقیم و ازاد باشند و نزد ابی حنیفه امامت و خطابت

که

بنده و بیمار و مسافر درست است و مالک فقط در مسافر
موافق ابی حنیفه است و در دیگران موافق شافعی * دیگر *
مصر است بمذهب ابی حنیفه و آن عبارت است از جائیکه
آنجا اولی الامر یا والی نایب او و قاضی و مفتی که تنفیذ احکام
شرع کنند موجود باشند و روایت مفتی به اینست که در
دیهی بزرگ که بکلان ترین مساجد آن مسلمانان آنجا وفا نکنند
جمعه درست باشد و آنچه بعضی نقل کنند از اشتراط نهر جاری
و سوق قایم و طبیب حاذق برای مصر نزد ابی حنیفه افترا است
براو * دیگر * حاضر بودن اولی الامر یا نایب او در جماعت یا اذن
از و نزد ابی حنیفه و بیک قول از احمد حنبل نیز اذن اولی الامر شرط
است * دیگر * خاص بمذهب شافعی از شرایط جمعه اقامت
آن به بناهاء آبادیست و نزد دیگران این شرط معتبر نیست
تا بیرون عمارت شهر یا دیهه بمیلی که چهار هزار خطوه باشد جایز
است دیگر خطبه است پیش از نماز اقل آن بمذهب ابی حنیفه و
یکروایت از مالک ذکر خدا یتعالی است و بمذهب دیگران انقدار
که بران اطلاق خطبه تواند شد از تحمید و صلوات و موعظت فرض
است الا بمذهب شافعی دو خطبه ایستاده خواندن فرض
است که میان آنها بیک نشستن فصل کنند و بیک روایت

از احمد حنبل نیز خطبه ایستاده خواندن فرض است و لکن جلوس مابین
آن هردو سنت است بیک قول و بیک قول از شافعی دعا
بر مومنان و قراءت قران هم فریضه است نزد او و نزد دیگران
اینجمله امور سنت است نه فرض * دیگر * اذن عام است
پس اگر دروازه بعد جمع شدن مردم بند کردند نماز جایز نباشد
و اگر در خانه نماز بخواند و اذن عام کند جایز باشد بمذهب ابی حنیفه و
در جمعه دو اذان مسنون است یکی پیش از بیرون آمدن خطیب
دیگر وقت بر آمدنش بر منبر و وجوب سعی و ترک بیع و شرا
باذان اول متعین شود و چون خطیب بمنبر برآید پیش از نشستن
روی بجماعت کند و بمذهب غیر ابی حنیفه بر جماعت سلام کند
و جماعت جواب سلامش باز دهند آنگاه بنشیند تا اذان
دوم بگویند پس برخیزد و خطبه گوید و بعد از فراغ هردو خطبه اقامت
یعنی تکبیر گویند و دو رکعت فرض جمعه قایم مقام ظهر بگذارند و
نیت جمعه چنین کند ادی فرض الجمعة و نزد شافعی و احمد حنبل مسنون
است که خطیب خود امامت کند و بمذهب مالک و ابی حنیفه امامت
غیر خطیب خلاف سنت نیست لیکن اگر چنین باشد بهتر است و اگر امام را در
تشهد یابد بمذهب ابی حنیفه رح دو رکعت جمعه تمام کند و بمذهب
دیگران چهار رکعت نماز ظهر تمام کند اما اگر امام را برکوع رکعت دوم یابد

دو رکعت جمعه باجماع تمام کند و مستحب است که بهترین
جامها پوشد و خوشبو کند و باهستگی سر در پیش افگنده
بمسجد رود و پا بر گردن مردم در مسجد ننهد و هر قدر قبل صلوة
بمسجد آید فاضلتر باشد و هرجا که در شرایط وجوب یا ادای
جمعه اشتباه باشد علمای حنفیه فتوی داده اند که جمعه ترک
نکند لاکن ظهر را اعاده کند خصوص درین زمانه بهندوستان
باللزوم همچنین باید کرد و طریقهٔ اعاده ظهر این است یا بعد نماز
جمعه چهار رکعت سنت جمعه ادا کرده ظهر را اعاده سازد
یا در همان چهار رکعت نیت اعاده کند نیت آن بهر دو صورت
بدین نهج کند * نویت آخر ظهر ادرکت وقته و لم اصله بعد *
یعنی نیت میکنم آخر ظهر را که وقت آن ادراک کردم و هنوز
نخوانده ام و اگر در سنت جمعه اعاده کند در رکعتین اخیرتین
با فاتحه ضم صوره نکند و اما بمذهب امامیه پس وقت جمعه از
زوال آفتاب است تا انکه سایه هر چیز یکمثل آن گردد و در
جماعت کمتر از پنج کس ادا نشود و همه از مردان و آزاد
و بالغ باشند و در وقت ظهور معصوم بدون او یا نایب یا اذن
او جایز نباشد و اگر غایب باشد منعقد شود و بیرون از بناها
هم جایز بود و دو خطبه واجب است و هر یکی باید که مشتمل بود

بر * الحمد لله والصلوة على رسوله * بتعيين و بر دعا و ثنا
متعين نيست و قراءت سورهٔ خفيفه و بقولي آيتي كه فايده داده تمام
بود كافي است و هم بايد كه هرجا كه جمعه ادا كنند و از جاي ديگر كه
متصدي جمعه شوند كمتر از يك فرسنج باشد و الا هر دو باطل اند
و هرجا كه جمعه گذارند احوط اينست كه ظهر هم بايد كرد * [illegible] *
فريضه * نماز جنازه است و آن فرض على الكفايه است يعني
از گذاردن يك يا دو شخص كس از ذمه همه مسلمانان ساقط
شود و اگر كسي نگذارد بشرط اطلاع همه عاصي شوند و به اجماع
ائمه اربعه آن مشتمل است بر چهار تكبير بمذهب ابي حنيفه رح
در تكبير اول رفع يدين كند چنانكه در تكبير افتتاح هر نماز كنند و در
سه تكبير ديگر رفع يدين نكند و نيت چنين كند اصلي [illegible]
تكبيرات صلوة الجنازة واهبا ثوابه للميت * بعد از تكبير اول
بخواند * سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك
وجل ثناءك ولا اله غيرك * بعد ازان تكبير دوم گويد و
درود خواند پس تكبير سوم گفته اين دعا بخواند * اللهم اغفر
لحينا وميتنا وشاهدنا وغائبنا وصغيرنا وكبيرنا وذكرنا وانثانا اللهم
من احييته منا فاحيه على الاسلام ومن توفيته منا فتوفه على الايمان
* و اگر ميت كودك است بخواند * اللهم اجعله لنا فرطا

اللهم اجعله لنا ذخرا واجرا اللهم اجعله لنا شافعا ومشفعا * واگر
صغیره است ضمایر این دعا با نیت ادا کند واگر این دعاها را نداند
هر دعا که بخواند جایز است تا اینکه اگر سورهٔ فاتحه هم به نیت دعا نه بنیت
قرائت بخواند روا باشد بعد از آن تکبیر چهارم گفته بدون
اینکه چیزی بخواند هر دو طرف سلام گوید واما بمذهب دیگران
پس در هر تکبیر رفع یدین سنت است وارکان آن نه است
نزد ایشان یکی نیت و چهار تکبیر و ششم سلام و هفتم بعد از
تکبیر اول سورهٔ فاتحه خواندن هشتم صلوة بعد از تکبیر دوم
نهم دعا بر میت وجمله سنن بعد از تکبیر سوم و بعد از چهارم
بمذهب شافعی این دعا گفتن * اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده
مستحب است و دعا بعد تکبیر سوم همان است که بمذهب
ابی حنیفه رح است لاکن اگر این دعا زیادت کند بهتر باشد
* اللهم اغسله بالماء والثلج والبرد اللهم نقه من الخطایا کما
ینقی الثوب الابیض من الدنس * وبعد تکبیر اول ثنا نیز دانها
باین نهج بگوید * اللهم لك الحمد انت الدائم الذی تبقی وما سواک
یفنی وکل شیء هالک الا وجهک لك الحمد اللهم والیک المآب * و درود
بجمله مذاهب باین طریق اولی باشد * اللهم صل علی محمد
عبدک ورسولک ونبیک وصفیک ونجیک وخیرتک من خلقک افضل

الدنس * بمعنی چرک ۱۲ ص

ما صلیت علی احد من العالمین * واولی بامامت سلطان است
بعد ازان قاضی بعد ازان امام مسجد حی بعدازان پدر یا کسی مجاز ازو
بعد ازان پسر یا کسیکه مجاز ازو باشد بعد ازان پدر پدر یا مجاز ازو
بعد ازان برادر یا مجاز ازو بعد ازان هرکه بمیت اقرب باشد
یا مجاز ازو واما نزد امامیه پس در نماز جنازه از فرایض آن
قیام است و نیت و پنج تکبیر و شهادتین بعد از تکبیر اول
و صلواتین بعد از تکبیر دوم و دعاء بر مومنان بعد از تکبیر سیوم
و دعا بر میت بعد از تکبیر چهارم و بعد از پنجم چیزی نخواند و قرائت
فاتحه نزد بعضی و سلام و دست برداشتن در همه تکبیرات
سنت است و دعای بتعین فرض نیست و افضل این است
که بعد از تکبیر اول بخواند * اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له وان محمد صلی الله علیه وآله عبده ورسوله وان الموت
حق والجنة حق والنار حق وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله
یبعث من فی القبور * و بعد از تکبیر دوم * اللهم صل علی محمد وال
محمد وبارک علی محمد وال محمد وارحم محمدا وال محمد افضل ما صلیت و
بارکت ورحمت وترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید *
و بعد از تکبیر سیوم این دعا بخواند * اللهم اغفر للمومنین و
المومنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع

بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات و ولی الحسنات یا ارحم
الراحمین * و بعد از تکبیر چهارم این دعا بخواند * اللهم ان
هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول به
اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا
فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و اغفر لنا وله اللهم احشره
مع من یتولاه و ابعده ممن یتبراه و یبغضه اللهم الحقه بنبیک و عرف
بینه و بینه و ارحمنا اذا توفیتنا یا اله العالمین * و نزد بعضی بعد
تکبیر پنجم بخواند * ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار * و اگر میت طفل بود یا مجنون که از طفلی
تا موت جنونش استمرار پذیرد بعد از تکبیر چهارم بخواند *
اللهم اجعله لابویه و لنا سلفا و فرطا * و در بعضی روایات آمده
که بر طفل صغیر نماز نباید کرد و نزد بعضی اگر میت مخالف است
در نماز او چهار تکبیر باید و بعد تکبیر چهارم لعن بر او و دعای بد
نمودن واجب است و دعا بدین نهج منقول کند * اللهم املاء
جوفه نارا و قبره نارا و سلط علیه الحیات و العقارب * و بر نواصب که
از مخالفین باشند این دعا بخواند * اللهم اخز عبدک فی عبادک
و بلادک اللهم اصله اشد نارک اللهم اذقه حر عذابک فانه کان یوالی
اعداءک و یعادی اولیاءک و یبغض اهل بیت نبیک * و اگر

ستضعف است و در معنی آن اختلاف است. بعضی گویند
که مذهبش معلوم نباشد و بعضی گویند که هرکه ضعیف
العقیده باشد گاهی سنی شود و گاهی شیعه. بعد تکبیر چهارم این
دعا بخوانند * اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلك وقهم عذاب
الجحیم * انتهی چون عهدهٔ متصدی این رساله رسانیدن نفع
عام است در تحریر همچو روایات باک نکرده که علم آن
هریکی را از مخالف و موافق موجب نفع است. بعضی را للعمل و
بعضی را للاحتراز و چون آدمی بمردن نزدیک شود باتفاق علمای
اهل سنت روی او را بسوی قبله کردن مستحب است
مگر اولیتر بمذهب ابیحنیفه رح و مالک و احمد حنبل و بیک قول
نزد شافعی آنست که او را بر پهلوی راست خوابانند روی بقبله
و بقول دیگر از شافعی بر قفاش خوابانند باین نهج که روی و زیر
قدمهاش سمت قبله باشد و تلقین کلمه شهادت نمودن در
ان وقت سنت است مگر نزد ابیحنیفه رح بدین طریق که
روبروی او باواز بلند کلمه شهادت بخوانند نه اینکه محتضر را
بگویند که بخوان بلکه زیاده از یکبار نگویند و چون جان بحق تسلیم
کند باید که چشمهای او فرو خوابانند و زنخ با سر بندند و تعجیل
در تجهیز و دفن نمایند و غسل میت فرض علی الکفایه است

کو

و بمذهب ابی حنیفه رح برهنه کرده بشویند صرف عورت را
پوشیده دارند بر تختی که مجمره را یکبار یا سه بار یا پنج بار گرد آن
بگردانند نه زاید ازان و بابی که در سدر و اشنان جوشانیده
باشند میت را وضو کنانند سوای مضمضه و استنشاق و اول
سر و ریش او بخطمی بشویند لاکن شانه نزنند و ناخن نه چینند
و ختنه هم نکنند و اول بر دست چپ بخوابانند و جانب راست
او بشویند به نهجیکه آب از فرق تا قدم بزیر و زبرش رسد
پس جانب چپ بغلطانندش بر پهلوی راست و همین طور
بشویند که آب بهمه زیر و زبرش رسد پس بنشانند و دست
به نرمی و رفق بر شکمش مالند اگر چیزی برآید آنرا بشویند و غسل
اعاده نکنند و استنجا کنانیدن قبل غسل باین طریق که خرقه را
در دست پیچیده عورتین غلیظتین او را بشویند و نیز خرقه باریک
بانگشت پیچیده در دهانش کردن و دندان و لثه ها و لب و زبان
را صاف نمودن و هم بمنخرین انگشت انداختن بعضی حنفیه
مستحسن دانسته اند پس بخرقه او را خشک کنند و حنوط
بر سر و ریش او و تمام بدن او و کافور بر جبینش و دست ها و
بینی و قدمها و زانوهای او مالند و بمذهب شافعی اول دست
بقوت بر شکمش مالند تا فضلات بکلی زایل شود انگاه خرقه

بدست پیچند و یک عورت را بان استنجا کنند بعد ازان خرقه
دیگر تبدیل نموده عورت دیگرش را بشویند و اگر بر اندامش
نجاستی رسیده باشد آنرا زایل کنند و مرده را برهنه نکنند در
پیراهنش بشویند و اگر حاجت باشد از هر دو طرف تیریز پیراهن
را بشگافند و دران طرف دست اندرون برده اول وضو دهند
با مضمضه و استنشاق و دندانش را بخرقهٔ تر بجای مسواک
بمالند و موی و ریش را بشانهٔ فراخ باهستگی شانه زنند آنگاه
بنهجیکه پیشتر ذکر شد غسل دهند و بخرقهٔ خشک نموده در
کفن پیچند و کفن میت بمذهب او اقل واجب یک جامه است
که همه تنش را بپوشاند اما سنت مرد را سه پارچه است
سفید از پنبه یا کتان غیر حریر پیراهن و ازار و چادر و برای زن
پنج جامه باضافه مقنعه و جامه که پستانهاش را ازان بندند و نزد بعضی
از اصحاب شافعی سه لفافه است که باید هر یکی را بالای
یک دگر بگسترانند و حنوط بالای یک دگر پاشند و میت را
دران پیچند بعد ازان که جمله منافذش را از چشم و بینی
و دهان و گوش وغیره به پنبه که بکافور تر کرده باشند پر کنند و
نزد ابیحنیفه رح پنبه بمنافذ کردن روا نیست و نزد او اول ازار
پوشانند آنگاه پیراهن از شانه تا قدم آنگاه چادر که آنرا لفافه هم

گویند از فرق تا قدم و متاخرین برای علما اضافه یک عمامه مستحسن دانسته اند مگر شمله آن بالای رو اندازند و مثل حالت حیات بر پشت ندارند و نیز نزد او از دو جامه برای مرد واز سه برای عورت کمتر گرفتن نشاید و برای زنان کفن معصفر و مزعفر و حریر دادن مضایقه نباشد نزد ابیحنیفه رح و جنازه را به تعجیل برند و میت را در لحد نهند رو بسوی قبله و درزیر سرش خشتی نهند و بمذهب شافعی بعد از دفن تلقینش کنند باین صفت * یا عبد الله ابن امة الله اذکر ما خرجت علیه من الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وانک رضیت بالله ربا وبالاسلام دنیا وبمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا وبالکعبة قبلة وبالمسلمین اخوانا ثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی حیوة الدنیا والاخرة ویضل الله الظالمین ویفعل ما یشاء * وبمذهب ابیحنیفه رح واحمد حنبل این تلقین بدعت است بظاهر روایت ومتاخرین از علمای حنفیه براین تلقین هم عامل اند ومستحسن دانند واما شهید بمذهب ابیحنیفه رح آنست که در معرکه جنگ بدست کفار کشته شود یا بجهت خلاصی نفس یا مال بدست مسلمانان یا کافران کشته شود یا ظلما بدست مسلمانان یا کافر کشته شود وهمه برابر اند درانکه غسل وکفن انها را ندهند وباهمان جامه هایش

شهید [illegible]

دفن کنند لاکن نماز جنازه بر همه ها واجب است مگر پوستین و
جامه پنبه و موزه و سلاح از ایشان بیرون کشند و باقی جامه ها
بدستور دارند اما اگر شهید چیزی بخورد یا بیاشامد بعد مجروح
شدن یا بخانه و خیمه زنده نقل کرده شود یا بمقدار عشر روز زنده
بماند یا وصیت کند یا مرد بنوی پس نزد ابیحنیفه رح و احمد حنبل
غسل هم دهند و نماز هم خوانند و نیز نزد ابیحنیفه رح عقل و بلوغ
از شرایط شهادت است و نزد شافعی و مالک هر که در معرکه
کشته شود بر دست کافران او را نشویند و نماز جنازه نیز نکنند
و باهمان جامه هایش دفن کنند و غیر آنرا غسل هم دهند و نماز جنازه
نیز کنند و اما بمذهب امامیه پس میت را بشرط بودن مومن
اثناعشری واجب است سه غسل دادن اول باب سدر
و دوم باب کافور و سیوم باب خالص و قبل ازان استنجا
دهند و ازالهٔ نجاست کنند و شکم میت را بعنف و قوت بمالند
و وضو کنانند و غاسل را در هر غسل نیت غسل میت وجوبا
و قربة الی الله و ماذون شدن برای غسل از ولی میت هم شرط
است و باید که غسل سر و گردن مقدم دارد بر جانب راست
و غسل جانب راست مقدم کند بر غسل جانب چپ و احوط
این است که عورتین را باهر دو طرف بشوید جمله موی ها را و زیر

آنرا بشوید و بر تخته غسل دهد و غسل میت مخالف اگر سنی
است دران اختلاف است قول مرجح این است که غسل
واجب نیست و کفار و نواصب را غسل دادن جایز نیست و بعد
غسل کافور بر اعضای سجود مالند و کفن برای مرد و زن سه
جامه است لنگ و پیراهن و چادری و کفایت دو و یک هم جایز
است اگر نباشد و برای مرد سنت است اضافه برد یمانی سرخ
که از زربفت نباشد و لفیفه سه گز و نیم بعرض یک شبر و نیم که
هر دو ران با و پیچند و دستاری که از وسط بر سر و تحت
الحنک بسته هر دو طرفش را بر سینه اندازند و از برای زن
مقنعه و خرقه که بان پستان هاش بر سینه بندند و نمطی و ان جامه
ایست که دران خطها باشد و در سوراخ پس و پیش زن
پنبه اگنده کنند و بعد گذاشتن میت تلقین نمودنش بشهادتین
و اصول دین و اسمای مقدس ایمه معصومین سنت است
و طریقه تلقین اینست که دست چپ میت زیر منکب یمنی و
دست راست زیر منکب یسری او و بهر دو صورت به نهایت
عنف و شدت میت را حرکت داده دعای تلقین بخواند
* دیگر نماز واجب * خاص بمذهب ابیحنیفه رح نماز وتر است
بقول صحیح و بیک قول از و فرض است و بیک قول سنت

منکب یعنی شانه ۱۲ ص

است که سه رکعت است بیک سلام مثل نماز مغرب قعده اوش باید لاکن در رکعت سیوم قبل از رکوع و بعد از قراءت که فاتحه باضم سوره باشد تکبیر گفته و رفع یدین نموده دعای قنوت بخواند و بعد از ان رکوع کند و نماز تمام سازد و

دعای قنوت هم نزد ابیحنیفه رح واجب است و به مذاهب دیگر ایمه وتر سنت است اما به مذهب شافعی وتر سنت است از یک رکعت تا سیزده رکعت و اقلش در افضلیت سه رکعت است و باید که در هر رکعت تشهد خواند و سلام گوید و دو دو رکعت به یک یک نیت و سلام بگذارد و در هر دو رکعت نیت سنت کند و در یک رکعت اخیر نیت وتر نماید و اگر همه را یا سه رکعت را بیک سلام ادا کند روا باشد و نزد خراسانیان از اصحاب شافعی آنرا پیوسته گذاردن و در مجموع نیت وتر نمودن فاضلتر است و لاکن بیک تشهد و یک قعده و قنوت در وتر بمذهب شافعی صرف در نصف آخر ماه رمضان بعد از رکوع رکعت آخر مسنون است نه تمام سال و بمذهب احمد حنبل وتر زیاده از یک رکعت نیست و بمذهب مالک وتر سه رکعت بدو سلام است و قنوت بعد از رکوع صرف در تمام ماه رمضان

باید و اما دعای قنوت بمذهب ابیحنیفه اینست * اللهم انا
نستعینک و نستغفرک و نؤمن بک و نتوکل علیک و نثني علیک الخیر
و نشکرک و لا نکفرک و نخلع و نترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد
و لک نصلي و نسجد و الیک نسعی و نحفد نرجو رحمتک و نخشی
عذابک ان عذابک بالکفار ملحق اللهم اهدنا فیمن هدیت
و عافنا فیمن عافیت و تولنا فیمن تولیت و بارک لنا فیما اعطیت
و قنا ربنا شر ما قضیت فانک تقضي و لا یقضی علیک و انه لا یذل من والیت
تبارکت ربنا و تعالیت و صل اللهم علی سیدنا و آله و سلم * و دعای
قنوت مذهب شافعی و مالک از اللهم اهدنا تا آخر است و نزد
شافعی در هر نماز فجر بر رکعت دوم آن دعای قنوت مسنون
است و نادانستن قنوت بنزدیک بعضی ائمه عذر نیست و
نا آموختن آن معاقب و عاصی باشد و اگر نداند یا نتواند آموخت
سه بار بگوید * اللهم اغفرلي * یا بگوید * ربنا آتنا في الدنیا
حسنة و في الآخرة حسنة و قنا عذاب النار * و بمذهب امامیه
وتر همین یک رکعت است مسنون و دران قنوت بمذهب
ایشان نیست اما در جمیع فرایض یومی پیش از رکوع در
رکعت دوم قنوت مسنون است چنانچه در فصل پنجم مذکور
خواهد شد * دیگر * نماز واجب بمذهب ابی حنیفه رح و یک

قول از احمد حنبل نماز عیدین است و نزد بعضی از اصحاب
ابی حنیفه رح و بعضی از اصحاب شافعی فرض کفایه است و نزد
بعضی از اصحاب ابی حنیفه رح فرض عین است ولکن صحیح
بمذهب ایشان وجوب است و بمذهب شافعی و مالک سنت
موکده است و وقت آن از طلوع آفتاب است تا وقت
استوا و اگر عید فطر بعد از زوال محقق شود بمذهب
ابی حنیفه رح روز دیگر نماز بگذارند و نماز عید الاضحی در جمله
ایام تشریق روا است و بمذهب امامیه اگر شرایط جمعه
یافته شوند نماز عید فرض عین است و آن باتفاق دو رکعت
است با تکبیرات زواید بی اذان و اقامت و بمذهب ابیحنیفه
در عیدین نه تکبیرات واجبه است در هر دو رکعت سه اصلی
و شش زواید اما در رکعت اول پس یک تکبیر اصلی
تکبیر افتتاح است پس بعد تکبیر افتتاح دعای افتتاح بخواند
و از ان بعد سه تکبیر زواید کند برفع یدین و ارسال دست
بین التکبیرتین و بدون وضع آن زیر ناف و توقف کند ما بین
هر دو تکبیرتین بمقدار سه تسبیح بدون خواندن چیزی بعد
از ان بدستور تعوذ و تسمیه نموده قرات کند و تکبیر رکوع
گوید پس در رکعت اول سه تکبیرات زواید شد

بود و تکبیر اصلی و در رکعت دوم بعد از قرات فاتحه و ضم سوره قبل رکوع بدستور رکعت اول سه تکبیر زواید گوید بعد ازان تکبیر رکوع گوید پس درین رکعت یک تکبیر اصلی و سه تکبیرات زواید شد و بمذهب شافعی در نماز عیدین پانزده تکبیر است سه اصلی و دوازده زواید که در هر دو رکعت قبل از قرات گوید و بمذهب او این تکبیرات مسنون است نه واجب و بمذهب مالک و احمد حنبل یازده تکبیرات زواید است شش در رکعت اول بعد از تکبیر افتتاح هم بعد ثنا نزد احمد حنبل و پیش از قرات فاتحه و سوره و پنج در رکعت دوم بعد از تکبیر نهوض و قعود و قرات فاتحه و سورهٔ نزد ائمه ثلثه بین التکبیرتین گفتن * سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر یا الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا * و صلوة فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم مستحب است و بمذهب شافعی و احمد حنبل قرات سوره ق در اول رکعت و القمر در دوم مسنون است و بمذهب مالک و ابی حنیفه تعیین سوره مسنون نیست و شرایط نماز عیدین مثل شرایط جمعه است نزد ابی حنیفه الا در خطبه که دو خطبه خواندن بعد نماز سنت است

و باید که در خطبهٔ اول احکام صدقهٔ فطر و قربانی و تکبیرات تشریق تعلیم کند و بمذهب امامیه تکبیرات عیدین نه تکبیر ست پنج در رکعت اول بعد از قرائت فاتحه و سوره و چهار در رکعت دوم همچنین بعد از قرائت فاتحه و سوره و بعد از تکبیر اول بخواند در هر دو رکعت * اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم انت اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمه واهل التقوي والمغفرة اسالك بحق هذا الیوم الذي جعلته للمسلمین عیدا ولمحمد صلوتک علیه ذخرا وکرامه ومزیدا ان تصلي علی محمد وآل محمد وان تدخلنا في کل خیر ادخلت فیه محمدا وآل محمد وان تخرجنا من کل سوء اخرجت منه محمدا وآل محمد اللهم انی اسالک خیر ما سئلک به عبادك الصالحون واعوذ بک مما استعاذ منه عبادك المخلصون * وبعد از تکبیر دوم بگوید * اول کل شي واخره بدیع کل شي ومنتهاه عالم کل شي ومعاده ومصیر کل شي ومرده مدبر الامور باعث في القبور قابل الاعمال مبدء الخفیات معلق السرایر وبعد از تکبیر سیوم * عظیم الملکوت شدید الجبروت حی لا یموت دایم لا یزول اذا قضي امرا فانما یقول له کن فیکون * وبعد از تکبیر چهارم گوید * خشعت لک الاصوات وعنت لک

الوجوه وحارت دونك الابصار وكلت الالسن عن عظمتك والنواصي
كلها بيدك مقادير الامور كلها اليك لا يقضي فيها غيرك ولا يتم
منها شي دونك * و بعد از تکبیر پنجم گوید * احاط بكل شي
علمك وقهر كل شي امرك وقام كل شي بك وتواضع كل شي لعظمتك
واستسلم كل شي لملكك * و خطبه بعد از نماز نزد ایشان واجب
است و تعیین سورة الاعلی در رکعت اول و والشمس در
رکعت دوم مسنون است و صدقهٔ فطر نزد ابی حنیفه رح
واجب باشد بر کسیکه نزد او مالی سوای مصارف لابس و مسکن
و یک خدمتگار و یک مرکوب و قوت دو ماهه بقولی و یکساله بقولی
بمقدار دوصد درهم یا بست دینار باشد از طرف خودش
و فرزندان صغیر که بمونتش باشند و از طرف عبید و جواری
اگرچه مکاتب و ام ولد باشند نصف صاع از گندم یا یکصاع
از جو و خرما و مویز و آن نزد ابی حنیفه رح هشت رطل عراقی است
و بمذهب دیگران پنج رطل و ثلث رطل است و حسب
مذهب ابی حنیفه رح از روی حساب هندوستان مروجه
حال نصف صاع دو آثار کسری کم است بحساب فی آثار
نود و شش روپیه و اگر قیمت آن عوض صدقه فطر دهد نزد او
جایز باشد و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد حنبل هر کسی را

گر زیاده از قوت یکروزه مقدار یکصاع مال باشد که از کسوت
او و عیال او و خادم و مسکن او هم زیاده باشد برو صدقه فطر
واجب است از همه اشیاء یکصاع و ادای قیمت نزد ایشان
جایز نیست و صدقه دادن باتفاق قبل نماز عید الفطر باید و بمذهب
ابی حنیفه رح فطره زن بر شوهر واجب نیست واگر بدهد تبرع
است و بمذهب ایمه ثلثه واجب است و چنانکه زکوة برای
صیانت مال است صدقه فطر برای صیانت نفس است
از حوادث دو جهانی و همچنین قربانی نمودن بهمان احکام که در
فطره است در عید الاضحی بعد از نماز واجب است یک
گوسفند از یک نفس یا یک گاو یا شترا ز هفت نفس
نزد ابی حنیفه رح بر هر که فطره واجب است و نزد ایمه
ثلثه قربانی نمودن بر غنی سنت موکده است و بمذهب امامیه
هر کسیکه قوت یک ساله خود و عیال خود دارد برو صدقه فطر واجب
است و الا سنت است و اگر واجب باشد پس هر که در
مونت اوست از بزرگ و خورد و آزاد و بنده مسلمان و کافر از
طرف جمله آنها یک صاع که نه رطل عراقی باشد از ان
جنس که غالب قوت اوست واجب الادا گردد و قربانی بر
توانگر مسنون است و باتفاق ایمه اربعه اهل سنت در

مونت بمعنی بار وگرانی ۱۲ ص

عید الفطر قبل از صلواة چیزی بخورد از جنس شیرینی و اولی
تمر است بعدد طاق و در عید الاضحی تا نماز امساک کند و بعد
از نماز از همان جنس افطار نماید و تکبیرات تشریق و عید و عرفه نزد
ایمه اربعهٔ اهل سنت پس هر نماز جماعت باواز بلند می باید
گفت اما نزد ابیحنیفه بر مقیم در شهر که نماز فرض بجماعت
مندوب ادا کند واجب باشد و بر مسافر و متنفل و منفرد و بعد
جماعت زنان واجب نیست و نزد دیگر ایمه همه کسانرا باید گفتن
و آن نزد ابیحنیفه از نماز صبح روز عرفه تا نماز عصر روز عید باید گفت
و نزد ابو یوسف و محمد از اصحاب او که همین مذهب مفتی به نزد
علمای حنفیه است و بمذهب احمد حنبل و یک قول از شافعی تا نماز
عصر آخر ایام تشریق می باید گفت که چهار دهم ذی الحجه باشد مسئله سیزدهم
و مشهور از قول شافعی رح و مذهب مالک از ظهر روز عید تا صبح
آخر ایام تشریق باید گفت و در عید الفطر بمذهب ابیحنیفه رح
مصلی را در راه تکبیر باواز بلند گفتن تا آنگاه که امام به نماز بیرون آید
مسنون است و نزد دیگران از مغرب آخر رمضان تا شروع
امام به نماز عید تکبیر مشروع است و اما در عید الاضحی نزد بعضی
از عشره اولی ذی الحجه در راهها و باواز بلند تکبیر گفتن مشروع
است و صیغه تکبیر مسنون این است * الله اکبر الله اکبر لا اله

الا الله و الله اکبر الله اکبر ولله الحمد * و اگر بعد ازان بگوید * الله اکبر کبیرا و الحمد الله کثیرا وسبحان الله بکرة واصیلا وصلی الله علی محمد واله * مستحسن باشد * فصل چهارم * نمازهای مسنونه و مستحبه بدانکه دوازده رکعت در شبانه روز از سنن موکده است باتفاق مجتهدین اهل سنت و جماعت و در حدیث شریف واقع است که کسیکه بدوازده رکعت در شبانه روز التزام دارد خدای تعالی برای او خانهٔ در جنت بنا سازد و آن چهار رکعت قبل ظهر و دو رکعت بعد ازان و دو رکعت بعد مغرب و دو رکعت بعد عشا و دو رکعت قبل فجر است مگر بمذهب شافعی پیش از ظهر دو رکعت مسنون است و پیش از فرض (غلط) چهار رکعت و بعد از مغرب چهار رکعت دیگر سوای دو رکعت سابق و همچنین قبل عشا چهار رکعت سوای دو رکعت بعد آن هم آمده است و بعضی علما گفته اند که اگر قومی بکلی بر ترک این دوازده رکعت اصرار کند امام را رسد که با آنها مقاتله کند و دو رکعت سنت فجر در تاکید قوی تر از دیگر سنن است تا اینکه نزد بعضی از علمای حنفیه واجب است بعد ازان چهار رکعت قبل ظهر بعد ازان دو رکعت بعد ظهر بعد ازان دو رکعت بعد عشا بعد ازان

صحیح
از مختصر

چهار رکعت قبل عصر و در نماز جمعه چهار رکعت قبل فریضه و
چهار بعد از آن و بروایتی دو رکعت دیگر سوای هشت رکعت
بعد فریضه جمعه از سنن موکده است و دو رکعت بعد وتر از
مستحبات است و اولی آنست که آنرا قاعدا ادا کند و
در کتب امامیه مرویست که سنن آن حضرت صلی الله علیه
و سلم تالی واجبات است در فضیلت و تاکید و آن حضرت
نماز سنت را در هر شب و روز در برابر نماز واجب مقرر
فرمود یعنی هشت رکعت نافله پیش از نماز ظهر و هشت
رکعت پیش از نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز شام و
دو رکعت وتیره بعد از نماز خفتن و چون وتیره نشسته گزارده
می شود برابر یک رکعت است و یازده رکعت نماز شب و
دو رکعت پیش از صبح و اینها نزد ایشان متمم فریضه اند
و در ثواب و تاکید مثل آنند و مانند فریضه اگر ترک کنند سنت
است که قضا کنند و نیز از برای ترک آن کفاره یک مد از
گندم یا جو برای نافله روز و یک مد از برای نافله شب مقرر
کرده اند و همچنین نوافل دیگر هم نزد آنها بکثرت است لاکن
چون مذهب آنها اینست که هر که در تمام عمر یک واجب را
قضا کرده است برو ادای نماز نفل حرام است و همچو اشخاص

که یک فرض هم بر آنها قضا نباشد قلیل الوجود اند لهذا به تفصیل
نماز های نوافل آنها اهتمام نکرده شد که نفع معتد به دران نه
بود * نماز تراویح * دیگر از سنن موکده خاص بمذهب اهل سنت
نماز تراویح است و آن بست رکعت است بعد عشا و قبل وتر و
بعضی علمای حنیفه رح مستحب گویند مگر اول اصح است و
آن بمذهب ابی حنیفه رح پنج ترویحه است هر یک بدو سلام
و بعد هر ترویحه نشستن بمقدار یک ترویحه هم مستحب است
و بعد هر ترویحه سه بار این تسبیحات بخواند * سبحان ذي
الملک والملکوت سبحان ذي العزة والقدرة والعظمة والکبریاء
والجبروت سبحان الملک الحي الذي لا یموت سبوح قدوس ربنا
ورب الملایکه والروح * و مستحب است که در تراویح
یک ختم قران کند و الا ده آیت در هر رکعت سوای فاتحه
بخواند و بعضی ختم قران هم از سنن موکده دانند و بعد از تراویح
وتر بجماعت گذارد و اگر یک ترویحه بیک سلام گذارد
جایز باشد مگر اولی بدو سلام است و همچنین بی عذر
تراویح را نشسته گذاردن بترک اولویت جایز است و
تراویح منفردا و بخانه خواه منفردا یا بجماعت هم روا است و
اگر کسی نماز عشا بجماعت نگذارده است وتر هم منفردا

م

گذارد و نماز تراویح بعد عشا از آخر شعبان شروع کند واز
روزیکه هلال عید بنظر آید ترک کند * نماز اشراق * وآن
دو رکعت است بعد از طلوع آفتاب و طالب صادق را باید که
بعد از نماز فجر مشغول بذکر الهی باشد تا ارتفاع شمس بیک
نیزه آنگاه دو رکعت بگذارد * نماز ضحی * وان یا همان دو رکعت
اشراق است یا ورای آن و فقها در چاشت و اشراق
فرق نکرده اند و گویند که از وقت ارتفاع تا زوال از دو رکعت
تا ده رکعت می باید گذارد و آنرا مسمی به نماز ضحی کرده اند
لاکن بر طرق مشایخ مستنبط از بعض احادیث و عمل
اسلاف اشراق به نهجیکه گذشت دو رکعت گذارند و چاشت
بعضی چهار و بعضی هشت رکعت گذارند و برای دین و دنیا
مفید دانند * نماز تهجد * و وقت آن بعد از عشا و قبل از وتر
است بشرطیکه ما بین هر دو خواب کند و افضل اوقات
گذاردن آن جوف لیل است یا ثلث آخر و اقل آن دو
رکعت است و اکثر آن هشت رکعت که منتهای تهجد
رسول الله صلی الله علیه وسلم است * تحیة المسجد * وآن
دو رکعت است هرگاه بمسجد داخل شود دو رکعت بگذارد
و همچنین * تحیة الوضو * که هرگاه وضو کند دو رکعت بگذارد

* صلوة الحاجة * و آن دو رکعت است ولکن طرق آن مختلف است یکی اینست که هر کسی را حاجتی بطرف خدا یا بیکی از بندگان او متعلق باشد باید که باجمله مستحبات وضو کند و دو رکعت بگذارد و ثنای الهی گوید و درود فرستد و این دعا بخواند * لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین اسالک موجبات رحمتک وعزائم مغفرتک والغنیمة من کل بر والعصمة من کل ذنب والسلامة من کل اثم لا تدع لي ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا حاجة هي لک رضا الا قضیتها یا ارحم الراحمین * دیگر در وقت شدت درماندگی باید که وضو کند باجمله سنن و مستحبات و دو رکعت نماز بگذارد و این دعا بخواند * اللهم اني اسالک واتوجه الیک بنبیک محمد نبي الرحمة یا محمد اني اتوجه بک الی ربي في حاجتي هذه لتقضي لي اللهم فشفعه فی * و هرگاه لفظ حاجتی هذه بگویند آن ضرورت را بدل بگذارند * دیگر * از بعضی طرق مشایخ از رسول صلی الله علیه و سلم مرویست که چون کار بر کسی تنگ آید یا بدست ظالمی درمانده باشد این نماز بگذارد بدان خدائیکه مرا براستی بخلق فرستاد اگر نیت مرده کند زنده شود و نماز اینست چهار رکعت بدو سلام هر وقتیکه خواهد بگذارد

در اول بعد فاتحه * اللهم مالک الملک تؤتي الملک من تشاء وتنزع
الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدک الخير
انک علي کل شيء قدير تولج الليل في النهار وتولج النهار في الليل و
تخرج الحي من الميت وتخرج الميت من الحي وترزق من تشاء
بغير حساب * در دوم * انا اعطيناک * و در رکعت سيوم
* قل يا ايها الکافرون * و در چهارم * قل هو الله احد * هر يکي
پانزده بار بخواند چون از نماز فارغ شود ده کرت اين دعا بخواند
هنوز از مصلي برنخواسته باشد که حاجت او روا شود
انشاء الله تعالي دعا اينست * لا اله الا انت سبحانک اني کنت
من الظالمين حسبنا الله ونعم الوکيل رب اني مسني الضر وانت ارحم
الراحمين وافوض امري الي الله ان الله بصير بالعباد يا من
ذکره شرف للذاکرين ويا من طاعته نجات للمطيعين ويا من لا يخفي
عليه انباء الراجين برحمتک يا ارحم الراحمين * اين
ناچيز کمتر اين نماز را گذارده و تجربه نموده با اين روسياهي
که دار درگاهي تخلف از اجابت دعا نيافته و ظاهر است که قطع
نظر از اثر الفاظ دعا و طريقه نماز و ارشاد حضرت رسالت پناه
صلي الله عليه وسلم کسيکه با شرايط بندگي و طلب دعا اين نماز
از دل بگذارد و دعا کند يا نماز و دعائي ديگر کند بکمال خضوع و

و خشوع و تامل بر مضمون جمله معانی از قلب باشد نه اینکه
همچو طایر معلم[۳] زبانش متوجه الفاظ و قلبش بجای دیگر مثلاً هرگاه
افوض امری الی الله گوید بالقطع دست از جمله تدابیر
بردارد پس ذات پاک او تعالی جل شانه اعلی است
از اینکه او را بی نیل مراد باز گرداند * صلوة التسبیح * چهار
رکعت است لکن طریقه ادای آن بدو روایتست یکی اینکه
بعد از تکبیر افتتاح و خواندن ثنا پانزده بار بخواند * سبحان الله و
الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر * بعد از ان تعوذ و تسمیه
و فاتحه و سوره خوانده ده بار همین کلمات بخواند پس برکوع رود و بعد
از تسبیح رکوع ده بار بخواند و چون سر از رکوع بردارد ده بار
بخواند و همچنین در هر سجده ده ده بار بخواند و بین السجدتین
هم ده بار و همچنین در سه رکعت دیگر خوانده نماز تمام کند و بروایت
دیگر در هر رکعتی بعد فاتحه ده بار قل هو الله احد خوانده. پانزده بار
این تسبیح بگوید و ده بار در جلسهٔ استراحت که بعد از
سجدتین باشد یا قبل از خواندن تشهد و باقی بدستور مثل
روایت اول و درین روایت قبل از فاتحه بعد از ثنا تسبیح نخواند
نخواند و در روایت اول در جلسهٔ استراحت و قبل تشهد
نخواند و در بعضی روایات باید که قبل ظهر بخواند و به بعضی روایات

---

[۳] قوله طایر معلم بضم اول وفتح ثالث از تعلیم بمعنی طایری که تلفظ او را تعلیم نموده باشند چنانچه طوطی وغیر ان ۱۲ رض

هر وقت که خواهد از شب و روز بگذارد لکن در شب بدو سلام
و در روز بیک سلام و بروایتی در رکعت اول بعد فاتحه
* الهاکم التکاثر * بخواند و در رکعت دوم * والعصر * و در
سیوم * قل یا ایها الکافرون * و در چهارم * قل هو الله احد *
و فضایل این نماز از حد احصا بیرون است و در حدیث آمده است
که اگر توانی هر روز یکبار بگذارد والا در هر جمعه یکبار والا در هر ماه
یکبار والا در هر سال یکبار والا در عمر خود یکبار * صلوة الرغایب *
در بعضی از احادیث غریب آمده که شب جمعهٔ اول از ماه رجب
میان مغرب و عشا دوازده رکعت بشش سلام میباید گذارد
و در هر رکعتی بعد از فاتحه سه بار * انا انزلناه * و دوازده بار
* قل هو الله احد * و چون فارغ شود هفتاد بار بگوید * اللهم صل علی
محمد ن النبی الامی و علی اله و سلم * انگاه سر بسجده نهد و
هفتاد بار بگوید * سبوح قدوس رب الملائکة والروح * و همچنان
سر بسجده نهاده هر حاجتی که دارد از خداوند تعالی بخواهد که
باجابت مقرون شود * نماز کسوف * و آن باتفاق مذاهب
اربعه اهل سنت دو رکعت مسنون است مگر در طریقهٔ
ادای آن اختلاف است بمذهب ابی حنیفه رح مثل دیگر
نمازها بیک رکوع و دو سجده بگذارد و هرچه خواهد دران از

سورتها بخواند و قراءت را طویل کردن و دعا کردن تا وقتیکه بالکل
شمس منجلی شود افضل است و تطویل دعا و تخفیف قراءت هم
درست است بالجمله تطویل یکی و تخفیف دیگر از قراءت
و دعا باید و اگر امام جمعه و عیدین باشد بجماعت بگذارند و الا فرادی
فرادی و اگر بجماعت بگذارند امام جهر نکند و خطبه هم بمذهب او
درین نماز نیست و بمذهب ایمهٔ ثلثه دو رکعت است بدو رکوع
و دو قیام و دو سجده در هر رکعت است اول بعد از تکبیر
احرام سورهٔ بقره خواند یا بمقدار آن سورتی دیگر اگر سوره بقره نتواند
خواند و در قیام دوم بعد از رکوع اول سوره آل عمران یا بمقدار
آن و در قیام سوم بعد از هر دو رکوع و هر دو سجده رکعت
اول سورهٔ النسا یا بمقدار آن و در قیام چهارم بعد از رکوع
اول رکعت دوم سورهٔ المایده یا بمقدار آن و در رکوع
اول بمقدار صد آیت از سورهٔ بقره بجای تسبیح بخواند و در
رکوع دوم بمقدار هشتاد آیت ازان و در رکوع سیوم
بمقدار هفتاد آیت ازان و در رکوع چهارم بمقدار پنجاه
آیت ازان بخواند و اگر نماز کسوف بجماعت بگذارد
خطبه هم مثل جمعه و عیدین گوید * نماز خسوف * و آنهم دو رکعت
است مثل کسوف و دران جماعت نیست نزد ابی حنیفه

ونزد ائمهٔ ثلثه مثل نماز کسوف است الا در نماز کسوف باخفا
خوانند و در نماز خسوف بجهر و همچنین وقت شدت اهوال
وافزاع مثل ریح شدید و دوام باریدن آسمان برف یا
باران و شدت احمرار آن و تاریک شدن روز و شیوع
وبا و زلازل و صواعق و انتشار کواکب و روشنی مخوف و
وقت شب و خوف غالب از طرف دشمن باتفاق ادای
دو دو رکعت مسنون است لاکن باتفاق بانفراد می باید گذارد
ونزد هر یکی موافق نماز کسوف وخسوف بگذارد و این همه نمازها یعنی
کسوف وخسوف وبادهای سیاه و زرد و زلزله و دیگر اخاویف
نزد امامیه واجب است هر یک دو رکعت هر رکعت پنج قیام
وپنج رکوع و دو سجده هر پنج قیام فاتحه و سوره بی تعیین وجماعت
وخواندن قنوت بعد از سوره در همه سنت است * نماز استسقا *
نزد ابیحنیفه برای استسقا نمازی بجماعت مسنون نیست
ونه دران خطبه است ونه قلب روا است بلکه صرف دعا و استغفار
است و بمذهب ابی یوسف و محمد از اصحاب ایشان که همان
مذهب مفتی به و معمول علیه علمای حنفیه است اینست که امام
معه قوم برای نماز خارج شود و دو رکعت بجهر بگذارد و در اول سبح
* اسم ربک الاعلی * و در دوم * هل اتاک حدیث الغاشیه *

قوله باتفاق یعنی باتفاق ایمهٔ اربعه اهل سنت ۱۲ رض

بخواند و بعد نماز دو خطبه بگوید مستقبل قوم بر زمین ایستاده
نه بر منبر و دعا کند و تسبیح گوید و استغفار برای جمله مومنین
و مومنات کند بر قوسی تکیه کرده پس هرگاه قدری از خطبه
بگوید قلب ردا کند و صفت قلب ردا این است که اگر چادر
مربع باشد اعلای آنرا اسفل گرداند و اسفل را اعلا و اگر مدور
باشد جانب راست را چپ کند و جانب چپ بطرف راست
آرد و قوم تقلیب چادرها نکنند و بعد از فراغت خطبه امام روی خود
بسوی قبله کند و باز تقلیب ردا نموده بدعای استسقا مشغول
شود و بهمین نهج قایم باشد و دیگر جمله کسان نشسته مانند رو
بسوی قبله و امام دعا کند و استغفار نماید و انها هم تجدید توبه
و استغفار نمایند و در دعا خواه امام دست بردارد خواه اشاره
بسبابه کند هر دو بهتر است و قوم را بهتر است که دست
بردارند و مستحب این است که سه روز امام با قوم برای
استسقا برآید و زیاده از ان معقول نشد و باید که پیاده پا
بالباس کهنه یا شوب داده و پیوند زده بذلت و انکسار و تواضع
برای خدای تعالی سرها فرو برده بسوی زمین برآیند و هر کس
قبل خروج بقدر طاقت صدقه کند بعد از ان براید و اگر امام
خارج نشود اذن دهد و بی اذن هم برآمدن جایز است و نزد

شافعی نماز استسقا مثل نماز عید است سه تکبیرات زواید
وخطبتین بعد نماز و همین بمذهب مالک است سوای تکبیرات
زواید که آنرا مسنون نداند و بمذهب احمد چند روایات است
مشهورتر آنچه ازوی نقل کنند عدم خطبه است ومختار اکثر
اصحاب وی خطبه است قبل نماز یا بعد آن و بعد مختارتر است
یک خطبه یا دو و در تکبیرات نیز ازوی دو روایت است و
قلب ردا هم امام را نزد همه و همچنین جهر در نماز باید لاکن در
قلب ردا برای قوم هم دو روایت آمده * نماز استخاره *
از جابر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله
علیه و سلم مایان را استخاره آن چنان تعلیم میکرد که سوره
از قران تعلیم میفرمود و بعد ازان طریقه آن بدین نهج روایت
کرده که هر کاری که عزم آن دارد باید که قبل ازان دو رکعت
نماز استخاره بگذارد و اولیتر اینکه دران نیت استخاره
کند و در رکعت اول بعد فاتحه * قل یا ایها الکافرون * و در دوم
* قل هو الله احد * بخواند و بعد سلام این دعا بخواند * اللهم انی
استخیرک بعلمک واستقدرک بقدرتک واسالک من فضلک العظیم
فانک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب اللهم
انکنت تعلم ان هذا الامر * واینجا آن کار بدل بگذارد و اگر

بزبان نیز گوید بهتر باشد * خیر لي في دیني و معاشي و عاقبة
امري عاجله آجله فاقدره لي و یسره لي ثم بارک لي فیه و ان کنت تعلم
ان هذا الامر شر لي * آن کار که دارد اینجا نام برد یا در دل
گرداند * في دیني و معاشي و عاقبة امري عاجله و آجله فاصرفه
عني و اصرفني عنه واقدر لي الخیر حیث کان ثم رضني به *
و شرط استخاره این است که اول قبل از نماز خاطر را
بر فعل و ترک آن مساوی دارد و آنگاه نماز گذارد و
دعا بخواند بعد از آن ببیند اگر عزم او بر فعل از آنچه پیشتر
بود قوی گشته آنرا امضا کند و اگر از سابق عزیمت بر فعل
کم شد آنرا ترک کند و نیز مرویست که باید که قبل از عزیمت
همین نماز و دعا هفت بار بخواند و بعد از آن آن عزیمت را
امضا کند بفضل الهی از شر آن عزیمت محفوظ ماند چه معنی استخاره
طلب خیر است البته بدعا و طلب آن امید اجابت است
اگر مسلم صالح بصدق نیت بکند و بطور مشایخ طرق استخاره
بوجوه کثیره مرویست و عمل آنها بر آن بتاکید است و اکثر
مشایخ هر روز بعد نماز اشراق دو رکعت نماز استخاره
بطوریکه بیان شد میخوانند و دیگر آن را بعمل بدان تاکید میفرمایند
و در دعای استخارهٔ مذکورهٔ سابق بجای لفظ هذا الامر که دو

جا واقع است. هر دو جا این عبارت ضم کنند * کل عمل او فعل
افعله او قول اقوله فی هذا الیوم او هذه اللیلة * و از طرق
استخاره مشایخ یکی این است که اول و آخر درود و لاحول
بعدد طاق خوانده یازده بار بخواند * یا عبد القادر شیئا لله *
و در کف دست راست دم کرده دست بندد و همان
دست را زیر سر بالین نموده رو بقبله و سر بجانب قطب
نموده خواب کند آنچه مقدر و مصلحت است بخواب به بیند و
اگر روز اول نه بیند تا سه روز یا پنج روز یا یازده روز این عمل
بکند و اگر هیچ معلوم نشود دلالت دارد بر ترک عزیمت
* دیگر * بسم الله الرحمن الرحیم * هفت صد و پنجاه بار خوانده
چهار رکعت به نیت استخاره بگذارد و در اول بعد فاتحه سوره
* والشمس * و در دوم * واللیل * و در سوم * والضحی
و در چهارم * الم نشرح * و بعد از ان رو بجانب قبله نموده
بخواب رود و بر مصلحت آن کار آگاه کرده شود و این
هر دو استخاره اخیره یکی از صاحبای صوفیه نقشبندیه
این روسیاه را تعلیم فرمودند و بان مجاز فرمودند * دیگر *
در بیاض رشک ریاض حضرت جد امجد قدس سره مرقوم است
که هر که خواهد در خواب غایب را بیند و نمی داند که او مرده است

یازده یا میخواهد که چیزی بپرسد از وی پس برای آن چیزی
مجرب است نزد من باید که وقت خفتن وضو بکند و لباس ظاهر
بپوشد و مستقبل قبله بر پهلوی راست دراز شود و سوره
* والشمس والضحی * و سورة * واللیل اذا یغشی * و سورة
* والتین * و سورة * اخلاص * هریکی هفت بار بخواند و بعد
ازان بگوید * اللهم ارنی فی منامی کذا وکذا فرجا و مخرجا
وارنی فی منامی ما استدل به علی اجابة دعوتی * پس اگر
آن شب چیزی بخواب نه بیند روز دوم و سیوم تا هفت روز
متصل بکند پس اگر نه بیند چیزی داند که چیزی خطا کرد در عمل و
در دعا لفظ کذا وکذا داخل دعا نیست بلکه بجای آن انچه علم آن
میخواهد بر زبان آرد * دیگر * منقول از همان کتاب است
اگر خواهد که در خواب آگاه شود بر آنچه آرزوی آن دارد پس
وقت خفتن بخواند * اللهم رب ابراهیم وموسی و رب اسحاق
ویعقوب و رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل منزل التوریة
والانجیل والزبور والفرقان العظیم ارنی فی منامی الذی تری
لی فیه الخیر والخیرة * و بعد ازان بگوید * قال نبانی العلیم الخبیر
و بعد ازان اسم * یا خبیر * را ورد کند تا اینکه بخواب
رود و بالکل قصد خود متعلق گرداند بهمان سو که میخواهد انشاالله

تعالی بخواب بیند انچه خواهد و اما حکم استخاره بمذهب امامیه پس
نهایت بتاکید وارد شده و بترک آن وعید هم آمده و روایات
استخاره آنچنان بکثرت اند که بالمعنی بحد تواتر رسیده و به
تفصیل در کتب فقه و حدیث مسطور اند و میر باقر مجلسی
خاص درینباب کتابی بفارسی تالیف نموده مسمی بمفاتیح
الغیب ساخته و دران اکثر بلکه تمامتر روایات استخاره
را از هر جنس جمع نموده است و آن کتاب را مشتمل بر یک فاتحه
و هشت مفتاح و خاتمه مرتب ساخته و درین رساله بندی از هر مفتاح
که هر یکی ازان مشتمل بر قسمی از استخاره است باختصار و اسقاط
طول عبارت که در بیان جمله ماله و ماعلیه روایت است نقل
شد و فقط مضمون استخاره و طریقهٔ آن ذکر کرده شد و التزام
بیان تمام روایت نه نموده و آن اینست شیخ مفید و سید
ابن طاوس و دیگران از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده اند که حق تعالی میفرماید که از جمله شقاوت بندهٔ من
آنست که کارها کند و طلب خیر خود از من نه نماید و سید برقی بسند
های معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که اگر
در امری بدون استخاره داخل شود ببلای مبتلا شود که خدا او را
دران بلا اجری نه دهد و سید بسند معتبر از انحضرت روایت

میکند که میگفت هرگاه در امری طلب خیر از حق تعالی کرده باشم
پروا ندارم که براحت افتم یا به بلای و نیز فرمود که پدرم مرا تعلیم
استخاره می نمود چنانکه صورتهای قران مرا تعلیم می نمود و همچنین
روایت از امام محمد باقر علیه السلام است که ما استخاره را یاد میگرفتیم
چنانچه سورهای قرآن رامی آموختیم بالجمله استخاره چند نوع است
اول اینست در هر امریکه اراده نماید بجناب مقدس الهی متوسل
شود و خیر خود را دران امر از حق تعالی طلب نماید و بعد ازان انچه
رو دهد راضی باشد بان خواه موافق بود یا مخالف آن که ایزد تعالی
خیر او را بهتر از و میداند پس انچه غیر مراد واقع شده البته دران
خیری برای او مضمر باشد * وعسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم *
دوم اینکه بعد ازان که طلب خیر از خدا بکند در دل خود نظر کند و
انچه بخاطر او مصمم باشد بران عمل کند سیوم اینکه بعد از طلب خیر
مشورت کند با مومن و بانچه آن مومن بگوید عمل کند چهارم اینکه
استخاره بقران مجید یا به تسبیح یا به بنادق یا برقاع بکند به تفصیلی
که مذکور می شود و اکثر احادیث دلالت بر قسم اول میکند
و بعضی از علمای این مذهب مثل شیخ مفید و ابن ادریس
ومحقق طوسی درجواز استخاره بغیر قسم اول تردد و
تامل کرده اند بلکه ابن ادریس ترجیح عدم جواز داده اما

ت و شاید شما مکروه دانید چیزیرا و ان چیزبرای شما بهتر باشد ۱۲ رض

اکثر اعاظم علما تجویز کرده اند و مستحسن دانسته اند و در کتب
فقه و ادعیه انواع استخارات را ذکر کرده اند و شیخ شهید
و سید ابن طاوس طعن بسیار بر انکار ابن ادریس نموده
اند و ملا باقر مجلسی در مفاتیح الغیب میگوید که حق آنست که چون
احادیث در باب هریک واقع شده انکار نمی توان کرد اما عمدهٔ
استخاره از سه شق اول است که درین زمانها متروک
است و درین رساله از جمله اقسام استخاره دو سه
طریق ذکر کرده می شود اما از قسم اول مرویست از امیرالمومنین
علیه السلام در کیفیت استخاره که دو رکعت نماز کند و بعد
از نماز صد بار بگوید * استخیر الله * پس بگوید * اللهم انی قد
هممت بامر قد علمته فان کنت تعلم انه خیر لی فی دینی و دنیای
و آخرتی فیسره لی وان کنت تعلم انه شر لی فی دینی و دنیای و آخرتی
فاصرفه عنی کرهت نفسی ذلک ام احبت فانک تعلم ولا اعلم وانت
علام الغیوب * پس عزم کند بهر امریکه اراده کرده است * دیگر *
امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که چون حضرت علی
بن الحسین علیه السلام اراده حجی یا عمرهٔ یا آزاد کردن بندهٔ
یا خریدن و فروختن آن میکرد وضو میساخت و دو رکعت نماز
استخاره میکرد و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره الرحمن و در

دوم سورهٔ حشر میخواند و بعد از نماز دویست مرتبه طلب
خیر از خدا میکرد یعنی میگفت * استخیر الله یا استخیر الله برحمته
خیرة فی عافیه * پس سورهٔ قل هو الله احد و معوذتین میخواند
پس میگفت * اللهم هممت بامر قد علمته فان کنت تعلم انه خیر
لی فی دینی و دنیای و اخرتی فاقدره لی و ان کنت تعلم انه شر لی فی
دینی و دنیای و اخرتی فاصرفه عنی رب اعزم لی علی رشدی و ان
کرهت او احبت ذلک نفسی به بسم الله الرحمن الرحیم ما شاء الله
لا حول و لا قوة الا بالله حسبی الله و نعم الوکیل * پس متوجه آن
امر میشد و عزم بران مینمود و در بعضی روایات دعای استخاره
بدین نهج مرویست * اللهم انی استخیرک برحمتک و استقدرک
الخیر بقدرتک علیه لانک عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم
فاسئلک ان تصلی علی محمد النبی و اله کما صلیت علی ابراهیم و ال
ابراهیم انک حمید مجید اللهم ان کان هذا الامر الذی ارید خیرا لی
فی دینی و دنیای و اخرتی فیسره لی و ان کان غیر ذلک فاصرفه عنی
و اصرفنی عنه * و اما قسم دوم از استخاره آنست که بعد نماز ها
و دعاهای استخاره بقلب خود رجوع آرد و هرچه فتوای قلب باشد
بران عمل نمایند و شیخ طوسی در کتاب اقتصار گفته است
که کسیکه اراده امری کند دو رکعت نماز بجا آورده بسجده رود و

صد مرتبه بگوید * استخیر الله تعالی في جميع اموري كلها خيرة
في عافية * پس انچه که در دلش افتد بران عمل کند و سید
رضی الله عنه بسندهای صحیح و معتبر روایت کرده که مردی
بحضرت امام جواد علیه السلام عریضه در باب فروختن ملکی
نوشت در جواب نوشتند که دو رکعت بجا آور و بعد از ان
صد مرتبه طلب خیر خود را از خدا بکن و در اثنای استخاره با کسی
سخن مگو تا صد مرتبه تمام شود پس اگر در دلت بیفتد فروختن
آن ملک بفروشش و اما قسم سیوم که مشورة با مومنانست
پس تاکید آن در کلام الهی نازل شده و امر شد بحضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با وصف اینکه او عقل
کل بود و خاطر مقدس او مهبط اسرار وحی الهی و مشرق انوار
الهامات نامتناهی بود بنابر مشورة نمودن با اصحاب * حیث قال
جل جلاله شاورهم في الامر فاذا عزمت فتوكل على الله * وامر
بانحضرت بنا بر مشوره برای تعلیم سایر بندگان و طیب خاطر
مومنان و بمصالح بسیار دیگر بود باز امر فرمود بتوکل و اعتماد برجناب
مقدس او و تفویض امور خود بعلم کامل و لطف شامل پس
بارتکاب مشورت باید که اعتماد بر رای خلق نکند و خیر خود را از
علام الغیوب طلب کند انچه خیر او است حق تعالی بر زبان ایشان

جاری خواهد کرد و در حدیث آمده است که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم یا علی علیه السلام کسیکه طلب خیر خود از خدا میکند در کار خود حیران نمی شود و کسیکه در کارها با مردم مشورت میکند پشیمان نمی شود و از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقول است که نفس خود را بمخاطر می اندازد کسیکه مستغنی میشود برای خود از رای دیگران و سید و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند که مشورت نمی باشد الا بر چهار حد اگر کسی انها را رعایت نکند ضررش بر مشوره کننده زیاده از نفع آن است اول اینکه با کسی مشوره کند که عاقل باشد دوم اینکه دیندار و صالح باشد سیوم اینکه دوست و برادر مومن باشد چهارم اینکه او را بر سر و راز خود مطلع گرداند بنحویکه خود را از خود را میداند و اعتماد برو داشته باشد که افشای راز نمیکند بر مردم و از قسم چهارم یکی استخاره بقران مجید است کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود تفاول نکنید بقران و همین است مذهب ابی حنیفه رح از اهل سنت که تفاول بکلام الله العظیم مکروه و ممنوع است لاکن علمای امامیه اینحدیث را تاویل کنند و گویند که مراد از نهی تفاول بکلام الله استنباط احوال آینده از آیات

مناسب است چنانچه عوام وسیلهٔ روزی خود گردانیده مردم
را باین نحو فریب میدهند و ملا باقر مجلسی میگوید که ممکن است که
مراد از نهی اینست که چنانچه تفأل و تطیر باوازهای حیوانات و
دیدن آنها میکنند همچنان تفأل و تطیر بقران مجید نباید و شاید منظور
قلت اعتقاد مردم در صورت وقوع خلاف فهم آنها حکمت
ممانعت باشد انتهی بالجمله اکثر علمای امامیه استخاره بکلام
الهی مستحسن دانسته اند و ابن ادریس در کتاب سرایر
از شخصی روایت میکند که نزد امام زین العابدین علیه السلام
بود که بعد از نماز صبح بشارت بولادت زید شهید سلام الله
علیه دادند آنحضرت مصحف طلبید و در دامن خود کذاشت و بر
کشود این ایت در اول صفحه بود * فضل الله المجاهدین
علی القاعدین اجرا عظیما * پس مصحف را برهم کذاشت
و بار دیگر کشود این آیت در اول صفحه بود * ان الله اشتری من
المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله
فیقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة و الانجیل و القران و من
اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک
هو الغفور العظیم * پس حضرت دو بار فرمود که والله که زید
است و او را زید نام کرد انتهی ملا باقر مجلسی میگوید که چون

حضرت سجاد علیه السلام میدانستند که یکی از فرزندان
ایشان که مسمی بزید خواهد بود در جهاد مخالفان شهید خواهد
شد و درین دو آیت که در استخاره ظاهر شد اشاره بشهادت
او بود باین سبب دانسته اند که نام آن فرزند است پس او را
مسمی بزید گردانید و اینمعنی دلالت میکند برجواز تفاول بقران
و یکی از طرق استخاره بکلام الله العظیم اینست که طلب خیر خود
اول بکند و مصحف را بگشاید در صفحه دست راست اگر آیت
رحمت یا امر بخیر باشد خوب است و اگر ایت غضب یا نهی
ز شر باشد بد است و اگر آیت ذو وجهین باشد یا شبه باشد
میانه است * دیگر * از حضرت صادق علیه السلام مرسلا مرویست
که آنحضرت فرمود که هرگاه بر احدی از شما کار تنگ شود مصحف را
بدست گیرد و عزم کند بر عمل کردن بانچه ظاهر شود برو از جانب
حق تعالی پس سورهٔ فاتحه و سوره اخلاص و ایت الکرسی و آیت
* وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما في البحر وما تسقط من
ورقة الا یعلمها ولا حبة في ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا
في کتاب مبین * و سوره * انا انزلنا * و سوره * قل یا ایها الکافرون
و معوذتین * هر یک از اینها را سه مرتبه بخواند پس متوجه
شود بقران مجید و بگوید * اللهم اني اتوجه الیك بالقران العظیم

من فاتحه الی خاتمه وفیه اسمك الاکبر وکلماتك التامات یا سامع کل صوت ویا جامع کل فوت ویا باري النفوس بعد الموت یا من لا تغشاه الظلمات ولا تشتبه علیه الاصوات اسالك ان تخیرلي بما اشکل علی به فانك عالم بکل معلوم غیر معلم بحق محمد وعلي وفاطمه والحسن والحسین ومحمد الباقر وجعفر الصادق وموسی الکاظم وعلي الرضا ومحمد الجواد وعلي الهادي وحسن العسکری والخلف الحجه من آل محمد علیه وعلیهم السلام * پس مصحف را بگشاید وجلالات یعنی لفظ الله را بشمارد واز صفحه دست راست وبعد ازان اوراق جانب چپ بشمارد بعدد آن جلالات پس بعد ازان از صفحهٔ دست چپ سطور بشمارد بهمان عدد پس در سطر آخر نظر کند که آن بمنزلهٔ وحی است در مطلبی که دارد واگر در اول صفحه لفظ جلاله نباشد بار دیگر نیت کند ومصحف بگشاید تا اینکه جلالات ظاهر شود وآنرا استخاره جلاله گویند ودیگر طرق استخاره هم بقران مجید درین مذهب مرویست که مجموع ان خوف التطویل نقل نشد * دوم * از قسم چهارم استخاره به تسبیح است وان چند نوع است یکی آنست که مرویست که از حضرت صاحب الزمان علیه السلام که چون در امری کسی خواهد استخاره کند ده مرتبه سوره فاتحه بخواند و

سه مرتبه یا یک مرتبه هم اکتفا میتواند کرد پس ده مرتبه سورهٔ
* انا انزلنا * بخواند پس این دعا را سه مرتبه بخواند * اللهم
انی استخیرک بعلمک بعواقب الامور واستشیرک لحسن ظنی
بک فی المامول والمحذور اللهم انکان الامر الفلانی مما قد
نیطت بالبرکة اعجازه وبوادیه وحفت بالکرامة ایامه ولیالیه
فخرلی فیه خیرة ترد شموسه ذلولا وتقعض ایامه سرورا اللهم
اما امر فاتمر واما نهی فانتهی اللهم انی استخیرک برحمتک
خیرة فی عافیة * پس در دل قرار دهد که اگر فلان امر در حق
او نیک است عدد دانهای تسبیح که خواهد گرفت طاق برآید
واگر بد است جفت برآید یا بعکس آن و قطعهٔ از تسبیح بگیرد
وبشمارد که طاقست یا جفت و هرچه قرار داده بود بآن عمل
بسازد * دیگر * سه مرتبه درود بر محمد صلی الله علیه وسلم وآل
محمد بفرستد بعد از آن قطعهٔ تسبیح را بگیرد وبشمارد اگر طاق
می ماند خوب است و اگر جفت ماند بد است و ملا باقر مجلسی
میگوید که طریقهٔ دیگر در میان عوام شهرت دارد که سه تا سه
تا بشمارد اگر یک بماند خوب است و دو وسط است
و سه بد است و این طریقه در کتب مشهوره بنظر فقیر
نرسیده لیکن یکی از فضلای بحرین از کتاب السماوات از

حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سورهٔ فاتحه
یک مرتبه و اخلاص سه مرتبه بخواند و پانزده مرتبه صلوات بر
محمد و آل محمد بفرستد پس بگوید * اللهم انی اسئلک بحق الحسین
وجده وابیه وامه واخیه والائمة من ذریته ان تصلی علی محمد
وآل محمد وان تجعل لی الخیرة فی هذه السبحة وان تریني ما
هو الاصلح فی الدین والدنیا اللهم ان کان الاصلح فی دینی ودنیای
وعاجل امری وآجله فعل ما انا عازم علیه فامرنی والا فانهنی
فانک علی کل شیء قدیر * پس قطعهٔ از تسبیح میگیری وبگوئی
* سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله * تا آن قطعه تمام شود اگر
منتهی * بسبحان الله * باشد مخیری میان کردن ونکردن واگر
بر * الحمد لله * منتهی شود امر است واگر به * لا اله الا الله *
منتهی شود نهی است انتهی واین استخاره سبحه اختیار است که بر
سبحهٔ منظوم برشته کند یا بر غیر منظوم یا بر سنگریزه و بعضی قطعه
سبحه باعث میگیرند مگر مشهور و متعارف اینست که باانگشت میانه
گیرد وآنچه بالفعل تقیه بسبحه خاک پاک بنابرا استخاره کنند ونیز
دو بار استخاره کند و اول نیت عمل آن فعل کند و در دوم
نیت ترک آن اگر در اول طاق آمد و در دوم هم طاق پس
خیار فهمند و اگر در اول طاق آمد و در دوم جفت پس وجوب

بعمل نمیسند و اگر اول جفت آید پس دیگر استخاره نکنند
و ترک آن واجب دانند این طریقه را ملا باقر مجلسی در
مفاتیح الغیب ذکر نکرده باوصف اینکه حاوی جمله طرق استخاره
است پس یا این امر محدث عوام است یا اثری دیگر داشته
باشد و سیوم از قسم چهارم استخاره بر رقاع است
و طرق آن کثیر است یکی آنست که کلینی و شیخ طوسی و
سید و دیگران بسندهای معتبر از هارون بن خارجه روایت
کرده اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که
هرگاه امری را اراده کنی شش رقعه کاغذ بگیر و در سه تا بنویس
* بسم الله الرحمن الرحیم خیرة الله العزیز الحکیم فلان بن فلانة افعل
و در سه تا دیگر همین عبارت و بجای افعل لا تفعل و مراد
از فلان بن فلانه این است که نام استخاره کننده و نام مادرش
بنویسد پس انها را از زیر مصلای خود بگذار و دو رکعت نماز
بکن و چون فارغ شوی برو بسجده و صد مرتبه بخوان * استخیر الله
برحمته خیرة في عافیة * پس درست بنشین و بگو * اللهم
خر لي واختر لي في جمیع اموری کلها في یسر منك و عافیة *
پس دست بزن و رقعه‌ها را مشوش بکن یعنی بایکدیگر مخلوط
گردان و یک یک از انها را بیرون آورده ملاحظه کن اگر سه

افعل پیاپی برآید پس بکن آن کار را و اگر سه لا تفعل پیاپی
بیرون آید پس مکن آن کار را و اگر مخلوط برآید تا پنج رقعه برآر
و اگر افعل بیشتر است عمل کن و اگر لا تفعل بیشتر است
ترک کن و رقعه ششم بیرون آوردن حاجت نیست
* دیگر * سید رضی الله عنه ذکر کرده است که ابن مسعود
در استخاره این دعا میخواند * اللهم انک تعلم و لا اعلم و تقدر
و لا اقدر و انت علام الغیوب اللهم ان علمک بما یکون کعلمک
بما کان اللهم انی قد عزمت علی کذا و کذا فان کان لی فیه خیرة فی
الدنیا و العاجل و الاجل فیسره و سهله و وفقنی له و وفقه لی و ان کان غیر
ذلک فامنعنی منه کیف شئت * پس سجده میرفت و صد و یکبار
میگفت * اللهم استخیرک برحمتک خیرة فی عافیة * پس در سه
رقعه مینوشت * خیرة فی من الله العزیز الحکیم بفلان بن فلان
بسم الله و عونه * در سه رقعه دیگر * خیرة من الله العزیز الحکیم
بفلان بن فلان لا تفعل و لا خیرة فیما یقضی الیه * و در زیر
سجاده میگذاشت و چون از نماز فارغ می شد تا پنج رقعه یا یک
از آنرا بیرون می آورد و از افعل و لا تفعل هرچه بیشتر میبود
بران عمل میکرد ملا باقر مجلسی گوید که بجای علی کذا و کذا حاجت
خود را بعربی بگوید و اگر نتواند بگوید بجای آن * علی امر الذی

علامت * و بجای * فلان بن فلان * نام خود و نام پدر خود بنویسد
در همه رقعها بعد ازان ملای مجلسی میگوید که اگرچه این روایت
از طریق اهل سنت است اما موید بروایت اولست که
از طریق شیعه است انتهی اقول در کتب اهل سنت
این روایت بجای بنظر فقیر نرسیده شاید مراد اینست
که راوی اول از اهل سنت است * و چهارم از قسم
چهارم استخاره به بنادق است و آنرا طرق بسیار است یکی ازان
این است که مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که چون اراده استخاره کند وضوی کامل با جمله آداب و
ادعیه کند و دو رکعت نماز بگذارد و در هر یکی بعد فاتحه صد بار سورهٔ
اخلاص بخواند و بعد از سلام دستها بدعا بردارد و بگوید

* یا کاشف الکرب و مفرج الهم و مذهب الغم و مبتدیا بالنعم
قبل استحقاقها یا من یفزع الخلق الیه فی حوائجهم و مهماتهم و
امورهم و یتوکلون علیه امرت بالدعاء و ضمنت الاجابه اللهم
فصل علی محمد و آل محمد و ابدء بهم فی کل امری و افرج همی و
نفس کربی و اذهب غمی و اکشف لی عن الامر الذی قد التبس
علی خر لی فی جمیع اموری خیرة فی عافیه فانی استخیرک بعلمک
و استقدرک بقدرتک و اسئلک من فضلک و الجاء الیک فی جمیع

اموري و ابرء من الحول و القوة الا بک و اتوکل عليک و
انت حسبي و نعم الوكيل اللهم افتح لي ابواب رزقك و سهلها لي
و يسر لي جميع اموري فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و
انت علام الغيوب اللهم ان كنت تعلم الامر الذي عزمت عليه
و اردته هو خير لي في ديني و دنياي و معاشي و معادي و عاقبة
اموري فقدره لي و عجله علي و سهله و يسره و بارک لي فيه و ان
كنت تعلم انه غير نافع لي في العاجل و الاجل بل هو شر علي
فاصرفه عني و اصرفني عنه كيف شئت و اني شئت و قدرني
الخير حيث كان و اين كان و رضني بقضائك يا رب و بارک لي
في قدرک حتي لا احب تعجيل ما اخرت و لا تاخير ما عجلت
انك علي كل شيء قدير و هو عليك يسير * پس صلوات بفرستد
بر محمد آل محمد و سه رقعه بگيرد بيک مقدار و يک هيئت و در دو رقعه
اين دعا را بنويسد * اللهم فاطر السموات و الارض عالم
الغيب و الشهادة انت تحكم بين عبادک فيما كانوا فيه يختلفون
اللهم انك تعلم و لا اعلم و تقدر و لا اقدر و تمضي و لا امضي و تقضي و لا
اقضي و انت علام الغيوب صل علي محمد و آل محمد و اخرج لي احب
السهمين اليك و خيرهما لي في ديني و دنياي و عاقبة امري
انک علي كل شي قدير و هو عليک يسير * و در پشت يکي از ان

افعل بنویسد و در پشت دیگر لا تفعل و در رقعه سیوم این دعا بنویسد * لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظیم و استعذت بالله و توکلت علیه و هو حسبي و نعم الوکیل توکلت في جمیع اموري علی الله الحي الذي لا یموت و اعتصمت بذي العزة و الجبروت و تحصنت بذي الحول و الطول و الملکوت و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد النبي و آله الطاهرین * و پشت این رقعه را سفید بگذارد و هر سه رقعه را محکم به پیچد بر یک هیئت و یک صورت و در میان سه بندقه از موم یا از گل بدارد بر یک هیئت و یک وزن و بکسی که اعتماد بر او داشته باشد از برادران مومن بدهد که او خدا را یاد کرده و صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده آن بندقها را در آستین خود بیندازد و دست راست خود را در میان آستین خود داخل کرده آنها را حرکت دهد و بدون دیدن آنها یکی از آنها گرفته بیرون آرد و پس صاحب استخاره آنرا گرفته و خدا را یاد کرده بگشاید و هر آنچه بر پشت آن نوشته است بران عمل نماید و اگر کسی معتمد بهم نرسد خود در آستین خود اندازد همچنانکه مذکور شد بعمل آرد و در حدیث آمده است که اگر افعل برآید بران عمل کند که خیر او

وزان است واگر لا تفعل بر آید زنهار آن را نکند که البته بمخالفت استخاره ضرری باو رسد واگر رقعه بر آید که پشت او ساده است پس انتظار کند که وقت نماز عصر و فجر باشد قبل از نماز والا بعد از آن دو رکعت استخاره خوانده باز بهمون نهج عمل کند تا اینکه یکی از رقعهای افعل یا لا تفعل بر آید این عمل مکرر کرده باشد و هر بار رقعهای تازه برگیرد * دیگر * کلینی و شیخ و سید و دیگران بسند مرسل بیکی از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند که در امریکه میخواهد با پروردگار خود مشوره کند صورتش این است که حاجت خود را در خاطر گذرانیده دو رقعه بگیرد در یکی لا بنویسد و در دیگری نعم و هر یکی را در میان بندقه از گل بگذارد پس دو رکعت نماز کند و این بندقها را در زیر دامن خود بگذارد و بگوید * يا الله اني اشاورك في امري هذا وانت خير مستشار ومشير فاشر علي بما فيه صلاح وحسن عاقبة * پس دست خود را زیر دامن خود داخل کند و یکی از آن دو بندقه بیرون آرد و بگشاید اگر نعم باشد آن کار بکند و اگر لا باشد آن را نکند

* فصل پنجم * در صورت ادای صلوة به تفصیل فرایض و سنن و مستحبات و مفسدات و مکروهات آن و درین فصل

چند مباحث است * بحث اول * در شرایط نماز و آن دو قسم است یکی شرایط صحت و جواز نماز دوم شرایط فضیلت و کمال آن پس * شرط اول از قسم اول طهارت است و چون مسایل آن کثیر بودند لهذا آنرا پیشتر در فصل علیحده ذکر کرده شد * شرط دوم از آن بمذهب بعضی ایمهٔ وقتست و نزد ابی حنیفه وقت سبب نماز است نه شرط و آنهم پیشتر در فصل علیحده مذکور شد * شرط سیوم از آن ستر عورت است و عورت مرد نزد ابی حنیفه از ناف تا زانو است و نزد او زانو عورت است و ناف عورت نیست و نزدیک شافعی بیک قول هردو عورت است و بقول دیگرش ناف عورتست و زانو عورت نیست و جمله اندام زن آزاد عورت است سوای روی و هردو دست تا بندهای آن و هردو قدم آن و کنیز را همان مقدار عورت است سوای روی که مرد راست بزیادت پشت و شکم او و اگر در حالت نماز کسی برهنه شود بروایت صحیح نزد ابی حنیفه کم از ربع عضو خواه عورتین غلیظتین باشد یا غیر آن معفو است لیکن باید که بدون عمل کثیر آنرا بند کند و همچنین حال نجاست که در حالت نماز برسد و بمذهب ایمهٔ ثلثه بکشف عورت قلیل باشد یا کثیر و همچنین

از رسیدن نجاست نماز فاسد گردد و ستر عورت در غیر
حالت نماز اگرچه تنها باشد هم فرض است * ونزد امامیه عورت
مرد فقط پس و پیش است و عورت زن آزاد مثل مذهب
اهل سنت است الا عورت کنیزک نزد آنها مثل عورت زن
آزاد است الا سر او که اگر برهنه باشد نماز جایز بود و اگر اندکی
از عورت هم منکشف شود نماز فاسد گردد * شرط چهارم *
ازان استقبال قبله است پس هرکه بر وی سمت قبله مخفی شود
بغالبهٔ ظن خود سمتی مقرر نموده نماز بگذارد و اگر در اثنای نماز معلوم
شود که قبله بسمت دیگر است آنسو روی بگرداند و اگر بعد نماز غلطی
رای او ظاهر شود اعادهٔ نماز ضرور نیست و ادای نوافل و سنن
برواحله بایما درست است خواه روبسوی قبله باشد یا پشت
چاروا
واعم است ازینکه تحریمه بسوی قبله کند یا نه و بمذهب احمد
بیک قول از شافعی وقت تحریمه سمت قبله بودن شروط
است بخلاف کشتی وغیره که دران وقت تحریمه روبسوی
قبله کند و هر طرف که کشتی بگردد روی خود هم بگرداند نماز نافله باشد
یا فریضه و اگر تواند حتی الامکان فریضه بیرون کشتی گذارد و قاعده
دریافت سمت قبلهٔ حقیقی بنابر احداث مساجد وغیره در مقصد
چهارم بیان کرده خواهد شد * شرط چهارم نیت است ونزد

بعضی علما نیت رکن نماز است پس بیک قول بمذهب شافعی واجب است که اول نیت با اول تکبیر افتتاح و آخر ان با آخر تکبیر مقارن باشد که هیچ غفلتی از نیت وقت گفتن الله اکبر نباشد و بقول دیگرش حضور دل مثلا وقت گزاردن نماز ظهر باینکه فرض نماز ظهر وقت را از بهر خدا ی تعالی ادا میکنم بی غفلتی از ان خواه باول تکبیر و اگر خواهد باخر تکبیر پیوسته کند و این حضور دل در نیت فرضست و اما گفتن بزبان باین نهج که * اودي الظهر فرض الوقت او فرض اليوم لله تعالى * سنت است و اما بمذاهب ابی حنیفه و مالک و احمد این نیت باید که در اول نماز موجود باشد و اگر پیوسته بتکبیر باشد اولی تر بود و اگر پیش از شروع غفلتی میان تکبیر و نیت حادث شود نماز درست باشد و نزد ابی حنیفه اگر از حضور دل عاجز باشد بزبان گفتن کفایت میکند پس در نیت تعین فرض یا واجب و دیگر تعین وقت مثلا ظهر امروز یا ظهر این وقت ضرور است و بدون آن نماز جایز نباشد و تعین رکعات و سمت قبله وغیره که میکنند حاجت ندارد و زاید است و نوافل و سنن بمطلق نیت مثلا بدین نهج که * اصلی یعنی نماز می خوانم جایز است بخلاف فرایض و واجبات که بمطلق نیت جایز نیست و بزبان گفتن اگرچه ضرورت

ندارد لیکن علما مستحسن دانسته اند* ونزد امامیه* از شرایط نماز
بعضی بالیقین است و بعضی مختلف فیها اما یقینی از ان عقل است
واسلام وطهارت از حدث وجنابت و وقت ولباس و
مکان و قبله ومختلف فیه بلوغ است وایمان ومعرفت باحکام
پس درنماز طفل ومخالف وجاهل گفتگوها است ونیت نزد
بعضی رکن است ونزد بعضی شرط وقول دوم ارجح است
حسب فتوای مجتهد الوقت * واما قسم دوم از شرایط نماز که
شرط فضیلت وتکمیل آنست دو قسم است یکی منفصل
از نماز وآن اذان واقامت است ودیگری متصل بانماز وآن
نماز جماعت است واین هردو سنت موکده اند وترک آن
موجب نقصان نماز است ووعید هم بترک آن وارد شده
اما صورت اذان این ست که چون وقت درآید باواز نهایت
بلند بجای بلند رفته وروی بقبله اورده * الله اکبر چهار بار *
واشهد ان لا اله الا الله * دو بار * واشهد ان محمد رسول
الله * دو بار * وحی علی الصلوة * دو بار * وحی علی الفلاح *
دو بار * باز الله اکبر * دو بار * ولا اله الا الله * یکبار گفته
اذان تمام کند وبرای نماز صبح بعد * حی علی الفلاح * دو بار *
الصلوة خیر من النوم * زیاده کنند ووقت گفتن * حی علی الصلوة

* رو بجانب راست بگرداند و وقت گفتن * حی علی الفلاح *
بجانب چپ درین قدر اتفاق ائمه است مگر نزد مالک و شافعی
ترجیع سنت است و نزد ابی حنیفه و احمد حنبل ترجیع مسنون
نیست و صورت ترجیع این ست که چون اول دو بار الله اکبر
گوید در راء الله اکبر اول و الله تکبیر دوم وصل کند و در الله
اکبر دوم و سیوم فاصله و سکته باشد انگاه دو بار نرم نرم
* اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله * بگوید بار دگر شهد را
باواز بلند گوید پس اذان تمام کند لاکن بمذهب مالک هر بار *
که الله اکبر گوید جدا جدا گوید نه اینکه اول را با دوم وصل کند
* و بمذهب * امامیه اذان بهمین نهج است و مثل مذهب
مالک هر لفظ * الله اکبر * جدا جدا گوید و در اذان صبح * الصلوة
خیر من النوم * گفتن سخت ممنوع است نزد آنها * الا بعد
حي علي الفلاح * در هر اذان دو بار * حي علي خير العمل *
گوید و ترجیع هم کند و انچه بالفعل عوام بعد شهادتین * اشهد
ان امیر المومنین علی ولي الله * دو بار گویند روا نیست و اگر
موذن این الفاظ را به نیت اینکه جزو اذان است گوید اذان
باطل گردد و اگر جزو اذان نگرداند پس مثل کلام خارج است
و کلام خارج مابین اذان مبطل اذان نیست نزد آنها و اذان

بی وضو جایز است مگر در حالت جنابت مکروه است و نزد شافعی
بی وضو هم مکروه است و اذان بمد و تطویل و زیادت حروف
مثلا الله اکبار یا الله اکبر مکروه و بدعت است و نزد بعضی علما
محسوب نیست و اذان با جرت جایز نیست مگر نزد شافعی
اگر بی اجرت کسی بدست نیاید روا باشد و شرط موذن
آنست که مسلمان و عاقل و بیدار باشد و امین * و اذان
هیچ نمازی پیش از وقت جایز نیست الا اذان صبح و اذان
اول جمعه * و اقامت * نزد ابوحنیفه و احمد حنبل مثل اذانست
مگر بعد * حی علی الفلاح * دو بار و قد قامت الصلوة می باید
افزود و بمذهب شافعی * الله اکبر * اول دو بار و باقی جمله
کلمات یکبار * و قد قامت الصلوة * دو بار می باید گفت و بمذهب
مالک تکبیر یعنی الله اکبر هم اول و هم آخر دو دو بار جدا جدا میباید
گفت و دیگر الفاظ مع * قد قامت الصلوة * یکبار و هرگاه موذن
باذان شروع نماید باید که از جمله کارها خود را باز دارد مگر اینکه
از پیشتر بنماز مشغول باشد و کلام هم نباید کرد و اذان را
سماعت باید نمود و آنچه موذن گوید آنرا اعاده کند و بعد ختم
این دعا بخواند * اللهم رب هذه الدعوة التامة النافعة والصلوة
القایمة آت محمدن الوسیلة والفضیلة والدرجة العالیة

الرفیعة وابعثه مقاما محمودن الذي وعدته * ودر حدیث
وارد شده که هر دعائی که ما بین اذان واقامت کند مستجاب
است شرط دوم از شرایط فضیلت وتکمیل نماز جماعت
است باید دانست که نماز جماعت سنت موکده است و
بروایتی از ابیحنفه واجب است ونزد احمد حنبل جماعت فرض
است بالجمله در نماز جماعت تاکید شدید است وبترک آن
وعید سخت آمده واولی بامامت اعلم بمسایل نماز است
واگر همه مساوی باشند پس اقرء وبعد از ان اورع و
بعد از ان اسن وبعد از ان احسن بخلق وبعد از ان اصبح بوجه
وبعد از ان اشرف بنسب وغرض این است که امام
آن کس باید که مقتدین را از اقامت او کراهت ناید وباید
که دین او مطعون نباشد واز فواحش ظاهر اجتناب
کند وامامت فاسق ومبتدع جایز است بکراهت وترک
اقتدای او اولی است ونماز عالم خلف امی جایز نیست ومراد
از امی آنست که حروف وعبارت قران صحیح نتواند خواند و
حرفی را باحرف دیگر بدل کند مثل سین وثا وضاد وظا وها وحا
وغیر آن وامامت نابالغ در فرایض بمذهب ابیحنیفه ومالک
روا نیست ودر نوافل درست است وبمذهب شافعی در فرایض

هم و است و در اقامت هرگاه * قد قامت الصلوة * گویند
امام را باید که تکبیر افتتاح کند و مقتدئین * سبحانک اللهم * خوانده
بمذهب ابی حنیفه ساکت شوند و در نماز جهری سماعت
قراءت امام کنند و در سری فقط ایستاده مانند و نزد شافعی
مقتدئین هم سوره فاتحه بخوانند که فاتحه نزد ایشان رکن نماز است
و دیگر تسبیحات و تشهد وغیره مقتدئین هم بخوانند باتفاق
به تبعیت امام الا هرگاه امام سر از رکوع بردارد * وسمع الله
لمن حمده * گوید مقتدئین گویند * ربنا لک الحمد * و مقتدی
هرگاه در رکوع امام شامل شد آن رکعت یافت و اگر رکوع فوت
شد پس بعد از انکه امام سلام دهد این مقتدی که رکعت
او فوت شده است برخیزد و آنرا تمام کند و اگر امام سجده
سهو کند این مقتدی که رکعت او فوت شده همراه او سجده
کند اگرچه سهو قبل لحوق او باشد و بعد سجده سهو که امام سلام
خروج از نماز گوید برخیزد پس اگر یک رکعت فوت شده
است تعوذ و تسمیه نموده فاتحه با سوره بخواند و رکوع و سجود
نموده جلسه کند و تشهد و صلوة و دعای مغفرت خوانده سلام
دهد و اگر دو رکعت سوای مغرب فوت شود بطرز یکدو رکعت
نماز میگذارد و سوای * سبحانک اللهم * با تعوذ و تسمیه بخواند و

در مغرب نیز دو رکعت گذارد مگر در رکعت اول بعد سجود جلسه کند و تشهد خوانده برخیزد و رکعت دوم بگذارد و در نمازهای رباعی اگر سه رکعت فوت شود و در رکعت اخیر شامل شود نزد ابی حنیفه آنرا بطور نماز مغرب گذارد و نزد صاحبین او باید که در رکعت اول که بعد سلام امام گذارد بعد سجود جلسه نموده و تشهد خوانده برخیزد و در رکعت دوم بعد سجود بدون خواندن تشهد برخیزد و در رکعت سیوم جلسهٔ اخیر نموده تشهد وغیره خوانده سلام دهد و در هردو صورت در رکعت سیوم فقط فاتحه بی ضم سوره بخواند * وبمذهب امامیه جماعت سنت است و موکد لاکن امامت فاسق و مبتدع وغیره درست نیست و همچنین امامت ناواقف از مسایل ضروریهٔ صوم و صلوة روا نیست پس نماز جماعت نزد ایشان یا خلف مجتهد خوانند یا هر که بشهادت او لایق امامت باشد و اکثر بسبب فقدان وجود شرایط امامت منفردا خوانند والله اعلم بالصواب * بحث دوم * در فرایض نماز فرض نماز عبارت است از رکن آن که بترک آن نماز باطل گردد و تدارک آن بجز اعادهٔ نماز نباشد و آن بمذهب ابیحنیفه در نماز شش چیز است اول تکبیر افتتاح و آن را تحریمه هم

گویند یعنی بعد نیت که بنا بر شروع کردن نماز اول الله اکبر
گویند و نزد ابی حنیفه بهر نام خدا یتعالی که موضوع جهت محض
تعظیم است و بهر صفتی که بدان نام وصل کند فرض نماز را
ادا کرده باشد مثل الله اجل یا الله اعظم یا سبحان الله
یا ترجمهٔ آن بزبان دیگر بگوید تاهم فرض نماز ادا کرده است
و نزد ایمه ثلثه بجز لفظ الله اکبر یا الله الاکبر بهیچ یک لفظ دیگر فرض
نماز ادا نشود و نزد امامیه الله الاکبر هم کافی و جایز نباشد فقط لفظ
الله اکبر باید دوم در نمازهای فرایض و وتر و عیدین قیام است
مع القدرت در هر رکعت و اگر قادر نباشد بر قیام نشستن
در رکوع و سجود گذاردن قایم مقام ایستادن است و اگر
بران هم قادر نباشد باشارت روی بقبله نماز گذاردن بجای
ایستادن است سیوم قرات جزوی از قران است در
حالت قیام و یک آیت از قران مکتفی برای ادای فرض است
بمذهب او اگرچه قصیر باشد لاکن اگر آیت قصیر زاید از دو
کلمه باشد بلا خلاف بین المشایخ از علمای حنفیه جایز است و اگر
یک کلمه باشد مثل * مدهامتان * یا آیتی که یک حرف است
* مثل صاد یا نون یا قاف * دران اختلاف است اصح اینست
که روا نیست چهارم رکوع در هر رکعت پنجم دو سجده در

هر رکعت ششم قعده اخیر یعنی نشستن بعد سجده های
رکعت اخیر اینقدر بمذهب ابی حنیفه فرض است و دیگر انچه
در نماز است سوای این شش بعضی واجب است و بعضی
سنت است بمذهب او و اگر کسی اکتفا بفرایض نماز کند
نماز ادا شود لاکن ناقص باشد و مصلی عاصی گردد و بمذهب
مالک و احمد و بیک قول از شافعی فرایض نماز هفده است بقولیکه
نیت شرط باشد نه فرض و اگر نیت هم فرض باشد پس
هیجده است و بیک قول از شافعی بست و یک است اول
نیت دوم تکبیر افتتاح بالله اکبر یا الله الاکبر که بجز این هردو لفظ
بلفظی دیگر جایز نباشد سوم قیام مع القدرة در هر رکعت
چهارم قرائت فاتحه در هر رکعت اولین باشد یا اخریین یا
هر حرفی و اعرابی و مدی و تشدیدی که درو است و نزد بعضی علما
دانستن معنی فاتحه و تشهد و حضور با آن واجب است پنجم
رکوع در هر رکعت ششم توقف و قرار گرفتن دران هفتم
از رکوع بر خاستن و راست ایستادن هشتم توقف
و قرار گرفتن دران قیام نهم سجود در هر رکعت یعنی پیشانی
و هر دو دست و زانو و انگشتان پای را متمکن بر زمین یا جای
نماز نهادن چنانکه اثر سختی زمین به پیشانی برسد دهم توقف

لیج

و قرار گرفتن در سجود یازدهم بعد سجدهٔ اول نشستن
دوازدهم توقف و قرار گرفتن دران جلسه سیزدهم سجدهٔ دوم
در هر رکعت چهاردهم توقف و قرار گرفتن دران پانزدهم
بعد سجدهٔ دوم رکعت اخیر نشستن شانزدهم خواندن تشهد
دران هفدهم صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم دادن بعد
تشهد جلسهٔ اخیر هجدهم سلام اول و نزد بعضی اصحاب
شافعی سه فریضه دیگر است یکی نیت بیرون آمدن از نماز
دوم ترتیب به نهجیکه بیان کرده شد سیوم موالات میان این
ارکان یعنی در یکی از ارکان توقف زاید نکند که در میان آن
و رکن دیگر فاصله کثیر شود که مجموع بست و یک فریضه
باشد پس اگر یکی ازینها فوت شود بمذهب ایمهٔ ثلثه نماز
او نشود و اما بمذهب امامیه از فرایض نماز قیام است مع
القدرة و نیت که آن قصد است قلبی بایقاع صلوة معینه بوجوبها
او ندبها قربة الی الله و انتهاء نیت باید که بابتداء تکبیر احرام
مقرون بود چنانکه هیچ زمانی از اندک و بسیار متخلل نشود
تا حدیکه بعضی گفته اند که اگر بعد از قربة الی الله لفظ تعالی بگوید
نماز باطل شود و احضار آن نماز با جمیع ارکان و شرایط و صفات
واجبه و مندوبهٔ او بشرط علم بوجوب واجبات و ندب مندوبات

بدلیل یا بتقلید اگر از اهل تقلید بود و بعد از احضار در دل آرد که * اصلي فرض الظهر اداء لوجوبه علي قربة الي الله * و تلفظ بدین واجب نیست مگر اینکه اندیشه نتواند کرد اما اگر با قصد قلبی تلفظ نیز کند بهتر باشد و بیشتر فقهای این مذهب برانند که نیت بغیر عربی درست نباشد الا مع العجز و درین نیت چهار چیز را متعرض باید شد یکی تعیین نماز دوم وجوب یا ندب سیوم ادا یا قضا چهارم قربت و واجب است که بر حکم نیت باشد تا آخر نماز و بعضی گویند نیت واجب قصد قلبی بفعل معین برای رضای الهی است و تعیین آن بوجوب و استحباب و همچنین تعیین ادا یا قضا لازم نیست و در نیت اخطار بالبال علی التفصیل و الاجمال ضرورت ندارد همین علم اجمالی داعی فعل کافی است و بالفعل ظاهرا همین امر معمول به است بعد ازان تکبیر احرام مقارن به نیت چنانکه ذکر رفت و صورت آن الله اکبر است و بس و اگر الله الاکبر گوید نماز باطل شود و قراءة فاتحه با هر حرفی و اعرابی و تشدیدی و مدی که درست و قراءة سورتی دیگر تمام نه جزوی ازان و والضحی و الم نشرح و همچنین الم تر کیف و لایلاف یک سورت اند پس اقتصار بر یکی از انها جایز نباشد و اگر کسی عمدا بعد فاتحه

یکی از انها بخواند نماز باطل گردد و بقول بعضی علما همچنین است
اگر بعضی از سورهٔ بخوانند و اگر * بسم الله الرحمن الرحیم *
مابین هر دو از انها بگوید نیز نماز باطل شود و جهر خواندن در صبح
و دو رکعت اول از نماز شام و خفتن و در باقی با خفا و رکوع
در هر رکعت و بیارامیدن در وی و تسبیح خواندن در وی و قایم
شدن از رکوع و بیارامیدن در وی و سجود بر هفت اندام
نمودن در هر رکعت و ارامیدن در وی و تسبیح در وی و جلسه
بین السجدتین و ارامیدن در وی همچنین سجدهٔ دوم و شهادتین
و صلوة بر محمد و آل محمد و جلوس بمقدار آن بعد از هر رکعت دوم
و مقدار واجب شهادتین و صلوة این است * اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد *
و سلام دادن در آخر نماز و بعضی علما قنوت را در رکعت دوم
هم واجب دانسته اند و بعضی فقها دست برداشتن در تکبیرات
و درنگ نمودن بعد از سر برداشتن از سجده دوم یعنی
جلسه استراحت و بلند خواندن بسم الله در حالیکه قرائت
آهسته می شود هم واجب دانسته اند * بحث سیوم *
در واجبات نماز که مخصوص بمذهب ابی حنیفه است و واجب
نزد او آن است که بترک آن نماز باطل نشود لاکن ناقص گردد

وترک آن اگر به سهو است جبر نقصان بگذاردن سجده
سهو گردد و اگر بعمد ترک کند عاصی گردد و جبر نقصان باعاده
نماز باشد نه بسجده سهو و آن تعین رکعتین اولین است برای
قراءهٔ مفروضه و قراءت فاتحه در رکعتین اولین باضم سوره
یا انچه قایم مقام آن است از سه آیت صغیره یا یک آیت
طویله در همان رکعتین اولین در نماز فریضه و در جمله رکعات
نوافل و تقدیم فاتحه بر سورهٔ قراءت و فاتحه یک بار در هر رکعت
اولین و تعدیل رکوع و سجود و هر رکنی که به نفسه اصل است
بروایت کرخی موافق مذهب صاحبین که همان مفتی به است
بخلاف طمانیت در قیام بعد از رکوع و در جلسهٔ بین السجدتین
که آن سنت است و مراد از تعدیل ارکان آن است
که جوارح ساکن شوند بحدیکه مفاصل مطمین گردد و ادنای آن
مقدار سبحان الله است و بترتیب در هر رکنی که در هر رکعت
مکرر است مثل سجدتین یا در تمام نماز مکرر است مثل عدد
رکعات بخلاف رعایت ترتیب در آنچه در هر رکعت غیر
مکرر مشروع شده مثل رکوع وقیام که ترتیب دران فرض است
و نشستن بعد از سجدهٔ دوم رکعت دوم بمقدار تشهد در نمازهای
چهار رکعتی و خواندن تشهد در هر دو نشست اول و آخر و ضرور

است که از تشهد معانی موضوعه آن اراده کند گویا که خود
تحیه خدا می کند و سلام میفرستد بر پیغمبر و بر نفس خود و بر اولیاء
الله تعالی و خروج از نماز بلفظ سلام موافق مذهب صحیح چنانکه در
کنز است و باواز بلند خواندن قرات امام را در دو رکعت اولین مغرب
و عشا و هر دو رکعت فجر و نماز جمعه و عیدین و در جمله رکعات تراویح
و وتر و اخفا در رکعت های دیگر سوای اولین مغرب و عشا
و نیز اخفا در جمله رکعات ظهر و عصر و اما منفرد پس در نماز های سری
تنها مخافت کند و در جهری خیار دارد لکن جهر افضل است و تکبیر
تحریمه و دیگر تکبیرات انتقال و تکبیرات عیدین را هم امام
بجهر گوید و مقتدیین و منفرد باخفا و همین حال قنوت است
به مذهب عراقیین که مختار صاحب هدایه اخفای آن است
و سوای تکبیر اذکار دیگر مثل تشهد و آمین و غیره و تسبیحات
باخفا باید و قرات قنوت در وتر و تکبیرات عیدین و سجده
سهو ذیل درینمقام ذکر مسایل شک و سجده سهو و
کیفیت آن مناسب متصور شد بدانکه سجده سهو نزد
ابی حنیفه واجب است اگر واجبی بسهو ترک کند یا آنرا
موخر گرداند یا تقدیم و تاخیر رکنی یا تکرار آن بعمل آرد یا واجبی
را تغییر دهد مثلا در نماز های جهری باخفا خواند یا در سری جهر

کند بشرطیکه همه آنها بسهو باشد که ظاهر کلام جم غفیر بر آن
است و در عمد جبر آن بجز اعاده صلوة نباشد و بترک
تعوذ و بسمله و ثنا و تکبیرات انتقال سجدهٔ سهو نیست مگر
در تکبیر رکوع رکعت ثانی عیدین که بترک آن البته سجده
سهو می باید کرد و اگر در حالت قعود بجای تشهد فاتحه یا سوره
خواند سجده سهو واجب گردد بخلاف آنکه در قیام بجای
قراءت تشهد گوید که درینصورت سجده سهو نیست و
محل آن بمذهب او بعد سلام است بهر نهج که سهو افتد خواه
بزیادت یا به نقصان و اگر قبل سلام سجده سهو کند کافی
باشد و در هدایه است که صحیح این است که بعد هر دو سلام
سجده سهو کند لاکن صواب که بر آن جمهور اند آن است
که یک سلام بجانب راست داده سجده سهو کند و
وکیفیت آن بمذهب ابی حنیفه این است که بعد سلام اول
سجده رود و تسبیح گوید و بعد ازان بهمین نهج سجدهٔ دیگر
کند و تشهد خواند و سلام دهد و صحیح آنست که صلوة و دعای
مغفرت در قعدهٔ سهو بخواند و بعضی گفته که این هر دو قبل سجده
سهو خواند و در عالمگیری نقلا من فتاوی قاضیخان مینویسد
که احتیاط آنست که صلوة و دعا در هر دو قعده بخواند هم قبل

سجده سهو هم در قعده سهو و در حکم سجده سهو
فرایض و نوافل مساوی اند * و اما بمذهب شافعی سجده
سهو سنت است نه واجب و در ترک قنوت وتر سوای
نیمه آخر رمضان و ترک تکبیرات عیدین و جهر در سری و خفا
در جهری و ترک ضم سوره سجده سهو نیست لاکن در
زیادت فعلی از جنس نماز بسهو سجده لازم است و در
ترک قنوت در نماز صبح و در نیمه آخر رمضان و ترک صلوة
بر رسول صلی الله علیه و سلم در تشهد اول و بترک صلوة
بر آل محمد در تشهد آخرین یا اندک سخن گفتن بسهو
یا سلام دادن بسهو یا قراءت در رکوع و سجود درین
همه مقامات بمذهب شافعی سجده سهو باید کرد و کیفیت
آن بمذهب او آنست که پیش از سلام و تمام خواندن
تشهد دو سجده سهو بکند و بعضی گفته اند که یکبار رو بسوی
قبله سلام دهد و دو سجده سهو بکند آنگاه تشهد تمام خوانده
دیگر بار دو سلام بیمین و یسار بدهد و بمذهب مالک اگر
سجده سهو بزیادت باشد پیش از سلام کند و اگر بنقصان
است بعد از سلام و بترک مستحبی بسهو سجده سهو
واجب است نه بترک مستحبات و بمذهب احمد حنبل اگر

امام سلام دهد و هنوز بروی چیزی از افعال نماز مانده باشد یا امام را شک افتد که چند رکعت گذارده است درین دو صورت سجده بعد از سلام کند و باز تشهد خواند و سلام دیگر بدهد و در غیر این دو صورت در جمله سهوها پیش از سلام سجده کند و بی خواندن تشهد سلام دهد الا آنکه در ترک همه تکبیرات جز تکبیر احرام و ترک تسبیحات و تسبیح و تحمید و بین السجدتین رب اغفر لی دو بار گفتن و ترک تشهد اول و صلوة در دوم بعمد نماز باطل می شود و بسهو سجدهٔ سهو لازم است و نماز روا باشد و بوقوع سهو دو بار یا سه بار باجماع همین دو سجده کفایت کند * و اگر کسی را شک افتد که سه رکعت گذارده است یا چهار و این اول مرتبه است که او را شک در نماز افتاد بمذهب ابیحنیفه نماز را اعاده کند و اگر بارها چنین اتفاق می شود بعد از قعدهٔ اخیر یک رکعت دیگر بگذارد و در آخر سجدهٔ سهو کند و بمذهب شافعی در هردو صورت یک رکعت دیگر گذاردن و سجدهٔ سهو نمودن کفایت باشد و اصل در مسایل شک اینست که اول عمل بر تحری و غلبهٔ ظن باید هرگونه شک و سهو که باشد و سجدهٔ سهو دران صورت هم بمذهب ابی حنیفه می باید کرد و اگر در عدد رکعات شک افتد خواه دو و چهار خواه سه و چهار

با هرچه باشد بنابر قلیل کند لاکن هرجا که احتمال آخر یا ثانی بودنش
باشد در آن جلسه خفیفه مثل جلسه استراحت نموده برخیزد و بآخر
سجدهٔ سهو کند و اگر بسهو یک رکعت زیاده کند و آنرا تمام نمازد
باید که یک رکعت دیگر بگذارد و بعد از آن سجدهٔ سهو کند که
دو رکعت زاید محسوب بنفل خواهد شد لاکن این امر در صورتی است
که قعدهٔ اخیر را ترک نکرده است و اگر قعدهٔ اخیر ترک کرده
برکعت دوم برخیزد و آنرا تمام کند نمازش باطل گردد و اگر
رکعت زاید را مقید بسجده ننموده است از قیام رجوع نموده
به نشیند و تشهد خوانده سجدهٔ سهو کند و اگر بعد قعدهٔ اخیر برکعت
زاید برخیزد و هنوز آنرا مقید بسجده نساخته است پس هرگاه
یاد آید اولی آنست که بقعده رجوع نموده سلام دهد بدون
خواندن تشهد یا صلوة و اگر بهمون نهج استاده سلام دهد کافی
باشد * اما بمذهب امامیه پس مسائل شک و سهو
دو صد و سی و چهار جمع نموده اند باحتمال عقلی و برای هریکی
حکمی جداگانه است جائی سجدهٔ سهو است و جائی بنا بر
قلیل و همچنین جای اعادهٔ نماز است وغیر آن با احتمال بسبب اینکه
اطناب زاید از موضوع این رساله دور خواهد افتاد آنرا ذکر
ننموده حواله بر کتب فقه می کند * بحث چهارم * در سنتهای

نماز نزد ابی حنیفه از سنت های نماز برداشتن هر دو دست است وقت شروع کردن نماز مقارن تکبیر تحریمه و کشاده داشتن انگشتان دران حالت و امام را به آواز بلند گفتن الله اکبر و ثنا و تعوذ و تسمیه و آمین گفتن باهستگی و دست راست بر دست چپ تحت ناف در حالت قیام و قراءت نهادن و وقت رکوع الله اکبر گفتن و در رکوع سه بار تسبیح کردن و هر دو زانو را به هر دو دست بکشادگی انگشتان در حالت رکوع محکم گرفتن و بعد از رکوع برخاستن و به مقدار سبحان الله ایستاده ماندن و وقت رفتن بسجده الله اکبر گفتن و در هر دو سجده سه سه بار تسبیح کردن و از سجدهٔ اول سر برداشتن و دران حالت الله اکبر گفتن و بین السجدتین نشستن و بمقدار سبحان الله و دران جلسه توقف کردن و صلوة بر نبی صلی الله علیه وسلم در جلسه آخر بعد از تشهد فرستادن و بعد ازان دعای مغفرت خواندن و هرچه در نماز غیر از فرایض و واجبات و سنت های مذکوره است از مستحبات است و اما نزد شافعی پس سنت های نماز سی و پنج است اول دوم و سیوم دست برداشتن وقت تکبیر احرام و وقت رکوع و وقت بازگشتن از رکوع بقیام چهارم دست

راست بر دست چپ نهادن بالای ناف در حالت قیا
پنجم نظر کردن در حالت قیام بموضع سجود واحتراز از نظر
به یمین وشمال وپیش از موضع سجود ششم خواندن
دعای افتتاح بعد از تکبیر تحریمه وآن نزد شافعی * انی وجهت
وجهی الخ * است ونزد ابی حنیفه واحمد * سبحانك اللهم الخ
است که آن را ثناهم گویند وبمذهب مالک دعای استفتاح
وتعوذ وبسمله هرسه سنت نیست هفتم * اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم * خواندن در رکعت اول هشتم آمین
گفتن بعد از فاتحه یازدهم بلند خواندن قرات در مغرب وعشا
وصبح وپست خواندن در ظهر وعصر دوازدهم تکبیر گفتن در
هر انتقال از هیاتی بهیاتی دیگر سوای تکبیر احرام آن فرض است
سیزدهم * سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد * گفتن
امام ومأموم ومنفرد را وبمذهب ابی حنیفه * سمع الله لمن حمده
* تنها مر امام را * وربنا لك الحمد * تنها مر ماموم را وهر دو
منفرد را مستحب است چهاردهم در رکوع * سبحان ربی
العظیم * گفتن از سه تا ده بار پانزدهم در هر سجده * سبحان
ربی الاعلی * از سه تا ده بار گفتن شانزدهم هردو کف
دست را کشاده بزانو نهادن وپشت را باسر وگردن هموا

داشتن در رکوع هفدهم در وقت سجود زانوها را بر زمین
پیش از کف دست نهادن هجدهم بینی را پیش از پیشانی
بر زمین نهادن و نزد ابی حنیفه این هر دو یعنی هفدهم و هجدهم
مستحب است و عکس آن وقت برخاستن نیز نوزدهم
آرنجها را در رکوع و سجود از پهلوها جدا داشتن بستم
شکم را از زانوها جدا داشتن بست و یکم دعای *
رب اغفر لي واجبرني وارحمني ويسر لي الهدى * در قعده
بین السجدتین خواندن بست و دوم بعد از سجدتین
وقت رفتن بقیام اندکی جهت استراحت نشستن و
بمذهب ابی حنیفه و مالک این دعا و جلسه استراحت مکروه
است بست و سیوم در جمله نشستنی‌ها جز قعدهٔ آخرین
کف و پهلوی پای چپ را با بعضی از ساق در زیر نشستگاه
گستردن و بران نشستن و انگشتان هر دو پای را به سوی
قبله داشتن بست و چهارم در قعدهٔ آخرین ورک چپ
را بر زمین نهادن و نزد ابی حنیفه سنت نیست بلکه افتراش
در همه قعدها مستحب است و بمذهب مالک در هر دو قعده
ورک را بر زمین نهادن سنت است بست و پنجم
انگشتان دست راست را جز مسبحه بهم گرفتن چنانکه در

عقد انامل عقد پنجاه و سه کند و آنچنان دست را بر زانو
نهادن در قعده اخیره بست و ششم انگشتان دست چپ
را کشاده بسوی قبله داشتن بست و هفتم چون در تشهد به
الا الله رسد بانگشت سبحهٔ دست راست اشاره کردن
بسوی یمین و بمذهب مالک سنت آن است که ارنج راست
را در بن ران سخت کند و طرف بیرونی دست را از بالای
ساعد تا کناره خنصر بر ران تا زانو نهد همچنان عقد پنجاه و سه
گرفته و انگشت سبحه را بسوی بالا دارد و متحرک بست
و هشتم تشهد اول بست و نهم صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه
وسلم در آن سی ام صلوات بر آل محمد صلی الله علیه وسلم
در تشهد آخرین و بمذهب ابی حنیفه صلوات در تشهد اول
نباید و اگر بسهو گوید سجده سهو می باید بسبب تاخیر
رکن سی و یکم دعا بعد از تشهد در قعدهٔ آخرین سی و دوم
قنوت خواندن اللهم اهدنا الخ در نماز صبح بعد از رکوع رکعت
دوم دست برداشته چنانکه دعا کننده قنوت در نماز صبح بمذهب
دیگر ائمه سنت نیست و کیفیت قنوت در بیان نماز وتر
گذشت که نصف آخر قنوت ابی حنیفه است سی و سیوم
سلام دوم دادن سی و چهارم نیت سلام بر حاضران از

فرشتگان و مومنان کردن در هر دو سلام سی و پنجم در وقت
هر قیامی بر پنجها و دستها قوت کرده برخاستن و بمذهب
ابی حنیفه بر پیش کفهای پای قوت داده برخاستن سنت
است نه بر دستها و اگر محتاج شود بر کفهای دست قوت
داده و انگشتان مستقبل قبله داشته برخیزد و دیگر آنچه
غیر ازین فریضه و سنت است و در کیفیت ادای صلوة
بیان شود مستحب است و این سنتهای شافعیه آنچه
از ان در واجبات و سنن حنیفه مذکور نیست و اینجا انکار
از سنیت آن بعمل نامده همه نزد ابی حنیفه مستحب است

* بحث پنجم * در صورت و کیفیت ادای صلوة با جمله آداب
و مستحبات باید دانست که مصلی را باید که مستقبل قبله
ایستاده مقارن گفتن تکبیر تحریمه نیت ادای صلوة معین نماید
و بزبان بگوید * ادي فرض ظهر هذا اليوم * یا هر نماز که باشد
ماموما اگر مقتدیست و اماما اگر امام است و کفهای دستها
را برابر دوشها بسوی قبله بردارد و به نهجیکه هر دو انگشت نر
نزدیک نرمه گوش و سر انگشتها بالای گوش باشد
و انگشتها را کشاده داشتن نزد ابیحنیفه اولی بود
و نزد دیگران باهم پیوستن آنگاه الله اکبر گوید و دست

راست را بالای دست چپ به نهجیکه انگشت میانه بالای ساعد
دراز باشد و از سه انگشتان باقی بند دست را گرفته نزد
ابی حنیفه رح زیر ناف و نزد شافعی زیر سینه بالای ناف بنهد
مگر زنان که دستها بالای ثدیین خود نهند بالاتفاق و نزد مالک هردو
دست را بهر دو جانب پهلو ها فرو آویخته دارد و بعد ازان بخواند
* سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله
غيرك * و بمذهب شافعی بعد از گفتن الله اکبر بخواند * انی
وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض حنيفا وما انا من
المشركين * و بعد ازان * سبحانك اللهم * تا آخر بخواند بعد ازان
اگر امام یا منفردست * اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله
الرحمن الرحيم * خواند و سورهٔ فاتحه بخواند و اگر مقتدیست
بعد خواندن ثنا نزد ابی حنیفه ساکت ماند و نزد شافعی مقتدی هم تعوذ
و تسمیه و فاتحه بخواند و بروایتی از علمای حنیفه مقتدی در نمازهای
سری اگر تعوذ و تسمیه و فاتحه بخواند مستحسن است و
بمذهب ابی حنیفه و احمد حنبل تعوذ پست بگوید در جمله رکعات
و بمذهب شافعی باواز بلند بگوید در رکعت اول و اما در رکعت
دیگر اولی اینست که تعوذ پست گوید و بسمله بطریق وجوب
مقرون با فاتحه بلند خواند و بمذهب مالک بعد از الله اکبر گفتن

سورهٔ فاتحه شروع کند و ثنا و تعوذ و تسمیه نگوید و در حال قیام باید
که سر را پیش اندازد و بهیئت هیبت و تعظیم نظر به سجده
گاه دارد و هیچ شکنی در زانوها و خم زانوها و پهلوها نگذارد و راست
ایستاده باشد و سر و دیگر عضوها را مطلق حرکت ندهد و مابین هردو
قدم بمقدار چهار انگشت تفاوت دارد و دستها از آستینها
بیرون دارد و بر هردو پا قوت برابر دارد نه بیش و کم و بازوها از
پهلوها جدا دارد بعد فاتحه آمین بگوید نزد ابی حنیفه آهسته و نزد شافعی بجهر
و نزد ابیحنیفه هرگاه امام فاتحه تمام کند مقتدیین هم آهسته آمین
بگویند و نزد شافعی پس امام مقتدیین اگرچه فاتحه آهسته خوانند مگر
آمین بجهر گویند و بعد از ان سوره بخواند پس در نماز فجر و ظهر سورتهای
طویله بخواند و در عصر و عشا متوسطه و در مغرب قصیره
و باید که در اثنای قرائت دل را با زبان متحد دارد و نظر بمعانی
کند و بفهمد و ادراک کند انچه میگوید و اگر معانی نداند بفهمد و تصور
کند که خودش میخواند و الله تعالی می شنود یا الله تعالی
می خواند و خودش می شنود و بعد ختم سوره الله اکبر گوید بدون
برداشتن دستها نزد ابی حنیفه و نزد شافعی دستها برداشته
برکوع رود و نزد بعضی اگر بعد ختم قرائت اندک فاصله داده
برکوع رود بهتر باشد و لفظ الله اکبر در حالت قیام شروع کند

ودر هیئت رکوع خم سازد و در رکوع سر و پشت و گردن
برابر دارد به نهجیکه اگر قدح آب بر پشت نهند قایم ماند و هردو
کف را انگشتان گشاده بر زانو نهد و * سبحان ربي العظیم *
اقل مرتبه سه بار بگوید لاکن در هردو بار بمقدار یک تسبیح فاصله
کند بعد ازان الله اکبر گوید و سر بردارد بدون برداشتن دستها
نزد ابی حنیفه و نزد شافعی دستها برداشته بگوید * سمع الله لمن
حمده * اگر امام است و * ربنا لك الحمد * اگر مقتدیست و
هردو بگوید اگر منفرد است نزد ابی حنیفه و نزد شافعی امام و مقتدی
هم هردو بگوید بعد ازان چون قایم شد بمذهب شافعی بعد *
* ربنا لك الحمد * بخواند * ملاء السموات وملاء الارض وملاء
ما شئت من شي بعد اهل الثناء واهل المجد حق ما قال العبد وكلنا
لك عبد لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد
منك الجد * بعد ازان الله اکبر گوید و بسجده رود و در سجده
باید که سرش مابین هردو کف دستها باشد و دستها برابر دو شنها
بی هیچ میلی و نخست زانوها بر زمین نهد آنگاه دستها پس
بینی پس پیشانی و کمتر اینکه سه بار بگوید * سبحان ربي
الاعلي * و مابین هردو بار گفتن بمقدار سبحان الله توقف کند و نزد
شافعی اگر بعد ازان بگوید * اللهم لك سجدت وبك امنت

وذلك اسلمت سجد وجهي للذي خلقه وصوره وشق سمعه و
بصره فتبارك الله احسن الخالقين * نيكو باشد و نزد ابي حنيفه
هيچ چيز زايد از * سبحان ربي الاعلي * نگويد و در سجده بايد
كه ارنجها از پهلوها جدا دارد مگر زنان كه آنها پيوسته دارند و
وجمله انگشتها را بند كرده متوجه بسوي قبله دارد و ساعدها
از زمين دور دارد و بعد فراغت از سجده اول * الله
اكبر * گويد و سر بردارد به نهجيكه شروع * الله اكبر *
از سجده كند و ختم آن در جلسه بين السجدتين كند و درين
جلسه كه بر هر دو جا قدم پاي چپ خواهد نشست و پاي
راست را ايستاده كرده باين نهج كه انگشتان پا سمت قبله
باشند و پاشنه بالا باشد مگر انگشتان دست بي تكلف نه
كشاده و نه پيوسته هر دو دست را بر هر دو ران نهاده نزد
ابي حنيفه فقط جوارح را مطمئن ساخته بدون گفتن چيزي
بسجده دوم رود و نزد شافعي بگويد * رب اغفرلي وارحمني
واهدني واجبرني وعافني واعف عني * و سجده دوم هم
مثل سجده اول كند و بعد از سجده دوم * الله اكبر * گويد
و برخيزد و بمذهب جماعه ايمه الا بمذهب شافعي اندك جلسه
براي استراحت نموده برخيزد و ركعت دوم بعينه تا سجدتين

مثال رکعت اول بگذارد * الا بمذهب شافعی در نماز صبح
بعد از رکوع و تسمیع و تحمید دستها برای دعا برداشته
قنوت بخواند بعد از آن سجده زود و بعد فراغت از هر دو
سجده رکعت دوم اگر نماز چهار رکعتی است بنا بر تشهد
اول بنشیند بصورتیکه در جلسه بین السجدتین گفته شده
بمذهب ابی حنیفه و احمد حنبل تشهد باین صیغه بخواند * التحیات
لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبي ورحمة الله
وبرکاته السلام علینا وعلي عباد الله الصالحین اشهد ان
لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله * وبمذهب
شافعی باین صیغه بخواند * التحیات المبارکات والصلوات
الطیبات سلام علیک ایها النبي ورحمة الله وبرکاته سلام
علینا وعلي عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و
اشهد ان محمدا عبده ورسوله * وبعد از آن بگوید * اللهم
صل علي محمد * وبرای رکعت سوم برخیزد و نزد ابی حنیفه
اگر لفظ * اللهم صل علي محمد بسهو در قعدهٔ اول بگوید
سجده سهو لازم آید و بمذهب مالک تشهد باین صیغه
است * التحیات لله الزاکیات لله الطیبات لله الصلوات
لله السلام علیک ایها النبي ورحمة الله وبرکاته السلام

علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله * و چون رکعت دوم مع جلسه اول تمام شد برخیزد و در نماز چهار رکعتی دو رکعت و در سه رکعتی یک رکعت به همان وضع و هیئت که گفته شد بگذارد الا در نمازهای فریضه بعد از فاتحه ضم سوره نه کند و در سنن و نوافل و وتر سورت هم بخواند و فاتحه خواندن درین هر دو رکعات نزد ابی حنیفه سنت است و بمذهب دیگران فرض است و بعد سجدهای رکعت چهارم در نمازهای چهار رکعتی و بعد سجدهای رکعت سیوم در نمازهای سه رکعتی قعده اخیر کند و بمذهب شافعی درین قعده بر سرین چپ به نشیند و پای راست بدستور قعده اول دارد و بمذهب ابی حنیفه مثل قعده اول بنشیند و زنان هر دو قدمها از جانب راست بیرون کرده بر سرینها بنشیند در هر دو قعده و ارنجها تا شانه به پهلوها و زراعها بران ها منضم دارند و نزد شافعی هر سه انگشت دست راست سوای انگشت شهادت بابهام بند کرده بر ران راست به نهد و در هر دو تشهد اول و دوم نزد شافعی هرگاه به لفظ * الا الله * برسد انگشت شهادت را برداشته بجانب یمین حرکت دهد و بعضی حنفیه هم عقد پنجاه و سه گرفته

دست راست را بر ران راست نهند الا در هر دو تشهد
وقتیکه * لا اله * گویند انگشت شهادت را بر دارند و هرگاه الا الله
گویند باز بنهند و عمل بعضی علمای متاخرین حنفیه بر آنست که در
هر دو قعده هر دو دست را بی تکلف بر هر دو ران نهاده دارند و هرگاه
نوبت * الا الله * رسد خنصر و بنصر را از دست راست بند
کنند و انگشت میانه و ابهام را حلقه کنند و انگشت شهادت را
بر دارند و در قعدهٔ اخیر تا آخر نماز بهمین صورت دارند و بعضی همین
وضع اختیار کنند لاکن انگشت شهادت وقت گفتن * لا اله *
بر دارند و وقت گفتن * الا الله * باز نهند بعد از تشهد در قعدهٔ
اخیره بخوانند * اللهم صل علي محمد و علي آل محمد كما صليت علي ابراهيم
و علي آل ابراهيم انك حميد مجيد اللهم بارك علي محمد كما باركت
علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید * بعد از ان بمذهب
ابی حنیفه این دعا بخوانند * اللهم اغفرلی ولوالدي ولجميع المومنين
والمومنات والمسلمين والمسلمات الاحياء منهم والاموات
وتابع بيننا وبينهم في الخيرات ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي
الآخرة حسنة وقنا عذاب النار * و بمذهب شافعی بعد از
درود دعای خود و مادر و پدر و مومنین و مومنات کردن و بعد
از ان این دعا خواندن مستحب است * اللهم اني اعوذ بك

من عذاب القبر و عذاب الدین و اعوذ بک من الجبن و الکسل
و اعوذ بک من فتنة المحیا و الممات و اعوذ بک من فتنة المسیح
الدجال و اعوذ بک من عذاب النار * و گفتن * اللهم اغفرلی ما
قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت انت المقدم و انت المؤخر
لا اله الا انت انک علی کل شي قدیر * نیز در احادیث صحیحه آمده
است و اگر امام باشد هر دو دعای اول اقتصاراً اولی تر است. بعد
ازین دعا نیت خروج از نماز بکند و اول بر جانب یمین رو گردانیده
بگوید * السلام علیکم و رحمة الله * لاکن نزد شافعی فقط لفظ *
* السلام علیکم * اول بار گفتن فرض است و لفظ * رحمة الله
سنت است و نزد ابی حنیفه هر دو سنت است و بعد ازان
بهمین نهج بجانب چپ سلام دهد و آن باتفاق سنت است
الا بمذهب مالک که فقط یک سلام بدهد و آنهم اشاره بسوی
قبله کند و چپ و راست رو نگرداند و درین سلام باتفاق
نیت بر ملایکه و مومنین حاضرین بکند * بحث ششم * در مکروهات
و مفسدات نماز باید دانست که کلام کردن در نماز بسهو باشد
یا بعمد بقصد یا بخطا قلیل یا کثیر اعم ازینکه برای اصلاح نماز باشد
چنانکه اگر امام وقت قیام بنشیند و مقتدی گوید برخیز یا نه مبطل
نماز است باجماع الا بمذهب شافعی اگر کلامی قلیل بسهو کند مفسد

نماز نباشد و هر عمل کثیر مفسد نماز است و عمل کثیر را بسه قول
تفسیر کرده اند اول اینکه هر عملی که عادة بدو دست کنند اگرچه
در نماز بیکدست کند عمل کثیر است و آنچه عادة بیکدست کنند اگرچه
در نماز بدو دست کند عمل قلیل است قول دوم اینکه این
امر برای مصلی مبتلی گذاشته شود اگر نزد او عمل کثیر است کثیر
باشد و اگر قلیل داند قلیل است قول سیوم اینکه اگر شخصی
غیر آن مصلی را در عملی به بیند و به یقین داند که نماز نمی خواند عمل
کثیر است و اگر شک کند که نماز می خواند عمل قلیل است و
بحدث و بأکل و شرب خواه بعمد باشد یا بسهو باجماع نماز باطل
شود و قراءت قرآن و ذکر که از برای تفهیم کسی باشد همچنین
است و انین و تأوه یا گریه باواز از برای دنیا نزد ابی حنیفه و
مالک و احمد مطلقا مبطل است و نزد شافعی گریه یا خنده
یا تنحنح بر وجهی باشد که ازو دو حرف صادر شود مبطل
باشد و الا فلا و تطویل اعتدال بعد از رکوع غیر از برای قنوت
و به تطویل قعود بین السجدتین و بطول شک در نیت اگر
رکنی گذشته باشد و اگر نه به نیت قطع و به تردد در نیت و به
تعلیق قطع نماز بر چیزی نزد شافعی نماز باطل شود و نزد امامیه
نیز هرچه ناقض طهارت است مبطل نماز است و کلام بدو حرف

یا زیاده غیر از قران یا از قران و دعا اگر مجرد تفهیم از ان
مقصود باشد و حرفی واحد اگر مفهم باشد و حرفیکه بعد ازو مده
باشد و سکوت طویل و اکل و شرب و باز پس نگریستن
و قهقهه و دعای حرام و گریه که از برای امور دنیوی باشد و فعل
بسیار که بر سبیل عادت آن را کثیر خوانند و به نماز تعلق ندارد
و زیادتی رکن مثلا دو رکوع و سه سجده و غیر ان و دست
برهم نهادن در قیام خواه دست راست بر دست چپ نهد یا
برعکس آن و آمین گفتن در اخر فاتحه و سلام در تشهد اول
بهر وجه که باشد مثلا * السلام علیک ایها النبي یا السلام علینا وعلي
عباد الله الصالحین * این همه اشیا نزد آنها مبطل نماز است و اما
مکروهات نماز عمل قلیل است و هر عملی که حسب عادت
روبروی اعاظم خلاف ادب است و کثیر نباشد و هر فعل عبث
بثوب یا بریش یا بجسد و مسح خاک یا کاه بدست از پیشانی
که وقت سجده چسپیده باشد اگر مانع حضور نبود مضایقه ندارد
والا مکروه است و مسح عرق از پیشانی مضایقه ندارد که
به حدیث صحیح آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
عرق از پیشانی مسح کرد و هر عملی قلیل که مفید باشد مذهب
ابی حنیفه در نماز مکروه نیست و اگر از بینی آب براید مسح

آن اولی است ازین که چنانکه مکروه است شمار کردن
آیات بدست و نزد ابی یوسف و محمد مضایقه نیست و
بعضی گویند خلاف در فرایض است و در نوافل باجماع جایز است
و بعضی گویند خلاف در نوافل است و در فرایض باجماع جایز نیست
و مکروه است کشادن انگشتان و شکستن آن بنهجیکه
آواز برآید ازان و مکروه است وقت رفتن برکوع و سجود
ثوب را بالا کشیدن و التفات در نماز بچپ و راست کردن
بنهجیکه بعضی وجه او بگردد و اما التفات باماق بصر مکروه نیست
و در تشهد و جلسه بین السجدتین اقعا نمودن یعنی زانوها و
اطراف اصابع پای ها بر زمین نهاده بالای پاشنه ها نشستن
و جواب سلام بدست دادن و چهار زانو نشستن بلا عذر
و سدل ثوب نمودن یعنی ثوب بر شانه انداختن بدین نهج که
هر دو طرف آن بهر دو جانب مرسل باشد و دست ها باستین ها
نکند و اگر قمیص موجود باشد با وصف آن فقط بسراویل نماز
گذاردن و آستین ها در نماز بالای آرنجها داشتن و با جامهای
کثیف بی عذر نماز گذاردن و اگر در نماز خمیازه آید بپشت
کف دهن بند کردن و سرفه و تنحنح نمودن با وصف قدرت
بر دفع آن و بزاق انداختن بر زمین همه مکروه است و اگر

روبروی مصلی یا بالای سر او یا چپ و راست او تصاویر ذی
روح باشد کلان یا بمرتبه که بی تکلف به نظر آید مکروه است
باشد کراهت و مکروه است بر عمامه سجده نمودن و در نماز
باستین یا مروحه باد گرفتن به عمل قلیل و در یک رکعت
یک سوره را مکرر خواندن * تنبیه * در رخصت های که
مسافر را در نماز است باید دانست که باجماع همه
مسلمانان بر مسافر نماز چهار رکعتی یعنی ظهر و عصر و عشا
بیش از دو رکعت فریضه نمی شود لاکن در شرایط
این رخصت و کیفیت و کمیت سفر اختلاف است نزد
ابی حنیفه سفر هر چون که باشد خواه مباح یا حرام اگر سه
شبانه روز راه داشته باشد این رخصت باشد و نزد
بعضی از اصحاب او آن مقدار است پانزده فرسنگ
هر فرسنگی دوازده هزار خطوه و بعضی هیژده فرسنگ
گفته اند پس در این مدت سفر قصر صلوة و تقدیر مدت مسح
بر موزه تا سه شبانه روز منعقد شود و صوم رمضان اگر ندارد
و بایام دیگر قضا کند روا باشد و اگر روزه ترک نکند عزیمت بود
باجماع الا بمذهب احمد حنبل که ترک صوم در سفر افضل بود
و بمذهب دیگران مدت سفر چهل و هشت میل است

هر میلی چهار هزار خطوه و جز در سفر مباح رخصتها نباشد و سفر
مباح آنست که قصد شش مبتنی بر معصیت نباشد مثل راه
زدن و از امام برحق بغاوت ورزیدن و گریختن بنده از خواجه
و از زدن مادر و پدر و غیر آن اما اگر قصد اول سفر مباح باشد
و در اثنای سفر معصیت کند مانع رخصتها نباشد و سوای
رخصتهای مذکوره نزد هر سه امام غیر ابی حنیفه جمع هم در ظهر و
عصر و مغرب و عشا در سفر مرخص است پس خواه با ظهر
عصر را جمع کند یا با عصر ظهر را و همچنین خواه با مغرب عشا جمع
کند یا با عشا مغرب لاکن نیت قصر و جمع باید که در هر نماز بکند
و همچنین بمذهب غیر ابی حنیفه جمع بین الظهر و العصر و بین
المغرب و العشا بعذر باران سخت هم جایز است در غیر
سفر اما بمذهب ابی حنیفه و بعضی از اصحاب شافعی جز روز عرفه
و شب نحر در عرفات و مزدلفه اصلا جمع جایز نیست * مطلب
سیوم از مقصد سیوم در اوراد و ادعیه و اعمال مجربه ماثوره
از پیغمبر خدا علیه الصلواة و السلام و ائمه اطهار علیهم
السلام و مشایخ عظام باید دانست که دعا طلب حاجت
است از باری تعالی بتضرع و اخلاص و گاه بود که غرض از دعا مجرد
مدح و ثنا بود و بیشتر ادعیه خواص اولیاء الله که از ماسوی الله

اعراض نموده اند ازین قبیل تواند بود و بعضی گویند دعا آنست
که مروی باشد از شارع بتصریح یا بتعریض و هرانچه مروی نباشد
آنرا مناجات گویند و دعا هم بقول است و هم بفعل و اول یا
به تصریح باشد چنانکه * رب اغفر لی او رب ارحمني و غیر ذلک *
یا بکنایه چنانکه * رب انی مظلوم * که این قول به تعریض طلب
نصرت بر ظالم است و ثانی چنان باشد که همت بر حصول مطلوب
بندد و اعتماد بر کرم و لطف مسئول عنه نموده سکوت ورزد
و آن را بعبارت نه آرد و بعضی حکما اینمعنی را تسلیط وهم گویند
و در دفع امراض و الام و ضعف قوی و کلال بدن بغایت موثر
دانند بلکه در مواد کاینات اورا متصرف پندارند و علما را اختلاف
است در اینکه دعا کردن بهتر است یا نا کردن اکثر بر انند که
دعا کردن بهتر است عقلا و نقلا اما عقلا بنا بر انکه احتیاج ممکنات
طرف واجب الوجود از بدو وجود و افاضه جود ظاهر است و همه ممکنات
در حد ذات خود ناقص اند و پیوسته بطرف واجب تعالی و
تقدس در محل قبول فیض و طلب کمال منتسب پس
وقت آگهی از نقصان خود و تالم بفقدان لایق خود غالب و سعی نمودن
در تکمیل نقصان و تحصیل مفقود و ارتیاض با مور مناسب
و لایق بدان اگر از حضرت ذی الجلال بزبان نیز طلب آن کنند

بهتر باشد * و اما نقلا فلقوله تعالی ادعونی استجب لکم و لقوله و لله
الاسماء الحسنی فادعوه بها و لقوله ادعوا ربکم تضرعا و خفیة و
لقوله ادعوه خوفا و طمعا و لما ورد فی الحدیث لا یرد القضاء
الا الدعاء و لا یزید فی العمر الا البر و لحدیث الدعاء ینفع مما نزل
و مما لم ینزل و لحدیث من فتح له باب من الدعاء فتحت له ابواب الجنة *
و سوای آن بسیاری از آیات و احادیث است که در حکم
دعا کردن و منافع آن وارد شده و جمعی گویند که دعا ناکردن
بهتر است بلکه ترک آنرا جزو لازم رضا و تسلیم دانند و این معنی
هم مستنبط است از قول سید احمد زروق که در شرح حزب البحر
سید الشیوخ شیخ ابو الحسن شاذلی رحمه الله میفرماید که دعا
و ذکر و غیر آن قدر را تبدیل نکند و قضا را تغیر ندهد و جز این نیست
که دعا عبودیتی است که مقرون است بسبب مثل اقتران صلوة
بوقت و مرتب است بران اجابت مثل ترتب ثواب بر صلوة
و بالجمله آن مفید است اتمام مقصد و لطف را که در قضا است
و سهولت امر را بر نفس تا آتش احتیاج که مراد و مقصود
طلب است سرد شود پس باید که به تفویض و تسلیم امر
بر خدا متوجه شوی و در آنچه طلب میکنی حسن ظن داری با خدا
و تابع شوی رضا و تسلیم را اقتضای و احتیاج این جماعت بوجوه

است اول اینکه در دعا مطلب دنیا باشد یا آخرت نشاید که
مطلب دنیا باشد چه دنیا آنقدر ندارد که آنرا عقلا از حضرت
باری طلب کند و نشاید که آخرت باشد زیرا که آخرت حظ
است و طالب حظ طالب حق نباشد و اگر مطلوب از دعا
حق است پس حق را بطلب نتوان یافت پس طلب
عبث باشد دوم اینکه حق تعالی عالم است و قادر اگر آنچه
مطلوب بنده است مصلحت او دران باشد پس
بی سوال بدهد و اگر مصلحت او دران نباشد پس سوال کند
یا نکند باید که ندهد و در هر دو صورت سوال عبث باشد سیوم اینکه
آنچه اصلح برای بنده است بر حق تعالی واجب است یا نیست اگر
واجب است پس بدعا چه حاجت و اگر واجب نیست نشاید
که غیر اصلح واقع شود چه حق تعالی بنده را از شر و فساد نهی فرمود
پس بطریق اولی آنچه فساد او دران باشد او خود نیز نکند
پس طلب عبث باشد و در هر دو صورت ممکن که بنده اصلح
خود را ندانسته غیر اصلح طلب کرده باشد و خواهشمند مضرت
خود باشد گو خداوند تعالی آنرا نخواهد کرد چهارم اینکه عند الله
مطلوب بنده معلوم الوقوع است یا معلوم اللا وقوع اگر
معلوم الوقوع است خود بی دعا حاصل شود و اگر معلوم اللا وقوع

باشد وقوع آن محال بود اگر دعا کند و اگر نکند و اصل اینست
که حسب مراتب عباد هر دو قول محملهای صحیح دارند کسانی
را که رضا و تسلیم قلبی است آنها تابع فرمان اند از نفس دعا
و ترک دعا علاقه ندارند و آنها که رضا و تسلیم ندانند الا الفاظ
پس بر انها طلب دعا واجب است و این خلاف محول
و موقوف فقط بر دعا نیست درین عالم اسباب تمام اسباب محل
خلاف اند پس کسانیکه دعا را خلاف رضا فهمند
دوا و غذا را همچنان دانند و در طلب آنهم تابع فرمان باشند
نه تابع نفس * وصل * در بیان ازمنه و امکنه دعا باید دانست
که در اجابت دعا اوقات و ازمنه را مدخلی تمام است
و هر قومی برای آن وقتی معین ساخته اند عتابیه گویند که دعا بعد از
اجتماع و استقبال باید کرد و صابیه گفته اند که وقت اقتران
راس و مشتری یا مقارنت هر کوکبی که باشد با کف
الخضیب دعا باید کرد و نزد منجمان هرگاه کف الخضیب بر نصف
النهار رسد دعا مستجاب میشود و ابو الحسن بیهقی در ذخایر
الحکم آورده است که بهترین وقت از برای دعا آن است که
مشتری مقارن کف الخضیب باشد و راس و قمر نیز مقارن
یا متصل و طالع وقت باید که نوزدهم درجه سرطان باشد و سیوم

درجه حمل عاشر باشد و اگر بیست ونه درجه سرطان طالع
باشد پانزدهم درجه حمل عاشر بود و اگر سیوم درجهٔ اسد
طالع باشد بست ویکم درجه حمل عاشر بود پس اگر از
نوزدهم درجهٔ سرطان آغاز دعا کند و تا این وقت تمام شود بغایت
محمود بود و در وقت مقارنت زهره و زحل از دعا احتراز باید
و پیش یهود چون قمر از استقبال منصرف شود و باسعدی
متصل باشد وقت اجابت بود و بهترین استقبال آن بود که
قمر در میزان باشد و آفتاب در حمل به بست و یک درجه و پیش
نصاری وقتیکه قمر از مشتری منصرف شود و براس متصل
گردد بهترین اوقات دعا است و یعقوب ابن اسحاق
کندی اورده است که در وقت دعا کردن باید که سعدی
در طالع بود و سعدی دیگر در رابع و قومی دیگر گفته اند باید که
سعدی دیگر در عاشر بود و سعدی دیگر در رابع و باید که آن
هردو سعد شرقی باشند و از نحوس بری و محترق و راجع
نباشند و بعضی گفته اند اگر دعا برای آخرت کنند باید که ماه در خانهای
زهره باشد و متصل بمشتری و اگر از برای دنیا کنند باید که ماه
در خانهای مشتری باشد و متصل بزهره و اگر برای طلب ضیاع و
عقار بود باید که متصل بزحل باشد و اگر برای طلب علم کنند

لز

باید که بعطار و متصل باشد و بعضی گفته اند که هر وقت که عطارد
با مریخ مقارن کف الخضیب باشد وقت اجابت دعاست
و پیش ایمه اهل اسلام آنست که بنده باید که همه اوقات
بذکر حق تعالی مشغول باشد اما در اوقات چند بیشتر
و بجد تر باید بود همچو رجب بتخصیص در شب آدینه که در اول
رجب باشد و روز پانزدهم و بستم او و شعبان بتخصیص
روز پانزدهم و شب او و رمضان بتخصیص شب نوزدهم و
بست و یکم و بست و سوم و بست و پنجم و بست و هفتم
و بست و نهم آن و شب جمعه آخر آن و ذوالحجه بتخصیص
عشره اول آن و محرم بتخصیص روز عاشوره و ایام بیض
هر ماهی که علی الاعرف سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است و
جمله روزهای جمعه از هر ماهی و شب آن و دعا در وقت سحر بهتر
بود از اوقات دیگر چه حق تعالی می فرماید* وبالاسحار هم یستغفرون
و در اخبار آمده است * من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت
ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه * ابن عطار گفته است دعا را
چهار چیز است ارکانست و اجنحه است و اوقات است
و اسباب است پس ارکان آن حضور قلب است
و رقت و تضرع و تعلق قلب بخدا و قطع آن از اسباب

واجنحه آن صدق است و اوقات آن اسحار است و اسباب
آن صلوة بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه وسلم است و همچنین
در روز آدینه ساعتی است که از برای دعا بهترین وقتی است
مگر علما را در تعیین آن خلاف است بعضی گویند که آن وقتی است
که امام بر منبر رود تا گذاردن نماز و نزد بعضی پیش از زوال
وقتی که مردم در تهیه نماز باشند و بعضی گویند بین الخطبتین است
و بعضی گویند آن وقتی است که امام روی بمحراب آورد و جمعی
گویند که زمان رکوع اول است و قومی گفته اند آن وقت معین
نیست هر که خواهد آنرا دریابد تمام روز جمعه بعبادت و دعا
مشغول باشد و بعضی گفته اند آن وقت غروب آفتاب است
از روز جمعه و بر این قول اخیر اکثر علما رفته اند و از شیخ سعد الدین
حموی ماثور است که هر که در شب چهاردهم ماه در آن وقت که ماه
بمیان آسمان رسد وضو بسازد و دو رکعت نماز بگذارد و هرچه
خواهد از قران ورد بخواند و بعد از سلام این آیت از سوره یس بخواند
والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم لا الشمس
ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل سابق النهار وکل فی فلک
یسبحون * پس سجده کند و بگوید * اقسم بالله علیک بالاسم
الاخضر والاحمر والسر المکنون والمخزون فیه * و حاجت

خود بخواهد هر حاجتی که دارد در ماه اول یا سیوم یا پنجم یا هفتم روا شود و همچنین زمانی که غازیان در صف قتال باشند دعا مستجاب شود و نیز وقتیکه باران بارد * و چنانکه زمان را در اجابت مدخل است مکانرا نیز دران اعتباری تمام است پس در کعبه و مسجد الحرام به تخصیص در مقام ابراهیم و ملتزم و محاذات حجر اسود و حطیم و زمزم و زیر میزاب و در عرفات و در مدینه رسول صلی الله علیه و سلم و مسجد نبوی به تخصیص میان منبر و قبر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در بقیع و مشاهد انبیا و ایمه علیهم السلام و مراقد اولیا و در قبر شهدا و بیت المقدس و مسجد اقصی و سایر مساجد باجابت نزدیکتر باشد از انکه در مواضع دیگر و در بتخانه و کنشت و کلیسا و آتشکده و خرابات و شرابخانه و خانهای مصور و مواضع مغصوبه و میان مسخرگان و فساق و کسانیکه جامهای حرام پوشیده باشند باجابت کمتر مقرون گردد بلکه مکروه باشد * وصل * در شرایط اجابت دعا و سبب تاثیر اجابت باید دانست که دعا کننده یا مضطر باشد یا غیر مضطر اگر مضطر باشد در رعایت شرایط معذور و مجبور است و اگر غیر مضطر است او را شرایط بسیار رعایت باید کرد تا مگر باجابت مقرون گردد

وان شرایط بعضی بظاهر تعلق دارد و بعضی بباطن انچه تعلق
بظاهر دارد ترک کبایر است و عدم اصرار بر صغایر و طهارت
و طیب ملبس و مطعم یعنی حلال و پاک و روزه داشتن و اگر
از جلالی و جمالی یعنی حیوانات و انچه از حیوانات پیدا شود
احتراز نماید اولی بود و التزام صدق و از گناهان ماضیه بنهایت
تضرع از قلب استغفار و توبه نمودن و بهیأت پسندیده یعنی
باادب نشستن و از حرکات ناپسندیده احتراز نمودن و صدقه
دادن و بوی خوش با خود داشتن و جامها از دنس پاک کردن
و موی را شانه کردن و ناخن چیدن و موی زهار و بغل پاک کردن
و توجه بقبله و کثرت صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و دستها وقت دعا بلند کردن و خشوع و خضوع و گریه و زاری
هرچه تمامتر و امید قبول قوی داشتن و اختیار ادعیه ماثوره از
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و ائمه هدی و مشایخ
کبار و اگرچه بعض الفاظ ادعیه را در اجابت دعا دخلی تمام است
لاکن اثر الفاظ اکثر موقوف بر اجازت مشایخ و ارتباط تامه
بادای زکوة و غیره است و توجه بمعانی ادعیه و عمل بران از
ضروریات است و الا سخت بعید از عقل است که بتلفظ
الفاظ چند بدون مراعات شرایط با وصف ابتلای خود بمنهیات

و منکرات مستجاب الدعوات گردد * الا ما شاء الله
و من افاض علیه الجود والکرم * یا باثر زبان برگزیدگان وجود
آن درینعالم از قبیل محالات است چه بداهت عقل شاهد است
باینکه بالتشبیه اگر درین عالم اسباب شخصی که محض طاغی
و نافرمان بردار سلاطین و امرا باشد و دفعةً در همان حالت
طغیان و نافرمانی باوصف اصرار و استبداد قلب بران صرف
بزبان چیزی طلب کند بجزای آن وبال و نکال یابد نه اجابت
سؤل چه جای بارگاه سلطان السلاطین و احکم الحاکمین که
بر جمله مرادات و مطالب مطلع است و همه خبایا و اسرار
برا و واضح و آشکار پس درانجا صرف تلفظ بالفاظ چند بی حصول
و شرایط چگونه موجب قبول تواند بود * اعاذنا الله وایاکم
من ثمرات الغرور والجدال * مثلا در حدیث صحیح آمده است
که روزی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود * من لم یکن
صلوته کصلوتی فهو مردود من الله * یعنی هر که نمازش مثل
نماز من نباشد پس آن نماز مردود و نامقبول است صحابه مضطرب
شده عرض کردند یا رسول الله بودن نماز مایان مثل نماز آنحضرت
از محالات است فرمود که بعد هر نماز این استغفار سه
بار بخواند نمازش مثل نماز من باشد * استغفر الله ربي

من كل ذنب اذنبته عمدا او خطاء او سرا او علانية واتوب اليه من الذنب الذي اعلم ومن الذنب الذي لا اعلم وانت علام الغيوب ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم * پس تصور باید کرد که چگونه عقل قبول کند که صرف بزبان آوردن این چند الفاظ نمازش مثل نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم باشد مگر مراد ازان همان است که حسب مضمون این استغفار توبه کند بعد هر نماز سه بار و درین زمان اکثر در عوام بلکه قدمی بالا ازان مشاهده میشود که به تجسس اعمال و ادعیه همت تام بر گمارند و مطلق پاس شرایط ملحوظ ندارند و تلفظ بالفاظ ادعیه را موثر فهمند و حق این است که بعد از اتمام و تکمیل شرایط دعا هر زبانی که بکند و بهر نهج که طلب دارد امید اجابت است آری ادعیه ماثوره و آنچه بآن از مشایخ کرام مجاز شد درینوقت تیر بهدف باشد و ملمعان بوارق افضال و عنایت ایزدی که هردم و هرآن بر هر فاسق بلکه کافر و مشرک میشود و عطای سؤل آنها را ببعض هنگام مقارن دعای آنها میکرده اند تکیه بران نمودن ازان جنس است که آدمی درینعالم اسباب همیشه منتظر باشد که اینک خزانهٔ قارون بدست من می آید یا زود باشد که من بادشاه میشوم گو حکم باستحالهٔ آن عقلا و نقلا نمیتواند شد

مگر همچو شخص را عقلا بانچه تعبیر کنند ظاهر است و اما اشخاصیکه
دعای آنها مستجاب است پس مضطر است و مظلوم اگرچه
فاسق یا کافر باشد و دعای پدر برای اولاد خود و دعای امام عادل
برای رعایا و دعای مرد صالح و ولد بار بوالدین خود و دعای مسافر
و دعای صایم وقت افطار و دعای مسلم برای برادر مسلم
که بغیبت او کند و دعای مسلم اگر بظلم و بقطع رحم دعا نکند
و نگوید که دعا کردم و مقبول نشد بالجمله ادعیه و اذکار که اینجا مرقوم
میشود اول آنست انچه در کتب حدیث بطریق اهل سنت
و جماعت مرویست و هم اعمال و دعاها که منسوب بمشایخ
کرام است و اکثر از ان آنست که باین هیچمیرز از بزرگان
و مشایخ رسیده و این هیچمیرز بان مجاز شده است و بعد از ان
بعضی از ادعیه که بطریقه امامیه مرویست هم مذکور گردد و در حدیث
آمده است که اسم اعظم آنکه اگر به آن دعا کند قبول فرماید و اگر سوال کند
عطا فرماید اینست * لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین *
و بروایت دیگر اینست * اللهم انی اسئلک بانی اشهد انک انت
الله الذی لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم
یکن له کفوا احد * و در روایت دیگر اینست * اللهم انی اسئلک
بان لک الحمد لا اله الا انت وحدک لا شریک لک الحنان المنان

بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام یا حی یا قیوم *
در اخبار آمده که شنید آن حضرت صلی الله علیه وسلم
مردیرا که گفت * یا ذا الجلال والاکرام * پس گفت به تحقیق
استجابت کرده شد برای تو پس سوال بکن و بروایت
دیگر آمده که فرشته ایست موکل برای شخصی که بگوید *
یا ارحم الراحمین * پس کسیکه سه بار آنرا بگوید فرشته می گوید
به تحقیق ارحم الراحمین متوجه شد بر تو پس سوال بکن و
بروایت دیگر آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم گذشت
بر مردی که می گفت * یا ارحم الراحمین * پس فرمود سوال
بکن به تحقیق خدا نظر کرد طرف تو و بروایت دیگر آمده شخصیکه
سوال کند از خدا جنت را سه بار جنت گوید بار الها داخل کن
او را در جنت و کسیکه پناه طلبد از خدا از دوزخ سه بار دوزخ
گوید بار الها پناه ده او را از دوزخ و در حدیث آمده است که هر
کسیکه سوال کند از خدا باین پنج جمله هیچ چیز طلب نکند از خدا
مگر اینکه عطا کند او را * لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله
الحمد وهو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله *
در حدیث آمده است که سید استغفار هر که بخواند در روز
و او را بدان یقین حاصل است و دران حالت بمیرد پس

او از اهل جنت است و هر که بخواند او را بشب و او را
بدان یقین حاصل است و بمیرد پس او از اهل جنت است
و معنی حصول یقین بدان این است که آنچه مضمون آنست
بی ریب و تردد در دلش حاصل و واثق باشد و آن این است*
اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی و انا عبدك و انا علی عهدك
و وعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء لك بنعمتك علی
و ابوء بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت * در خبر است
هر مسلم را باید که بعد هر نماز سه بار استغفار کند و آیة الکرسی
بخواند * و سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار
و الله اکبر * سی و سه بار بخواند که مجموع نود و نه بار شد
و بنابر اتمام عدد صد یک بار بگوید * لا اله الا الله وحده لا شریك له
له الملك و له الحمد و هو علی كل شیء قدیر * در خبر است که
مسبعات عشر خضر علیه السلام یکی از مشایخ کرام تعلیم
فرمود که ده چیز است که هفت هفت بار بعد نماز صبح و بعد نماز
عصر اگر می خوانده باشد از جمله آفات دنیا خصوص دزدان
و قطاع الطریقان محفوظ ماند و این روسیاه را بخواندن آن
سیدی و سندی و مرشدی حضرت شاه میر محمد کاکوری
قدس الله سره العزیز که یکی از مشایخ قلندریه بوده اند امر

و اجازت فرمودند و از زبان فیض ترجمان ایشان بنقل یکی از
مشایخ کبار شنیدم که می فرمودند سعید است آنکه بخواند
آنرا و شقی است آنکه نخواند آنرا و نیز بروایت این ورد
مسموع شده که شخصی را التزام ورد آن بود روزی
بجنگلی دزدان یا راهزنان او را محاصره کردند معا ده سوار که
سر نداشتند بر اسپها ظاهر شدند و او را از آن تهلکه محافظت
کردند و آن ده سواران موکلان سبعات عشر بودند و سبب سر
نداشتن سواران این بود که او سبعات عشر بدون بسم الله
میخواند از آن روز او التزام بسم الله هم نمود و آن این
است اول * سوره فاتحه * بعد از آن * قل اعوذ برب الناس
بعد از آن * قل اعوذ برب الفلق * بعد از آن * قل هو الله *
بعد از آن قل یا ایها الکافرون * بعد از آن * آیت الکرسی
تا و هو العلی العظیم * بعد از آن * سبحان الله و الحمد لله و لا
اله الا الله و الله اکبر * بعد از آن درود و صیغه آن مختلف
است آنچه نزد این گمنام است این است * اللهم صل علی سیدنا
محمدن النبی الامی و علی آله و سلم * بعد از آن دعای مغفرت
باین صیغه * اللهم اغفر لی و لوالدی و لمن توالد و لجمیع المؤمنین
و المؤمنات * بعد از آن این دعا * اللهم افعل بی و بهما و بهم

ما جلا و اجلا في الدين و الدنيا و الآخرة ما انت له اهل و لا تفعل
بنا يا مولانا ما نحن له اهل انك غفور حليم جواد كريم ملك
بر رؤف رحيم * هر يكى ازين ده هفت هفت بار بخوانند و اول
و آخر درود هم ضم كند در حديث آمده است كه هركه اين دعا قبل طلوع
آفتاب و قبل غروب هفت هفت بار با درود اول و آخر نيز هفت
هفت بار هر روز بخواند از جمله آفات و مصايب دنيا محفوظ و مصون ماند
* تحصنت بالذي لا اله الا هو الهي و اله كل شي و اعتصمت به هو ربي
رب كل شي و توكلت على الحي الذي لا يموت و استدفعت الشر
بلا حول و لا قوة الا بالله حسبي الرب من العباد حسبي الخالق
من المخلوق حسبي الرازق من المرزوق حسبي الذي هو حسبي *
حسبي الذي بيده ملكوت كل شي و هو يجير و لا يجار عليه
حسبي الله و كفى سمع الله لمن دعا ليس وراء الله مرمى حسبي
الله لا اله الا هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم * اين دعا
در سنن ابى داود مرويست لاكن از درود اين گمنام بفرق
يك لفظ كه در حديث ، ليس وراء الله مرمي * واقع است
و اجازت شيخ باين گمنام بلفظ * ليس وراء الله دوني * است
و گو در صحت اين لفظ بحسب محاوره درين مقام كلام باشد
مگر بهمين نهج در ورد اين گمنام است مرويست كه حسن بن على

علیهما السلام هرگاه معاویه بن ابی سفیان در ارسال وجه
معینه تاخیر نموده خواست که انرا طلب نموده بضروریات و شداید
خود که دران زمان روداده بود صرف نماید وبرین عزم راسخ
بود که خواب کرد و در خواب رسول الله صلی الله علیه و سلم
را دید که می فرماید ای حسن می خواهی که طلب کنی چیزی از
بندهٔ مثل خود یعنی در عبدیت و خدا بر هر چیز قادر است عرض
کرد پس چه چاره سازم فرمود بگو * اَللّٰهُمَّ اقْذِفْ فِیْ قَلْبِیْ رَجَاءَكَ
وَاقْطَعْ رَجَائِیْ عَمَّنْ سِوَاكَ حَتّٰی لَا اَرْجُوْ غَیْرَكَ اللهم وما ضعفت
عنه قوتي وقصر عنه عملي ولم تنته اليه رغبتي ولم تبلغه مسئلتي
ولم يجر على لساني مما اعطيت احدا من الاولين والاخرين
من اليقين فخصني به يا ارحم الراحمين * پس بخواند آن
را چون صبح شد معاویه پانزده هزار درهم یا دینار ارسال
داشت دعای حضرت آدم علیه السلام برای توسیع رزق * اللهم
انت تعلم سري وعلانيتي فاقبل معذرتي وتعلم حاجتي فاعطني
سؤلي وتعلم ما في نفسي فاغفر لي ذنوبي اللهم اني اسألك
ايمانا يباشر قلبي ويقينا صادقا حتى اعلم انه لن يصيبني الا ما كتبت
لي وارزقني الرضا بما قسمت لي يا ذا الجلال والاكرام *
مرویست که عبد الملک بن مروان حجاج بن یوسف ثقفی

نوشت که انس بن مالک خادم رسول الله صلی الله علیه
وسلم را ببیند و اکرام و اعزاز بمرتبه نماید و جایزهٔ نیک دهد
چون حجاج بخدمت او رضی الله عنه رسید در امری ازو
بسبب اظهار حق بر آشفت و گفت والله اگر کتاب
امیرالمومنین درحق تو نمی بود اینک گردن تو می زدم انس
فرمود که تو هرگز بران قدرت نداری گفت چرا فرمود ازین
جهت که رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا چیزی تعلیم فرموده
است که بان سبب نمی ترسم از شیطان ونه از سلطان
ونه از درنده حجاج گفت پس برادرزادهٔ خود را تعلیم کن
و مراد او پسر خویش بود که محمد نام داشت پس او انکار کرد
و هرگاه وقت موت او قریب رسید راوی آنرا که ابان بن
عباس است تعلیم کرد و گفت کسیکه از خدا نترسد او را
تعلیم مکن و آن دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم
الله اكبر الله اكبر الله اكبر بسم الله على نفسي وديني بسم الله على اهلي
ومالي بسم الله على كل شي اعطاني ربي بسم الله خير الاسماء بسم الله
الذي لا يضر مع اسمه شي في الارض ولا في السماء بسم الله
افتتحت وعلى الله توكلت الله ربي لا اشرك به شيا اللهم اني اسئلك
بخيرك من خيرك الذي لا يعطيه احد غيرك عز جارك وجل ثناءك ولا

اله غيرك احفظني من كل ذي شر خلقته لا حترز بك منهم واقدم
بين يدي بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله احد الله الصمد
لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد ومن خلفي مثل ذلك ومن
يميني مثل ذلك ومن يساري مثل ذلك ومن فوقي مثل ذلك ومن
تحتي مثل ذلك * حرز مجرب * اگر داخل شود انسان بر کسیکه
از شر او میترسد پس بخواند * کهیعص حم عسق * که این
ده حرف است وبخواندن هر حرف انگشتی از انگشتان
دستهای خود بر بندد پس از ابهام دست راست شروع
کند وبابهام دست چپ ختم کند پس هرگاه جمله انگشتان بند
کرد سوره فیل آهسته بخواند پس هرگاه بلفظ * ترمیهم *
رسد آنرا ده بار بخواند و هر بار یک انگشت از انگشتان مضمومه
بگشاید چنانکه بند کرده بود وبعد از ان سوره را تمام کند از شر
آن محفوظ ماند واین عمل عجیب ومجرب است * حرز مجرب *
اگر کسی بدست دشمنی یا ظالمی گرفتار شود وهلاکش خواهد
ده روز سوره فیل هر روز هزار بار بخواند وروز دهم برآب جاری
نشیند وبگوید * اللهم انت الحاضر المحيط بمكنونات الضماير
اللهم عز الظالم وقل الناصر وانت المطلع العالم اللهم ان فلانا
ظلمني وآذاني ولا يشهد بذلك غيرك اللهم انك مالكه فاهلكه

اللهم سربله سربال الهوان وقمصه قمیص الردی اللهم اقصفه
واین کلمه را ده بار گوید بعد از آن بگوید * فاخذهم الله بذنوبهم
وما کان لهم من الله من واق * پس به تحقیق که خدا هلاک کند
او را و کفایت کند شر او را * حرز مجرب * برای دفع
وحشت و خوف و رنج و دشمن و قرض و جهت خلاص از قید و
برای هدایت از ضلالت * بسم الله ذی الشان عظیم البرهان
شدید السلطان کل یوم هو فی شان اعوذ بالله من الشیطان
ما شاء الله کان لا حول ولا قوة الا بالله * نقل است از حضرت
غوث صمدانی هر مشکلی که پیش آید سه هفته یا چهار هفته
این درود هفته بخواند اگر کسی را فرزند نرینه نباشد روزی
شود * ایاک نعبد وایاک نستعین * روز شنبه * یا حی یا قیوم *
روز یکشنبه * حسبی الله * روز دوشنبه * یا رحیم یا غفور *
روز سه شنبه * لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم *
روز چهارشنبه * یا ذا الجلال والاکرام * روز پنجشنبه
لا اله الا الله الملک الحق المبین * روز جمعه هر یکی از این ادعیه
پنج هزار بار بخواند منقول است هر که هفتصد و هشتاد و
شش بار * بسم الله الرحمن الرحیم * بخواند
وبعد از آن یکصد و سی و دو بار درود فرستد چیزی

سوال بکند از خدا اگر اینکه عطا کرده شود و اگر مواظبت کند بران
عجب نیست که مستجاب الدعوات گردد و هر که اکثر کند
ذکر آن هیبت باو روزی شود در عالم علوی و سفلی و دران
سر اسم اعظم است حضرت جد امجد طاب الله ثراه
بخط خاص خود در بیاض رشک ریاض بی ذکر منقول عنه ارقام
فرموده اند که بعینه ترجمه آن نموده می شود و تریاق مجرب در
اجابت دعا آنست که بروایت ابن مسعود رضی الله عنه
بما رسیده که گفت رسول صلی الله علیه و سلم کسیکه اراده
کند از شما چیزی را از امر دنیا و آخرت پس باید که وضوی
کامل کند و دوازده رکعت وقت شب یا روز بخواند و در هر
رکعت دوم فقط تشهد بخواند و سلام بدهد پس هرگاه در آخر
نماز بنشیند پس باید که ثنا کند بر پروردگار خود و درود فرستد
بعد از ان تکبیر گفته بسجده رود و بخواند در سجده سوره
فاتحه هفت بار و آیة الکرسی هفت بار بگوید * لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شيء قدیر *
ده بار بعد از ان بگوید * اللهم انی اسئلک بمعاقد العز من عرشک
و منتهی الرحمة من کتابک و اسمك الاعظم و جدك الاعلی و
کلماتك التامة * پس سوال کند و بیان کند حاجت خود را

لط

بعد ازان سفر بر دارد و سلام دهد بیمین و شمال خود فرمود صلی الله
علیه و سلم پرهیز کن از اینکه تعلیم کنی سفها را پس دعا کنند
از پروردگار خود و مستجاب گردد این حدیثی جلیل است که من
و جماعتی از علما آن را تجربه کرده ایم * طریق ختم خواجگان * قدس الله
اسرارهم نیز منقول از بیاض رشک ریاض بهر مهمی و مطلب که
سخت پیش آمده باشد این ختم را بکند انشاء الله تعالی
حاصل شود طریق ختم این است اول وضو کرده دو رکعت نماز
شکر وضو بگذارد و بعد ازان دو رکعت بجهت ارواح
خواجگان بزرگوار بعد ازان دو رکعت دیگر برای برآمدن حاجات
در هر رکعت سوره فاتحه یک بار و آیة الکرسی هفت بار بعد ازان دعای
افتتاح ده بار بخواند و آن دعا این است * یا مفتح الابواب یا مسبب الاسباب
یا مقلب القلوب والابصار یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین اغثنی
توکلت علیک یا ربی و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم بعده هفت بار فاتحه مع بسم الله بخواند
و صد بار درود فرستد باین صیغه * اللهم صل علی محمدن النبی الامی
و علی آله و اصحابه اجمعین * و هفتاد و نه بار الم نشرح مع بسم الله
بخواند و هزار و یکبار سورهٔ اخلاص مع بسم الله بخواند و صد بار صلوة
فرستد انشاء الله تعالی سه روز نگذرد که مطلب حاصل

شود باید که باخلاص تمام بخوانند و شک نیارد و این طریقی
است که حضرت خواجه عبد الله شهید قدس سره به برادر
شرف القاب حسن نوشته فرستاده اند و اسامی خواجهای
بزرگوار این است خواجه حسن بصری خواجه عثمان هارونی
خواجه احمد همدانی خواجه عبد الله انصاری خواجه معین الدین
چشتی خواجه قطب الدین بختیار کاکی خواجه ابو اسحق خواجه
فرید الدین مسعود خواجه نظام غیاث نوری سمرقندی
خواجه معروف کرخی *طریق دیگر ختم خواجگان* اول باید که فاتحه
رسول الله صلی الله علیه و سلم و آل اطهار و صحابه ابرار
خصوصا بارواح پاک حضرت خواجگان بخوانند و بعد ازان به جهت
بر آمدن مهمات صد مرتبه درود بر رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرستد بعده سوره فاتحه هفت بار اگر هفت کس باشند
یک یکمرتبه بخوانند و اگر پنج باشند سه کس یک یکمرتبه و دو کس
دو دو مرتبه و اگر سه کس باشند دو کس دو دو مرتبه و یک کس
سه مرتبه بخوانند بعده الم نشرح هفتاد و نه مرتبه و هزار
و یکمرتبه سوره اخلاص بخوانند پس ازان باز سوره فاتحه هفت بار بعده
درود صد بار بخوانند و این همه را با بسم الله و صحیح بخوانند و
بهتر آن است که بر شیرینی و اگر پیدا نشود بر نخود بخوانند و از

شب جمعه شروع کند اگر اول مرتبه مقصود حاصل شود بهتر و
الا تا سه شب جمعه مداومت کند البته بحکم خدا مقصود بکفایت
رسد و اگر درین عرصه هم معطل شود تا هفت شب جمعه بخواند
خواجهای مذکور این اند خواجه بایزید بسطامی خواجه ابو الحسن
خرقانی خواجه یوسف همدانی خواجه عبد الخالق غجدوانی* حرز آخر*
اگر کسی برنجی یا بلای گرفتار شده باشد چنانچه بهیچ علاج دفع
نگردد روز آدینه بعد از نماز دیگر یعنی عصر تا وقت غروب به هیچ
چیز مشغول نشود مگر بذکر این اسم * یا الله یا رحمن یا
رحیم * بالقطع ازان رنج خلاص یابد در تفسیر مدارک مذکور
است که هرگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مسحور شد
پس مریض گردید دو فرشته در حالت خواب آن حضرت
صلی الله علیه وسلم آمدند یکی از دیگری گفت حالش صلی الله
علیه وسلم چیست دیگری گفت مسحور شد پرسید کدام
کس سحر کرد گفت لبید بن اعصم یهودی گفت بچه چیز گفت
بشانه و موی‌ها که از شانه کردن جدا شده بودند در غلاف شگوفه
نهاده زیر سنگی که برای نشستن در چاه و صاف کردن آن
وارند در بیر ذی اروان گذاشته است پس آگاه شد آن
حضرت صلی الله علیه وسلم و برخاست و زبیر و علی ابن ابیطالب

وعمار را فرستاد که آب چاه برکشیده غلاف شگوفه را که
دران موهای آن حضرت صلی الله علیه وسلم که از شانه کردن
جدا شده بودند و دندانهای شانه بودند برآوردند و دیدند
که دران چاه کمان است که یازده گره دران داده شده و دران
سوزنها سوخته است پس نازل شدند آن هردو سوره یعنی
معوذتین و هرگاه می خواند جبریل علیه السلام آیتی را یک گره
آن می کشود که وقت کشودن گره آخر آن حضرت صلی الله علیه
وسلم برخاست و جبریل علیه السلام این دعا می خواند
* بسم الله ارقیک والله یشفیک من کل داء یوذیک * ولهذا درست
است افسون بآنچه از کلام الهی و کلام رسول اوست نه بآنچه
از سریانی و عبری و هندیست پس حلال نیست اعتقاد ان و
اعتماد بران انتهی در حدیث آمده است که عرض کردیم بر رسول
صلی الله علیه وسلم برای افسون از سم عقرب و غیره پس
ماذون گردانید ما را بدان و فرمود چرا این نیست که آن از مواثیق
جن است یعنی مار و گژدم از توابع جن است و آن افسون
به نهجیکه الفاظ مروی اند باید خواند معانی ان هیچ نیست و برای
دفع سم عقرب مکرر به تجربه رسیده که سریع النفع است
و آن این است * بسم الله شجة قرنیة ملحة بحر قفطا * ودر

حدیث آمده کسی را که نظر بد رسد افسون کند باین قول *
اللهم اذهب حرها وبردها ووصبها * بعد ازان بگوید
* قم باذن الله * واگر چشم بد بروا به رسیده باشد چهار بار در
سوراخ بینی طرف راست و سه بار طرف چپ بدمد و بگوید
* لا باس اذهب الباس رب الناس اشف انت الشافی لا یکشف الضر
الا انت * ایضا در حدیث آمده کسیکه مخبط شود بسبب جن
او را در بر داشته تعویذ کند بسوره فاتحه و سوره بقره تا
مفلحون و تمام آیت * والهکم اله واحد * و آیة الکرسی
* ولله ما فی السموات وما فی الارض * تا آخر سوره بقره و تمام
آیت * شهد الله انه لا اله الا هو * و تمام آیت * وان
ربکم الله الذی * از سوره اعراف و * فتعالی الله الملک
الحق * تا آخر سوره مومنون و ده آیت از اول سوره صافات
تا * لازب * و سه آیه از آخر سوره حشر و تمام آیت *
وانه تعالی * از سوره جن و * قل هو الله احد و معوذتین *
ایضا در حدیث آمده مصروع را افسون کند بسوره فاتحه سه روز
صبح و شام هرگاه ختم کند آخر آب جمع شده بزاق خود بر زمین اندازد
* هم بحدیث آمده که عقرب گزیده را افسون کند بسوره فاتحه
هفت بار و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در حالت نماز

عقرب نیش زد پس هرگاه فارغ شد فرمود لعنت خدا باد بر
عقرب مصلی و غیر مصلی کسی را نمی گذارد پس طلبید نمک
و آب پس مسح می کرد بر آن و می خواند * قل یا ایها الکافرون
و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس * و نیز بحدیث آمده
کسیکه باتش سوخته شود افسون کند باین قول * اذهب الباس
رب الناس اشف انت الشافی لا شافی الا انت * ایضا در حدیث
آمده کسیکه بند شود بول او یا مریض شود بسنگ مثانه افسون
کرده شود باین قول * ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک
امرک فی السماء و الارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک
فی الارض و اغفر لنا حوبنا و خطایانا انت رب الطیبین فانزل
شفاء من شفائک و رحمة من رحمتک علی هذا الوجع * صحت
یابد تاج الدین سبکی در طبقات خود می گوید که دیدم اکثری
را از مشایخ که شش آیات شفا برای مریض می نویسند
در ظرفی و او را می نوشانند برای طلب شفا و آن آیات
این است * بسم الله الرحمن الرحیم و یشف صدور قوم
مؤمنین شفاء لما فی الصدور و فیه شفاء للناس و ننزل من القرآن
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و اذا مرضت فهو یشفین قل هو
للذین آمنوا هدی و شفاء * در چلپی بر بیضاوی می نویسد

پسری بود استاد ابی القاسم قشیری را که مریض شد
بمرض شدید که مایوس شد از صحت او و این امر شاق گذشت
بر او پس دید حق سبحانه تعالی را بخواب و شکایت کرد
از ان پس فرمود حق تعالی آیات شفا را جمع کن و آن را
در ظرفی بنه پس و در ان مشروب انداخته مریض را بنوشانی
همچنین کرد پس صحت یافت ولد او و آیات شفا همان
شش است که ذکر آن گذشت در مدارج النبوة مینویسد
که علما اجماع کرده اند بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی اینکه
بکلام خدا و اسما و صفات وی باشد و بزبان عربی یا بزبانی
دیگر که معانی آن می دانند بود و باعتقاد اینکه موثر حقیقی خدا است
عز اسمه و تاثیر رقی به تقدیر او است تعالی شانه و در دیار ما
افسونی است که آن را نسبت بشیخ شرف الدین یحیی منیری
کنند و مردم بدان مشغوف اند و در وی اسما است که
متعارف زبان هندو است اجتناب ازان لازم می نماید
انتهی در شمس المعارف آورده که گفت فقیه ابو محمد ابن
ابی زید القیروانی که ادعیه کثیره را تجربه کردم پس نیافتم اسرع
در اجابت و اعظم در برکت ازین دعا که شیخ فقیه
ابو اسحق تونسی دعا می کرد بان بر هر سلطان جابر و بر هر دزد

گمراه و برای هر مصیبت و شداید و نوازل پس کسیکه واقف
شود بر آن باید که بجل کند که آن دعای خواص است و سزاوار
نیست که بغیر متقیان دعا کند زیرا که دعای مجرب و صحیح است
و آن این است * یا موضع کل شکوی و یا شاهد کل نجوی و یا
عالم کل خفیة و یا کاشف کل بلیة و یا منجی یونس و یا مصطفی
محمد صلی الله علیه و سلم و یا خلیل ابراهیم ندعوک یا الهی دعاء
من اشتدت فاقته و ضعفت قوته و قلت حیلته دعاء الغریق الغریب
الملهوف المکروب المضطر الذی لا یجد من یکشف ما به الا انت یا
ارحم الراحمین اکشف ما نزل بنا من کذا و کذا * بجای کذا و
کذا مصیبت خود ذکر کند * انک علی کل شیء قدیر و اغوثاه یا الله
سه مرتبه * اللهم یا بادی لا بدء لک یا دایم لا نفاد لک یا حی یا محیی
الموتی یا قایم علی کل نفس بما کسبت انت الله الذی لا اله الا انت
الها واحدا اسئلک بکلمات الله التامات الامن و العفو و العافیة
و المعافات الدایمة فی الدین و الدنیا و الآخرة و فی الاهل
و الجسد و المال و الولد و المسلمین اجمعین یا رب العالمین
انک علی کل شیء قدیر فارحمنی یا ارحم الراحمین
و اکشف ما نزل بی کذا و کذا * و اینجا هم بجای کذا و کذا مصیبت
خود ذکر کند * و خلصنی خلاصا جمیلا * و نیک بکن نیت خود را

وقت خواندن این دعا بیناکت و بین الله بفزاید و عقاید * عمل
هرکسی را کاری و مهمی در پیش آمده باشد و علاج آن نداند
این نقش را بدست چپ خود بنویسد و شب بخواب
رود هرچه فکرا د باشد ببیند درخواب بیند و آن نقش اینست

* مَن یَهَبْ هَبْ مَن یَهَبْ هَبْ مَن یَهَبْ هَبْ * عمل *

هرکرا کاری مشکل پیش آید و مهمی دشوار باشد
باید که این دعا بنویسد بر کاغذ و در آب روان اندازد تا
یک هفته این عمل کند انشاء الله تعالی مطلب حاصل آید
و آن دعا اینست * بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة
الا بالله العلي العظيم بسم الله الملك الحق المبين من العبد الذليل
الى المولى الجليل اني مسني الضر وانت ارحم الراحمين *
بندگی شیخ جلال الدین یونس سجاوندی این عمل را
روایت کرده اند * حرز * برای محافظت از مخاوف
باخود دارد * اعيذ حامل هذه العريضة بكلمات الله التامات كلها
من شر ما خلق فالله خير حافظا وهو ارحم الراحمين بسم الله
خير الاسماء بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شي في الارض ولا
في السماء وهو السميع العليم * دائما * در نفحات الانس مذکور
است که حدیث نبوی وارد است باین معنی که هفتاد هزار

بار کلمه * لا اله الا الله * گفتن را در نجات گوینده یا نجات آن
کس که آن را به نیت وی گویند اثر تمام است شیخ ابو الربیع
مالقی گفته است که من این ذکر را هفتاد هزار بار گفته بودم
و لیکن بنام کسی معین نساخته بودم تا روزی بر مایده طعامی
حاضر شدم با جماعتی و با ایشان کودکی صاحب کشف بود
دران وقت که آن کودک دست بطعام برد تا بخورد ناگاه بگریست
گفتندش چرا گریستی گفت اینک دوزخ را مشاهده
میکنم و مادر خود را در وی در عذاب می بینم شیخ ابو الربیع
گفت در باطن با خود گفتم خداوندا تو میدانی که هفتاد هزار کلمه
* لا اله لا الله * گفته ام آن را بجهت آزادی مادر این
کودک از آتش دوزخ معین گردانیدم گفت چون من
این نیت در باطن خود تمام کردم آن کودک بخندید و بشاشت
نمود و گفت مادر خود را می بینم که از آتش دوزخ خلاص
یافت الحمد لله پس بطعام خوردن مشغول شد با آن جماعت
شیخ ابو الربیع میگوید که مرا صحت حدیث نبوی بکشف آن
کودک معلوم شد و صحت کشف آن کودک بخبر نبوی
میگویند که روز عاشورا هر که هفت کرت این دعا بخواند دران
سال نمیرد * سبحان الله ملء المیزان و منتهی العلم و مبلغ الرضا

وزنة العرش لا ملجأ ولا منجا من الله الا اليه سبحان الله عدد الشفع والوتر وعدد كلماته التامات واسئله السلامة برحمتك لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وهو حسبي ونعم الوكيل ونعم المولى ونعم النصير وصلى الله على خير خلقه محمد وآله اجمعين * روز عاشورا این مناجات بهیئتی که بخوانند بعنایت رسد * بسم الله الرحمن الرحيم الهي بحرمة الحسين واخيه وامه وابيه وجده وبنيه فرج عما انا فيه وصلى الله على خير خلقه محمد وآله اجمعين * دیگر * يا قابل توبة آدم يوم عاشورا يا رافع ادريس الى السماء يوم عاشورا ويا جامع شمل يعقوب يوم عاشورا ويا كاشف حزن ايوب يوم عاشورا ويا دافع كربة ذي النون يوم عاشورا ويا غافر ذنب داود يوم عاشورا ويا سامع دعوة موسى يوم عاشورا ويا رافع عيسى بن مريم يوم عاشورا ويا ناصر محمد صلى الله عليه وسلم يوم عاشورا اقض لنا الحاجات يا ولي الحسنات ويا دافع السيئات يا حي يا قيوم يا ذا الجلال والاكرام ويا مالك يوم الدين اياك نعبد واياك نستعين وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه اجمعين * عمل * این وقت مثالها را روز چهارشنبه آخر ماه صفر بر کاغذ نوشته در آب شسته بخوردن مردم دهد

که دفع بلایا نماید * بسم الله الرحمن الرحیم سلام قولا من رب
الرحیم سلام علی نوح فی العالمین سلام علی ابراهیم کذلک
نجزی المحسنین سلام علی موسی و هارون سلام علی الیاسین
سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین سلام هی حتی مطلع الفجر *
در ریاض رشک ریاض است بدانکه اگر کسی را حاجتی
طرف خدا باشد و باشد در کرب و رنج یا نازل شود برو مصیبتی
بوسط شب برخیزد و وضو کند با جامه آداب و استحباب و
دو رکعت نماز بهر آنچه آسان باشد بخواند و هرگاه سلام دهد
مستقبل قبله باشد و هزار بار درود فرستد بر رسول الله
صلی الله علیه وسلم بعد از ان بگوید * اللهم صل وسلم علی سیدنا و
مولانا محمد صلوة تحل بها عقدتی وتفرج بها کربتی وتنفل بها وخلتی *
پس به تحقیق که الله تعالی دفع کند آنچه نازل شد برو و به بند
دست خود را برین ذخیره که منافع آن کثیر است * وهم در ریاض
رشک ریاض بدون ذکر منقول عنه است که اخبرنی الشیخ
الصالح الموفق العبد ابو علی النوری قال مرفوعا عن علی بن
ابی طالب رضی الله عنه انه قال کسیکه آرزو کند چیزی را و
اراده کند که خدای تعالی او را در خواب بانچه اراده کرده
است آگاه کند پس باید که شش رکعت قبل نوم بگذارد دور

رکعت اول فاتحة الکتاب یک مرتبه و والشمس وضحیها هفت
مرتبه و در رکعت ثانیه واللیل اذا یغشی هفت مرتبه و در رکعت ثالثه
سورهٔ والضحی هفت مرتبه و در رکعت رابعه الم نشرح هفت مرتبه
و در رکعت خامسه سوره والتین هفت مرتبه و در رکعت سادسه
انا انزلناه هفت مرتبه بخواند پس هرگاه فارغ شود از نماز خود
و سلام دهد ثنا کند خدای تعالی را و درود فرستد بر نبی صلی الله
علیه و سلم بعد از آن بگوید * اللهم یا رب ابراهیم و موسی و
رب اسحق و یعقوب و رب جبرئیل و رب میکائیل و رب اسرافیل
و انت یا رب منزل الصحف و منزل التوریة و الانجیل و الزبور و
الفرقان العظیم ارنی فی منامی فی هذه اللیلة من امر کذا و کذا
ما انت به اعلم * پس اگر بیند در شب اول فبها و الا در ثانیه
و الا در ثالثه تا هفت شب پس به تحقیق برو تمام نشود هفت
شب پس بیاید بر وی شخصی پس بگوید از وی که * الامر کذا
و کذا * و به تحقیق ما تجربه کردیم آنرا و عمل کردیم بدان پس
یافتیم آنرا صحیح گفت استعمال کردم آنرا هفت شب
و غرض من آن بود که بپرسم از صنعت کیمیا پس آمد نزد من
شخصی و گفت * الزیبق و الرصاص و المرتک * پس اراده
کردم که بپرسم از طریقه معاش من آن پس آمد شخصی و بیدار کرد مرا

* عمل * اگر محبوس این نقش مثلث چهل و پنج باخود دارد بعون الله سبحانه خلاص یابد

۱۶	۱۱	۱۸
۱۷	۱۵	۱۳
۱۲	۱۹	۱۴

* فایده * ظابطه پر کردن نقش مثلث این است * بیت * دو اسپ و پیاده دو و فرزین * انگاه پیاده دو اسپ است * و تمام نقوش مثلث نزد اهل تکسیر بهمین ظابطه بیت مرقوم پر میکنند و ظابطه پر کردن نقش مربع این بیت است * اسپ و فرزین اسپ و رخ باز اسپ و فرزین اسپ گیر * فیل وار هر مربع یا سعد دگر بگیر * و تفصیل آن از کتب اهل تکسیر اگر حاجت باشد باید طلبید چون علی العموم کار آمد نیست بنا بر آگاهی بهمین قدر اکتفا شد

* عمل * برای خلاصی محبوس یک هزار و دویست بار این دعا بخواند حق سبحانه تعالی آنرا خلاص دهد * یا بدیع العجائب بالخیر یا خالص یا مخلص یا خلاص * عمل * برای درد زه اسمای اصحاب کهف نوشته در ران چپ زن بندد این اسما را خاصیت های عجیبه مجربه است

* الهی بحرمة یملیخا مکسلمینا کشفوطط تبیونس کشا فطیونس یوانسبوس و اسم کلبهم قطمیر و علی الله قصد السبیل و منها جائر فالله خیر حافظا برحمتک یا ارحم الراحمین *

و اعرابش به تصحیح حضرت خواجه نقشبند قدس سره است
* عمل * در شمس المعارف است برای عطف و تالیف
قلوب هفت مرتبه اسم جلاله و آن الله است بنویسد
بعد از آن همچنین اسم رحمن هفت مرتبه بعد از آن
اسم رحیم هفت مرتبه بعد از آن نوشته شود
* اللهم اجعل قلب فلان ابن فلان * یعنی نام مطلوب و پدرش
و اجعل علیه الرأفة و الرحمة و الحنان و العطف و القبول فان تولوا
فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم و
اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال
بلی و لکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم
اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثم ادعهن یاتینک سعیا و اعلم ان
الله عزیز حکیم کذلک یاتی فلان * بجای فلان نام مطلوب
نویسد * الی فلان * اینجا نام طالب * [illegible] فکشفنا عنک
غطاءک فبصرک الیوم حدید * آن را به زعفران و [illegible] و قاقل
بنویسد و نوشته آن را بر سر هر کسی که خواهد هفت مرتبه
بگرداند به نحوی که بسر آید خواه در حالت بیداری یا در خواب
و اگر مطلوب شخصی باشد که آنجا رسانیدن نبود از دور بگرداند
باین نحو که طالب تصور کرده آن مطلوب را ببیند و مطلوب

طالب را نه بیند و در هر گردش یکبار تکبیر گوید پس هفت مرتبه
الله اکبر بعدد دوراست بگوید و آن مکتوب را با خود دارد
پس به بیند تماشای عجبی * عمل * از مولانا نظام نقشبند قدس سره
منقول است برای دفع اعدا سی و یکبار بوقت معین سوره
تکاثر معه بسم الله بخواند * عمل * برای حب این آیت را
بر خوشبوی یا برگ پان دم کرده بخوردن شخص مطلوب بدهند
* بسم الله الرحمن الرحیم ان الله لا یخفي علیه شي في الارض
ولا في السماء هو الذي يصوركم في الارحام كيف يشاء لا اله الا
هو العزيز الحكيم باسم فلان علی حب فلان بن فلانة * یعنی
اسم طالب بعد ازان نام مطلوب و مادرش بنویسد * عمل *
طریق بدیع مجرب برای حصول مطلوب بنویسد مطلوب
را بطریق بسط یعنی حروف آن را جدا جدا بنویسد و اگر
دران نام انسان باشد پس نام مادر او نیز باید نوشت
مثل فلان بن فلانه پس نام طالب و مادرش نیز بنویسند
و همه حروف را یک سطر کنند باز آن را تکسیر صدر و موخر کنند
بعد ازان این ورق پاره کنند اما طاق موافق عددی که ذکر آن
می آید و آن این است که بگیرند اعداد حروف زمام یعنی
سطر اول بعد حذف مکرر و قسمت کنند آن را طاق هر قدر که

خواهند و بگیرند از اسمای الهی آنکه اوایل آنها حرفی است که
عدد آن را اگر فته اند اما به ترتیب حروف و نیز بگیرند موکلات
آن حروف و جمله را دعا سازند باین طریق * اجیبوا یا فلان
و یا فلان و این جا نام موکلان ذکر کنند * بحق فلان بن فلان
و فلان بن فلان بحق باری تعالی و یا ظاهر مثلا * و این جا هم اسما
الهی که گرفته اند ذکر کنند و بخوانند این عزیمت را هر شب بعدد
قسمت تا اینکه تمام شود همه عدد و بسازند قطعهای فرد را فتیله
و بسوزند هر یک از آن را هر شب تا که تمام شود لیکن در چراغ
مس نو قلعی باشد از نو دران روغن گاو و عسل بقدر ربع یعنی
سه حصه روغن باشد و یک حصه شهد و از شب چهار شنبه
این عمل شروع کنند بعد غسل و پوشیدن پارچه های پاک
و صاف و مالیدن خوشبوی و صوم دارند و غسل در هر شب
واجب است و حیوان جلالی و جمالی نخورند در ایام عمل و
وقتیکه مطلوب شخصی باشد پس چراغ بسوی او باید نهاد
و این عمل نیز بانی است بسوی تسخیر اغنیا و احضار ارواح
اولیا و محبت و بغض و هلاک کردن و [illegible] بسوی جمیع
مطالب پس این را حفظ باید کرد و بخل کرد از اهل آن و قصد
نکند تا نه شود باین عمل ضرر کسی که بحق اسمای الهی موافق وقت این است

الله باسط تواب ثابت جاعل حمید خبیر دلیل ذاکر
رحمن زاکی سمیع شکور صمد ضابط طیب ظاهر عاصم
غفور فتاح قهار کریم لطیف معز ناصر ودود هادی یاسر
موکلات حروف این است ا اسرافیل ب جبرئیل ت
عزرائیل ث میکائیل ج کلکائیل ح تنکفیل خ مهکائیل د
دردائیل ذ اهراطیل ر اموکیل ز سرفائیل س عموکیل ش
همرائیل ص اهجمیائیل ض عطکائیل ط اسماعیل ظ
لوزائیل ع اوماعیل غ اوخاعیل ف سرحاکیل ق عطراکیل ک
حروزائیل ل طاطائیل م رویائیل ن حولائیل و افتمائیل ه
دوریائیل ی سراکیطائیل

* فایده *

و طریق تکسیر این است که در سطر اول تکسیر حروف تکسیر نویسند و در سطر ثانی ابتدا با آخر سطر اول نمایند و جنب او اول سطر اول و جنب او آنچه متصل آخر بود باز جنب او آنچه متصل اول سطر اول بود باز جنب او ردیف ردیف آخر باز ردیف ردیف اول وقس علی ذلک تا منتهی شوند سطور بسطری که عین اول باشد پس تمام شد امر ابرا است که در سطر اول یک اسم باشد یا دو یا سه یا زیاده و این است معمول در جفر و جافیه و علمای تکسیر بهمین طور عمل دارند اما تکسیرا نوعی

دیگر هم هست که قدما بان عمل کرده اند در سطر اول اسم
کمر نویسند و در سطر ثانی اول سطر اول و در جنب او
آخر سطر اول پس مایلی اول پس مایلی آخر پس ردیف
مایلی اول پس ردیف مایلی آخر و همچنین تا سطر تمام
شود باز سطر سوم شروع کنند اول سطر دوم در اول
این بنویسند باز آخر سطر دوم هکذا تا اینکه سطر اول بلا تفاوت
حاصل آید و برای تمثیل هر دو قاعده این مثال نوشته می شود

مثال اول	مثال دوم
م ح م د	م ح م د
د م م ح	م د ح م
ح د م م	م م د ح
م ح م د	م ح م د

عمل در خانواده حضرت شاه کاظم قلندر قدس سره که از
خلفای حضرت شاه باسط قلندر قدس سره اند و عمل
ماثور اند که ورد آن موجب منافع کثیر دینی و دنیوی است
و برای دفع اعدا و ضرر سحر و حفاظت از جمیع مکاره دینی
و دنیوی مجرب آن خاندان است و می باید که تیغ بازان که در الفاظ فارسی
است شمشیر است و دیار که عربی است سپر است و برای
هر امر بوضع دیگر ورد آن است و زکوة آن معین است

جناب حضرت شاه تراب علی صاحب مد ظله العالی خلف
و خلیفه و صاحب سجاده حضرت شاه کاظم صاحب قدس سره
باین هیچمیرز اجازت دو درود داده اند و همیشه بتاکید اکید
جهت مواظبت بران ارشاد میفرمایند یکی ازان که آنرا سپر
میفرمایند و برای محافظت از اعدا و دفع سحر و غیره بورد
آن یازده یازده بار بعد نماز فجر و نماز مغرب یا بست
و یکبار بعد نماز مغرب مامور فرموده اند این است

علیقا ملیقا خالقا مخلوقا کافیا شافیا ارتضی مرتضی احق یا بدوح
وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمومنین ولا یزید الظالمین
الا خسارا احق أساتا سالا سالوسا * دیگر که آن را شمشیر
می فرمایند و برای خذلان اعدا و هلاکت آنها مجرب است
این است بسم الله خیر الاسماء انبیا را اولیا را ازهاد را
عبا د را ابدال را اوتاد را سالکان را ناسکان را محبان را محبوبان
را مغلوبان را مجذوبان را مجذوبان سالک را سالکان مجذوب را
اصحاب تمکین را ارباب تلوین را اهل سکر را اهل صحو
را نشستگان کنج سلامت را روندگان راه ملامت را قلندران
سرمست را صوفیان زبردست را سلسله طبقه حیدریان را
غافله مواهبیان را شاهان عرب را سرداران عجم را بندگان

زنگیان را امیران خراسان را سلطان هند را افغانهای سند را
سراندازان غزنوی را ظریفان تبت و چین را چابکسواران
بدخشان را عاشقان غور را مشتاقان ماوراء النهر را
واصلان بر و بحر را که در حیات ظاهری و باطنی اند بدرگاه خدا شفیع
می آرم برای برآمدن حاجات و مهمات دینی و دنیوی هر که
در آید بر آید هر که در افتد بر افتد هر که دگر کند جگر خورد چون تکبیر
عاشقان برآید بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر
الله اکبر ولله الحمد ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بحق
لا اله الا الله محمد رسول الله این ورد هر روز سه بار بعد نماز فجر و سه بار
بعد نماز مغرب بخواند * عمل * هم بامر و اجازت جناب حضرت
شاه تراب نانی صاحب مد ظله العالی برای حفاظت از وبا هفت
بار هر روز بعد نماز فجر بخواند * اللهم یا ولی الولاء یا سامع
الدعاء یا کاشف الضر و البلاء اصرف عنی القهر و المرض والوباء
والطاعون و القحط و السقم والشر عجلا بحق محمد ن المصطفي وعلي
المرتضي و فاطمه الزهرا و حسن المجتبي و حسين شهيد
دشت کربلا * یا ربا یا ربا یا ربا *
این قدر از اعمال و ادعیه که مرقوم شد بروایت احادیث
و کتب مشایخ اهل سنت بود و اما بطریقه امامیه هم ادعیه

و اعمال کثیره منقول و ماثور از ائمه اثنا عشر علیهم السلام از حد وافر است وکتب و رسایل کثیره در این باب تالیف شده اند و بهترین ادعیه نزد آنها دعاهای صحیفه کامله است که منسوب است بعلی بن حسین سلام الله علیهما که آن را بعد از کلام الهی افضل کتب و صحایف دانند و در این رساله بنظر اختصار صرف چند ادعیه که در هر ماه جدا جدا وارد شده بابت بعضی از ماههای متبرکه منقول می شود و ماخذ تمامتر آن کتاب زاد المعاد ملا باقر مجلسی است * ادعیه ماه رجب * منقول است که حضرت امام زین العابدین در روز اول ماه رجب این دعا خوانده و علما ذکر کرده اند که هر روز سنت است خواندن آن * یا من یملک حوایج السائلین ویعلم ضمیر الصامتین لکل مسئلة منک سمع حاضر وجواب عتید اللهم ومواعیدک الصادقة وایادیک الفاضلة ورحمتک الواسعة فاسئلک ان تصلي علي محمد وآل محمد وان تقضي حوائجي للدنیا والآخرة انک علي کل شي قدیر * و بسند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام در هر روز از ماه رجب این دعا را می خواند * خاب الوافدون علي غیرک وخسر المتعرضون الا لک وضاع الملمون الا بک واجدب المنتجعون الا من انتجع فضلک بابک مفتوح

للراغبین وخیرک مبذول للطالبین وفضلک مباح للسائلین
ونیلک متاح للآملین ورزقک مبسوط لمن عصاک وحلمک معترض
لمن ناواک عادتک الاحسان الی المسیئین وسبیلک الابقاء
الی المعتدین اللهم فاهدنی هدی المهتدین وارزقنی اجتهاد
المجتهدین ولا تجعلنی من الغافلین المبعدین واغفر لی یوم الدین
وهزار مرتبه سوره * قل هو الله احد * در تمام ماه خواه در یک روز
خواه در تمام ماه هزار مرتبه تمام کند ثواب بسیار دارد واگر
هزار مرتبه * لا اله الا الله * بگوید صد هزار حسنه برای او نوشته
شود وحق تعالی در بهشت شهری از برای او بنا کند ودر هر
شب از شبهای این ماه هزار مرتبه * لا اله الا الله * وصد
مرتبه این استغفار وارد شده است * استغفر الله الذی
لا اله الا هو وحده لا شریک له واتوب الیه * از امیر المؤمنین
علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود که هر که در هر شب وهر روز ماه رجب وشعبان ورمضان
سه مرتبه * الحمد وآیة الکرسی وقل یا ایها الکافرون وقل هو الله
احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس بخواند
وسه مرتبه بگوید * سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم * وسه مرتبه بگوید

* اللهم صل علی محمد و آل محمد * و شش مرتبه * اللهم اغفر
للمؤمنین والمؤمنات * و چهارصد مرتبه بگوید * استغفر الله واتوب الیه
گناهانش را خدای تعالی بیامرزد اگرچه بعدد قطرههای باران
و برگ درختان و کف دریاها باشد و در روز عید حق تعالی او را ندا
کند که براستی تو دوست منی و بهر حرفی ترا شفاعتی میدهم
در حق برادران و خواهران مؤمن تو و حضرت رسول فرمود که
اگر در عمری یکبار این عمل را بعمل آورد حق تعالی بهر حرفی هفتاد
هزار حسنه باو عطا کند که هر حسنه از جمیع کوههای دنیا سنگین تر
باشد و هفتصد حاجت او را در وقت مردن و هفتصد حاجت
او را در قبر و همین قدر وقت بیرون آمدن از قبر و مثل آن
وقت پرواز کردن نامههای اعمال و نزد سنجیدن اعمال در
میزان و نزد صراط بر آورد و او را در سایهٔ عرش خود جا دهد و
حساب کند او را حساب آسان و هفتاد هزار ملک او را
مشایعت کنند تا داخل بهشت شود و باو عطا کنند آنچه هیچ چشمی
ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد * ادعیه و اوراد ماه
شعبان * در این ماه فضیلت استغفار و درود بسیار است
و منقول است که اگر در این ماه هفتاد بار * استغفر الله واسئله التوبة *
گوید چنانست که در ماههای دیگر هفتاد هزار مرتبه گفته باشد

ومنقول است که در هر روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه بگوید
* استغفر الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم و اتوب الیه *
حقتعالی روح او را در افق مبین جا دهد و آن فضای وسیع است
در پیش عرش و در آن فضا نهرها است و قدحها در کنار آن
بعدد ستاره های آسمان نهاده است و در بعضی روایات
* الحی القیوم * پیش از * الرحمن الرحیم * است از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که شب نیمه شعبان
بهترین شبها است بعد از شب قدر پس سعی کنید در
عبادت این شب که خدا بذات مقدس خود سوگند یاد
کرده است که سائلی را از درگاه خود رد نکند مگر اینکه معصیتی از خدا
طلب نماید و این شب را خدا برای ما اهلبیت قرار داده است
بازای شب قدر که برای پیغمبر ما قرار داده است پس اهتمام
نمائید در این شب در دعا و ثنا کردن بر خدا بدرستیکه هر کو در این شب
صد مرتبه * سبحان الله * و صد مرتبه * الحمد لله * و صد مرتبه * الله اکبر *
و صد مرتبه * لا اله الا الله : بگوید حق تعالی گناهان گذشته او را
بیامرزد و حاجتهای دنیا و آخرت او را برآورد هر چه از خدا طلب نماید
یا نماید * و از جمله * اعمال این شب نیمه شعبان منقول است
اینست که چهار رکعت نماز هر دو رکعت بیک سلام بگذارد

در هر رکعت بعد از حمد صد مرتبه * قل هو الله * بخواند و بعد از نماز
این دعا بخواند * اللهم انی الیک فقیر و من عذابک خائف و بک
مستجیر رب لا تبدل اسمی و لا تغیر جسمی رب لا تجهد بلائی رب
لا تشمت بی اعدائی اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ برضاک من
سخطک و اعوذ بک منک جل ثناءک انت کما اثنیت علی نفسک و فوق
ما یقول القائلون فیک * اعمال و ادعیه ماه رمضان * سنت
است که در روز اول اینماه غسل کند در آب جاری و سی کف آب
بر سر بریزد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که هر که در اول روز چنین بکند از جمیع دردها و بیماریها در تمام
سال ایمن باشد و ایضا از آنحضرت منقول است که هر که در
روز اول این ماه کفی از گلاب بر رو بزند از خواری و پریشانی
نجات یابد و اگر هر روز بکند در آنروز از بلاها ایمن گردد و هر که
یک کف از گلاب در روز اول ماه بر سر بریزد در آن سال از
مرض سرسام ایمن گردد و بسند معتبر از حضرت امام محمد تقی
علیه السلام منقول است که هر که در اول هر ماه دو رکعت
نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از حمد سی بار * قل هو الله احد *
و در دوم سی مرتبه * انا انزلناه * و بعد از نماز بقدر میسور
تصدق بکند سلامتی آنماه را خریده است و بسند معتبر از حضرت

صادق علیه السلام منقول است که هر که نزد داخل شدن ماه رمضان در روز اول یا شب اول دو رکعت نماز بکند در رکعت اول بعد از حمد سوره * انا فتحنا * و در رکعت دوم هر سوره که خواهد بخواند حق تعالی جمیع بدیها را از آن سال از او دور کند و در حفظ خدا باشد تا سال آینده منقول است که بعد از هر نماز در ماه مبارک این دعا بخواند * یا علي یا عظیم یا غفور یا رحیم انت رب العظیم الذي لیس کمثله شي و هو السمیع البصیر و هذا شهر عظمته و کرمته و شرفته و فضلته علي الشهور هو الشهر الذي فرضت صیامه علي و هو شهر رمضان الذي انزلت فیه القرآن هدي للناس و بینات من الهدي و الفرقان و جعلت فیه لیلة القدر و جعلتها خیرا من الف شهر فیا ذا المن و لا یمن علیک من علي بفکاک رقبتي من النار فیمن تمن علیه و ادخلني الجنة برحمتک یا ارحم الراحمین ه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که در وقت افطار بگوید * اللهم لک صمت و علی رزقک افطرت و علیک توکلت * تا خدا عطا کند بتو ثواب هر کسیرا که در این روز روزه داشته است

* مطلب چهارم از مقصد سوم *

در عبادت صوم بدانکه صوم عبارت است از باز داشتن

خود از خوردن و آشامیدن و جماع کردن از شروع صبح صادق
تا غروب آفتاب و آن فرض است و سنت فرض آن بر هر
مسلم عاقل و بالغ یک ماه است در تمام سال که رمضان مبارک
باشد و سبب وجوب صوم رمضان رویت هلال رمضان
است یا گذشتن سی روز از شعبان و رویت هلال
ثابت می شود بگواهی یک شخص عادل بمذهب ائمه
اهل سنت و جماعت و نزد ابی حنیفه اگر آن عادل زن یا
بنده هم باشد هلال ثابت می شود و اما هلال شوال بمذهب
غیر ابو حنیفه به گواهی دو عدل ثابت می شود اگرچه در آسمان
هیچ ابر و غبار نباشد و نزد ابی حنیفه در وقت صاف بودن
مطلع جز بگواهی جمع کثیر که بگفته آنها علم یقینی حاصل آید هلال شوال
ثابت نگردد و بروایتی از احمد حنبل اگر بست و نه روز از
شعبان بگذرد و شب سی ام ابر و غبار باشد صوم آنروز واجب شود
و از رمضان محسوب گردد و این مذهب بعضی از صحابه کبار است اما
بمذهب باقی ائمه خلاف آن است لاکن بمذهب ابی حنیفه اگر نیت کند
که اگر آن روز از رمضان است روزه فرض گیرم و الا تطوع
و رمضانیت آن روز ظاهر شود از رمضان محسوب افتد بخلاف مذهب
شافعی و مالک علامه شیرازی در درة التاج گفته که هر تاریخ

سی ام شعبان یوم الشک نیست گو ابر و غبار
بر آسمان باشد بلکه یوم الشک آن را گویند که شخصی
برویت هلال گواهی دهد و آن شهادت منتشر شود مگر قاضی
بسبب فسق او یا بوجهی آخر شهادت او را قبول نکند و رد
کرده اند یا عوام ارجاف انداخته باشند برویت هلال و نزد
حاکم ثابت نشده باشد و روزه شک بمذهب ائمه ثلثه اگر
موافق قضا یا نذر باشد مباح است والا بنیت تطوع مکروه باشد
و صاحب درة التاج می نویسد که بمذهب ابی حنیفه روزه
تطوع در یوم الشک مباح است مکروه و در کتب معتبره فقه
این است که بخواص روزه یوم الشک به تطوع مباح است
مثل قاضی و مفتی و غیره بعوام مکروه است و نزد امامیه نزد بعضی
هلال رمضان بگواهی یک شخص عادل ثابت شود و نزد بعضی
بشرطیکه شب بر آسمان ابر و غبار باشد و الا دو عادل بر این
قول اشهر است و یوم الشک نزد امامیه آنست که احتمال
رمضان و شعبان هر دو علی السویه داشته باشد و روزه آن
روز [illegible] بنیت شعبان بمذهب امامیه است بنیت تطوع جایز
است و در روزه دو چیز فرض است یکی نیت و بمذهب ابی حنیفه
بمطلق نیت صوم نفل یا نیت رمضان یا غیر آن هر دو [illegible] میشود

تفصیل در فقه [illegible] صوم [illegible]

جزوی از شب واقع شود کافی باشد پس اگر پیش از زوال
نیت کند در روزه فرض و نفل جایز باشد الا در روزه قضا که
دران البته نزد او شرط است که نیت روزه قبل از طلوع
آفتاب کند و بمذهب شافعی و مالک و یکقول از احمد حنبل تعیین
رمضان و غیره در نیت شرط است و هم ضرور است که نیت
در جزوی از شب واقع شود مگر نزد شافعی و احمد حنبل این امر
مخصوص بروزهٔ فرض است و در تطوع قبل زوال هم نیت
درست است نزد شافعی و نزد احمد خواه قبل زوال باشد یا بعد
زوال و بمذهب مالک روزه تطوع هم همچنین است که جز در شب
نیت درست نباشد و بمذهب امامیه اگر روزه معین باشد همچو
رمضان یا روزه معین نذر نیت صوم مطلق یا قربت کافی باشد
بقولی و اگرنه تقیید بدان لازم باشد چنانکه گوید * الصوم عن
الکفارة وغیره * و در روزه فریضه اگر عمدا وقت شب نیت
نکند و صبح شود روزه درست نباشد و فریضه دوم در روزه
امساک است از اکل و شرب و مجامعت و هرچه در معنی
این ها است از برآمدن صبح صادق تا غروب آفتاب و اما
استمنا بید و اخراج منی بفعل خود عمدا در معنی مجامعت است
لاجرم همه اقسام آن مفطر صوم است غیر نظر و فکر و درآمدن

چیزی از ظاهر در باطن بر او منفذی مفتوح از سر قصد و عمد
با آنکه ذاکر روزه باشد مثل حقنه کردن و چیزی در گوش و بینی چکانیدن
که بجوف دماغ رسد و از استخوان کله بگذرد و در اکل
و شرب داخل است و مفسد صوم است الا بمذهب شافعی
که در گوش چیزی چکانیدن از اینها مبطل نیست و آهن بگلو فرو
بردن و بقصد بهری دهان قی کردن و بزبان آب دهن را بیرون
آوردن تا سرد شود باز بگلو فرو بردن و بمذهب شافعی و احمد
بلغم غلیظ را از حلق تا بیرون دهان آوردن و باز بگلو فرو بردن
روزه را باطل کند و بمذهب احمد حجامت کردن و سرمه کردن
بشرط اینکه اثرش بحلق رود نیز مبطل صوم است و نزد دیگران
خلاف آن است و در راه ذکر و بول چیزی چکانیدن که بمثانه رسد
روزه را باطل کند و اگر استعمال مفطرات کند بگمان اینکه
شب باقی است یا آفتاب فرو رفته است و خلاف آن بظهور رسد
روزه باطل شود مگر سوای قضای آن روزه چیزی دیگر لازم
نیاید مگر بمذهب احمد در بین هر دو صورت افطار بجماع موجب
قضا و کفاره هر دو است و از حجامت و خوردن و آشامیدن بسهو
روزه باطل نشود و اگر صبح بر آید و آدمی جنب باشد روزه را
زیان ندارد و همچنین غیبت کردن و بوسه دادن بی انزال

ضرری بصوم نرساند مگر عمدا تاخیر کردن جنب را از غسل
و غیبت کردن و بوسه دادن مکروه باشد و همچنین استعمال افعال
لغو و ملاهی و ملاعب و تضییع وقت بمطالعه کتب غیر دینیه کراهت
دارد و وقت مضمضه بخطا آب بحلق فرو رفتن نزد ابیحنیفه
و مالک روزه را میشکند و نزد شافعی و بروایتی از احمد نمی
شکند اگر مبالغه نکرده باشد و اگر قی غلبه کند و هیچ ازو باز
بحلق فرو نرود مبطل صوم نیست * فصل * و اما موجبات و لوازم
افساد صوم یعنی احکام مترتبه بر آن چهار چیز است موجب
اول و لازم شکستن روزه رمضان بی هیچ عذری کفاره است
و معنی افساد این است که نیت صوم کرده بشکند و اگر کسی
از سر نیت نکرد فقط قضا لازم است کفاره برو لازم نیست
و آن بمذهب شافعی و احمد مخصوص است بافساد بمجامعت
در پس و پیش حرام باشد یا حلال و بافساد از دیگر چیزها
کفاره نیست و کفاره با جماع بافساد روزه رمضان مخصوص
است نه بر روزه های دیگر مثل نذر و قضا و غیره و بمذهب
ابیحنیفه مجامعت و خوردن و آشامیدن و دوا خوردن عمدا بایاد
روزه موجب کفاره است لاکن بمذهب ایشان و نیز بمذهب
مالک و یک روایت از احمد جماع بهیمه موجب کفاره نیست

و بمذهب شافعی موجب است و بمذهب مالک جماع عمد وخطا در
لزوم کفاره یکسان است و بمذهب غیر ایشان نسیان
موجب کفاره نیست و عمد موجب است و کفاره بر مرد و زن یکسان
واجب است بمذهب ابحنیفه و مالک و یک روایت از احمد
و شافعی را درین باب سه قول است یکی لزوم بر زن و یکی
عدم لزوم بر او و یکی اینکه لازم است لاکن کفاره زن
هم مرد ادا کند و اگر بعد لزوم کفاره بیمار یا دیوانه یا مسافر
گشت یا زن حایض یا نفسا شد بمذهب ابحنیفه کفاره ساقط
گردد و بمذهب مالک و احمد ساقط نگردد و شافعی بیک قول موافق
ابحنیفه است در حیض و نفاس و جنون دون المرض والسفر
و دریک قول در همه موافق او است و بیک قول در همه
مخالف او و کفاره روزه آزاد کردن بنده است و اگر نتواند
دو ماه پی در پی روزه داشتن یعنی اگر یکروز به فطار رمضان
واقع شود باز از سر نو دو ماه باید گرفت و اگر این هم
تواند شصت مسکین را طعام دادن بمذهب ابحنیفه و شافعی
بهمین ترتیب و بمذهب مالک و احمد وجوب هر یکی بخیار است
یعنی هر چه خواهد یکی ازین سه بجا آورد و نزد شافعی در کفاره
روزه و ظهار اسلام بنده شرط است و سالم از عیب

اگر کافر باشد روا بود و در عجز از عتق و صیام و اطعام بقولی
از شافعی و روایتی از احمد کفاره ساقط است و نزد ابیحنیفه
ساقط نیست و اگر دو بار موجب کفاره واقع شد قبل
از ادای یکی هر دو متداخل شوند و همگی یک کفاره واجب الادا
شود بمذهب ابیحنیفه و قولی از احمد بخلاف مذهب شافعی
و مالک و مقدار کفاره بمذهب ابیحنیفه اطعام نیم صاع از
گندم است یا صاعی از جو و خرما همچو صدقهٔ فطر و بمذهب شافعی
مدی که ربع صاع باشد از هر یکی برابر و بمذهب احمد مدی از
گندم و نیم صاع از جو و خرما و سیر خورانیدن هر مسکین صبح
و شام دو وقت از نان گندم تنها و نان جوین با نان خورش
بمذهب غیر احمد کافی باشد و بیک روایت از احمد اگر طعام
هر مسکین جدا جدا کند و تملیک وی بسازد جایز باشد والا فلا
و بمذهب ابیحنیفه و مالک و احمد بر هر که کفاره واجب است
قضا نیز واجب است الا بیک قول از شافعی که قضا با کفاره
جمع نمیشود و لازم دوم روزه را قضای آن روز است
و آن بمذهب شافعی و احمد مخصوص بروزهای واجب است
و بمذهب مالک و ابیحنیفه مخصوص نیست چه اگر کسی در
روزه یا نماز نفل شروع کند اتمام او بر او واجب گردد و اگر

بشکند قضا لازم آید و نزد شافعی و احمد شروع موجب اتمام
نیست در اجمله عبادات و بشکستن آن قضا لازم نیاید و عمد
و یاد روزه شرط بطلان روزه و وجوب قضا است
تا اگر کسی بسهو روزه بشکند روزه باطل نشود
الا بمذهب مالک و افطار بی عذر بعد از وجوب
قضا یکسان است تا بر مسافر و حایض و نفساء و مرتد قضا با فطار
واجب است و بر کافر و دیوانه و کودک نابالغ واجب نیست
از جهت فوت شدن شرط وجوب مگر بمذهب مالک که
بر کافر اصلی قضای روزی که در وی مسلمان شده لازم
است و قضای رمضان پیاپی و متفرق هر دو باتفاق درست
است و اما موجب و لازم سیوم افساد روزه را امساک
بقیه روزی است که در آن روز روزه باطل شد مگر نزد شافعی و
مالک اگر بعصیان یا تقصیر صایم باطل شده و نزد ابی حنیفه و
یک روایت از احمد بزوال عذر که موجب فساد روزه
بوده امساک لازم است مثلاً در بعضی از روز رمضان
حایض یا نفسا پاک شود یا مسافر مقیم شود یا کودک
باحتلام بالغ گردد یا کافر مسلمان گردد و نزد ابی حنیفه یک روایت
از احمد امساک بقیه یوم در همه صورت لازم است و بمذهب

شافعی و مالک لازم نیست و اما موجب چهارم افطار
روزه را فدیه است و آن بمذهب ابی حنیفه به پیری که قدرت
بر صوم ندارد مخصوص است چه او را روا است که افطار
کند و عوض هر روزه مسکینی را بقدر کفارهٔ صوم اطعام کند و
شافعی و احمد هم درین صورت با او موافق اند و نزد مالک برا و چیزی
واجب نیست و نیز بمذهب شافعی و احمد اگر زن حامله یا
مرضعه را بصوم خوف تلف جنین یا رضیع باشد افطار روا است
وقضا و فدیه بقدر کفاره یمین بر آنها واجب است و نزد ابی حنیفه
فقط قضا واجب است نه فدیه و مالک بروایتی با ابی حنیفه
موافق است و بروایتی فقط در مرضعه با شافعی و احمد موافق
است نه در حامله و اما اشیائیکه مبیح افطار اند یکی سفر دراز است
و باتفاق ائمه ثلثه هرچند افطار مسافر را مباح است مگر صوم فاضلتر
است و بمذهب احمد افطار فاضلتر است و بروایتی از عمر و ابی هریره
رضی الله عنهما اگر مسافر روزه دارد اعادهٔ روزه برو واجب
است و مبیح دوم برای افطار بیماری است که برو نوه داشتن
خوف زیادت بیماری یا دراز کشیدن آن باشد و بمذهب
امامیه باکل و شرب معتاد و غیر آن و جماع مطلقا قضا و کفاره
لازم شود و اگر کسی جنب شود و عمدا غسل نکند تا صبح بر آید

یا بعد از جنابت بی نیت غسل تجدید باروز نیز قضا و کفاره
بر او واجب شود و همچنین در صورت خفتن جنب بعد از آنکه
دو بار به نیت غسل بیدار شده باشد تا صبح و به رسانیدن غبار
باختیار در حلق و استمنا قضا و کفاره واجب باشد و کفاره در رمضان
بمذهب ایشان همان است که بمذهب اهل سنت است و بر مرد و زن
هر دو لازم است و مسافر و مریض را افطار نمودن واجب است نزد
ایشان و اگر روزه دارند درست نباشد * فصل * در
سنت های صوم یکی از آن تعجیل افطار است بعد از تحقق
غروب آفتاب یا غلبه پیش از شروع در نماز مغرب
* دیگر * سحور خوردن به نیت زیادتی قوت بر عبادت و ذکر
و تلاوت قرآن نه به نیت افزایش قوت بنا بر اشتغال
بفضول و ملاهی * دیگر * تاخیر سحور برکسی که او را وثوق و
اعتماد باشد بر معرفت صبح و مقرر کرده اند که آن وقت جزو
اخیر از حصه ششم تمام شب است که از غروب آفتاب تا
طلوع آن معتبر است و چون این حصه همچو تمام شب باختلاف
ازمنه و آفاق مختلف می باشد لهذا درین مقام جدولی در صفحه
جداگانه بنا بر تعیین این حصه بموجب آفاق اکثر بلاد هندوستان مرقوم می شود
* دیگر * کثرت تلاوت قرآن زاید از آنکه در غیر رمضان ورد

آن ممنوع باشد * دوم * اعتکاف خصوصا در عشره آخر جهت
طلب لیلة القدر و آن بمذهب شافعی درنگ کردن به مسجد
است به نیت اعتکاف اگرچه یک ساعت بود با ترک جماع
دران وقت بدون اشتراط صوم مگر اینکه با صوم نیت کرده
باشد و اشهر دو روایت باو در عدم اشتراط صوم
موافق است و امّا بمذهب ابی حنیفه و مالک اگر نیت اعتکاف
کند صوم هم لازم باشد و اقل آن یکروز است و چون نیت
اعتکاف کرد جز برای حاجت ضروری بیرون آمدن روا
نباشد و چون حاجت گذارده شد بی درنگ رجوع بجای
اعتکاف واجب شود و باید که معتکف در مسجد جماعت باشد
و روز جمعه به نماز جمعه رفتن واجب باشد و بجماع در شب یا روز
اعتکاف باطل گردد و بخروج بهمه تن بی عذری نیز باطل شود
و عیادت مریض و حضور جنازه عذر نیست و مجامعت و دواعی
آن بر معتکف حرام است و معتکف را اولیتر آنست که در
مسجد جز بعبادت و تلاوت و ذکر یا سخن نیک مشغول
نباشد لاکن اگر بیع و شرا کند یا سخن مالا یعنی کند یا
عقد نکاح کند در مسجد اعتکاف باطل نشود * دیگر * از
سنتهای صیام نگاهداشتن زبان است از فحش و مالا یعنی

خصوصاً از غیبت و نزد بعضی علما غیبت مبطل صوم است
* دیگر * نگاه داشتن نفس و جمله قوا و اعضا از همه شهوتهای
که عقلا یا شرعا نامرضی است * دیگر * پیش از نماز صبح غسل
جنابت کردن * دیگر * خاص بمذهب شافعی ترک سواک
کردن بعد از زوال و ماثور است که وقت افطار این دعا بخوانند
* اللهم لک صمت وبک آمنت وعلیک توکلت وعلی رزقک افطرت *
و معمول مشایخ است که نیت صوم روز دوم هم وقت
افطار کنند و بعد از دعا این قدر اضافه سازند * لصوم غد من
رمضان نویت *

* مطلب پنجم از مقصد سوم *

در زکوة باید دانست که شرایط وجوب زکوة بمذهب
ابی حنیفه شش چیز است اول اسلام دوم حریت
سوم عقل چهارم بلوغ پنجم خالی بودن ذمه از قرض بمقدار
نصاب اعم از اینکه قرض حق الله باشد مثل ادای نذر
واجب و غیره یا حق عباد پس بر کافر و بنده و دیوانه و کودک نابالغ
و قرضدار نصاب او زکوة واجب نیست و شرط ششم
گذشتن یک سال تمام است بر اصل نصاب لاکن نقصانی
که در وسط سال واقع شود مانع وجوب زکوة نیست چون در
اول و آخر نصاب کامل باشد زکوة واجب گردد و اما بقول

جدید شافعی و مذهب مالک بشرط عقل و بلوغ و خالی بودن ذمه
از وام معتبر نیست و بر دیوانه و نابالغ و قرضدار زکوة واجب
است و قول قدیمش موافق مذهب ابی حنیفه است و احمد در
اعتبار شرط خلو ذمه از قرض با ابی حنیفه و قول قدیم شافعی
موافق است و در عدم اعتبار شرط بلوغ و عقل با مالک
و قول جدید شافعی است و مذهب امامیه موافق با مذهب
ابی حنیفه است الا حولان حول بر تمام نصاب شرط است
و نقصان بتوسط حال موجب سقوط زکوة است نزد آنها
و وجوب زکوة بر مال دیوانه و نابالغ نزد مجوزین آن بر اولیا یا اوصیای
آنها است و مال جنین که در شکم باشد در وجوب زکوة نزد شافعی
متردد فیه است و اما ملک نصاب کامل نزد او سبب فرضیت
زکوة است نه شرط او * و اما از فرایض زکوة * یکی نیت است خواه
وقت علیحده کردن مال جهت زکوة یا وقت تسلیم بزکوة
گیرنده یا وکیل باداي زکوة یا عامل زکوة * دوم * خاص بمذهب شافعی
و مالک ادای زکوة از جنس نصاب است مگر در کم از بست
و پنج اشتر و نزد ابی حنیفه زکوة از جنس نصاب دادن فریضه
نیست و احمد در غیر زر و نقره با شافعی و مالک است و در زر
و نقره با ابی حنیفه که بدل در زکوة زر و سیم دادن روا است

مد

نزد او و نزد امامیه اخراج قیمت در جمله اشیا جایز است مگر ادا
از عین فاضل‌تر است * مسئله سوم * در رسانیدن زکوة به مصرف
یا با امام یا با ساعی که عامل است یا رسانیدن به نفس خود یا بذریعه وکیل
خود یکی از این اصناف هشتگانه که در قرآن مذکور است. نزد مذهب
ابی حنیفه و مالک و احمد و امامیه مذهب شافعی به رسانیدن مجموع آن باین
اصناف هشتگانه یا آنچه از آن در بلاد زکوة دهنده موجود باشند و
حق هر صنفی جدا کردن و به هر کس از هر صنف قسمت
کردن لازم است اگر به نفس خود به مصرف رساند و نزد مذهب
امامیه رسانیدن مجموع آن به صنفی یا به یکی از این صنف روا
باشد لاکن سنت این است که به مجموع اصناف برساند
و اول آن اصناف فقرا اند که مالک هیچ چیز جز کسوت و نفقه
یک روزه نباشند و قدرت بر کسب ندارند دوم مساکین که
ورای اثاث بیت و لابدیات خانه مالک کم از نصاب باشند
و بر کسب قادر باشند و لاکن مدخل ایشان کمتر از مخارج
باشد و نزد بعضی علما فقرا آنها اند که مالک هیچ چیز نباشند و
قوت یک شب ندارند و سوال نکنند و مساکین آنها اند که بر درها
گردند و [illegible] سوم عاملان اند که از جهت امام یا سلطان
مامور باشند تا زکوة و عشرها و خراجها جمع کنند چهارم مؤلفة القلوب

از برای آنکه دلهای ایشان بر اسلام و احکام آن جمع شود
و نزد ابی حنیفه این صنف بعد از عهد محمد مصطفی صلی الله علیه
و سلم بکلی ساقط اند و نزد دیگران در بعضی بلاد موجود اند و بمذهب
امامیه سهم این صنف و سهم عامل در غیبت امام ساقط
است پنجم بندگان مکاتب اند که آزادی خود از مالکان خود بمالی
معین معلق کنانیده باشند که چون دران مدت آن مال ادا
کنند آزاد شوند و بمذهب امامیه بندگان که در سختی باشند هم
داخل این صنف اند ششم قرض داران بغیر معصیت و
کسانیکه بسبب دینی یا اتلاف مالی یا جنایتی ضمان یا غرامت
بذمه ایشان لازم شده باشد * هفتم * غازیان و حاجیان و بمذهب
امامیه بنای پلها و عمارتهای مسجد داخل این صنف است
* هشتم * غریبانی که در غربت محتاج شده باشند اگرچه در وطن
خود توانگر باشند و اما کسانیکه زکوة بر آنها روا نیست بنی هاشم
اند و بمذهب شافعی و مالک و یک روایت از احمد بر بنی مطلب
نیز روا نیست و ابی حنیفه و احمد بیک روایت بر بنی مطلب جایز
دارد و بازادکردگان بنی هاشم و فرزندان این موالی بیک
روایت از احمد نیز جایز نیست و نزد دیگران رواست و
بمذهب امامیه اگر مزکی بنی هاشم است یا مال خمس کفایت

برای آنها نکند زکوة بر بنی هاشم جایز است و بر پدر و جد چندانکه
اعلی باشند و بر فرزند و فرزند فرزند چندانکه زیر می آیند و بر زن خود
نیز زکوة روا نباشد و زن اگر بشوهر درویش زکوة دهد نزد
ابی حنیفه و یک روایت از احمد روا است و بر کافر ذمی و بندگان
خود و مکاتب خود نیز روا نباشد و نزد شافعی بر کسیکه طاقت
کسب بقدر نفقه دارد زکوة بر او روا نیست و نزد ابی حنیفه روا
است و بر توانگر هم زکوة دادن روا نیست و نزد ابی حنیفه توانگری
که موجب وجوب زکوة است یعنی مالک نصاب کامل همان
توانگری مانع اخذ زکوة است و نزد ائمه ثلثه در هر دو توانگری فرق
است پس نزد شافعی و مالک کسیکه مقدار کفایت از نفقه و کسوت
بغیر مال زکوتی دارد یا قوت کسب دارد که کفایت او باشد او
جهت منع اخذ زکوت توانگر است و بمذهب احمد سه
روایت است یکی موافق مذهب شافعی و مالک است الا اگر
کسی مالک نصاب زکوتی نباشد و قوت کسب دارد لیکن نفقه
او را کفایت نیست گرفتن زکوة او را روا باشد
روایت دوم اینکه مالک پنجاه درم یا قیمت آن مانع اخذ زکوة
است روایت سیوم آنکه مالک چهل درم یا قیمت آن مانع
اخذ زکوة است و اگر بعد ادای زکوة معلوم شد که زکوة گیرنده

از ان جنس است که زکوة برو روا نیست نزد ابیحنیفه زکوة
ادا شود و از گردنش ساقط گردد الا اگر کافر یابند و یا مکاتب
خودش باشد زکوة ادا نشود و نزد شافعی و احمد بیک قول از
هر دو صرف اگر توانگر بر آمد زکوة ادا شود و در دیگر اصناف که زکوة
برانها جایز نیست ادا نشود و زکوة واجب را مکروه است که از شهریکه
در انجا زکوة واجب شده است بشهر دیگر نقل نماید مگر بیک
قول از شافعی واجب است دادن بدرویشان آن شهر که انجا
واجب شده است الا انیکه بعضی از اصناف هشتگانه بشهر
دیگر باشند پس هر جا که آن صنف موجود باشد آنجا نقل کند

* فصل * باید دانست که مالهائیکه بران زکوة واجب است چهار
قسم است زر و سیم و عروض و انعام و انچه از زمین بیرون آید
اما زر و سیم اعم از انکه مسکوک باشد یا غیر مسکوک و از غیر
مسکوک خواه حلی و ظروف ساخته باشند یا پارهای آن باشد
مسبوک یا غیر مسبوک باجماع زکوة واجب است اگر بحد
نصاب رسد و حولان حول بران گردد پس نصاب زر بست
دینار است که بست مثقال باشد و نصاب نقره دو صد درهم
است که بر اول نصف دینار و بر دوم پنج درهم زکوة واجب
گردد که هر یکی حصهٔ چهلم نصاب باشد و بر زاید از ان اگر کمتر

از چهار دینار زر و چهل درهم نقره است بمذهب ابی حنیفه هیچ زکوة
نیست و بمذهب شافعی و مالک و احمد به قدر کم که از نصاب
افزون باشد به حساب چهلم حصه زکوة بران هم واجب
باشد و مذهب امامیه موافق مذهب ابی حنیفه است و در
حلی مردان و هم زیورات زنان بمذهب ابی حنیفه و یک
روایت از احمد زکوة واجب است و بمذهب شافعی
و مالک و روایت دیگر از احمد آنچه از زیورات استعمال آن
مباح است بران زکوة واجب نیست و آنچه استعمال آن
حرام است بران زکوة واجب است و اگر به یکی از زر و
نقره فرادی بحد نصاب نرسد و بجمع نمودن نصاب
کامل شود بمذهب ابی حنیفه و مالک و دیگر روایت از احمد
هر دو را جمع خواهند ساخت و بر نصاب کامل زکوة واجب
خواهد شد و نزد شافعی و دیگر روایت از احمد زکوة واجب
نخواهد بود و جمع آن نزد ابی حنیفه بقیمت خواهد شد نه باجزا مثلا
اگر صد درهم و هشت دینار است قیمت دینار نیز صد درهم گرفته
زکوة خواهند و نزد صاحبین ابی حنیفه و مالک باجزا جمع خواهند
ساخت مثلا نصف نصاب نقره است و نصف نصاب زر
پس یک نصاب کامل خواهند گرفت و سزاوار است که

در هر دو صورت احتیاطا آنچه زاید باشد از نصاب زر یا نقره
بانسو تحویل نمایند مثلا به تحویل طرف نصاب زر پنج درهم زکوة
باشد و به تحویل طرف نصاب نقره چهار درهم پنج درهم را
اعتبار نمایند و در فلوس اگر به نیت تجارت نباشد زکوة واجب
نیست اما قسم دوم از آنکه بران زکوة است عروض اند و
آن صادق است برانچه غیر اثمان است از جامها و حیوانات و
جواهر و ضیاع و عقار و بندگان و غیر آن و درین جمله آشیا اگر به
نیت تجارت است و افزونی مال ازان مقصود است بعد
گذشتن یکسال کامل بران به حساب چهلم حصه زکوة بر همه
آشیا واجب است اگر قیمتش به نصاب زر و نقره رسد
والا واجب نیست اگرچه قیمتش بصد هزار دینار رسد یا زاید
ازان باجماع جمله مذاهب اهل سنت و جماعت و گذشتن
سال تمام بر اصل مال معتبر است پس اگر بر اصل مال سال
کامل گذشت و باخر سال نفع شد زکوة بر اصل و نفع هر دو
واجب گردد و هم اگر کسی مالک نصاب است و بران سال
کامل گذشت و در وسط سال بهبه یا میراث یا تهایک اصل
مال زاید شد پس نزدیک ابی حنیفه همه را جمع کرده از مجموع
ادای زکوة واجب باشد و زکوة بر اموال تجارت مشروط است

باجتماع دو شرط یکی مالکیت بالفعل دوم نیت تجارت در انحال پس اگر
کسی نیت تجارت کرد در مالیکه بمیراث خواهد یافت بران زکوة نباشد
نزد اکثر علماء و علی هذا القیاس اگر شخصی فقط مالک نصاب ماند
در اکثر سال و به آخر سال نیت تجارت کرد پس زکوة بران
نیز واجب نباشد و نزد امامیه در اموال تجارت زکوة
واجب نیست لاکن سنت است و اما قسم سیوم از
مال زکوتی انعام اند و نزد شافعی و مالک و احمد آن منحصر است
در اشتر و گاو و گوسفند بشرط اینکه سوایم باشند یعنی بچرا
گذاشته باشند که آنجا بچرند و در وی نسل می کنند و علف از خانه
نه دهند لاکن بمذهب مالک در اشتر و گاو که کار میکنند اگرچه بعلف
بدهند هم زکوة بران واجب باشد اما نزد ابیحنیفه چنانکه در اشتر و گاو
و گوسفند سایمه و غیر معلوفه و عوامل و نواضح از اشتر و گاو زکوة واجب
است همچنین بر اسپان خواه نر باشند یا ماده بروایتی و فقط
بر ماده بروایتی اگر سایمه و غیر معلوفه اند هم زکوة واجب است
لاکن مزکی مخیر است در اینکه خواه یک دینار سر هر اسپ
بدهد یا قیمت کرده چهلم حصه قیمت بدهد اما زکوة گوسفند
پس در کم از چهل هیچ واجب نیست و در چهل یک
گوسفند واجب است تا صد و بیست و در یکصد و بیست

و یک دو گوسفند تا دوصد و در دوصد و یک سه گوسفند
تا چهارصد بعد ازان در هر صد یک گوسفند ماده یک ساله
تمام واجب می شود یا از بز یک ساله و پای در
دوم نهاده باجماع و اما زکوة اشتر سایمه پس در کم از
پنج چیزی واجب نیست و در پنج اشتر یک گوسفند و در
ده اشتر دو گوسفند و در پانزده اشتر سه گوسفند و در بست
اشتر چهار گوسفند و در بست و پنج اشتر بنت مخاض
یعنی اشتر ماده یک ساله پای در دوم نهاده تا سی و پنج
و در سی و شش تا چهل و پنج یک بنت لبون یعنی اشتر
ماده دو ساله پای در سیوم نهاده و در چهل و شش تا
شصت یک حقه یعنی اشتر ماده سه ساله پای در چهارم
نهاده و در شصت و یک تا هفتاد و پنج یک جذعه یعنی اشتر
ماده چهار ساله پای در پنجم نهاده و در هفتاد و شش تا نود
دو بنت لبون و در نود و یک تا یکصد و بست دو حقه تا اینجا بلا
خلاف ما بین مجتهدین است و بعد از یکصد و بست نزد ابی حنیفه
در هر پنج که ازان زیاده شود تا یکصد و چهل یک گوسفند واجب
شود و در یکصد و چهل و پنج یک بنت مخاض و دو حقه و در یکصد و پنجاه
سه حقه بعد ازان در هر پنج که ازان زاید شود یک گوسفند

واجب شود تا یکصد و هفتاد و در یکصد و هفتاد و پنج سه حقه و یک
بنت مخاض تا یکصد و هشتاد و پنج و در یکصد و هشتاد و شش سه حقه
و یک بنت لبون تا یکصد و نود و پنج و در یکصد و نود و شش
تا دو صد چهار حقه واجب شود پس در دو صد مزکی مختار است
خواه چهار حقه که سه هر پنجاه یک حقه باشد یا پنج بنت لبون
که سه هر چهل یکی از ان باشد بدهد و بعد از دو صد باز حساب
از سر گیرند یعنی در پنج یک گوسفند و در ده دو گوسفند
تا اینکه در چهار صد هشت حقه یا ده بنت لبون واجب شود و هکذا
و نزد شافعی و مالک و احمد چون از یکصد و بیست یکی هم زاید شود
سه بنت لبون واجب شود تا یکصد و سی بعد از ان سه هر پنجاه
یک حقه و سه هر چهل یک بنت لبون واجب شود و مذهب
امامه چون از یکصد و بیست تجاوز شود سه هر پنجاه یک حقه
و سه هر چهل یک بنت لبون واجب باشد و اما زکوة گاو
پس در کمتر از سی گاو واجب نیست و چون بسی رسد گاوی
یکساله ای که در دوم نهاده نر باشد یا ماده واجب شود و چون
بچهل رسد یک گاو دو ساله ای در سوم نهاده و چون
بشصت رسد دو گاو دو ساله ای در سوم نهاده واجب گردد
و چون از شصت تجاوز شود واجب متغیر گردد و در هر سی

یک گاو یکساله پای در دوم نهاده و در هر چهل یک گاو دو ساله پای در سوم نهاده واجب شود و اینجا خلاف بین المجتهدین

واما قسم چهارم از مال زکوتی زروع واثمار اند یعنی هرچه از زمین بیرون آید از قلیل و کثیر تا خیار و خربزه و گزر و شلغم و انجبیر وغیره که از ان نمو زمین مقصود باشد بران نزد ابیحنیفه و احمد یک عشر واجب است اگر آن را به باران و رودخانه و مثل آن پرورش کنند و اگر بدولاب و غیر آن آب دهند پس نصف عشر واجب شود بخلاف هیزم و گیاه و کاه و نی و مانند آن که بران عشر واجب نیست چرا که زمین بسبب آن خراب و تباه می شود. و نمو نمی یابد و نیشکر در وجوب عشر داخل است بی اعتبار نصاب یا خشک شدن یا باقی ماندن از قوت خلافا للشافعی والمالک مگر در عسل که نزد ابی حنیفه بران عشر بی اعتبار نصاب است و بمذهب ابی یوسف و محمد و احمد حنبل باعتبار نصاب و نصاب عسل بمذهب صاحبین شصت صاع است که هشت صد من شرعی باشد هر منی دو صد و شصت درم ونصاب آن نزد احمد حنبل ده فرق است هر فرقی شانزده رطل عراقی که هشت من شرعی باشد و بمذهب دیگران در کمتر از پنج وسق که شصت صاع است از حبوب وغیره که قوت را شاید چون

گندم و جو و امثال ایشان و بعد خشک و پاک کردن باقی
ماند یا میوه‌های که خشک کرده شود مثل خرما و مویز بران هیچ
واجب نیست و چون همین اشیاء بنصاب برسد که شصت
صاع است اگر آب از باران یا رودخانه و چشمه می‌خورد عشر
بران واجب است و اگر بدولاب و غیره آب می‌خورد
نصف عشر و این جمله حبوب چون گندم و جو و برنج و جاورس
و ارزن و باقلا و عدس و ماش و نخود و لوبیا در وجوب عشر
داخل اند بلا خلاف و در تقدیر نصاب است چنانکه
گذشت و بیک روایت از احمد وجوب زکوة در ابازیر
چون کمون و زیره و کشنیز و بزرکتان و تخم حیارین و تخمهای تره‌ها
چون تخم رشاد و تخم ترب و قرطم و همه میوه‌های خشک کرده چون
مشمش و بادام و پسته و فندق و زیتون و زعفران محمول بر
رسیدن آنها بنصاب است و بمذهب امامیه جز در گندم
و جو و خرما و مویز زکوة واجب نیست و در این اشیاء هم بشرط
رسیدن آنها بنصاب است و نصاب نزد آنها پنج وسق
است هر وسقی شصت صاع و هر صاعی چهار مد و هر مدی
دو رطل و ربع آن برطل عراقی که مجموع آن دو هزار و هفتصد
رطل عراقی باشد و در غیر گندم و جو و خرما و مویز از غلات و حبوب

و نیز در اموال تجارت بمذهب ایشان زکوة سنت است نه واجب * ذیل * در بیان خمس که مخصوص بمذهب امامیه است بدانکه در هفت چیز نزد آنها خمس واجب است یکی غنایم دار الحرب اگرچه قلیل باشند دوم معادن و یاقوت و زبرجد و قیر و سرمه و نفت و کبریت همه در معادن داخل اند سیوم گنج چهارم انچه از دریا بیرون آید مثل لالی و در پنجم ارباح تجارت و ضیاعات و زراعات ششم زمینی که ذمی آنرا از مسلمانی بخرد هفتم مال حلال که ممتزج شود بحرام پس یک نیمه از خمس حق امام است و نیمه دیگر به یتامی و مساکین و ابنای سبیل مخصوص از اولاد ابی طالب و عباس و حارث دهند بشرط ایمان آنها *

* مطلب ششم از مقصد سیوم *

در حج بیت الله و زیارت عتبات عالیات و دران چهار فصل است * فصل اول * در فرایض و ارکان حج و انواع و شرایط آن بدانکه حج از اعاظم ارکان مسلمانی است و در عمر یکبار فرض است و بترک آن وعید آمده که در حدیث شریف وارد است که هرکه مالک این قدر زاد و راحله باشد که او را به بیت الله الحرام برساند و حج نگذارد پس مانعی نیست

که او یهود یا نصرانی بمیرد و وقت آن در سال همگی یکبار است و اما
عمره بمذهب شافعی و احمد همچو حج فریضه است و وقت آن
معین نیست همیشه ادا می تواند کرد و بمذهب ابی حنیفه و
مالک عمره سنت موکده است و سبب حج همگی یکی است
که خانه کعبه است و اما در شرایط و فرایض و واجبات
و سنن و آداب و محظورات بسیار است و شرایط حج
سه گونه است یکی شرایط وجوب دوم شرایط وقوع
از فرض سیوم شرایط صحت آن و شرایط وجوب آن
پنج چیز است اول اسلام دوم حریت سیوم بلوغ چهارم عقل
پنجم استطاعت و استطاعت دو قسم است یکی استطاعت
مباشرت دوم استطاعت نیابت اما استطاعت مباشرت
به سه چیز تعلق دارد یکی بنفس و آن صحت بدن است و بمذهب
ابی حنیفه نابینا صحیح البدن نیست که با وصف قدرت بر مال و
موجود بودن قایدان بسیار بر وی حج فریضه نیست بخلاف مذهب
ائمه دیگر دوم بملک و مال تعلق دارد و آن قدرت است بر زاد
و راحله که بر نفقه خود و نفقه کسانیکه شرعا نفقه آنها بر ذمه او واجب
است تا رفتن و باز آمدن تعلق و قضای دین و مسکن و لباس و
خدمتگار و آنچه لابد او باشد و بر ملک یا کرایه راحله معرشین

اگر بی کجاوه بر اشتر نشستن تواند و الا قدرت بر مالک یا
کرایهٔ اشتر با کجاوه و بار و نفقه او تنها و آنچه در سفر ضروری
او باشد قادر بود و بمذهب مالک قدرت بر راحله شرط
استطاعت نیست اگر طاقت پیاده روی باشد و نزد دیگر ائمه
اگر مسافت ما بین بیت الله الحرام کمتر از مدت قصر باشد
استطاعت راحله شرط نیست و الا شرط است
سیوم بغیر نفس و مال علاقه دارد و آن امن طریق است
از تلف نفس و مال و عدم فقدان قوت یا گرانی آن و نه بودن
دریای خطرناک پس در فرضیت حج بر اهل هند و غیره بسبب
حایل بودن دریای شور اختلاف مجتهدین است مذهب صحیح
این است که اگر سلامت اکثر است فرض است و درینصورت
راه غیر مامون نیست و نزد بعضی فاصل بودن دریای شور
بهر نهج که شده راه را غیر مامون می کند و اما نوع دوم از
استطاعت آن که کسی را مرضی مزمن باشد که صحت ازان
ممکن نه بود بعد یافته شدن شرایط دیگر برو واجب است
که دیگری را باجرت گیرد تا از طرف او حج بگذارد و این اجیر باید
که یکبار حج گذارده باشد تا نیابت و اجارهٔ او درست
شود بمذهب شافعی و احمد خلافا لغیرهما و درین نیابت

نفقه و کرایه اشتر سر نشین غیر اهله و مصارف رفتن و
باز آمدن بر منوب لازم شود لا غیر یا آنکه بعد وجوب حج کسی حج
ناگذارده بمیرد بمذهب شافعی و احمد اگر خودش وصیت نکرده
باشد از ترکه او بگیرند و بکسی بدهند که از طرف او حج بگذارد
و بمذهب ابی حنیفه و مالک اگر وصیت نکرده است حج بر گردنش
بماند و بدون رضای ورثه نشاید که از ترکه او چیزی برای حج
گذاردن از طرف میت بستانند * و اما قسم دوم * از شرایط
که شرایط وقوع از فریضه اند پنج شرط است اسلام و
احرام بمذهب ابی حنیفه لا غیر و حریت و عقل و بلوغ و ادا در
وقت اما توانگری و استطاعت شرط وقوع از فریضه
نیست پس اگر بنده و دیوانه و نابالغ حج گذارد یا از طرف او به
نیابت گذارند بعد از آزادی بنده و بلوغ نابالغ و صحت از
دیوانگی حج فرض بر آنها باقی باشد و ادای سابق مسقط آن
نبود بخلاف محتاج الحج اگر گذارد بعد استطاعت فرضیت
از او ساقط شود * و اما قسم سوم * شرایط صحت است و
آن چهار شرط است اسلام و احرام بمذهب ابی حنیفه و
ادا در وقت و تمیز پس حج غیر ممیز صحیح نیست و ابتدای وقت
حج شوال و ذی القعده است تا دهم ذی الحجه بمذهب شافعی

واحد احرام پیش از این اشهر حج صحیح نیست خلافا
لابی حنیفه که پیش ازان هم صحیح باشد ازین جهت که احرام
نزد او شرط است مثل رکن چنانکه نیت در نماز است* واما*
فرایض وارکان حج بمذهب ابی حنیفه همگی دو است یکی وقوف
بعرفه دوم طواف زیارت واحرام چنانکه گذشته شد شرط
است مانند رکن وباقی واجبات است وسنن ومحظورات
ومستحبات اما وقوف بعرفه وقت او از زوال روز نهم
ذی الحجه است تا برآمدن صبح روز عید ورکن آن این است
که در جزوی از وقت مذکور بعلم یا بی علم در خواب یا
بیداری بموقف عرفه حاضر باشد و در بیهوشی بمذهب
ابی حنیفه خلافا للشافعی وبا جنابت وحیض وحدث وامثال آن هم
درست است واما جزوی از شب را با جزوی از روز ضم
کردن واجب است وبه ترک آن قربان گوسفندی لازم
می شود وبمذهب مالک ضم کردن بعضی از شب نحر با بعضی از
روز عرفه فرض است وبه ترک آن حج باطل شود وبقربان
منجبر نشود واما طواف زیارت پس وقت آن از طلوع
فجر نحر تا آخر روز دوم ایام تشریق است وجوبا* وواجبات*
حج شش چیز است اول جمله شرایط نماز یعنی طهارت

مو

از حدث و خبث و ستر عورت بقدر سخن گفتن
باثنای آن بمذهب شافعی و مالک دوم ترتیب چنانکه
در طواف خانه بر جانب دست چپ طایف باشد و ابتدا
طواف از حجر الاسود کند تا اگر خانه بر دست راستش باشد
باطل بود و اگر شروع از غیر حجر الاسود کند یک گردش در
حساب نباشد سوم اینکه جامه تن از نجاست پاکیزه باشد چهارم
اینکه طواف اندرون مسجد الحرام باشد پنجم اینکه هفت
طواف کند حتی که اگر اقتصار بر شش کند بمذهب شافعی و مالک
اصلا جایز نباشد و بمذهب ابی حنیفه اگر سه گردش از طواف
زیارت ترک کند جایز باشد و قربان گوسفندی واجب شود
و همچنین اگر چهار گردش یا تمام طواف بی وضو کند هم قربان
واجب شود و اگر با جنابت تمام این طواف یا بیشترش کند
قربان بدنه لازم آید و بمذهب صحیح نزد ابی حنیفه هر چه که طواف
را اعاده کند در حدث مستحب باشد و در جنابت اعاده و اگر در
روز نحر یا ایام تشریق طواف زیارت را اعاده کند وجوب
ساقط گردد و واجب ششم اینکه دو رکعت نماز بعد از طواف
زیارت بگذارد و گذاردن آن بمقام ابراهیم سنت است
و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد فرایض و ارکان حج چهار است

و بقولی از شافعی پنج است اول احرام دوم وقوف
بعرفات سیوم طواف زیارت چهارم سعی میان صفا و مروه
و پنجم بقولی از شافعی موی ستردن و اقل آن بمذهب او سه
تا موی است و بمذهب ابی حنیفه مقدار ربع سر ستردن میباید
بقیاس مسح سر یا قصر کردن از موی سر و اما وجوه ادای
حج سه نوع است یکی افراد و آنچنان است که در وقت
احرام نیت حج تنها کند و بگوید * اللهم اني اريد الحج فيسره
لي وتقبله مني * و بمذهب مالک در حج و عمره اگر تنها بر نیت
دل اقتصار کند فاضلتر است از انکه بزبان نیز بگوید و انگاه تلبیه کند
و بگوید * لبیک اللهم لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لک
لا شریک لک * و اگر این قدر زیاده کند و بگوید * لبیک و سعدیک
والخیر کله بیدیک والشرعني الیک لبیک بحجة حقا تعبدا ورقا
نیکو باشد و صلوات دادن. بعد ازان مستحب است انگاه
بعد از فراغ از تمام افعال حج از حرم مکه بحل بدر آید بیکی از سه
جای بیرون مکه یکی جعرانه دوم تنعیم و سیوم حدیبیه و ازانجا
احرام عمره بندد و بگوید * اللهم اني اريد العمرة فيسرها لي
وتقبلها مني * و لبیک کنان سوی مکه آید و تا کعبه را نه بیند تلبیه را
قطع نکند و باید که معتمر از باب ابراهیم در مسجد حرام

در آید و طواف و سعی کند آنگاه سر بتراشد و اگر موی ندارد استره بر سر راند و اکنون از احرام عمره نیز بالکل بیرون آید و عمره در مذهب ابی حنیفه سه رکن است و یک شرط اما ارکانش طواف است و سعی و حلق یا تقصیر و شرطش احرام است و بمذهب شافعی احرام و طواف و سعی قولا واحدا ارکان عمره اند و در حلق یا تقصیر دو قول اند و بمذهب مالک حلق یا تقصیر اصلا رکن عمره نیست و اما وجه دوم ادای حج قران است که در احرام نیت حج و عمره با هم کند و گوید

اللهم انی ارید الحج والعمرة فیسرهما لی وتقبلهما منی ※

و تلبیه کند چنانکه در افراد گفته شد الا آنکه بر قارن پیش از وقوف بعرفات در آمدن بمکه لازم نمی شود و چون در آید اول طواف عمره کند و در سه گردش اول رمل کند یعنی کتفها جنباند و بر دوش مبالغه و در چهار گردش باقی آهسته رود و در اول طواف اضطباع کند یعنی میانه ردای احرام را در بغل راست در آورد و هر دو کنارش بر دوش چپ اندازد خواه هر دو را از پس و خواه یک طرف را پیش و یک طرف را پس و دوش راست را باید که برهنه دارد و پس میان صفا و مروه سعی کند چنانکه آینده مذکور شود و بعد از اتمام

سعی بهمان احرام باز بطواف قدوم شروع کند و سعی
دیگر بعد از ان بکند و رمل و اضطباع جز در طواف اول در هیچ
طواف نیست و بهمان احرام بافعال حج مشغول شود و پیش از
حلق گوسفندی جهت قران قربان کند بعد از جمره عقبه و این
جمله مذهب ابی حنیفه است و اما مذهب شافعی و مالک و احمد
قارن چون یک طواف قدوم و یک سعی تمام کند پس بافعال
حج مشغول شود قارن باشد و عمره در حج مندرج گردد و اگر
احرام عمره تنها گیرد در اشهر حج و پیش از شروع در طواف
حج را در عمره در آرد هم قارن باشد و اما وجه سیوم از ادای حج متمتع
است که در اشهر حج از میقات حج احرام عمره گیرد و بگوید
* اللهم انی ارید العمرة فیسرها لی وتقبلها منی * و تلبیه گویان
بمکه در آمده طواف و سعی عمره تمام کند و سر حلق کند و
بالکل از همه چیز حلال شود انگاه از حرم مکه احرام حج گیرد و بگوید
* اللهم انی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی * انگاه بعرفات
رود و بعد از وقوف بعرفات و مزدلفه در روز نحر یا بایام تشریق
گوسفندی قربان کند جهت تمتع و بمذهب شافعی پیشتر از
نحر در ایام تشریق نیز این قربان روا باشد و اگر بر قربان
قادر نباشد سه روز در ایام حج روزه دارد و هفت روز

بعد از رجوع بخانه اش بمذهب ابی حنیفه و بعد از عرفات
و منی بمذهب احمد و نیز نزد آن روزه در ایام تشریق روا باشد
و بمذهب ابی حنیفه روا نباشد و در تمتع پنج شرط است یکی
تقدیم عمره بر حج دوم وقوع عمره در اشهر حج سیوم حج کردن
بهمین سال چهارم آنکه میان وطن متمتع و میان مکه مسافت قصر
نماز باشد و این شرط چهارم بمذهب غیر ابی حنیفه شرط
وجوب هدی است نه شرط صحت تمتع و بمذهب ابی حنیفه
شرط صحت تمتع است شرط پنجم احرام حج از مکه گرفتن
است و بمذهب شافعی بمجرد نیت احرام ثابت میشود و بمذهب
ابی حنیفه تا تلبیه نکند محرم نگردد و بمذهب ابی حنیفه قران فاضلتر است
و بمذهب شافعی و مالک افراد فاضلتر است و بمذهب احمد تمتع
فاضلتر است و بمذهب امامیه بر هر کس که بر دوازده
فرسنگ از دور باشد تمتع واجب شود و افراد و قرآن فرض
کسانی باشد که در مکه سکونت دارند یا میان ایشان و مکه کمتر
از دوازده فرسنگ باشد و تمتع نزد آنها این است که از
میقات به نیت عمره احرام کرده طواف عمره بجا آورد و دو رکعت نماز
بگذارد و بعد از آن سعی کند پس موی بتراشد پس از مکه
از برای حج احرام گیرد و بعرفات رود و در روز عرفه آنجا بایستد

تا غروب پس بمشعر الحرام آید و تا صبح به نماز رود و رمی جمره عقبه کند و ذبح هدی و حلق به ترتیب و بعد از ان همان روز یا روز دوم به مکه رود و طواف حج و دو رکعت طواف بگذارد و سعی کند بعد از ان طواف نسا با دو رکعت طواف بگذارد و هیچ از انکه گفته شد بی نیت درست نباشد و میان افراد و قران درین مذهب هیچ فرق نیست الا انکه در قران هدی با خود راند و در افراد نه و صورت هر دو چنان است که احرام گیرد بحج از میقات تا ازین جا بیرون آید اگر مقام او نزدیک تر میقات باشد پس وقوف بعرفه بوجهی که گفته شد دریابد پس وقوف به مشعر الحرام دریابد پس مناسک منا در روز عید بجا آرد پس به مکه رود و طواف حج کند با دو رکعت طواف بعد از ان سعی کند پس طواف نسا با دو رکعت طواف بگذارد و بعد از احلال ازادنی حل احرام عمره مفرده بگیرد و عدول از حج تمتع بافراد بدین مذهب عمدا و باختیار جایز نباشد

* فصل دوم * در ذکر واجباتی که بترک آن قربانی لازم آید و ذکر محظورات یعنی جنایات حج و عمره و انچه در مقابلهٔ آن واجب شود و ذکر مواقیت باید دانست که واجباتی که ترک و نقصان آن در حج به قربانی منجبر گردد بمذهب

ابی حنیفه شش چیز است لا غیر یکی از میقات احرام گرفتن
و آن برای پنج سمت معین است و برای سموت باقیه
هر کدام از این ها که نزدیکتر باشد اعتبار باید کرد اما میقات
اهل مدینه ذو الحلیفه است و شامیان و مصریان را جحفه و عراقیان
را ذات عرق و یمنیان را یلملم و نجدیان را قرن و کسیکه اندرون
این میقات ها سکونت دارد میقات او از خانه خودش
باشد و هر که عزم دخول مکه دارد برای حج و عمره یا برای تجارت
و غیره نزد مذهب ابی حنیفه احرام گرفتن بروی از این میقات ها واجب
است و بی احرام دخول مکه ممنوع است و نزد مذهب دیگران
این حکم مخصوص برای کسی است که نیت حج و عمره دارد
اگر کسی از این ها [illegible] اختلاف المذاهب بدون احرام از این
میقاتها بگذرد قربانی [illegible] بروی واجب شود یا اینکه پیش
از شروع در طواف به میقات باز گردد و احرام از آن جا
گرفته داخل شود پس در این صورت قربانی از وی ساقط گردد و واجب
دوم نزد مذهب ابی حنیفه سعی است میان صفا و مروه که ترکش
بقربانی منجبر گردد اما نزد مذهب شافعی و مالک و احمد سعی از
ارکان و فرایض است [illegible] است نزد هم [illegible] سنت
است نزد [illegible] مالک [illegible] واجب است

اگر کسی در ایام حج سعی کند فریضهٔ سعی گذارده شود و بعد
از طواف زیارت که فریضه است دیگر بار سعی بر وی لازم
نباشد و ترک سعی بقربان منجبر نگردد و بمذهب ایشان
واجب سیوم وقوف بمزدلفه است بعد از نماز صبح روز نحر
بنزدیک مشعر حرام و ترک آن موجب قربان است
بمذهب ابی حنیفه و بمذهب شافعی سنت است پس ترک
آن موجب قربانی نیست اما شب عید بمزدلفه خفتن بر غیر
راعیان و اهل سقایهٔ عباس و همچنین خفتن در شبهای
اقامت در منی بقولی از شافعی و احمد واجب است و بترکش
قربان لازم آید و بیک قول از شافعی بترک خفتن در هر یکی
قربانی علیحده واجب است و بقولی در هر دو یک قربانی
بسنده است و بمذهب ابی حنیفه سنت است و واجب
چهارم موی ستردن است بمذهب ابی حنیفه و اقل آن
ربع سر است و بترک آن بمذهب او قربانی لازم شود و
در تاخیرش از نحر و ایام تشریق و تاخیر طواف زیارت
ازین روزها و تقدیم حلق بر رمی عقبه و نحر قارن پیش از رمی
و حلق پیش از ذبح درین جمله بمذهب ابی حنیفه تنها قربانی واجب
می شود و بمذهب احمد و قولی از شافعی ترکش بقربان منجبر نمی گردد

و بمذهب مالک فرض است و نزد ما واجب پنجم
سنگ انداختن است در منی [illegible] سنگ جمرة العقبه
روز نحر و در ایام تشریق هر روزی بیست و یک سنگ در
سه جای و در ترک همه بمذهب ابی حنیفه و یک قول از شافعی
یک قربان لازم شود و بیک قول دیگر از وی چهار گوسفند
قربان کردن واجب آید و ترک آن تا فرو رفتن آفتاب روز
سیوم از ایام تشریق متحقق می گردد و پیش از آن
تدارک ممکن است که بترتیب قضا کند و بترک رمی روزی
قربانی لازم شود بمذهب ابی حنیفه و بقولی از شافعی یا بترک هر وظیفه
جمره و بقولی دیگر از شافعی بترک هر حصاتی از جمره صدقه لازم
میشود و واجب ششم طواف صدر است و وداع است بمذهب ما و بترک آن
قربانی لازم شود بمذهب ابی حنیفه و قولی از شافعی و [illegible] آنکه
مقدار مسافت قصر [illegible] و قبل [illegible] و طواف کند روا باشد
و قربانی ساقط [illegible] نوع است و
[illegible] است [illegible] و بیک
[illegible] که [illegible] گناه
[illegible] روا باشد
[illegible] غمربا

برسد چه اثم ارتکاب آن بتوبه مرتفع شود نه بقربان
لاکن نقصان احرام حج و عمره البته بقربان مرتفع شود
و در سهو نقصان منجبر گردد و مباشر خود آثم نیست اما
محظورات اول پوشیدن جامهای است که بسوزن دوخته
باشند یا آنکه درویشان بسوزن می بافند تمام یا منعقد مثل
قبای نمد یکپاره و هرجامه که درین معنی باشد و پوشیدن موزه
مگر اینکه از زیر کعبها آنرا بریده باشند چنانکه شیخ بران روا
نباشد و همچنان روی را پوشیدن بمذهب ابی حنیفه لاغیر
و سر را پوشیدن بعمامه یا غیر آن باجماع و زن را جامه رنگین
بگل معصفر پوشیدن بمذهب ابی حنیفه و روی پوشیدن او را
غیر جامها باجماع محظورات نیست لاکن پوشیدن یکی ازینها که گفته
شد روزی یا شبی تمام موجب قربان گوسفندی است
بمذهب ابی حنیفه و مجرد پوشیدن بمذهب غیر او و در سایه
محمل و خیمه سر را داشتن بمذهب ابی حنیفه و شافعی روا
است اگر سرش از جامه آزاد باشد و بمذهب مالک مکروه
است و بمذهب احمد محظورات است و موجب قربانی گوسفندی
است و بمذهب ابی حنیفه آنچه از محظورات لباس بیان
کرده شد اگر در کمتر از روزی یا شبی پوشد نیم صاع گندم

صدقه دادن کافی باشد و اما محظور دوم استعمال
بوی خوش است بر عضوی تمام بمذهب ابی حنیفه و هر
اندک که باشد بمذهب غیر او و موجب قربان گوسفندی
است و طیب مشک است و زعفران و عنبر و عود
و زباد و بان و گل و بنفشه و ورس و هرچه بوی از وی
مقصود باشد سوای جمله میوها و دوای توابل مثل قرنفل
و امثال آن و اگر در مجلس بوی خوش سوزند چیزی واجب
نشود و اگر خود را بر آن مجمر دارد قربان لازم شود و خضاب
کردن بحنا و سر را بخطمی شستن بمذهب ابی حنیفه موجب
قربان گوسفندیست و استعمال طیب بحیثیت طیب
ممنوع است و بمذهب ابی حنیفه بجهت تداوی محظور نیست
و محظور سیوم استعمال روغن زیت و کنجد و بنفشه و بان
و امثال آنست بطریقی که آن را استعمال کنند قربان لازم
شود و محظور چهارم موی را از خود بریدن یا کندن است هر موئیکه
باشد مگر موئی که در چشم رسته باشد اما بمذهب ابی حنیفه
در موی سر و ریش بکم کردن ربعی ازان و در موی دیگر
اعضا همچو سینه و ساق و عانه و زیر بغل بکم کردن موی از تمام
عضو قربانی لازم شود و بکمتر ازان صدقه نیم صاع طعام واجب

شود و در گرفتن موی از موضع حجامت بمذهب ابی حنیفه قربان واجب است و بمذهب ابی یوسف و محمد صدقه و در موی لب گرفتن چنانکه عادت است حکومت عدل واجب است یعنی عدل قیاس کند که موی لب اگر مقدار ربع از ریش باشد بآن مقدار صدقه دادن واجب آید و اما بمذهب مالک تا همه سر یا همه ریش را موی کم نکند قربان واجب نباشد و در کمتر صدقه واجب باشد و در مذهب شافعی در کم کردن سه تا موی قربان لازم است و در یک موی بقولی مدی از طعام بقیمت یکدرم و بقولی ثلث قربان گوسفند و بقولی قربانی تمام لازم گردد و بمذهب احمد در چهار موی قربانی و در کمتر از آن عوض هر موی مدی از طعام واجب شود و اگر بسبب جراحت یا مرضی سر را تراشند روا باشد و فدیه اش شش مسکین را طعام دادن است یا سه روز روزه داشتن یا قربان کردن گوسفندی و در بریدن ناخن بمذهب ابی حنیفه اگر در یک مجلس همه ناخن های دست و پا ببرند قربانی یک گوسفند لازم آید و اگر در چهار مجلس ناخن های هر دو دست و هر دو پا برند قربانی چهار گوسفند واجب باشد و در کمتر از دستی یا پای زیاده از نیم صاع صدقه لازم نیست و بمذهب شافعی و

احصر همان حکم است که در موی است و به محرم که موی غیر
محرم را بسترد نزد ابی حنیفه قربان لازم آید خلافا للغیر و اگر
در یک مجلس قسمی از جنایات مکرر بعمل آید فدیه همین یک
بسنده باشد و مکرر نشود و اگر در یک مجلس چند جنس جنایات
بعمل آرد یا در مجالس مختلفه اجناس مختلفه یا متحد جنایات
بعمل آرد جزا متعدد شود بمذهب شافعی و احمد نسیان
و [illegible] در پوشیدن [illegible] و استعمال بوی خوش و قبله و استمنا در
غیر فرج عذر است و در باقی انواع جنایات عذر نیست و فدیه
بر ناسی و جاهل واجب است و نزد ابی حنیفه فدیه در لبس و طیب
و [illegible] به موی تراشیدن [illegible] است میان قربان گوسفندی
و میان طعام شش مسکین بهر یکی نیم صاع گندم و میان
سه روز روزه داشتن و به اجماع اهل علم جزا آن در مکان معین
مخصوص نیست و قربان [illegible] مخصوص است و
اما طعام نزد ابی حنیفه بمساکین حرم و اهل آن مخصوص نیست و
بمذهب دیگران مخصوص است و اما مفسد و مبطل حج جماع
است محرم را و آن دو نوع است یکی در فرج و دوم در غیر
فرج اما اول اگر جماع پیش از وقوف عرفات باشد جماع حج را
باطل کند و گوسفند واجب آید و حج فاسد شده را تمام کند و قضا

در سال آینده واجب باشد وکفارهٔ آن بمذهب ابی حنیفه
قربان گوسفندی است وبقولی از شافعی برزن این کفاره
واجب نباشد وبقولی مرد تحمل آن کند چنانکه در کفاره سوم
گفته شد واما اگر جماع بعد از وقوف بعرفه واقع شود پیش از
حلق بمذهب ابی حنیفه حج فاسد نشود لاکن بدنه واجب شود و
اگر بعد از رمی وحلق باشد پیش از طواف زیارت قربان
گوسفندی واجب آید وحج صحیح بود با جماع لاکن بمذهب
شافعی واحمد حنبل پیش از وقوف وبعد از وقوف پیش
از حلق یا تقصیر در حکم برابر است وسه چیز انجا لازم آید
یکی فساد حج ودوم وجوب قضا وسیوم وجوب کفاره وآن
بدنه است اول اشتر پنج ساله اگر نیابد گاو دوساله اگر نیابد
گوسفند یا بز واگر نیابد به قیمت اشتر طعام را بدرویشان
حرم دادن هریکی را مدی واگر قدرت ندارد بهر مدی طعام
یک روز روزه داشتن اما اگر بعد از حلق پیش از طواف
زیارت جماع واقع شد یک گوسفند قربان کردن بسنده است
وحج درست است موافق قول صحیح ازو وعمد ونسیان
درین باب یکسان است بمذهب ابی حنیفه ومالک ویک
قول از شافعی واما محظور ششم مقدمات جماع است چون

قبله و مالست و جماع فیما دون الفرج سوای انزال بنظر و فکر و
واجب دران قربان گوسفندیست بمذهب مالک و بروایتی از احمد
جماع فیما دون الفرج مع الانزال مفسد حج است با وجوب بدنه و بروایتی
بی وجوب بدنه و در انزال بنظر کردن یکبار قربان گوسفندی
واجب است و در انزال بتکرار نظر بدنه لازم باشد بمذهب
[illegible] و بمذهب ابی حنیفه خود عقد نکاح کردن و بکسی دیگر زن دادن
محرم را روا است و نکاح منعقد است و هیچ چیز واجب نیست
و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد حنبل هر دو روا نیست و نکاح هم
منعقد نشود و هم چیزی دیگر واجب نگردد اما در عمره اگر مجامعت
پیش از سعی واقع شود عمره فاسد گردد و بمذهب
شافعی و احمد حنبل بدنه چنانکه در حج است واجب آید و بمذهب
ابی حنیفه سوای فساد گوسفندی واجب شود و اگر بعد از سعی
مجامعت واقع شود پس بران قول شافعی که حلق رکن عمره نیست
عمره فاسد نشود و بران قول که رکن است فاسد شود و کفاره
بدنه لازم گردد و اما محظور هفتم کشتن صید بری است نه بحری
در احرام و در حرم و آن هر حیوانی باشد بمذهب ابی حنیفه
که در اصل خلقت ممتنع و متوحش باشد ماکول یا غیر ماکول
لا حرم سوای آنکه در حدیث مستثنی است و آن پنج چیز است

اول سگ گزنده دوم گرگ سیوم غلواج چهارم
کلاغ پنجم مار و کژدم که کشتن اینها روا است و در مقابله قتل
آن هیچ جزا واجب نیست و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد
بهر صید حیوانی بری متوحش ماکول اللحم جزا واجب شود و قتل
سباع و هر حیوان بری غیر ماکول اللحم جایز است و موجب
جزا نیست و همچنانکه مباشرت قتل موجب جزا است اشارت
و دلالت نیز محظور و موجب جزا است بمذهب ابی حنیفه
و بنزدیک غیر ایشان اشارت و دلالت مکروه است
ولاکن موجب جزا نیست و اما جزای صید بمذهب ابی حنیفه
انست که آن صید را دو عدل که قیمت آن دانند باعتبار آن مکان
یا جائی که نزدیکتر باشد قیمت کنند و بعد از ان اگر خواهد بان قیمت حیوانی
خرید کند و در حرم قربان کند و اگر خواهد بان قیمت طعام خرید کردة
بمساکین هر جا که خواهد صدقه دهد هر مسکینی را نیم صاع گندم یا صاعی
از خرما یا جو و اگر خواهد عوض هر نیم صاعی گندم یک روز روزه
دارد و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد بنگرند که آن صید
از حیوانات اهلی همچو اشتر و گاو و گوسفند و بزغاله و مانند
آن بچه مانند تر است آن مثل را قیمت کنند پس مخیر است
خواه آن مثل را خریده قربان کند و بمساکین حرم صدقه کند و اگر

خواهد بقیمت آن مثل طعامی خرید و مسکینی را از مساکین
هر مدی از آن طعام صدقه دهد و بمذهب مالک به مساکین
آنجا که جزا بود در آنجا واجب شده است صدقه کند و اگر خواهد
بدل هر مدی یک روز روزه دارد و آن صید بمذهب ابی حنیفه
و مالک و یک قول از شافعی مردار باشد هیچ کس را خوردن
آن روا نیست و بقولی دیگر از بهر آن کشنده حرام باشد و بر
غیر او حلال و اگر صیدی را مجروح کند از جراحت بقدر که
نقصان در قیمت آن صید شده است آن مقدار صدقه دهد و عمد
و نسیان در صید برابر است و بهر صورت جزا لازم آید و در
کشتن کبوتر دم دارد بمذهب شافعی و بعضی از اصحاب ابی حنیفه
قربان گوسفندی واجب است و قمری و فاخته نزدیک بعضی
حکم آن دارد و در حیوانات خورد همچو گنجشک و غیره اعتبار
قیمت است بقیمت آن صدقه بدهد و همچنانکه صید و قتل حیوانات
وحشی حرام است تعرض بیضه و بچه ایشان نیز حرام است
و قیمت آن صدقه دادن واجب است اگر آن بیضه شکسته
شود یا بچه هلاک گردد و در بین همه جنایات آنچه بر مفرد یک
جزا واجب شود بر قارن دو جزا واجب آید و اگر چند کس
در قتل یک صید شریک باشند بر هر یکی جزای کامل

لازم شود نزد ابی حنیفه و بمذهب دیگران بر همه یک جزا لازم آید
و همچنین بر قارن نیز همگی یک جزا واجب باشد و گوشت
صیدی که حلال کشته باشد اگر باذن و امر و اشارت و دلالت
او نباشد بر محرم حلال باشد و هر حکمی از غرامت که بر محرم
باحرام در غیر حرم ثابت است بر محرم و غیر محرم در حرم ثابت
است بزیادتی عدم جواز تعرض بدرختان و گیاهها و خارهای حرم
پس هر که صیدی را از حرم بترساند یا باو تعرضی رساند عاصی بود
و قیمت آن بروی لازم باشد که بفقراء حرم صدقه کند مگر قسمی
از گیاه مکه است که از جهت سقفهای آن حاجت است که بقطع
آن غرامت نیست و این حکم در درختی و گیاهی است که خود رسته
باشد و چیزیکه آن را کشته باشند قطع آن روا باشد اگر بحرث
و زرع آن عادت رفته باشد اما چیزیکه کشتن آن عادت
نیست اگرچه عمل کسی را در آن مداخلت باشد داخل حرمت است و اگر
در ملک کسی هم درختی یا گیاهی از خود رسته باشد بجهت حرمت حرم
بقطع آن ضمان واجب آید و بمذهب شافعی در بریدن درختان بزرگ
گوسفندی لازم باشد و در باقی قیمت و بمذهب ابی حنیفه در همه بقیمت
آن صدقه دادن لازم باشد و از درخت خشک بریدن ضمان
نباشد و بمذهب شافعی حرم مدینه همچو حرم مکه است و درین احکام

و بمذهب ابی حنیفه در حرم مدینه این احکام جاری نیست

* فصل سوم * در کیفیت حج گذاردن با ارکان و سنن و
آداب و بعضی از ادعیه آن طالب صادق را باید که چون عزم
سوق ادای حج کند اول به مظالم رد کردن ابتدا کند و
نفقه و مهر زنان [illegible] بدهد و مال حلال [illegible] برگیرد و جامه
احرام از بهر [illegible] تهیه کند و پیاده [illegible] شود و رفیقی
نیکوکار و دیندار طلب کند و با اهل و دوستان وداع کند و از
همگی طلب دعا و حاجت کند و [illegible] دعا [illegible] ماثور است
وقت سفر از اعمال [illegible] تا رسیدن به منزل مقصود
بجای آرد تا آنگاه که به میقات احرام رسد اول غسل بکند که
سنت است و حایض و نفسا را نیز این غسل مسنون
است و بعد از [illegible] کردن موی بغل [illegible] و لب و بغل
و عانه و ناخن چیدن و [illegible] بوی خوش و [illegible] کردن
[illegible] و [illegible] سفید که [illegible] است [illegible] میان
[illegible] اعمال [illegible] مرکب در
روش آن از [illegible] مقصود [illegible] حالت
[illegible] را بگذار و [illegible] شدن از
[illegible] مرکب [illegible] نیت احرام کند حج تنها یا

بحج و عمره یا بعمره تنها و در وقت نیت احرام بخاطر آرد که از جمله
خلایق و عادتهای بد که میان من و حق و خلق بود از همه بدر آمدم
و همه را بر خود حرام کردم و از سر پاکی متوجه حضرت الوهیت
شدم و در آن حالت بزبان بگوید * اللهم انی ارید الحج فیسره لی
وتقبله منی * اگر حج تنها گذارد پس مقارن آن آواز بلند به تلبیه
بردارد چنانکه پیشتر مذکور شد و چون بحرم مکه رسد پیش
از در آمدن به مکه غسل کند و این غسل بمذهب شافعی
مسنون است و نزد دیگران مستحب و چون مدرک شود
که بحرم داخل شد این دعا بگوید * اللهم هذا حرمک و امنک
فحرم لحمی و دمی و بشری علی النار و امنی من عذابک یوم
تبعث عبادک و اجعلنی من اولیاءک و اهل طاعتک * و سنت
است که وقت در آمدن از راه ابطح که راه بالای مکه است
در آید از جائی که آنرا کدی خوانند بفتح کاف و الف مقصوره و
وقت بیرون آمدن از جانب زیر از موضعی که آنرا کدا خوانند
بضم کاف و الف ممدوده پس چون در مسجد الحرام در آید
باید که از باب بنی شیبه داخل شود و چون نظرش بر دیوار
کعبه افتد بگوید * اللهم انت السلام و منک السلام و دارک
دار السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام اللهم هذا بیتک عظمته

وکرمته وشرفته اللهم فزده تعظیما وتکریما وتشریفا وزده مهابة
وزد من حجه برا وکرامة اللهم افتح لی ابواب رحمتک وادخلنی
جنتک واعذنی من الشیطان الرجیم * وچون نزدیک کعبه معظم
رسد بگوید * الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک وعلی ابراهیم خلیلک وعلی
جمیع انبیائک ورسلک * پس دستها را بردارد وبگوید *
اللهم انی اسئلک فی مقامی هذا اول مناسکی ان تقبل توبتی
وتجاوز عن خطیئتی وتضع عنی وزری الحمد لله الذی بلغنی
بیته الحرام الذی جعله مثابة للناس وامنا وجعله مبارکا وهدی
للعالمین اللهم انی عبدک والبلد بلدک والحرم حرمک والبیت
بیتک جئت اطلب رحمتک ومرضاتک * پس انگاه قصد حجرالاسود
کند ودستها مقابل دوشها برداشته تکبیر کند چنانکه برای نماز
میکند وبوسه دهد باین نحو که هردوکف دست را بر ان بنهد یا فقط بدست
راست بساید وبوسه دهد اگر بدون ایذای مردم ممکن باشد
ودر وقت بوسه دادن بگوید * بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اغفرلی
ذنوبی وطهرلی قلبی واشرح لی صدری ویسرلی امری وعافنی
فیمن عافیت * واگر هردو کف نهادن یا دست سودن بر ان ممکن
نباشد چیزی را که بدست او باشد آن را بحجر لمس کرده

ببوسند و اگر این هم نه تواند مقابل بایستد پس هر دو دستها
باطن کفها جانب حجر کرده بردارد یا فقط اشاره به مسبحه دست
راست کرده تکبیر و تهلیل کند و حمد گوید و بر رسول الله صلی
الله علیه و سلم درود فرستد و چنانکه در سایر ادعیه میکنند باطن
کفها بسوی آسمان نکند بلکه مقابل حجر اسود دارد و بگوید *
الله اکبر الله اکبر اللهم اعطنی ایمانا و تصدیقا بکتابک و وفاء
بعهدک و اتباعا لنبیک و سنة نبیک اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله آمنت بالله و کفرت بالجبت و الطاغوت
پس نیت طواف قدوم کند و بشروع طواف اضطباع
کند و صورت اضطباع این است که یک کنارهٔ چادر خود
بر شانه دست چپ اندازد و از زیر بغل راست آنرا برآورده
کناره دیگرش بر شانه چپ اندازد پس شانه راست برهنه
ماند و شانه چپ هر دو کناره چادرش بند باشد پس از
حجر الاسود شروع طواف کند و در خانه بر دست چپ و مقام
ابراهیم را بر دست راست داشته روان شود و چون بدر
کعبه معظمه رسد بگوید * اللهم هذا البیت بیتک و هذا الحرم
حرمک و هذا الامن امنک و هذا مقام العائذ بک من النار *
و اشارت به مقام ابراهیم کند و بگوید * بیتک عظیم

ووجهك كريم انت ارحم الراحمين اعذني من النار ومن الشيطان
الرجيم وحرم لحمي ودمي على النار وامني من اهوال يوم
القيامة واكفني اهوال الدنيا والآخرة * پس تحميد و تسبيح
گويان چون برکن عراقی رسد پيش از گذشتن از حطيم
بگويد * اللهم اني اعوذ بك من الشرك والنفاق والشقاق و
سوء الاخلاق وسوء المنظر في الاهل والمال والولد * چون
بميان حطيم رسد زير ناودان [illegible] ناودان کند
بگويد * اللهم اظلنا تحت ظل عرشك يوم لا ظل الا ظل عرشك
اللهم اسقني بكاس محمد صلى الله عليه وسلم شربة لا اظما
بعدها ابدا * و چون طواف کند تا برکن [illegible] رسد اگر تواند بی ايذای
مردم لمس نمايد [illegible] استقبال حجر کرده
تکبير و تهليل [illegible] طواف [illegible] استلام حجر اسود کند بعد
آن [illegible] بعد از آنکه هفت طواف را تمام سازد
[illegible]
[illegible]
[illegible] طواف [illegible] شمار [illegible]
[illegible] قطع راه
[illegible]

و قار کند و این طواف را طواف قدوم و تحیه و لقا گویند و این
طواف بر اهل مکه نیست پس هرگاه از طواف فارغ شود
بمقام ابراهیم آید و دو رکعت طواف بگذارد در اول قل یا ایها
الکافرون و در دوم قل هو الله احد بخواند و این هر دو رکعت نزد
ابی حنیفه واجب است و بعد ازان هر چه خواهد از امور دنیا و
آخرت دعا کند و مستحب است که بعد هر دو رکعت طواف
قبل خروج بطرف صفا نزد چاه زمزم آید و آب آن بنوشد شکم
سیر و باقی آب را بچاه اندازد و بگوید * اللهم انی اسئلک رزقا
واسعا و علما نافعا و شفاء من کل داء * بعد ازان قبل خروج
طرف صفا بملتزم آید بعد ازان اگر اراده سعی بین الصفا و
المروه باشد باز بطرف حجر اسود آید و بشرط امکان بوسه
دهد و نیز اگر ممکن باشد روی خود بران مالد و الا مستقبل آن
شده تکبیر و تهلیل گوید و اگر اراده سعی نباشد باز آمدن نزدیک
حجر اسود ضرور نیست پس بطرف صفا خارج شود پس بر صفا
آن قدر که خانه کعبه بنظر آید صعود کند و صعود بر صفا و مروه سنت است
و ترک آن مکروه است و مستقبل خانه کعبه گردیده رفع یدین
نموده سه بار تکبیر گوید و حمد و تهلیل و ثنا کند و بر رسول الله صلی
الله علیه و سلم درود فرستد و حاجت خود خواهد و وقت دعا

و دستها بسوی آسمان بردارد بعد از ان از صفا فرود آمده
بسوی مروه رود و با آهستگی و وقار قطع طریق کند تا اینکه به بطن
وادی رسد پس هرگاه نزد میل اخضر رسد در بطن وادی
سعی کند آن قدر که از میل اخضر در گذرد پس هرگاه از انجا
خارج شود آهسته رود تا اینکه بمروه آید بر ان صعود کند و مستقبل
قبله بایستد پس حمد خدا کند و تکبیر و تهلیل گوید و ثنا کند و درود
بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستد و آنچه بر صفا کرده بود این جا
بکند پس هر دو را طواف کند هفت طواف از صفا شروع
کند و بر مروه ختم کند و در هر گردش در بطن وادی سعی کند و شرط
سعی این است که بعد از طواف باشد ولهذا اگر قبل کند سعی اعاده
باید کرد و حیض و جنابت مانع صحت سعی نیست بلکه با جماع طهارت
در این مستحب است و بعد فراغت از سعی داخل مسجد
شود و دو رکعت نماز بگذارد و بمکه ساکن شود و وقت را غنیمت
داند تا ممکن شود بطواف و نماز مشغول ماند و هرگاه طواف کند
هفت طواف بکند و بعد از ان دو رکعت نماز در اوقات
غیر مکروه بگذارد و یک روز قبل از یوم ترویه یعنی هفتم ذی حجه امام
بعد نماز ظهر یک خطبه بگوید در ان مردم را خروج بمنی و نماز در عرفات
و وقوف در ان و ادای فرائض و لوازم آن تعلیم کند و روز

ترویه یعنی هشتم ذی حجه امام بعد مردم تلبیه گویان بعد نماز فجر
و طلوع شمس طرف منی خارج شود و قبل طلوع شمس هم درست
است لیکن اول اولی است و اگر پیاده رفتن تواند فاضلتر
باشد و چون بمنی رسد بگوید * اللهم هذا منی فامنن علی بما مننت
به علی اولیاءک واهل طاعتک * پس آن شب در منی باشد
و انجا نماز صبح روز عرفه وقت غلس خواند بعد ازان متوجه بعرفات
شود و اگر ظهر یوم ترویه بمکه خواند بعد ازان از انجا خارج شود
و بمنی خسپد مضایقه نباشد و هرگاه بعرفات رسد هر جا که خواهد فرود
شود مگر قرب جبل افضل است و وقت زوال اگر خواهد غسل
کند و امام بر منبر رود و انوقت موذن اذان گوید بعد اذان امام
دو خطبه خواند مثل جمعه و دران وقوف بعرفه و مزدلفه و افاضه
و رمی جمره عقبه روز نحر و نحر و حلق و طواف زیارت و جمیع مناسک
که تا روز دوم از ایام نحر است تعلیم کند بعد ازان از منبر فرود
آید و ظهر و هم عصر در وقت ظهر جمع بخواند بیک اذان و دو اقامت
و در هر دو جهر نکند اما این جمع ظهر و عصر نزد ابی حنیفه تنها گذاررا
جایز نیست و بجماعت با امام روا است خلافا لغیره و در میان هر دو
هیچیک از نفل نگذارد سوای سنت ظهر پس اگر نفل
گذارد مکروه باشد و درین صورت اذان عصر اعاده کند و همچنین

اگر ما بین هر دو نماز بعضی از اکل و شرب و غیره مشغول
شود پس زود بموقف رود و خود را از وقوف
در بطن عرنه نگاه دارد و جهد کند تا نزدیک امام روی به قبله بایستد
و امام را باید که در وقوف پیروی رسول الله صلی الله علیه
وسلم کند و اشتر سوار در وقوف آرد و ادعیه ماثوره باواز بلند
بخواند تا خلق متابعت او کنند و ادعیه دو دست بر آورده
همچو بخواند که کسی از کسی اطعام از رو مسکنت نان می خواهد
و اگر پیاده وقوف کند جایز باشد و هر قدر که ممکن باشد در
خواندن ادعیه ماثوره و تکبیر و استغفار و تهلیل اهمال و تهاون
روا ندارد و در میان دعا تلبیه و صلوات بر رسول الله صلی الله
علیه وسلم نیز گفته باشد و روز عرفه باید که مفطر باشد و متوضی و قلب
را حاضر دارد و دگر تا امری شاغل ز دعا یافته نشود و نزدیک
سنگهای سیاه که موقف رسول الله صلی الله علیه وسلم است و در
صورت تعذر انقدر که امکان قرب آن بایستد و تا غروب شمس
در تلبیه و تهلیل و تسبیح و ثنای خدای تعالی بخشوع و تذلل و
و اخلاص و درود بر رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و دعای
حوایج خود مشغول باشد و ادعیه ماثوره از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم مروی از صحابه و سلف صالح خوانده باشد و از اصحاب

ابی حنیفه دران دعای موقت نیست که هر انسان هرچه خواهد
دعا کند مگر عامهٔ ادعیه در عرفات این است * لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده
الخیر وهو علی کل شیء قدیر لا نعبد الا ایاه ولا نعرف ربا سواه
اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی بصری
نورا اللهم اشرح لی صدری ویسر لی امری اللهم هذا مقام
المستجیر العائذ من النار اجرنی من النار بعفوک وادخلنی
الجنة برحمتک یا ارحم الراحمین اللهم اذ هدیتنی الاسلام
فلا تنزعه عنی ولا تنزعنی عنه حتی تقبضنی وانا علیه * وبعد از
غروب آفتاب امام وجمله خلایق روان شوند وتلبیه گویان
باواز بلند بسوی مزدلفه روند بکمال آهستگی وسکون وبمذهب
مالک تلبیه را چون بعرفات رسد قطع کند بعد ازان تکبیر گوید
ونزد غیر او تلبیه با جمره اول قطع کند ونماز شام نگذارد تا اینکه
بمزدلفه رسد وانجا نماز شام با نماز خفتن جمع کند وبمذهب ابی حنیفه جمع
ما بین ظهر وعصر ومغرب وعشا سوای این دو جایز نیست پس
بمزدلفه رسید غسل را تازه کند نزد غیر ابی حنیفه که مزدلفه
از حرم است ونزد غیر او برای دخول حرم غسل مسنون
است پس بنماز مشغول شود ومیان مغرب وعشا جمع کند

خواه بجماعت یا تنها و جماعت فاضلتر باشد بیک اذان
و دو اقامت و در میان هر دو فریضه بجز اقامت فصل نکند و بعد
از فراغ از هر دو فرض نوافل هر دو نماز را بعد وتر بترتیب ادا
کند و آنشب بمزدلفه باشد و در نیمه اول این شب بمزدلفه
بودن سنتی است که بترک آن دم واجب شود نزد غیر
ابی حنیفه اما نزد او بترک این شب باشی چیزی واجب
نیست مگر در ترک وقوف بمزدلفه بعد از نماز صبح قربان واجب
است بمذهب ابی حنیفه خلافا للغیر و مستحب است که دران
شب هفتاد سنگ ریزه ستی باندازه باقلا جهت رمی جمار جمع
کند و احیای ان شب هم مستحب است پس نماز صبح باتفاق
در اول وقت غلس بتاریکی بگذارد بعد از ان امام وقت اسفرار
وقوف کند و جمله خلایق با وی باشند و مردم پشت امام
وقوف کنند بر کوهی که آنرا قزح گویند و ثنا گوید و تکبیر و تهلیل
کند و تلبیه گوید و درود فرستد و دست بسوی آسمان
بردارد و حاجات خود خواهد و تمام مزدلفه موقف است مگر بطن محسر
و هنگام که در بطن محسر رسد سرعت کند اگر پیاده است و اگر سوار
است دابه را حرکت دهد بمقدار تیر اندازی و این وقوف نزد
ابی حنیفه واجب است و نزد غیر او سنت است که بترکش

چیزی واجب نیست پس هرگاه روز خوب روشن شود پیش از طلوع آفتاب بسمت منی روان شوند و چون بوادی محسر رسند سوار و پیاده بقدر پرتاب تیر تیزتر روند تا از دهان ان وادی بگذرند و تلبیه را با تکبیر امیخته گویند و چون صبح روز نحر شود گاهی تکبیر گویند و گاهی تلبیه تا بمنی رسند انگاه از دو جمره بگذرند و هیچ توقف نکنند و سنگ انجا نیندازند تا بجمره سیوم رسند که انرا جمرة العقبه گویند پس بعد از طلوع آفتاب بقدر ار نیزه هفت سنگ انجا باندازند و باول سنگ تلبیه را قطع کنند و هر سنگ که باندازند تکبیر گویند و اگر عوض ان تسبیح یا تهلیل گویند هم روا باشد و طریق سنگ انداختن این است که روی بقبله کنند و اگر روی بجمره کنند هم روا باشد و سنگ را اگر خواهد بر پشت ابهام دست راست نهد و سبحه بران داشته باندازد چندانکه مقدار پنج گز ازان اندازنده دورتر افتد لیکن باید که در موضع جمرات افتد نه دورتر و اگر خواهد بسر انگشت سبحه و ابهام بگیرد چنانکه در عقد انامل عقد سی می گیرند و باندازد و چون هر هفت سنگ انداخته شد به هیچ چیز از دعا و غیره مشغول نشود و انجا توقف نکند و بمذهب غیر ابی حنیفه رمی جز بسنگ روا نیست و بمذهب ش

بکلی سنت و آنچه از جنس زمین است نیز روا است
پس ازانجا باز گردیده زود بقربانی مشغول شود
و قربانی اشتر فاضلتر است بعد ازان گاو و بعد ازان
گوسفند و گوسفند فاضل تر است از مشارکت در
اشتر و گاو که اشتر و گاو از هفت کس جایز است و گوسفند جایز نیست
الا از یک کس و بهترین آن سفید است اگر نه غبرا اگر نه
سیاه و شرایط قربانی در اضحیه گفته شد پس بحلق
یا قصر مشغول شود و زن مقدار سر موی ببرد و اگر بر سر مرد
موی نباشد استره بر سر براند و چون بعد از رمی جمرة العقبه
حلق یا قصر کرد پس سوای جماع و دیگر همه چیز بروی حلال می شود
و بمذهب مالک و احمد طیب نیز و جماع پیش از طواف
زیارت حلال نیست و بمذهب شافعی در همین روز نحر امام بعد از
ظهر یک خطبه خواند و مردم را طواف زیارت و رمی جمار تعلیم
کند و بمذهب ابی حنیفه در روز نحر خطبه مسنون و مشروع
نیست بلکه نزد وی در حج مسنون سه خطبه است یوم سابع
و یوم عرفه و اول ایام تشریق و نزد شافعی چهار است سابع
و عرفه و نحر و دوم ایام تشریق الا اینکه روز عرفه بجماع و خطبه است
مثل جمعه بنشستنی در میان و دیگر خطبه ها همگی یکی است پس قصد

مکہ کند جہت طواف زیارت کہ فرض است بہمان صورت
ووضع وادعیہ کہ در طواف قدوم گفتہ شد الا اگر بعد طواف
قدوم سعی مابین صفا ومروہ کردہ است رمل وسعی درین
طواف ترک کند والا درین طواف ہم رمل وسعی نماید و
بعد ازین طواف بکلی حلال شود واگر این طواف ترک کند
ہمیشہ محرم بماند واول وقت طواف زیارت بمذہب شافعی
بعد از نصف شب یوم النحر است وبمذہب غیر او از طلوع
فجر یوم النحر واخر وقتش بطریق جواز ہر وقت کہ خواہد وبطریق
وجوب اخر ایام تشریق کہ اگر ازین تاخیر کند قربانی لازم آید
بمذہب ابی حنیفہ پس بمنی رجوع نماید وشب درانجا مقیم باشد
واحیای این شبہا در مسجد خیف ومراعات نماز جماعت
را درآن فضیلت بسیار است وروز دیگر کہ اول ایام تشریق
است وقت زوال جہت رمی جمار غسل کند کہ نزد شافعی
ومالک واحمد این غسل مسنون است پس ہرگاہ روز
ثانی یوم نحر وقت زوال رسد نماز ظہر در مسجد خیف با امام
جماعت گذارد ودر جمرات ثلثہ رمی کند پس شروع کند ازانکہ
متصل مسجد خیف است وانجا تکبیر گویان ہفت سنگریزہ
باندازد بعد ازان در جمرہ وسطی کہ متصل آن است

همچنین هفت سنگریزه انجا هم باندازد و با هر سنگریزه تکبیر
گوید بعد ازان در جمرة العقبه آید و آنجا هم هفت سنگریزه از
بطن وادی تکبیر گویان باندازد و انجا بعد رمی توقف نکند و در
جمره اولی و وسطی بعد رمی ان قدر توقف کند که سوره
بقره بخواند و توقف بقرب مرمی باشد که اثنای وادی است
پس درین توقف از سر تضرع و زاری حمد خدا گوید و ثنا
کند و تهلیل و تکبیر گوید و بر رسول صلی الله علیه و سلم درود
فرستد و برای حاجت خود دعا کند پس دستها تا منکبین
دراز کند و باطن کف بسوی آسمان کند چنانکه در ادعیه
مسنون است و حاج را می باید که درین مواقف در دعای
خود برای مومنین استغفار کند پس روز دوم آن که
سیوم یوم نحر است همچنین بعد از زوال در جمرات ثلثه
رمی کند بعد ازان اگر خواهد تا شب بمکه درآید و اختیار دارد
که در منی مقام کند لیکن اگر در منی مقیم شود روز دوم آن که
چهارم از یوم نحر است هم بعد زوال در جمرات ثلثه بهمان وضع
مطابق رمی نماید و اگر آن شب بمکه رود رمی روز چهارم از وی
ساقط می گردد و چون بمکه درآید درین روز سنت آن است
که چون بمحصب رسد که آن را بطحا نیز گویند آنجا مقیم شود و نماز

عصر و مغرب و عشا را انجا بگذارد و انجا قلیلی بخواب رود انگاه به مکه درآید و بعمره مشغول شود که بمذهب ابی حنیفه سنت است و بمذهب غیر او فرض است و کیفیت ان در صفت تمتع بیان کرده شد و هرچه در احرام حج سنت و مستحب است از غسل و بوی خوش و تنظیف پیش از احرام و از محظورات و اداب و غیرها در احرام عمره همان است الا انکه چون بمیقات احرام رود در مسجد عایشه دو رکعت نماز بگذارد و باید که همه مشاهد را زیارت کند و مجاوران بیت الله را به نفس و مال هرچه تواند خدمت کند و حسب طاقت از صدقه بر اهل حرم تقصیر و تهاون روا ندارد که چنانکه یک رکعت نماز در حرم بجای صد هزار رکعت بجای دیگر بروایت عبد الله بن عباس رضی الله عنه است همچنین حال صدقه درانجاست و تا تواند هر روز از چاه زمزم اب بدست خود کشد و بسیار بخورد و بهر حاجتی که خواهد اب زمزم بخورد که در حدیث صحیح وارد است که آب زمزم بهر نیت که خورده شود خواه به نیت شفا از امراض ظاهر یا امراض باطن یا هر مقصدی دینی یا دنیاوی که باشد مستجاب گردد و باید که وقت خوردن این دعا بخواند *

اللهم اجعله شفاء لکل داء و سقم وارزقنی الاخلاص والیقین

والمعانقة في الدنيا والآخرة * و اگر خواهد که بکعبه معظمه در آید
بخشوع و خضوع و هیبت تمام و شرمساری در آید و چون
در آید نیت کند که بعد از این این پایها را که بلمس این ارض
شریف مشرف شده اند بسوی در باطل و تردد نبرد در
ظالمان الوده نسازد و پا برهنه در آید و بنماز میان دو اسطوان
کعبه مشغول شود و بتضرع و ابتهال و گریه و زاری خود را
و والدین خود را آمرزش خواهد و باید که در مدت اقامت بیت الله
تمام شبها را زنده دارد بطواف یا نماز یا نظر در بیت الله
که هر یکی را از این اعمال در اینجا فضیلت بسیار است و چون
عزم خروج کند طواف وداع نماید که انرا طواف صدر گویند و ان
بمذهب غیر مالک واجب است و ترکش موجب قربان است
مگر از مسافری که اگر از تو از قصر رجوع کند اگرنه قربان از وی
ساقط گردد والا گوسفندی بحرم فرستد تا قربان کند و بمذهب
ابی حنیفه آنرا از بعد میقات تجاوز نکرده است رجوع نماید و
طواف صدر ادا کند و اگر تجاوز کرد رجوع نکند و اگر بعد از تجاوز
رجوع کند اولا باید که عمره نماید و طواف عمره کند بعد از ان طواف
صدر نماید پس بعد فراغت از طواف صدر آنجا دو رکعت
نماز گذارد پس بزمزم آید و آب آن بخورد و کیفیت آن

این است که آب از دست خود کشیده رو بروی قبله بایستد و شکم سیر بخورد و چند مرتبه مابین خوردن دم بگیرد و هر مرتبه چشمها بر داشته طرف بیت نظر کند و از آب آن سر و رو و جسد خود مسح کند بلکه اگر آسان باشد بر جسد بریزد و مستحب این است که اول بخانه کعبه در آید و استانه را بوسه دهد و برهنه پا در آید بعد ازان بملتزم آید که میان دروازه و حجر اسود است و آنرا بکنار گیرد و سینه را بران نهاده با گریه و زاری تمام بگوید * السائل ببابك يسألك من فضلك ومعروفك ويرجو رحمتك * و ساعتی بهمین نهج مانده نهایت گریه کند و اگر ممکن باشد تشبث باستار کعبه نماید و الا دستها از بالای سر بر دیوار کعبه دراز کند و رخسارهای خود بر دیوار مالد اگر ممکن باشد و تکبیر و تهلیل و حمد و ثنا گوید و بر رسول صلی الله علیه و سلم درود فرستد و برای حاجت خود دعا کند بعد ازان حجر اسود را بوسه دهد و تکبیر گوید و اگر ممکن باشد داخل بیت شود که بهتر است و الا کفایت می کند بعد ازان گریان و نالان بر فراق بیت الله ازانجا رخصت شود و بر پشت روان شود و رو بسوی کعبه دارد و تا تواند نظر بر خانه کعبه دارد و از ثنیه سفلی که اسفل مکه است خارج شود و زن در ادای

جمله مناسک مثل مرد است مگر اینکه سر گشاده ندارد و رو بگشاید و اگر سدل ثوب نموده از آن روی خود بپوشد جایز باشد و نقاب با او از بند نکند بلکه آن قدر که او از خود دور شود و دیگری نشود و پارچهای دوخته از درع و قمیص و خمار و خف و قفاز بپوشد و رمل و سعی بین المیلین نکند و حلق نکند مگر تقصیر کند چنانکه گفته شد و پارچهای مصبوغ بورس و عصفر و زعفران بپوشد مگر غسل داده باشد و زن محرمه را پوشیدن پارچهای دوخته از حریر و زیور مضایقه ندارد و اگر مجمع کثیر باشد بر حجر اسود بوسه ندهد مگر اینکه جای خالی یابد و همچنین بر صعود بر صفا و مروه لازم نیست مگر اینکه تنهای یابد و خنثی مشکل در جمیع مسایل احتیاطا مثل زن است

* فصل چهارم *

در زیارت روضه متبرکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آن از افضل مندوبات است و بعضی گویند که برای کسی که طاقت دارد قریب بوجوب است و در حدیث وارد شده است
* من وجد سعة و لم یفد الی فقد جفانی و من جاءنی زائرا لا یعمله حاجة الا زیارتی کان حقا علی ان اکون له شفیعا *
پس حجاج بعد از فراغ جمیع ارکان حج و مناسک بسوی مدینه روان شوند در راه درود کثیره بر روح پرفتوح رسول مقبول

فرستند باکه جل عبادات خود درین زمانه بعد ادای فرایض
وواجبات مقتصر بر درود دارد و اوقات فرصت را ازین
نعمت عظمی قاصر نگرداند و چون بمدینه رسد و نظرش بر دیوار
ودرختان مدینه افتد بگوید * اللهم هذا حرم رسولك فاجعله لی
وقایة من النار وامانا من العذاب وسوء الحساب * پس بجهت
درآمدن در مدینه غسل کند و طیب و بوی خوش باستعمال آورد
وجامهٔ پاکیزه‌تری که دارد بپوشد ومتواضع ومسکین ومحتاج وار
از سر هیبت و تعظیم حضور در روضه مطهره رسول صلی الله
علیه وسلم داخل حرم محترم شود که فرموده است * من زارنی بعد
وفاتی فکانما زارنی فی حیاتی * پس ان حضرت صلی الله علیه وسلم
را زنده پندارد و حاضر شمارد و وقت درآمدن در شهر بگوید
بسم الله علی ملة رسول الله صلی الله علیه وسلم رب ادخلنی
مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنك سلطانا نصیرا
پس قصد مسجد شریف نبوی کند و در پهلوی منبر شریف
دو رکعت نماز گذارد باین وضع که عمود منبر در مقابله دوش
راستش باشد و اسطوانی که در پهلوی ان صندوق است
که علامت جایگاه سر مبارک است در پیش او باشد
و دایره که در قبلهٔ مسجد است میان دو چشمش باشد که این

موقف او صلی الله علیه وسلم بوده است قبل از آنکه مسجد
را تغییر کردند پس رو بسوی قبر مطهر و روضه مطهر کند و در
روضه در مقابل روی مبارکش بایستد و بنظر حرمت دیوار
روضه را بدست نساید ازآن بگوید * السلام علیک یا نبی الله
ورحمة الله وبرکاته اشهد انک رسول الله قد بلغت الرسالة
وادیت الامانة ونصحت الامة وجاهدت فی امر الله حتی
قبض روحک حمیدا محمودا فجزاک الله عن صغیرنا وکبیرنا
خیر الجزاء وصلی علیک افضل الصلاة وازکاها واتم التحیة
وانماها اللهم اجعل نبینا یوم القیمة اقرب النبیین واسقنا من
کأسه وارزقنا من شفاعته واجعلنا من رفقائه یوم القیمة
اللهم لا تجعل هذا آخر العهد بقبر نبینا علیه السلام وارزقنا
العود الیه یا ذا الجلال والاکرام * واگر کسی سلام بحضرت صلی الله
علیه وسلم سپرده باشد بگوید * السلام علیک من فلان
پس بقدر یک ذراع راست رود و بر امیر المؤمنین ابوبکر
صدیق رضی الله عنه سلام کند پس بقدر دو ذراع از آنجا پس
رود و بر امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه سلام کند پس بگوید *
السلام علیکما یا صاحبی رسول الله ووزیریه ومعاونیه علی
القیام بالدین ما دام حیا والقائمین فی امته بعده متبعین فی

ذلك آثاره وعالمين بسنته فجزاك الله تعالي خير ما جزي
وزراء نبي علي دينه * پس باز گردد و برابر سر مبارک
مستقبل قبله بایستد و تحمید و تمجید حق تعالی بگوید و درود بسیار
بر رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بدهد و بگوید * اللهم انك قلت
وقولك الحق ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك واستغفروا الله
واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما اللهم انا قد
سمعنا قولك واطعنا امرك وقصدنا نبيك مستشفعين به اليك في
ذنوبنا ما اثقل ظهورنا من اوزارنا تائبين من زلاتنا معترفين
بخطايانا وتقصيراتنا فتب اللهم علينا وشفع نبيك هذا فينا وارفعنا
بمنزلته عندك وحقه عليك اللهم اغفر للمهاجرين والانصار و
اغفر لاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل اللهم هذا اخر
عهدنا من زيارة نبيك ومن حرمك وحرمه يا ارحم الراحمين *
وانچه خواهد ازین دعا که روز یاد کند و هر دعای که حاضر بود
و خوایشش توفیق دهد بکند بعد از آن نزدیک اسطوانه که ابی
لبابه خود را دران بسته بود تا اینکه توبه او مقبول شد آید و آن
مابین قبر و منبر است و انجا دو رکعت نماز گذارد و توبه کند و هر دعای
که خواهد طلب کند بعد ازان بروضه که مثل حوض مربع است
امده نماز بخواند و انچه تواند از دعا و ثنا و تکبیر و تسبیح و استغفار بگوید

تا

پس نزدیک منبر آید و دست خود بر رمانه که رسول خدا
صلی الله علیه و سلم وقت خطبه گفتن بر آن دست خود می نهاد
بنهد و بر وی صلی الله علیه و سلم درود فرستد و آنچه خواهد دعا کند
و برحمت او از سخط و غضب او تعوذ کند بعد از آن با سطوانه
حنانه که آنجا بقیه جذعی که وقت خطبه رسول الله صلی الله علیه
و سلم او را وقت خطبه گفتن به منبر تکیه گاه بوده بعد از آنکه
رسول الله صلی الله علیه و سلم او را در بر گرفت ساکن
شد آید و دعا کند آنچه خواهد که شخصی که تندرست قیام
و در مدینه شبی را زنده دارد میان قبر و منبر و در میان آنجا بکثرت ذکر
و صلوات و نماز و تلاوت قرآن و دعاهای مأثوره که از ائمه وارد
و اگر تواند بجمله لیالی اقامت بمدینه منوره را احیا کند
و از کثرت درود بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم قاصر نباشد
بعد از صبح بیرون رفته بزیارت مشاهد و مزارات که در آن
بقیع واقعند بکند از روضة البقیع آید سید الشهدا حمزه
رضی الله تعالی عنه را زیارت کند و در قبه عباس رود و آنجا
امیر المؤمنین حسن بن علی و زین العابدین و محمد باقر و جعفر
صادق را سلام الله علیهم زیارت کند و قبر امیر المؤمنین
عثمان را رضی الله عنه و قبر ابراهیم ابن النبی صلی الله علیه و سلم

و جماعتی از ازواج نبی و عمه او صفیه و جماعتی از صحابه و تابعین رضی الله عنهم که در انجا هستند همه را زیارت کند و بر همه علیحده علیحده نام بنام سلام فرستد و در مسجد فاطمه سلام الله علیها که در بقیع است نماز گذارد و هر پنجشنبه بزیارت شهداء احد رود و بگوید * سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار سلام علیکم دار قوم مؤمنین وانا انشاء الله بکم لاحقون * و آیة الکرسی و سوره اخلاص بخواند و هر روز شنبه بمسجد قبا اید و این دعا کند * یا صریخ المستصرخین و یا غیاث المستغیثین و یا مفرج کرب المکروبین و یا مجیب دعوة المضطرین صل علی محمد و اله و اکشف کربی و حزنی کما کشفت عن رسولک کربه و حزنه فی هذا المقام یا حنان یا منان یا کثیر المعروف و یا دائم الاحسان یا ارحم الراحمین * گفته اند که درین مواقف دعای موقت نیست پس هر دعا از ادعیه ماثوره و غیره که دعا کند جایز است و تا مدت قیام در مدینه مطهره همه نمازها در مسجد نبوی گذارد و هرگاه اراده مراجعت از ان بلده مطهره نماید اولا مسجد شریف را بدو رکعت نماز وداع کند و هر دعای که خواهد بکند بعد ازان متصل قبر شریف آید و چنانکه پیشتر گفته شد اعاده سلام نماید

گریان و نالان از فراق آثار متبرکه رخصت شود و تا مدت
قیام بتعظیم و احترام مجاوران روضه متبرکه کوشد و خدمتگذاری
انها از نفس و اموال دریغ ندارد و هر قدر که میسور باشد
از صدقات بر فقرا و محتاجین آن بلده مشرفه و امثالها عمل سازد

* مقصد چهارم در متفرقات *

بر ناظران دقایق امور پوشیده نیست که هرگاه بخواهش قضا
و قدر حضرت ابوالبشر از ملکوت سموات بعالم ارض جلوه گر
شد و اولاد امجاد شان بر روی زمین منتشر گردیده تکاپو
و تجسس امور تمدن افتادند بتجربه و الهام و هم بهدایت وحی
سماوی بحسب ضرورتها که پیش آمد در ضبط و ربط قواعد
و کلیات کوشیدند تا معاملات و حفظ آن موجب بصیرت
آیندگان گردد و آن قواعد بتدریج منضبط و شایع گردیده قسمی
بعلوم شد مثل آنچه از آن متعلق بمعاد بود بعلوم دینیه شهرت
یافت و آنچه تعلق بمعاش و تمدن داشت بمعاملات اشتهار
یافت [illegible] معلوم شد که از امور محتاج الیه بیان وجه تاریخ یکی
فی ضبط و ربط قواعد علوم [illegible] است و در بعضی از آن ابتدا
از انها [illegible] شروع آن ثابت [illegible] در کتب و دفاتر
نمانده و بعضی [illegible] موجب جهالت از آن قواعد گردیده

متعلقات اینگونه امور اعمال بی علم ماند نظر بران نیست مصدی این اوراق آن است که بعضی از امور محتاج الیه را که بصورت گدائی در کتب شد او که بهم نرسد به تفصیل غیر ممل و ایجاز غیر مخل بحیطهٔ ضبط در آرد باید دانست که اکثری از علوم محتاج الیه در امور دنیا متعلق بعلم طبیعی و علم ریاضی است وانچه ازین هر دو علم مسایل آن عام فهم نیست و نفع معتدبه عوام متعلق ازان نه بوده است به ذکر آن مبادرت نرفته فقط بعضی ازان هرچه نهایت کار آمد و سهل الفهم است بر سبیل اختصار مذکور می شود چنانچه در دو مقصد اول و دوم نبذی از متعلقات ریاضی مذکور شد پس مطالب مذکوره این مقصد در ضمن چهار فصول یاد کرده آمد * فصل اول * در بیان حالات زراعت و آن علم نبات است که از فروع علم طبیعی است بدانکه مبدء تکوین نبات جسمی کثیف لزج است به نسبت منی حیوان که در جمیع اجزای نبات یافته می شود و ازان حفظ نوع آن است و آن گاهی در بذر و گاهی در اصول و گاهی در عروق و گاهی در مجموع آن می باشد و برای این ماده وقتی معین است که دران ظهور می یابد و بحرکات افلاک و طلوع و غروب کواکب و قرب و بعد شمس بحد کمال می رسد و هیچیکی از نباتات خالی ازان

نیست که مثل حیوانات ذکور و اناثی ندارد و بعضی از اجزای
ذکر با عانت هوا به بعضی از اجزای انثی در وقت معین سرایت
می کند و موجب برومندی استعداد می گردد لاکن تمیز و شناخت
آن دشوار است و نظر بر آن معرفت انسان را در این مراتب اثبات
نیست الا در نخل که به نسبت بعد استعداد قریب به حیوانیت
یکه انسانیت است ذکور و اناثی آن می شناسند و قبیل
برومندی آن [illegible] شاخی از ذکر و شاخی از انثی می بندند
و وقت لقاح او بعینه مثل لقاح مرد و زن انسان است و اگر این عمل نکنند نخل
بار نیاورد یا کم بار شود و در [illegible] در اخبار آمده است که
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از سنین این عمل منع فرمود
[illegible] که از خرق عادات است از قدرت ایزد تعالی شانه
[illegible] مردم شکایت آن به حضرت آنحضرت
[illegible] دستوران
[illegible] عادت جاری
[illegible] زمین است
[illegible] از اهلاک
[illegible] که اجزای مذکوره
[illegible] طبیعی خود

بهتر و خوشتر است و قلت و کثرت یکی از ان اجزا موجب قلت بلکه فقدان نباتات می گردد و چون در بعضی از اراضی بعضی از نباتات بکثرت نشو و نما می یابد و در همان اراضی بعضی از ان بالکل نشو و نمانمی یابد یا کمتر می روید منشاء ان اینست که بعضی از اجزای موجوده زمین بعض مفقود و ان را متدارک می شود و در بعضی ان تدارک بوقوع نمیرسد و تخم نبات را هم دخل کلی در نشو و نما است نه اینکه فقط زمین لایق رویندگی هر نبات است اری اگر تصرف خارجی اشیای مفقوده زمین را بمناسبت حاجت ان جهت نباتی خاص تدارک نماید این امر امکان دارد و از اینجا معلوم شد که انچه متعارف و مشهور است که در بعضی از اراضی بالکل رویندگی نیست و بعضی از نباتات مخصوص به اراضی خاص است این معنی اصلی ندارد یعنی از تصرف کامل هر زمین استعداد نشو و نمای هر نبات دارد لاکن این قدر امکان دارد که معالجه بعضی از اقسام اراضی بنا بر بعضی از نباتات از قدر انتفاع زاید باشد و همچنین بالعکس و تحقیق و تدقیق این مسایل و حصول استعداد این تصرفات موقوف بر دریافت و استحضار قواعد علم کیمیا اسبا غربا است که براکاسوس ان را شایع نموده و ان صناعی است که

از آن کیفیت تحلیل و ترکیب اشیا توانند کرد و اصلاح و
تقطیر اشیا و گرفتن ارواح و ادهان همه چیز متعلق از آنست
و بالفعل در تمام فرنگستان و بدولت انگریزان در هندوستان
در دواسازی همین صناعت جاری است بالجمله یا مقصود
بالذات از زراعت برگ آن باشد یا گل آن یا بار آن یا
اصل آن یا پوست آن یا شجر آن پس آن را بحیثیت مقصود
متعلق به شش قسم می توانیم کرد و قاعدهٔ یکی ازین اقسام و
قسم یازدهم از آن متعلق می شود پس اختیار است که آن را
قسمی آخر قرار دهند یا زیاده بران اقسام دارند و هر یکی ازین اقسام
از دو حال خالی نیست یا بجای خود متعلق بحسب عادت
بجهت ذات زراعت و اتفاقی شجر آن کفایت
می کند همه سال بجای خود یا فصلی معین حاجت بزرع جدید می شود
اول را بلفظ عام اشجار گویند و ثانی را زراعت هر دو
[illegible] اتفاق عام نباتات و اینجا [illegible] است که گاه نوعی نباتات
باقسام متعلق است به نسبت اجزا و غیره اول را اشجار
گویند و ثانی را [illegible] و ثمره و تقسیمی بحیثیت زرع تمام بوده
است یعنی [illegible] اول را تقسیمی گویند و ثانی
را [illegible] مقصود متعلق به یا از هر دو فرادی

[illegible]

نمایند و این امر از قابله و غیره مروجه هندوستان چنانکه باید حاصل نمی شود و اهل صناعت اینمالک همگی یک قاعده با دقائقی قلیل از جهت هر قسم زراعت مرعی دارند بخلاف اهل فرنگ که برای هر زراعت طرق جداگانه تیاری زمین مقرر و معمول دارند و همچنین طرق انداختن ابیار که بهندی زبان آن را انسر گویند آنچه در اینجا مروج است ارزانی است غیر پانس در هندوستان مخصوص بسرگین حیوانات یا اشیای متعفن است و امر تعین آن برای زراعتی بمقداری معین نیست بلکه از روی تخمین کیفیت ما اتفق بمقدار نیست می اندازند و اهل فرنگ آنرا مخصوص بسرگین ندانند و برای هر یکی از زراعت ها اشیا بمقدار و چیزهای معین است و می کنند که بعضی از آن در [illegible] تفصیل بیان می شود قاعده ها در طریقه زراعت انگور [illegible] باغ کردن است انگور در اهل فرنگ بطرق مختلفه است انفع از آن این است که شاخه های عنصری یعنی قلم در نیهال [illegible] در طرق نگاه دارند و سخت های [illegible] که با آهک [illegible] باشد و [illegible] یعنی کنار [illegible] های [illegible] [illegible] تازه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در آن [illegible] [illegible] [illegible] آن را بر کنند و در

شروع برشکال یعنی در ماه اساره یا ساون قلم انگور یعنی ان شاخها که بسال گذشته روئیده باشد آن را با پنج شش بوارض یعنی منبت شاخها که بهندی آنرا انکهوه گویند تراشیده باو انکهوه دران حفر غرس کنند هرگاه آن هردو از زیر زمین بروید بوارض باقیه مسابقه را با یکی ازین که تازه روئیده است از قریب زمین بتراشند و همگی یک شاخ تازه باقی دارند و هرگاه ازین شاخ شاخهای دیگر روید در اخر سال دوم یعنی بماه پهاگن دو شاخ باقی داشته باقی را بتراشند بعد ازان در ماه اساره سال سیوم هرگاه ازین هردو شاخ دو دو شاخ بروید یک یک باقی داشته یک یک بتراشند و در ماه اگهن همان سال از شاخهای تازه دو شاخ داشته باقی بتراشند و همچنین در ماه اساره سال چهارم ازین دو شاخها یکی را بتراشند و یکی را باقی دارند و در اگهن همان سال ازین شاخ سه شاخ داشته باقی را بتراشند و در ماه اساره سال پنجم هرگاه این هر سه شاخ بروید دو ازان یکی جانب چپ و یکی جانب راست باقی داشته یک شاخ بتراشند و در ماه بهادون یا کوار اندک سر این شاخها بتراشند هرگاه درخت انگور چهار ساله شد و عرض درخت یک نیم گره

گردید بارهای این گیرند بقدر یک زیاده از دو نیم انار نباشد
چه مقرر است که از درختیکه عرض آن یک گره است زیاده
از این مقدار بار نگیرند و کل بارهای خود را که از این مقدار
زاید باشد بتراشند تا آنکه درخت کم کم [illegible] پس
هرگاه که او ابتدا گرفتن است در ماه اول سال [illegible] که ماه نو هم
باشد از هر [illegible] شاخ که چوب [illegible] درخت
را [illegible] از هفت هفت شاخ او را [illegible] باقی بتراشند
بعد از این در ماه آگهی یعنی فبروری سال [illegible] هرگاه این
که هر هفت شاخها از دو شاخهای [illegible] شاخ سوم
و هفتم از هر هفت [illegible] باقی را بتراشند پس اصلی چهار
شاخ باقی ماند [illegible] شاخها [illegible] داده
[illegible] که
بالای [illegible] شاخ
در هفته اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاخ [illegible]

یک شاخ هفتم آن را از شاخ دیگر شاخ سیوم آن گذاشته باقی را بپیراستند
و از دو شاخ تا پنج بقیه همگی یک بار رس گذاشته شکوفه را
بپیراستند که بجای آن دو شاخ جدید برآید. همین شیوه هر سال
بجهت گرفتن خوشه با عمل شود و باشد و باید دانست که هر سال
بمقدار بار و گره ثمر درخت افزایش خواهد یافت نظر بدان
بمقدار دو ثمر انار خوشه زیاده کرده باشند تا آنکه از یک
درخت بمقدار سی انار خوشه بحسابیکه مذکور کرده بالا
برآید که زیادتی ثمر خوشه برآوردگی درخت
است نه بر بلندی آن و زیادتی شاخهای آن و طریقه و اولین
انار دهی پانسی در درخت انگور این است که هرگاه ثمر این
شود بمقدار نیم گز یا قدری زاید اصلی درخت بالا و دو ده
ده از وی رو از آنرا کشاده بگذارند و اصول خود در سالهای گذشته
سه برگهای آن که از خزان باقی مانده باشد بپیراستند و یک ثمر انار با
دو انار خون بز میش در اصل درخت بجز بعد از آن و غیره
تنل و یک حصه پشک بز میش یا گوسفند که از امسال و دو
قبل از آن متعفن کرده باشند با هم آمیخته بالای آن به جنس یا ده
حصه ماهی نهایت متعفن و یک حصه ریگ و یک حصه گل و در خون
بز میش مرکب کرده چه چند بعد از آن با خس [illegible] چار روز

شو اتراب بدهند و بعد ازان همیشه بعد دو سه روز آب داده باشند * قاعده * در بیان حالات درخت انبه باید دانست که اقسام این درخت از کیفیت و کمیت بار آن و بلحاظ ذایقه و صورت و عظم و صغر آن غیرمتناهی است و هر دو صورت یعنی یعنی بزرع تخم و بنشانیدن قلم بوجود می آید و اهل فلاحت در ترکیب نشانیدن آن صنایع عجیبه بکار برند و می گویند که اختیار است هر ذایقه که خواهند بار بهمان ذایقه بوجود آید مثلا اگر خواهند خوشبوی گلاب یا کیوره یا دیگر عطریات در ثمر آن پیدا شود میتوانند و همچنین کیفیت شراب که سکر است دران پیدا میتوانند شد و در ابتدای نشو و نما از برگ آن صورت و ذایقه ثمر می توانند شناخت چنانچه اگر خواهند اشجار انبه یکیک صورت را مثلا زرد یا سرخ یا مدور یا دراز در یک قطار نهند می توانند و همچنین در ثمر هر درختی که بشناخت برگ آن در اول نشو و نما گمان بدمزگی و ترشی غالب می باشد آن درخت را دور می کنند و انبه درخت قلمی زود بار می دهد و اکثر بالیده و لطیف و کلان می باشد و این درخت را باید که در فاصله کم از بست و پنج یا سی دست نه نشانند و تا وقتیکه درخت کلان نشود زمین قریب اصل آنرا از کاه و درختهای صحرائی پاک

دارند و هرگاه بسال اول شکوفه برآید بالکل آن را قطع
کنند و باز دو سه سال بتدریج بعضی از شکوفه‌ها دارند و بعضی
قطع کنند و بعد سه چار سال از ابتدای شکوفه برآوردن تمامی
شکوفه‌ها بگذارند که باراور شود درین صورت انبه بکثرت و
بالیده و خوش ذایقه بوجود خواهد آمد و همیشه باید که یک ماه قبل
از شکوفه براوردن اصول درختان بکاوند و گل آنرا برآورده
از انبار یعنی پانس پرکنند و باز از گل بند سازند و تا پخته شدن اثمار
هر روز آب داده باشند و همچنین در دیگر درختان همین ترکیب
بکار برده باشند * قاعده * در بیان نشاندن قلم درخت
باید دانست که از زرع تخم وجود ثمر بعینه مثل اصل آن ممکن
نیست و لهذا اگر خواهند ثمری بعینه بهمان کیفیت و کمیت
اصل بوجود آید بدون نشاندن قلم عسیر است و هم
از نشاندن قلم وجود ثمر بنسبت زرع تخم بسرعت میشود
و آن چند نوع است یکی ازان این است که شاخ درختی را
تراشیده در زمین غرس کنند که آن شاخ نشو و نما یابد و
درخت شود و این نوع قلم نشاندن از اخس انواع است
و دران اکثر احتمال عدم نشو و نما است * و نوع دیگر *
این است که پوست شاخی خورد باین نوع از کارد دو نیم کنند

که مثل چوب تر سبز و مقابلی را که از آنجا پوست تراشیده اند
بزمین غرس کنند و بر پشته آن خاک ریزند و او را باشند تا از آنجا نشو و نما
پیدا شود و بعد از آن شاخ آن شاخ را از درخت جدا کنند و غرض
از تراشیدن پوست این است که چوب اندرونی غذای
که از اصل و اصلی از زمین می کشد همان غذا هرگاه بر پوست
می رسد پوست از آن موافق غذای خود گرفته از باقی اصول
خود پیدا می کند پس بسبب قطع مسامات زمین آن رشته اصول
می شوند مادره [illegible] آن بالا نشو و نما شود * طریقه دیگر * این
است که شاخی را گرفته و دو طرف آن از کارد اندک اندک
بتراشند و چهار طرف گرد آن مقام گل لیسیده از پارچه
بسته بالای آن از رسن و چوب محکم به بندند و بالای آن آوندکی که
بن آن سوراخی باریک کرده باشند پر از آب نموده باو بریزند
که یک یک قطره آب بر مقام چوب بچکد هرگاه در آن مقام اصل
پیدا شود از زیر تراشیده بریده جای بفرستند * نوع دیگر * پوست
شاخی را اندکی دور کنند و تغاری سفالین که بوسیله آنرا
با دو نیم از یکدیگر تراشیده باشند و از جانب دیگر تغار را
بتراشیده اند آن شاخ را او انداخته [illegible] به بالا کنند و آن
تغار را از گل پر کنند و [illegible] تراشیده آن [illegible]

تا گل بیرون نافتد هرگاه آن شاخ اصل برآرد آهسته آهسته از زیر
بتراشند و اگر باران نبارد آب چکانیدن هم ضرور است
* نوع دیگر * که قلم و وصل یک درخت با درخت دیگر باشد این
است پوست درختی از مقامی که یک دو بارض دارد باحتیاط
تمام معه پوستی که بر بارض است اول از کاردی نشان نموده
از شاخ بیرون آرند و از درخت دیگر که پیوند دران منظور است
هم بهمین نهج پوست معه بارض آن باحتیاط بیرون کنند و از پوست
مطابق این مقام را بپوشند بنوعیکه بارض بر بارض رسد
و تفرقه و امتیاز در هر دو باقی نماند و در نظر پوست همین درخت
ثانی معلوم شود بعد ازان مقام پیوند را از برگ درختی یا رسن
وغیره محکم بندند به نهجیکه مانع حرارت شمس و تاثیر هوا نشود
وشاخهای بالای پیوند مذکور را بالکل بتراشند و اگر شاخی بزیر آن
برآید آنرا هم بتراشند هرگاه وصل شدن گیرد تنگی بندش بالائی
آهسته آهسته دور کنند و هرگاه بالکل وصل یابد آنرا بکشایند
* نوع دیگر * همین قسم اینست که شاخیرا قلم تراش از درختی
تراشیده شاخ درخت دیگر را بهمین نهج موافق آن بتراشند
و شاخ تراشیده پیشتر برین شاخ دیگر به نهجی بنشانند
که مابین آنها نشیب و فراز باقی نماند و باهم وصل شود بعد ازان

مقام وصل را با برگ درختی یا پوست آن بندش کنند* نوع دیگر*
۴ همین قسم اینست که دو درخت که متصل یکدیگر باشند خواه در زمین
یا در تغارگلی شاخ یکی را با دیگری بهر نهج که مستحسن نماید
هر دو را تراشیده محکم وصل نمایند مگر ضرور است که قریب
پیوند از درختی که قلم آن می نهند اندکی از پوست انرا بکاردی
نشان نموده از شاخ بیرون آرند و دو سه بارض آن باقی
داشته مجموع شاخهای آن بتراشند و بر درختی که قلم می نهند هم مجموع
شاخهای آن بتراشند و باید دانست که وصل درخت با
درخت دیگر بدون اتحاد نوع آن امکان ندارد و در اشجار
مختلف الانواع پیوند نمی تواند شد و اختلاف اصناف مضرت
ندارد مثل ترنج و لیمو و کوله و بتابی وغیره که همه از یکنوع اند مگر
صنف مختلف است پس وصل یکی از ینها با دیگری امکان
دارد و نیز معلوم باشد که هر درختی که پوست آن نازک و
باریک است اگر بر سن وغیره بندند احتمال رسیدن صدمه
بر پوست است لهذا باید که در پارچه گنده و مضبوط یکی از ضماد
لیسده از ان بر بندند* و طرق ساختن ضماد بسیار است اسهل
از همه سه طریقه است یکی آنکه سرگین گاو نیم آثار روغن تارپین یکپاو
موم زرد یکپاو و باهم آمیخته بر آتش نرم گداخته ضماد نمایند دیگر آنکه روغن

تا در پاین موم زرد را بهموزن گرفته برآتش گذارند وضماد نمایند دیگر انکه سرگین گاو کادترا شیده یعنی بپال که آنرا پچالی هم گویندگان چسپان که آنرا چکنی می گویند تا یک هفته هر روز آب پاشیده باهم آمیخته باشند بعد یک هفته ضماد کنند این چند قواعد بطور تمثیل نوشته شد و برای تفصیل زاید ازان کتابی علحده می باید که مدون شود تا جزئیات مالایتناهی بحیطه ضبط در آید

فصل دوم در بیان مجملی از کیفیات تجارت که از فروع علم اخلاق است و ان عبارت از اجرای عقود بیع وشراء است تابذریعه ان از خریدن به قیمت سهل و فروختن بالای آن انتفاع بردارند وکثرت انتفاع که اصل وغایت این عمل است موقوف بر کثرت خواهش مردم و نقل وتحویل اشیا از جائیکه مال تجارت بوجود می آید بجائیکه آنرا وجود نباشد بوده است وظاهر است که این عمل از عمده ارکان سلطنت است چه رونق وقیام سلطنت موقوف است بر کثرت مردم وکثرت مردم موقوف است بر حصول آسایش بکثرت وجود اشیای محتاج الیه وفراوانی منافع و این هردو امر بدون فراوانی کار و بار تجارت صورت نه بندد و چنانکه حصول منافع منحصر بر فراوانی خواهش مردم است همچنین بعضی حیل وتدابیر هم موجب وفور خواهش می شود چنانکه در طریقه بیع من یزید که

بعرف حال در هندوستان نیلام می گویند مشاهد می شود که
در صورت اجرای آن اکثر بدون خواهش طبایع راغب
بانسو می شوند و مال تجارت باین حیله بسرعت و کثرت فروخت
می شود و این حیله از جبلات انسانی که حسد و غیرت است
کار خود می کند و گاهی در صورت اتفاق قومی باهم فقط منتفع
گردانیدن بایعان که مالکان مال اند هم مد نظر می باشد و همچنین
عرض اشیای تجارت بر عموم مردم هم باوصف عدم احتیاج
و قلت آن موجب رغبت می گردد و این امر را سکان
فرنگستان توجه کلی معمول کرده اند و لازم گرفته اند چنانچه اهم از
طرق عرض اشاعت آن بذرایع کاغذات اخبار است تا اینکه
از تجار کلان اینقوم کمتر کسی است که مطابع بتخصیص بنابر عرض
اشیای تجارت بخانه خودها نداشته باشد و همیشه اشتهارات
طبع کرده آنرا منتشر سازد و ورای آن در دکاکین و مکانات
مصفا و اراسته همیشه جمله مال تجارت کشاده بترتیب های
لطیف آماده و مهیا می دارند که هر کس آمده بدون طلب جمله
اشیا را به بیند و فقط طرز ترتیب آن اکثر باعث رغبت
می شود بخلاف عکس آن چنانکه در هندوستان رواج دارد
که مالهای تجارت در صنادیق و بقچه ها مقفل دارند که هم احتما

تضییع مال است و هم فروش آن موقوف بر طلب مردم و اطلاع یافتن آنها از بودن آن نزد شخص خاص است و ازینمعنی هم کمتر است که کسی مطلع شود بالجمله جزئیات طرق ترغیب مردم را احصانیست و از اهم ضروریات که در معاملات تجارت است صدق قول تجار و پختگی مزاج و عدم تلون طبیعت و صبر و تحمل در ضبط و حفظ اموال تجارت و فروختن بر مواقع و وقوع اعتبار آنها در قلوب مردم است که هرچند این امور بیشتر باشد حصول منافع زاید گردد و هر قدر که کمتر بود وقوع نقصان بیشتر رو دهد چه در صورت وقوع اعتبار در قلوب مردم اگر مایه تجارت قلیل است یا بالکل نیست عایق حصول منافع و اجرای کار و بار تجارت نمی تواند شد و اینمعنی بعین عیان در بنادر کلان مشاهده شد که بعضی از تجار قوم فرنگستانی آن قسم اند که یک حصه مایه تجارت ذاتی خود ندارند و صرف به پیشه دلالی مال مردم می فروشند و اجرت معینه می گیرند و منافع سالیانه انها از میات الوف متجاوز است چنانچه این قسم دوسه کوتهی کلان انهاکه انرا بمحاورهٔ انها هوس بفتح اول و سکون ثانی میگویند بالفعل در کلکته موجود است که صرف مصارف و مواجب ملازمین انها از ده هزار روپیه ماهوار زاید

می شود و یکی از قواعد معمول اهل فرنگ در تجارت که از
نتایج اتفاق قوم است آنست که هر کسی که بنیاد تقرر کدام هوس
انداخت اول اشتهاری می دهد و مایه تجارت ان بمقداری
معین قرار داده انرا بر حصص شتی تقسیم میکند و هر حصه زاید
از هزار روپیه و کمتر از پانصد کمتر مقرر می شود پس این زر را
بطور چنده از هریک خواه بتدریج یا دفعة جمع ساخته مشغول به
تجارت میکند و منافع انرا بعد مجرا گرفتن مصارف بر مالکان حصص
تقسیم مینماید پس مالکان حصص را پروپریتر بروزن قصور خیبر نام
نهند و چند کس را از ان مالکان انتخاب کرده بنابر تقنین قوانین
اجرای کار و بار آن معین سازند که در ایام مقرره بجائی واحد
مجتمع شده بملاحظه جمله حالات و مصالح وقت تجویز امور ضروریه
میکرده باشند و حسب دستور معینه این قوم در صورت
وقوع اختلاف در امری بطرفیکه آرای کثیره باشد بران عمل
میکنند و یکی را از همین مقننین پریسیدنت و چیرمن خوانند که سردار
باشد و رای او بمنزله رای دو کس باشد مگر برای کسی از مقننین
سوای منافع حصص انها وجهی از مصارف و مواجب معین
نمی شود و یک کس را منجمله مالکان یا شخص اجنبی را ملقب
بسکرتری کنند که بالکل انتظام جزئیات آنهوس متعلق ازو

باشد و عمله ضروری همه مطیع او باشند و او را از منافع آن مواجب هم مقرر کنند و همیشه او بر مضامین قوانین معینه عمل میکند و اجرای کار می سازد و همیشه حساب و کتاب ماهواری یا سه ماهی یا شش ماهی هر انچه قرار یابد در نظر مقننین میگذراند و بهدایت انها کاربند میباشد و این هوس بلقب کمپنی که منضم بنامی دیگر باشد خواه نام سردار مجلس بان منضم شود یا دیگری می باشد و تمامی هوس های کلان انقوم از همین جنس است و کمتر کسی است که مایه تجارت ذات خاص بدون شرکت دیگران مشغول به تجارت داشته باشد و در حقیقت رونق این کار و بار بدون سلطنت مستقل و انضباط قوانین مملکت متصور نیست و هرگاه سلطانی ذی شوکت متوجه بترویج این رکن اعظم سلطنت باشد البته بوجه مستحسن رواج و شیوع یابد چنانچه درین زمانه در هندوستان هر قدر که صرف همت مدبران سلطنت انگریزیه درین حرفه است در امری دیگر نیست اگر مردم این ولایت بحسن تدبیر قواعد منضبطه عمل فرموده مصروف این امور شوند انتفاع کلی بردارند یکی از طرق ترویج آن که مدبران سلطنت انگریزی برای رونق تجارت هندوستان اختیار کرده اند اینست که مجلسی در کلکته مقرر ساخته اند

که انرا در زبان خودشان اکسپورت ویرهوس نام نهند و اهل هند انرا کهاتا باری میگویند و موضوع آن مجلس اینست که هر کسی هر مال بر جهاز بار نماید و بسمتی از اطراف فرنگستان روانه کند بقدر معین از چهل و پنجاه روپیه سر صد تا شصت و هفتاد روپیه قیمت نقد ان مال از ان مجلس می دهند و مال باختیار خود گرفته روانه می سازند بعد فروخت آن حساب نموده زر عطا کرده خود معه سود و اجرت فروش که آنرا بهندی آرهت گویند مجرا گرفته باقی مجموع قیمت آن معه منافع بمالک می سپارند و این خانه از طرف ایست اندیا کمپنی مقرر است و همچنین تجار کلان این قوم هم بعمل می آرند و قیمت پیشکی زاید از مقداریکه از کهاتا باری عطا می شود میدهند تا انیکه به بعضی هنگام نود روپیه سر صد نرخ پیشگی معین سازند پس تصور باید نمود که اگر کسی یکهزار روپیه مایهٔ تجارت دارد و مال ده هزار خرید بکند و بر جهاز بار سازد و نه هزار مثلا از هوس های مذکور بگیرد و یکهزار از نزد خود شامل سازد و لامحاله مالک منافع ده هزار خواهد بود و زیاده ازین صورت ترویج چه خواهد بود و یکی از اصلهای که از لوازم تجارت است و اکثر تجار اهل هند خصوص کم مایگان انرا ملحوظ ندارند بلکه خلاف آن راه روند اینست که نفع

هرچند قابل باشد مال را بانتظار نفع کثیر بند سازند که اینمعنی
هم موجب ایستادگی زر از نمو است و هم تقلیل قیمت
موجب منافع زاید است و کثرت خریداری که از تقلیل
قیم می شود باعث انتفاع کثیر بنسبت قناعت خواستگاری
و احیانا فروش ان بر قیمت زاید خواهد بود بالجمله قواعد و کلیات
معاملات تجارت انچنان در کتب و دفاتر این قوم مدون شده اند
و روز بروز می شوند که باندک توجه هر کس ماهر آن میتواند شد
و نظر بران اکثر سوداگران بنگاله از قوم هنود و پارسیان بمبئی
که قدم بر قدم قوم انگریز که حکمای زمانه ما هستند می روند
و معاملات خود را بهمان نهج رواج داده اند در حصول منافع
سهیم و شریک اینقوم و صاحب متاع و اموال فراوان
شده اند و دیگر اهل هند که هنوز از روش انها متوحش و ناواقف اند
رونق کار انها بان درجه نرسیده و غنای تام حاصل نه نمودند در اینجا
صرف بنظر رغبت مردم باین پیشه مجملی از ان بقلم اورده شد
تفتیش و تجسس آن و کوشش و سعی دران باب حواله
بر عقول سلیمه میکند و ما علینا الا البلاغ * فصل سیوم * در بیان
حال تعیین مقادیر که از فروع علم ریاضی و نهایت محتاج الیه اهل حرف
است و هم دیگر انرا بدون علم و استعمال ان چاره نیست و جمله

عقود و معاملات حتی که ادون امور خانه داری موقوف بران
است لهذا دانشمندان برای ان سه وضع اختیار نموده اند
یکی شمار و دیگر وزن و سیوم پیمایش شمار در اشیائی
است که تعیین ان به نهج احراز کلانی اجزای مقادیر یا تساوی آن
در حجم یا بشرکت اسمی یا از پیمایش و وزن یا غیر ذلک
گردیده باشد و مقابل ان اعداد وضع شده اند و اشیای ذی
احجام که اجزای غیر متساوی دارد بوزن معین می شود و مائیات
و اشیای قصیر الاجزا کثیر المقدار هم بوزن و هم به پیمایش
معین می گردد و امثال زمین و بلندی مکانات و دیوارها
و ارتفاع جبال به پیمایش تعیین می یابد و پیمایش دو گونه است
یکی پیمایش بذراع و ان مختص باشیای قاره است مثل زمین
و ثوب و چوبهای طویل و عریض و دیگر پیمایش بکیل و آن
مختص بمائیات و اشیای قصیر الاجزا است که به پر کردن در ظرفی
معین می گردد بالجمله چون غرض از تعیین مقادیر تقسیم و تجزیه
آن باجزای متساویه است پس بهر نهج که این امر آسان و اسهل
می باشد خواه بشمار یا بوزن یا بذرع یا بکیل معین می شود
و چون هر یکی از ینها باختلاف ممالک و بلدان مختلف است
لهذا بطرز اختصار بندی از هر جنس ان بیان کرده می شود

واگرچه بحث تفصیلی آن متعلق از علم حساب است که فنی از علم هیئت باشد در اینجا فقط از اصطلاحات اسمای هر یکی از شمار ووزن و پیمانه اطلاع داده می‌شود که همین قدر بکار آمد عموم مردم است اما اعداد پس اختلاف دران فقط در الفاظ مراتب انست و این هر دو نقشه مفصله حاوی جمله اسمای اعداد در زبانهای عربی و فارسی واردو وانگریزی است معه ارقام هندی وانگریزی و عربی که بازای اسمای انها موضوع شده است پس در اول اعداد از یک تا صد و در دوم از صد تا صد هزار نوشته شد بملاحظه این جدول واضح خواهد شد که درین اعداد از شروع مرتبه عشرات همان الفاظ آحاد را ترکیب داده اند مگر تا بست در ترکیب جمله زبانها الفاظ آحاد متغیر شده اند . لهذا تا بست جمله اعداد نوشته شد و بعد از بست صرف نامهای مراتب عشرات بترکیب آحاد ما بین انها بقلم آمده وصورت ترکیب آحاد بعد از بست اینست که با هر مرتبه از عشرات احاد را جمع نموده تلفظ می‌سازند الا در عربی و فارسی حرف عطف ما بین انها فاصل اند و در عربی آحاد را مقدم دارند و عشرات را موخر و در فارسی عشرات متقدم

بر احاد کنند و در انگریزی هم عشرات را مقدم دارند مگر
حرف عطف فاصل نه آرند مثلا در عربی واحد وعشرین و در
فارسی بست ویک و در انگریزی تونتی ون گویند تا مرتبه
میات و در هندی زیاده وسعت داده اند که تا شروع مرتبه
میات الفاظ مرکبه بالکل تغییر یافته اند پس گویا برای هر عدد
تا صد نامی جداگانه شد و بعد از میات در جمله زبانها آحاد را
بر میات مقدم کنند و حرف عطف هم فاصل نه آرند الا در عربی
یکصد ویک هزار را صرف بلفظ مائة والف تعبیر کنند و برای
دو صد و دو هزار همین الفاظ را تثنیه کرده مائتین والفین گویند
و از ان بعد لفظ آحاد را هم مرکب نمایند مثل دیگر زبانها چنانچه
سه صد را در عربی ثلث مائة و در فارسی سه صد و در
هندی تین سو و در انگریزی تهری هندرد و همچنین ثلثة الاف و سه
هزار و تین هزار و تهری تهوزند گویند و هم در عربی در هر یک
از الفاظ موضوعه جهت مذکر و مونث فرق است و رعایت
تطابق موصوفات با صفات و غیران در تذکیر و تانیث هم می باشد
مگر در اعداد این قضیه منعکس است یعنی اگر معدود مذکر باشد
عدد را مونث استعمال کنند و اگر معدود مونث است
عدد مذکر آرند مثلا ثلثة رجال و ثلث نساء مستعمل است

وهمچنین در هندی هم در اکثر الفاظ مذکر و مونث متحد است مگر در اعداد هیچ فرق نیست معدود خواه مذکر باشد یا مونث همان یک لفظ مستعمل است بالجمله برای تسهیل فهم هر سه مرتبه را دوری نام نهند پس مرتبه آحاد و عشرات و میات را دور اول گویند و بعد از ان هر سه سه مرتبه را دور دوم و سیوم و چهارم الی غیر النهایه وهمین دور اول را اصول گویند و باقی دورها از همین دور اول بترکیب بوجود می آید در دور دوم لفظ الف در عربی و هزار در فارسی و وتهوزند در انگریزی با آحاد و عشرات و میات مرکب شود و از شروع دور سیوم در هر دور باین هر سه زبان یک لفظ هزار زیاده کرده شود پس در حقیقت اسمای اعداد در هر سه زبان عربی و فارسی و انگریزی برای هر سه مرتبه دور اول و مرتبهٔ اول دور دوم که همگی چهار مرتبه شد وضع گردیده مگر در هندی دور اول مرتبه دوم را که هزار است اگر از یک برابر تا صد شمار نمایند هرگاه بصدم رسد نام ان لاکهه نهند و چون لاکهه را از یک شمار نمایند و بصدم رسد انرا کرور نامند و همچنین کرور را بمرتبه صدم ارب و ارب را بمرتبه صدم کهرب و کهرب را بمرتبه صدم نیل و نیل را بمرتبه صدم پدم و پدم را بمرتبه صدم

سنکهه گویند بعد ازان نامی جداگانه معین نکنند لاکن بعضی ازانها
دو اصطلاح دیگر افزوده اند یعنی ادبد و مهاادبد و در عربی و فارسی
و انگریزی عدد چون از هزار افزون شود بتکرار آن و انضمام الفاظ
آحاد و عشرات و میات تلفظ شود و برای تسهیل نقشهٔ که دران
اعداد از شروع دور دوم بزبان فارسی و مقابل آن
اسمای هندیه تا منتهای مصطلحات انزبان در قوم هندیه است
مرقوم می گردد و عربی و انگریزی را بر همان قیاس باید کرد یعنی
هر جا بجای لفظ هزار هر قدر که باشد با لفظ الف عربی و تهوزند
انگریزی تبدیل کرده با اسمای اعداد آحاد و عشرات
و میات بنهجی که پیشتر ذکر شد مرکب باید کرد اما رقوم
هندیه و انگریزیه پس از یک تا نه وضع شده اند بمقابله
اعداد آحاد و در دیگر مراتب همان اعداد را مکرر کنند که مراد
آن مرتبه بقدر آن عدد باشد مثلا درین صورت ۱۰ مرتبه عشرات
یکبار مراد است که ده باشد و درین صورت ۹۰ همان مرتبه
نه بار که نود شد و هر مرتبهٔ که خالی باشد آنجا صفر نویسند و صورت
صفر در همه ممالک همین یک صورت است ۰ مگر در انگریزی
همین را بصورت بیضی نویسند و بالفعل بنظر اختصار اهل
دیوان آن را بصورت نقطه نویسند و عدد پنج را بصورت

صفر نویسند پس در هندسه های متوالیه رقم اول را احاد
دانند و رقم دوم میات و رقم سیوم الوف و رقم چهارم
احاد الوف و رقم پنجم عشرات الوف و رقم ششم میات
الوف و هفتم احاد الوف الوف و هشتم عشرات الوف الوف
و نهم میات الوف الوف و علی هذا القیاس الی غیر النهایه مثلا
۹۵۰۶۷۰۴۳۱ بحساب هندی نود و پنج کرور و شش
لکهه و هفتاد هزار و چهار صد و سی و یک باشد و به همین طرز
رقوم انگریزی مینویسند و رقوم سیاقی که در جداول
سطور است صورت اسمای اعداد عربیه را مختصر کرده
ایجاد نموده اند مگر غالبا ایجاد مولدین است از محاوره عرب
نیست و این رقوم برای احاد و عشرات و میات جدا جدا ایجاد
شده مگر برای احاد الوف در اخر عدد آحاد مدی منضم ساخته
باخران بصورت تشدید و فتحه علامت کنند و برای عشرات
الوف همان صورت است که برای عشرات نویسند الا
قدری ازان دراز و در اخر عشرات که بطور چشمه های هوز
نویسند انرا ترک کرده منفصل ازان همان صورت تشدیدی
و فتحهٔ علامت الوف به نویسند چنانچه تفصیل و تصویر آن از
نقشه مذکور معلوم خواهد شد و بالفعل ان رقوم مخصوص به تحریر

زر داشته اند و در اوزان اعداد ستون بان می نویسند
واجزای روپیه از آنه و پائی واجزای من از آثار بر رقوم هندیه
نویسند مگر چون اجزای روپیه از فلوس آن که دو فلوس
را یک تنگه گویند بگیرند صورت ان دیگر است که از رقوم
سیاقی اخذ کرده اند و برای آسانی جمع نمودن کسور آنه
را چهار پاره کنند وانرا پائی گویند و بعضی یکپاره را دو نیم کنند واجزای
فلوس بدمریها کنند و نیم دمری را ادهی گویند واجزای آن
بداهها است و این جدول حاوی هر قسم اجزای منون و روپیه
است اما در انگریزی پس هم زر و هم اجزای منون را بهمان
یک رقم نویسند و آنه را دوازده پاره کنند و هر پاره را پائی گویند
واما اوزان وکیل که جهت پیمایش اشیای لایق وزن مقرر
شده پس انچه ازان در دیار ما رواج دارد و هم اوزان شرعی
است ان را در نقشه مندرج میکنم که دران تحویل یکی بدیگری
کرده شده وازین سبب مقدار هر یکی بخوبی معلوم می تواند شد
و بالفعل در اکثر بلاد هندوستان که داخل سلطنت انگریز است
سیر بوزن هشتاد روپیه سکه کمپنی مروج است و روپیه کمپنی
هم از وزن روپیه مروجهٔ دیار ما دو رتی زیاده است و مقیاس
اوزان موافق رواج هر دیار همین سیر است واجزای سیر که نصف

سیر باشد و آن را آده سیر گویند و ربع سیر که انرا پاو سیر
گویند و ثمن سیر که انرا آده پاو نامند و شانزدهم حصه سیر که یک
چهٹانگ باشد و یک حصه از سی و دو حصه سیر و انرا آدهی
چهٹانگ نامند و اضعاف سیر یعنی پنج ربع سیر که سوا سیر
باشد و شش ربع آن که دیره سیر باشد و دو نیم سیر
که ادهای سیر باشد و پنج اثار که انرا پسیری گویند و ضعف
آن که دس سیرا باشد و بست اثار که آده من یا چار پسیری
گویند و ادهون هم نامند بفتح الف و دال مخلوط بہا و چهل اثار را
یک من قرار دهند و در بعضی بلاد من کم و زیاده از چهل اثار
هم رواج دارد و وزن خام هم در اکثر بلاد هندوستان رواج
دارد اما بانحاء مختلف انچه مروج در بلاد لکهنو است سیوم حصه
همین اجزا و اضعاف سیر است که بهمان اسما شهرت دارد
و در تمام قصبات و قریات لکهنو همین وزن خام بنابر وزن
غله جات جاری است و باید دانست که اوزان طبیه و مروجه
ولایات دیگر از مقداریکه در جدول نوشته شد مختلف واقع
شده بلکه در بعضی اوزان بلاد هندوستان هم باهم تفاوت است
در احصای تمامی یا اکثر ان تطویل زاید دید بنبذی از ان
ایما میگردد بدانکه حبه در اوزان طبیه دو شعیره را گویند که

همان جو است و جو چهار ارزه باشد که برنج است لاکن این وزن از اجزای مثاقیل است و حبه از اجزای درهم دوازده و نیم باشد و باقلا نیم درهم است و قیراط سه حبه و بقولی چهار حبه و دانق که بفارسی دانگ گویند از درهم دو قیراط و از مثقال سه قیراط است و درهم چهل و هشت حبه است و مثقال یک درهم و سه ربع درهم است و استار چهار و نیم مثقال و اوقیه هفت و نیم مثقال و رطل دوازده اوقیه و بمثقال نود مثقال و بدرهم یکصد و سی درهم و من یکصد و هشتاد مثقال و بدرهم دوصد و شصت درهم و ابریق دو من است و صاع چهار من اما اوزان هندیه مروجه بالا و دیگر سرخ که عین الدیک باشد و بهندی گهنگچی نامند سه جو متوسط است و رتی متعارف بنگاله که تخم گل چاندنی است چهار جو متوسط است و رتی شاه جهان آباد همین گهنگچی است و ماشه بنگاله هشت رتی است و ماشهٔ شاه جهان آباد هشت گهنگچی است و تانک بقولی چهار ماشه و بقولی بست و چهار سرخ و توله متعارف شاه جهان آباد ده ماشه بنگاله که دوازده ماشه انجا باشد و دام پنج تانک است که بست ماشه باشد * قاعده * در تحویل درهم بمثقال اگر خواهند که دراهم معینه چند مثقال است نصف

دراهم و خمس انرا جمع نمایند عدد مثاقیل خواهد بود مثلا اگر خواهند
بدانند چهل درهم چند مثقال است نصف آنرا که بیست است
باخمس آن که هشت باشد جمع نمایند پس بیست و هشت عدد
مثاقیل باشد و اگر تحویل مثقال بدرهم خواهند باید که سه سبع عدد
مثاقیل برکل آن افزایند که عدد دراهم باشد مثلا بر چهارده
مثقال سه سبع آن که شش است افزودیم بیست شد
که همین عدد دراهم است و اما پیمایش اشیای قاره
که بمساحت معتبر است هم هر جا باختلاف است نبذی از ان
مذکور می شود بدانکه متقدمان یونان ده موی یال اسپ را که در
باریکی و گندگی متوسط باشد بایکدگر چسپیده عرض یک جو
معتدل قرار دهند و شش جو را به همین نهج یک اصبع و دوازده
اصبع را یکوجب و دو وجب را یکذراع و دو ذراع را یک گز
و پنج نیم ذراع را یک لتهه مقرر کرده اند و دو هزار گز را یک میل
و سه میل را یک فرسنج مقرر کنند و اهل فرنگ مقدار
هشت جو مذکور را یک انچه بکسر همزه و سکون نون و جیم
فارسی مخلوط باها و دوازده انچه را یک فت بضم اول و
سکون ثقیل ثانی و سه فت را یک گز که انرا یارد نامند بسکون
سوم و چهارم و در دیار ما و اکثر بلاد هندوستان مدار مساحت

اکثر اشیا بر گز قطعی است که گز الهی نامند و برای پیمایش
تهانهای توپ گزهای دیگر باختلاف بلدان رواج دارد و در بلاد
ما از گز قطعی یک ربع زیاده می باشد و گز الهی انچه از ان
در مساحت زمین و امثال آن مروج است به بست و چهار طسوج منقسم
میگردد که هر طسوج تقریبا دو انگشت این زمانه باشد و انچه در
پیمایش اشیای دیگر مثل اثواب و غیره مستعمل است
مثل گز خاص برای آن بشانزده حصه تقسیم یابد و هر حصه را
گره گویند و نهه گز مربع را یک بسوانسه گویند و بست بسوانسه را
یک بسوه که یکصد و هشتاد گز مربع باشد و بست بسوه را یک
بگهه قرار دهند پس بگهه سه هزار و ششصد گز باشد که سه هزار و بست
پنج گز انگریزی است و آن پنج ثمن ایکر انگریزی باشد پس
باین حساب ایکر انگریزی چهار هزار و نهصد و پنجاه گز انگریزی
شد و هم درین ممالک بنا بر تسهیل پیمایش زمین مقیاسی
قرار داده اند که آنرا جریب گویند و آن شصت گز دراز باشد
پس یک جریب اگر بطول زمین اندازند و یک جریب بعرض
آن پیمایش بگهه تمام شود چرا از ضرب شصت در شصت
همان سه هزار و ششصد حاصل می شود و محاسبین بنگاله
چهار دست را یک دند نامند و دو هزار دند را یک کوس

گویند و از گز انگریزی پیمایش این یک کوس، چهار هزار
و پانصد گز رسد و این دو میل انگریزی است و باید دانست
که چنانچه در وزن خام و پخته رواج دارد بهمین نهج بگهه و اجزای
آن نیز خام و پخته مروج است وانهم در هر دیار باختلاف است
و در دیار ما همان سیوم حصه بگهه پخته یک بگهه خام است و سیوم حصه بسوه
یک بسوه خام و سیوم حصه بسواسه یک بسواسه خام
والله اعلم * فصل چهارم * در بیان قاعده بنای مسجد که از آن
سمت قبله صحیح برآید طریقه اش این ست که بمقامیکه بنای
مسجد منظور است نهایت هموار نموده و امتحان بسیلان
آب کرده انجا دایره نصف النهار که در ذکر اوقات صلوة
بیان کرده شد رسم سازند و بر مرکز همان دایره دایره
دیگر وسیع تر از آن رسم کرده خط مشرق و مغرب و جنوب
و شمال را تا محیط این دایره ثانی دراز کنند پس بر نقطهٔ
شمال که درین دایره ثانی افتد حرف ا بنویسند و بر نقطهٔ
جنوب حرف ب و بر نقطه مشرق حرف ج و بر نقطه مغرب
حرف د پس خط مشرق و مغرب مسمی به ج د شد و خط
جنوب و شمال مسمی به اب و چون بسبب این هر دو خط
دایره منقسم بچهار حصه مساوی شد پس هر حصه را از آن

بہ نود جزو مساوی قسمت کنند و بر ہر جزو علامتی سازند که ازین
علامات مجموع دایره به سیصد و شصت جزو منقسم شد
و ہر جزو را ازین اجزا درجه نام نہند و چون قسمت یک یک
جزو ازین اجزا بشصت جزو فرض کنند ہر جزو انرا دقیقه گویند
و این تقسیم را محفوظ باید داشت که آینده وقت گرفتن تفاضل
بین الطولین و العرضین بکار خواہد آمد پس طول البلد و عرض
البلد مکه معظمه را شرفها الله تعالی با طول و عرض بلده که بنای
مسجد انجا منظور است موازنه کنند اگر عرض ہر واحد مساوی
و طول مکه کمتر باشد پس سمت قبله عین نقطه مغرب باشد
و اگر طول مکه با وصف مساوات عرضین زاید باشد پس
سمت قبله عین نقطه مغرب بود و اگر طولین مساوی باشند
و عرض مکه زاید بود پس سمت قبله عین نقطه شمال باشد
و اگر عرض مکه با تساوی طولین کمتر باشد پس سمت قبله عین
نقطهٔ جنوب بود و در صورت اختلاف در ہر یک از طول
و عرض اگر عرض بلد زاید است سمت دست چپ نقطه ج
که نقطه مشرق باشد به تفاوتی که ما بین عرضین است نقطه
بر دایره کنند و انرا نقطه ز نام نہند اگر عرض مکه زاید باشد
جانب راست نقطه ج نقطه ز بقدر تفاوت مذکور نہند و این

چپ و راست برو کردن شخص که بر نقطه ج استاده
است بسمت مغرب باشد و از نقطه ز خطی راست تا محیط
دایره بسمت محاذی کشند و بر نقطه که منتهی شود انرا ح نام نهند
و این خط خط زح باشد بعد ازان به سمت دست راست نقطه ا اگر
طول بلد زاید است والا سمت دست چپ آن که برو کردن شخص
که بر نقطه ا ایستاده است بجانب نقطه ب گرفته شود نقطه
ط بقدر تفاوت ما بین طولین نهند و از نقطه ط هم خطی راست
بسمت محاذی تا محیط برند و بر نقطه که منتهی شود بران حرف
ه نویسند و این خط خط طه باشد و این مقدار تفاوتهای مابین
طولین و عرضین از همان سیصد و شصت اجزای دایره که کرده اند
بحساب در آرند و لا محاله خط طه خط جد و خط زح قطع کرده
بر محیط دایره رسیده است پس بمقام تقاطع آن با خط جد
حرف س نویسم و بمقام تقاطع آن با خط زح حرف ص
نهیم و چون از خط اب و خطوط جد و زح هم تقاطع شده
است پس بمقام تقاطع آن با خط جد حرف و و بمقام تقاطع
آن با خط زح حرف ک نویسم پس ازین خطوط
متقاطعات مربعی پیدا شد و س ص ک و درین مربع از نقطه
و تا نقطه ص خطی راست کشیده از انجا بیرون کرده تا محیط

دایره منتهی سازیم و انجا حرف ل رسم کنیم پس خط و ل
سمت حقیقی قبله باشد پس هر قدر که عرض مسجد ساختن
منظور است انقدر خط و ل دراز کنیم و آنرا خط م ع نام کنیم
و هر قدر که طول مسجد ساختن منظور است به تفاوت نصف
ان مقدار جانب شمال خط م ع خطی مساوی آن در طول
کشیم و آنرا خط ف ق نام نهیم و به همین قدر تفاوت یک خط
جانب جنوب م ع مساوی خطین مذکورین کشیم و انرا
خط ی ن نام نهیم پس نقطهای ف ی و ق ن را وصل کنیم پس مربع
ف ق ن ی مربع مسجد باشد و خط م ع در وسط طولی
افتد که جای محراب و طاق مسجد باشد مثلا خواستیم که در لکهنو مسجد
بنا کنیم بعد رسم دایره و تقسیم ان بر سه صد و شصت
جزو مساوی و بر آوردن هر دو خط مشرق و مغرب و جنوب
و شمال چنانکه پیشتر ذکر یافت چون عرض بلد از عرض مکه معظمه
شرفها الله تعالی زاید است بمقدار تفاوت مابین انهاکه هکا
یعنی پنج درجه و بست و یک دقیقه است قوسی از دایره
جانب چپ نقطه مشرق که نقطه ج باشد جدا کردیم و خط
محاذی ان کشیدیم و هم چون طول بلد از طول مکه معظمه زاید
است بجانب دست راست نقطه شمال که نقطه آ باشد

بهم الكمالات ارباب ولا ابالى ان يشتمه الجهلة الطغام وشخر

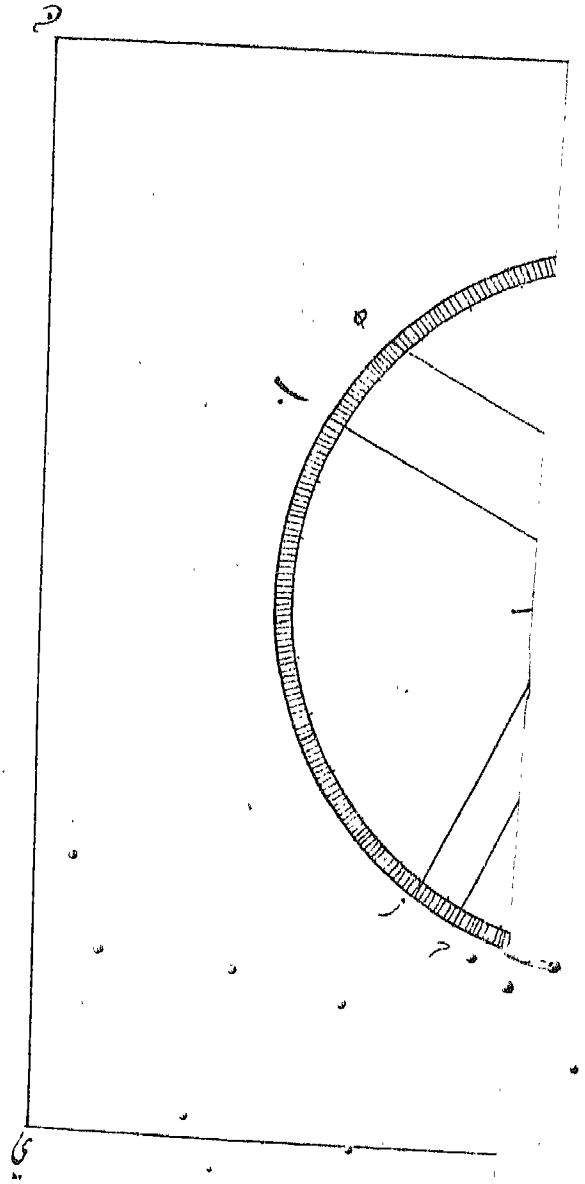

[illegible]

است بجانب دست راست نقطه شمال که نقطه آ باشد

بقدر تفاوت بین الطولین که مند یعنی چهل درجه و پنجاه
و چهار دقیقه است نیز قوسی از دایره جدا ساخته خط محاذی آن
کشیدیم و باقی حسب مذکوره بالا عمل کردیم و اینست صورت
آن نقشه که در صفحه علحده باید دید و باید دانست که طول
بلد در اینجا بحسب رصد جدید انگریزی که از گرین وچ می گیرند
بوده است نه از جزایر خالدات که مستخرج قدما است
و نقشه که در صفحه ۴۵ مرقوم شده هم موافق استخراج انگریزی است
الحمد لله علی نعمائه والشکر علی آلائه علی ما انعم علی التوفیق لاتمام
هذه الوجیزة النافعة لاکثر امور المعاش والمعاد وساعدنی لتبییض
هذه المسودة الکاملة جعله الله کاسمه مفتاحا للرشاد وانا ارجو من
العلماء الکرام والفضلاء العظام مع اعتراف قلة باعی فی العلوم
ان یصفحوا خطیئتی فی العقل ویصلحوا زلتی فی النقل کیف لا وانی
مع قطع النظر من فقدان التوغل فی هذه الفضایل الروحانیة
بعوایق الاشغال الدنیة الدنیاویة لضیق البال من ازمان طویلة
ومتشتت الحال فی افکار عویصة فاین من اصبح نهارا حزینا ملیا من
هذه الدرر الثمینة وانی من بات لیلا شجینا عتیا من تلک
الیواقیت الرزینة فیا لهفا ان وجده الادباء الفخام وسخریه الذین
هم لاکمالات ارباب ولا ابالی ان شتره الجهلة الفدام وشتم

عليه الذين لهم نتاج الكتاب واول ما عزمت ان اكتب رسايل
عديدة في الفارسية والنقط فيها منافع كثيرة من العلوم العربية
والانجريزية مدرجا واحدا واحدا في كل سنة وعام ليعم فوايدها
الخواص والعوام واسميها في الفارسية برسايل بيسرو پا
توامها وخصوصا عاشم يكون كل واحد منها ملقبا بالاول والثاني من حيث
الترتيب في المبدا والمعاني لاكن ما خاصني صروف الدهر من
ضروب البلايا والمحن وتطرق على طوارق الايام والشجن
وقلبني من مكان الى مكان واطرحني من الاهالي والاوطان بغير ملتمسين
البلدان فكان ما كان من حوادث الزمان حتى لم يترك لي اختيارا
في القلم والبنان لتتميم ما عزمت عليه من التخليص والاتقان
فقصرت همتي على لم هذا المختصر ريثما ساعدتني الفرصة في السفر
والحضر من النوايب الملمة على القلوب والابصار والحوادث
الملمة محيرة العقول والافكار والحمد لله في الاول والاخر وعلى
رسوله ابو الطيب وام الطاهر محمد ن المصطفى صلى الله عليه وسلم الوف
صلوات ما دام تراقب المساء والصباح وتعاقب الغدو والرواح
وعلى آله الاطهار وصحابته الاخيار ما دام تناسب الليل
والنهار بدوران
الفلك الدوار

تصحیح اغلاط مفتاح الرشاد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰	۱۵	وارو	باشد
۱۲	۶	همسگی	همگی
۱۳	۱۸	۲۰۰۱	۲۱۰۰
۱۳	۱۸	۲۰۰۲	۲۲۰۰
۱۴	۱	۲۰۰۳	۲۳۰۰
۱۴	۱	۲۰۰۴	۲۴۰۰
۱۴	۱۸	اسحویلیین	التحویلیین
۱۶	۶ درجدول)	آبار	ایار
۲۵	۴	سوران	ستوران
۳۰	۱۷	ارباب ز	ارب زیج
۴۷	۸	دریافته گهریال	دریافته برگهریال
۵۵	۸	هیچ دعای	هیچیک دعای
۵۸	۱۳	۰تار	تاریخ
۶۸	۱۲ و ۱۳)	از رساله اول تا	بیسروپا همه زاید است
۹۶	۱۸	مسافران و	مسافرآن
۱۰۴	۱۸	بزو	تزویج
۱۱۴	۱۱	هی	هیچ
۱۲۹	۱۷	بهمن*روز)	بهمن روز * و

همچنین در جمله اسمای روزها نقش بعد روز باید نه بعد اسما.

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۲	۳	اشتادر	اشتاد
۱۳۲	۱۴	مرگشر اول	مرگشرا * ۲
۱۳۳	۵	دهستا	دهنستا
۱۵۱	۷	سبیات	سببات
۱۵۲	۱۱	ضغتی	صفتی
۱۵۶	۲	خلاف	خلافت
۱۵۷	۱۰	جمله عرش	حمله عر
۱۶۴	۸	چاه دگر	چاه و کر
۱۷۲	۱۶	مردیا	مرد با
۱۷۵	۱۰	بانگشتان ترک)	با انگشتا
۱۷۸	۵	ده گز درده گز	ده ذراع درده ذر
۱۷۸	۱۷	یک گز	یک گر
۱۷۸	۱۸	ده گز درده گز	ده ذراع درده ذر
۱۷۹	۱	دگر	دکر
۱۷۹	۳	سی دوهزار	سی و دو هزا
۱۷۹	۶	گز	کر
۱۸۰	۱۶	دستهالیش	دستهایش
۱۸۱	۲	ابیحنیفه	غیر ابی حنیفه
۱۸۳	۱۰	یکجا	یکی
۱۹۰	۵	ده۴د	ده۴
۱۹۰	۱۳	سطری	سطبری

صفحه	سطر	غلط	صحیح
	۱۷	آفتاب	غروب آفتاب
	۴	والی الامر	اولی الامر
	۱	مابین	جلوس مابین
۱	۸	وجوب	و وجوب
۱۹	۱۶	خالف	خالف سنت نیست
۱	۱۲	للمیته	للمیت
۱	۶	تکبیر	هر تکبیر
۱	۱۳	نقهه	نقه
۱	۱۵	لک	لک الحمد
۱۹	۱۶	لک	لک الحکم
۱	۱۳	آیته	آتیة
۲	۱	بینها	بیننا
۱	۱۶	اختو	اخو
۲	۱۵	ومرتبه	وقرنه
۲	۱۰	مقفعه	مقنعه
۲	۱۴	میت زیر منکب	میت رابروی چپ میت گذارند یا دست راست رامنکب
۲	۱۵	دست راست	دست چپ
۲	۷	تقضي علیک	تقضي ولا یقضي علیک

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۸	۹	اللهم احلی	اللهم اهدنا
۲۱۰	۱۰	نزو	و نزو
۲۱۴	۶	متصل	متنفل
۲۱۴	۱۱	چهاردهم	سیزدهم
۲۱۵	۱۱	از قرض	از عصر
۲۱۷	۴	و وتر	وقبل وتر
۲۱۷	۸	ترویح	ترویحه
۲۱۹	۱۴	الضرورت	آنضرورت
۲۲۱	۷	بازنخواند	پانزده بار بخواند
۲۲۱	۱۶	تسبیح خواند	تسبیح نخواند
۲۲۱	۱۸	قبل تشهد بخواند	قبل تشهد نخواند
۲۲۲	۱۸	دران زا	وران از
۲۲۳	۱۲	وودرکوع	ودر رکوع
۲۲۳	۱۵	وودرکوع	ودر رکوع
۲۲۴	۵	مخوف و	مخوف
۲۲۴	۸	وخوف	وخسوف
۲۲۴	۱۷	ورکعت	و دو رکعت
۲۲۵	۱۸	اوان دهدوی اذان	اذن دهد وی اذن
۲۲۸	۷	مقدور	مقدر
۲۳۴	۱ و ۲	خیرة في عافیته	خیرة في عافیة
۲۴۰	۱۵	تقید	تقیید
۲۴۱	۳	ماوی	حاوی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴۲	۱۶	از آخر	از انرا
۲۴۶	۱۶	واگرباشد	واگرلاباشد
۲۴۸	۱۱	بروایه	بردابه
۲۵۱	۴	مسنون است)	مسنون نیست
۲۵۱	۱۱	گوید ودر	گوید ولااله الاالله ودرآخرازان هم دوبارگوید ودر
۲۵۳	۱	الرفیة	الرفیعة
۲۵۶	۱۵	حنیفه	حنفیه
۲۶۱	۱۵	تربیت درآنچه)	ترتیب درانچه
۲۶۱	۱۸	ضرور	وضرور
۲۶۵	۳	تشهد	تشهد خواند
۲۶۵	۱۳	قعده	قعدهٔ اخیر
۲۶۶	۱۶	غیر	وغیر
۲۶۷	۸	بحکم	محکم
۲۶۹	۷	وجبرني	واجبرني
۲۶۹	۱۱	نشتی	نشستی
۲۶۹	۱۱	اخیرین	آخرین
۲۷۲	۴	نوزنان	مگرزنان
۲۷۴	۱۱	اهل الشام	اهل الثناء
۲۷۴	۱۴	برابروتها)	برابر دوشها
۳۱۱	۱۸	اللذین	للذین
۳۱۲	۵	بنودیس	بنویس
۳۲۳	۱	ذالر	ذاکر
۳۲۸	۴	المهتدین)	المهتدین
۳۳۲	۱۵	افطر	افطرت
۳۳۴	۱۷	ودرروزه	فصل درفرایض و مفسدات صوم ودر روزه
۳۴۰	۱۲	بقیه روز	بقیه روزی
۳۴۳	۱۱	درشت	درشب
۳۴۸	۱	آن	آنها
۳۵۲	۸	گوسفند	گوسفند
۳۵۹	۱	بجاوه	کجاوه
۳۶۰	۹	حرابت	حریت
۳۶۵	۴	جمره وعقبه	جمرهٔ عقبه
۳۶۵	۱۷	ازین	این
۳۷۲	۱۰	سفندگیست)	گوسف
۳۸۱	۱۸	ذالجلال	یاذالجلال
۳۸۲	۱۶	وشرح	واشرح
۳۸۶	۸	وهرودر	وهردورا
۳۸۷	۱۲	درمی	ورمی
۳۸۸	۳	عرفه	عرفات
۳۹۶	۱۳	کند	کنند
۳۹۹	۱۵	دورکعت	دو رکعت
۴۱۱	۱۸	یک نیم گز	یک نیم گز
۴۴۲	۲	زیاد	زیاده
۴۱۹	۱۶	مناو	منافع
۴۲۵	۱۶	صابیکم	صلابیه
۴۲۸	۱۲	تهری هندر)	تهری هند
۴۳۰	۴	ونقشه	نقشه
۴۳۶	۱	کشر	اکثر
۴۳۶	۳	وآن گز	وگز
۴۳۸	۵	محظوظ	محفوظ

جسقدر تفاوت دن اور رات اور طلوع و غروب آفتاب کو انگلنڈ اور ہندوستان میں جدول ذیل میں واضح ہے

نام ماہ	نام تاریخ	انگلستان از روی کتاب جنتری خرد انگریزی چھاپہ انگلنڈ			ہندوستان ۲۷ درجہ		
		طلوع	غروب	تعداد دن	طلوع	غروب	تعداد دن
جنوری	۲۳	۷ کلاک ۴۵ منٹ	۴ کلاک ۳۴ منٹ	۸ کلاک ۴۹ م	۶ کلاک ۴۰ منٹ	۵ کلاک ۳۰ م	۱۰ کلاک ۴۰ م
فروری	۲۳ ۲۶	۷ کلاک ۲ منٹ	۵ کلاک ۹ منٹ م	۱۰ کلاک ۲۹ م	۶ کلاک ۲۱ م	۵ کلاک ۴۲ م	۱۱ کلاک ۲۱ م
مارچ	۲۳ ۲۶	۵ کلاک ۵۴ منٹ	۶ کلاک ۲۱ م	۱۲ کلاک ۲۴ م	۵ کلاک ۵۶ م	۶ کلاک ۴ م	۱۲ کلاک ۸ م
اپریل	۲۷ ۲۹	۴ کلاک ۴۱ منٹ	۷ کلاک ۸ م	۱۴ کلاک ۲۷ م	۵ کلاک ۳۳ م	۶ کلاک ۲۷ م	۱۲ کلاک ۵۴ م
مئی	۳۰	۳ کلاک ۳ منٹ	۷ کلاک ۵۱ م	۵ کلاک ۴۹ م	۵ کلاک ۱۷ م	۷ کلاک ۳۳ م	۱۳ کلاک ۲۶ م
جون	۲۶	۳ کلاک ۴۶ منٹ	۸ کلاک ۱۹ م	۱۶ کلاک ۳۳ م	۵ کلاک ۹ م	۶ کلاک ۵۱ م	۱۳ کلاک ۴۲ م
جولائی	۱۹	۴ کلاک ۶ منٹ	۸ کلاک ۵ م	۱۵ کلاک ۵۹ م	۵ کلاک ۱۵ م	۶ کلاک ۴۵ م	۱۳ کلاک ۳۰ م
اگست	۱۹	۴ کلاک ۵۴ منٹ	۷ کلاک ۱۱ م	۱۴ کلاک ۱۷ م	۵ کلاک ۳۳ م	۶ کلاک ۲۷ م	۱۲ کلاک ۵۴ م
ستمبر	۱۶ ۲۰	۵ کلاک ۱۹ منٹ	۶ کلاک ۲ م	۱۲ کلاک ۴۳ م	۵ کلاک ۵۶ م	۶ کلاک ۴ م	۱۲ کلاک ۸ م
اکتوبر	۲۱	۶ کلاک ۳۷ منٹ	۴ کلاک ۵۱ م	۱۰ کلاک ۱۴ م	۶ کلاک ۲۱ م	۵ کلاک ۴۱ م	۱۱ کلاک ۲۰ م
نومبر	۸	۷ کلاک ۹ منٹ	۴ کلاک ۱۳ م	۹ کلاک ۴ م	۶ کلاک ۳۶ م	۵ کلاک ۲۴ م	۱۰ کلاک ۴۸ م
دسمبر	۱۶	۸ کلاک ۰ ۰	۳ کلاک ۵۰ م	۷ کلاک ۲۱ م	۶ کلاک ۵۱ م	۵ کلاک ۹ م	۱۰ کلاک ۱۹ م

ابیات

فرائض نمازی شود چو قلق اجحس توق نقق نسق

چار بالس [illegible] قیام وقت شناختن [illegible] رجوع کردن [illegible]

چو واجب بدانی شوی در شمار فصب لقب لقت جسر

ضم سوره کردن تعیین قرائت [illegible] خواندن [illegible] قرائت در جهر گفتن [illegible]

چو سنت بدانی شوی مقتدا دوش تبت تست دد ا

رفع یدین در وقت تکبیر اول ثنا یعنی سبحانک اللهم خواندن بسم الله گفتن سمع الله خواندن درود خواندن آمین گفتن [illegible]

[illegible] خلیفه حضرت شاه سلیمان [illegible] از مرید شریف حضرت شاه عبد الشکور [illegible] اجازت

این دعا بهر کشایش رزق مجرب است

اللّٰهمّ اقذف في قلبي رجاءك واقطع رجائي عمّن سواك

حتّى لا أرجو أحدا غيرك ه هر روز هفتاد و سه مرتبه خوانده باشد

برجوں کے نام ازتقویم ہند

	عربی	فارسی	انگریزی	ہندی
۱	حمل	برہ	رام	میس
۲	ثور	گاؤ	بل	ورکھ
۳	جوزا	دوپیکر	ٹوئنس	متھون
۴	سرطان	خرچنگ	کراب	کرکھ
۵	اسد	شیر	لین	سمہی
۶	سنبلہ	خوشہ	ورجن	کنیان
۷	میزان	ترازو	سکالس	تولہ
۸	عقرب	کژدم	سکورپین	ورچھکیہ
۹	قوس	کمان	آرچر	دھن
۱۰	جدی	بزغالہ	گوتھہ	مکر
۱۱	دلو	دلو	واٹربیرر	کمبھ
۱۲	حوت	ماہی	فشز	مین

مہینوں کے نام ازتقویم ہند

عربی	فارسی	انگریزی	ہندی	
محرم	فروردین	جانوری ۳۱	کارتک	۱ کاتک
صفر المظفر	اردی بہشت	فیبروری ۲۹	ماگسر	۲ اگہن
ربیع الاول	خورداد	مارچ ۳۱	پوہس	۳ پوس
ربیع الثانی	تیر	اپریل ۳۰	مہا	۴ ماہ
جمادی الاول	مرداد	مئی ۳۱	پھاگن	۵ پھاگن
جمادی الثانی	شہریور	جون ۳۰	چیتر	۶ چیت
رجب المرجب	مہر	جولائی ۳۱	ویساکھ	۷ بیساکھ
شعبان المعظم	آبان	اگست ۳۱	جیٹھ	۸ جیٹھ
رمضان المبارک	آذر	ستمبر ۳۰	اکھاڑ	۹ اساڑھ
شوال المکرم	دی	اکتوبر ۳۱	سراون	۱۰ ساون
ذیقعدہ الحرام	بہمن	نومبر ۳۰	بھادروا	۱۱ بھادوں
ذی الحجہ الحرام	اسفندیار	دسمبر	آسو	۱۲ کنوار

ستاروں کے نام ازتقویم ہند

عربی	فارسی	انگریزی	ہندی
زحل	کیوان	سیاٹرن	[illegible]
مشتری	برجیس	جپیٹر	[illegible]
مریخ	بہرام	مارس	[illegible]
شمس	آفتاب	سن	[illegible]
زہرہ	ناہید	وینس	[illegible]
عطارد	دبیر فلک	مرکیوری	[illegible]
قمر	ماہ	موں	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ہندوستان کے ملکوں میں دن کو گرہن نظر آویگا اور کوئی نظر نہ آویگا

جدول ہذا از تقویم ہندی مطبع محمد سلیم واقع [illegible] سے لکھا گیا ۱۲۸۲ [illegible] ۱۸۷۲ عیسوی [illegible]

تاریخ	مہینہ	سنہ	گرہن	تاریخ	مہینہ	سنہ	گرہن	تاریخ	مہینہ	سنہ	گرہن
۲۸	[illegible]	۱۲۸۲	شمس	۲۸	شعبان	۱۸۶۶	قمر	۱۷	جنوری	۱۸۷۰	قمر
۱۴	[illegible]	۱۲۸۲	شمس	۷	[illegible]	۱۸۶۶	شمس	۱۲	جولائی	۱۸۷۰	قمر
۲۸	[illegible]	۱۲۸۳	قمر	۶	[illegible]	۱۸۶۷	شمس	۲۲	دسمبر	۱۸۷۰	شمس
۱۵	[illegible]	۱۲۸۳	قمر	۲۸	[illegible]	۱۸۶۷	قمر	۶	جنوری	۱۸۷۱	قمر
۶	[illegible]	۱۲۸۴	شمس	۲۸	شعبان	۱۸۶۷	قمر	۱۸	جون	۱۸۷۱	شمس
۱۱	[illegible]	۱۲۸۵	قمر	۲۸	[illegible]	۱۸۶۷	شمس	۲	جولائی	۱۸۷۱	قمر
۲۸	[illegible]	۱۲۸۵	قمر	۱۴	[illegible]	۱۸۶۸	شمس	۱۳	دسمبر	۱۸۷۱	شمس
۱۵	[illegible]	۱۲۸۵	شمس	۲۷	[illegible]	۱۸۶۹	قمر	۲۲	مئی	۱۸۷۲	قمر
۱۴	[illegible]	[illegible]	شمس	۲۸	[illegible]	۱۸۶۹	قمر	۶	جون	۱۸۷۲	شمس
۲۹	[illegible]	۱۸۶۶	قمر	۸	[illegible]	۱۸۶۹	شمس	۵	نومبر	۱۸۷۲	قمر

امداد

نقشہ مقامات قمر

شمال
مشرق
مغرب
جنوب
سرطان

کیفیت	رنگ شناخت	مقامات قمر
لڑائی کراوے	سرخ	حمل ؛ اسد ؛ عقرب
شبہ	زرد	جوزا ؛ سنبلہ ؛ قوس
فائدہ ہو کامیاب کرے	سفید	ثور ؛ سرطان ؛ میزان
ہوشت سے مقابلہ ہو	سیاہ	[illegible]

۲۱۴۲
۱۷۰

DUE DATE

ف
۱۹۴۳۲